مت اجہرا

لعل بہاری والد رائی براری

(۱۲۶۳ھ)

مت اجہرا

لعل بہاری والدرائی براری

(۱۲۶۳ھ)

جانکه تحفه نام زیب سمریست که این لالی ابدار را در رشته انسلوک کشیده بهمرت [illegible] نوبرمانمی

٧ از انجا که طبعی بلند و فهمی عالی داشت قید الفاظ و دقایق معانی بخوبی سرانجام داد که در کرت شد ار

مان بغور [illegible] لنگر رسید فی و دامن [illegible] جواهر مقصود [illegible] کشا این کلیاتی نسخه جواهر بود

امعان نظر داد و بمقتضای خیر النشی و نفع بخشی جمهور انام و رسانی زود فهمی خاص و عام

[illegible] بیضای مسود و اکثر حقایق و معانی [illegible] ملوک این خلاصه الخلاصه سمر ثنای [illegible]

[illegible] مسمی [illegible] از برای انکه معانی سمرت جاکث [illegible] و خلاصه المعانی

٣ [illegible] و اقوال حسن المآل اکثر [illegible] الکلام در اورده است اجهر انام گذاشت [illegible]

هذا اندک [illegible] گویند و اجمع العبارت الفاظ امده یعنی بانکه الفاظ ترتیب یافت و دریا [illegible]

کنجینه کنون که درین عهد پادشاه خلافت پناه عادل مظفر موید ظل الله سلیمان بارگاه مظهر اللطف

الهی [illegible] انوار پادشاهی [illegible] داد و [illegible] آثار جفا و ستم بر در شخنه حضرت عثمان کشته

ابر دست [illegible] خورشید برج خلافت [illegible] آسمان سلطنت ظل ظلیل سبحانی و [illegible] انتقام

اتشی و جهانی شیرازه نسخه اسلام ماحی بدعت کفر و ظلام مالک هفت اقلیم [illegible] افزای تخت

[illegible] وارث ملک سلیمانی فروغ دودمان صاحبقرانی خسرو فلک اقتدار پادشاه خورشید [illegible]

سلطان بن سلطان خاقان زمین و زمان محبت فرمان روایان حال و ماضی ابو المظفر محی الدین

[illegible] پادشاه عالمگیر پادشاه غازی خلد الله ملکه و سلطانه که [illegible]

هاک سلک نام [illegible] سبب بسیت که این لالی ابکار را در رشته انسلوک کشیده بهمرت [illegible] مشهور [illegible]

7 از آنجا که طبعی بلند و فهمی عالی داشت قید الفاظ و دقایق معانی نجومی سرانجام داده که در کشف [illegible]

آن [illegible] کمتر رسیدلی و دامن [illegible] جواهر مقصود [illegible] کشاین کیمیا [illegible] سواد

[illegible] داد در مقتضای [illegible] جمهور انام و [illegible] زود [illegible] خاص و عام

[illegible] میمنای ممود و اکثر حقایق و معانی [illegible] خلاصة الخلاصه [illegible]

[illegible] انکه معانی بهمرت جاک [illegible] و خلاصة المعانی

۳ [illegible] اقوال حسن [illegible] اکثر [illegible] الکلام در آورده [illegible] انام گذاشت [illegible]

[illegible] گویند [illegible] العبارت الفاظ امده یعنی با [illegible] الفاظ ترتیب یافت و [illegible]

کنجینه اکنون که [illegible] پادشاه خلافت پناه عادل مظفر مؤید ظل الله سلیمان بارگاه مظهر [illegible]

[illegible] پادشاهان [illegible] داد [illegible] آثار جفا و ستم بر در [illegible] عنان [illegible]

[illegible] خورشید برج خلافت [illegible] آسمان سلطنت ظل ظلیل سبحانی [illegible] انتقام

[illegible] شیرازه نسخه اسلام ماحی بدعت کفر و ظلام [illegible] افزای تخت

[illegible] وارث ملک سلیمانی فروغ دودمان صاحبقرانی خسرو فلک اقتدار پادشاه خورشید [illegible]

سلطان بن سلطان خاقان زمین و زمان [illegible] فرمان روایان حال و ماضی ابو المظفر محی الدین

[illegible] پادشاه غازی خلد [illegible] که [illegible]

امید از فیض پایان این نسخه چنان است که چشم اهورین بر سلکی عبارت [illegible] در دریافت [illegible]

مضمون و لطایف حقایق کمر همت بسته سعادت جاوید فرا اندوزند

[illegible] در چار ادیهای که [illegible] عبادت گویند مشتمل است بر بیست و نه فصل [illegible]

[illegible] راه ادیهای که عبارت از معاملات باشد بر [illegible] فرا یافته [illegible] در برابر

ادیهای که [illegible] خوانند متضمن است بر [illegible] فصل [illegible] که در آچار ادیهای یعنی

عبادات [illegible] در بیان [illegible] در بیان کارکرد [illegible] در [illegible]

[illegible] در بیان پاک شدن از [illegible] و غایط [illegible] در ترتیب [illegible] در ترتیب

غسل [illegible] در آیین [illegible] در بیان صفات شاگرد [illegible] در بیان آیین [illegible] چاری

[illegible] در آیین [illegible] در آیین [illegible] در بیان ترتیب محافظت [illegible]

در بیان [illegible] در بیان آنکه [illegible] کلام کس را گویند و کار کرد [illegible]

[illegible] در بیان آنکه [illegible] که اهم گرفت [illegible] در بیان آنکه [illegible]

[illegible] در بیان درهم [illegible] در بیان پاک ساختن [illegible]

[illegible] باشد [illegible] در بیان مصرف خیرات فصل [illegible] در بیان ترتیب دادن خیرات [illegible]

در بیان [illegible] خیرات دادن [illegible] در بیان آنکه اگر [illegible] خیرات [illegible] باشد [illegible] ثواب [illegible]

[illegible] در بیان ترتیب [illegible] در بیان پیدا نمودن [illegible] در بیان

امید از فیض پایان این نسخه چنان است که چشم آهوین پرسنگی عبارت [illegible] در دریافت [illegible]

مضمون و لطایف حقایق کرامت لبسنه سعادت جاوید فرا اندوزند

[illegible] در چار اوجهای که آنرا ابواب عبادت گویند مشتمل است بر بیست و نه فصل [illegible]

[illegible] ا وجهای که عبارت از معاملات باشد [illegible] قرار یافته [illegible] در مرا [illegible]

او وجهای که آنرا امارت خوانند متضمن است [illegible] فصل [illegible] که در اچار اوجهای یعنی

عبادت [illegible] در بیان [illegible] در بیان کار کرد عمل [illegible] در آداب

کار داران [illegible] در بیان پاک شدن از تشنه و نمایط [illegible] در ترتیب [illegible] در ترتیب

غسل [illegible] در آداب [illegible] در بیان صفات شاگرد [illegible] در بیان آیین برهمچاری

در آیین کدخدائی [illegible] در آیین زیست زنان [illegible] در بیان ترتیب محافظت [illegible]

در بیان [illegible] کردن او [illegible] در بیان آنکه ان لوم دهرمست لوم کلام کسی را گویند و کار کرد [illegible]

جهت [illegible] در بیان [illegible] دهرم که اهم کرامت دهرم است [illegible] در بیان آنکه [illegible]

[illegible] و چهتری و [illegible] در بیان دهرم هر چهار برن [illegible] در بیان پاک ساختن چیزیکه

نجس [illegible] باشد [illegible] در بیان ثمره خیرات فصل [illegible] در بیان ترتیب دادن خیرات [illegible]

در بیان ثمره خیرات دادن [illegible] در بیان آنکه اگر چیزی خیرات کرده باشد و ثواب [illegible] دران

حاصل [illegible] در بیان ترتیب [illegible] در بیان پیدا نمودن [illegible] در بیان

[illegible]

دربیان پرائشچت برادر کلان [illegible] دربیان پرائشچت زنان زانیه فصل [illegible] دربیان پرائشچت زنا فصل ششم

دربیان پرائشچت کسانی که گاو بفروشد فصل [illegible] باشد و زنار گرفته باشد [illegible] و بعضی از کسی [illegible] خورد

دربیان کشتن دیگر حیوانات فصل [illegible] دربیان پرائشچت کشتن چیزی و بیش و سود در روزن [illegible] بیان پرائشچت [illegible] با سود کسب [illegible]

دربیان پرائشچت وقتی که آدمی از قسم ذکور و زنان فاحشه [illegible] دربیان پرائشچت بریدن اشجار سبز فصل [illegible] دربیان

[illegible] جانور کسی را بگزد فصل [illegible] دربیان پرائشچت آنکه بی جا جماع واقع شود دربیان پرائشچت شخصی که تجارت بید بکند دربیان

بعضی پرائشچت دیگر فصل [illegible] دربیان پرائشچت بدرت لوپ فصل [illegible] دربیان پرائشچت کسی که سنیاس دهرم گذاشته

خلق اخبار کند یعنی کرهت بسود فصل [illegible] دربیان پرائشچت شخصی که از مکان پرائشچت بگریزد و [illegible] در پرائشچت سالکم تماند

فصل [illegible] دربیان پرائشچت شخصی که بلک پرائشچت [illegible] دکان تک پرائشچت براد مقرر شده باشد در پرائشچت شخصی

که [illegible] بکند در پرائشچت مهه جاری که مرتکب [illegible] ممنوعه شود فصل [illegible] دربیان پرائشچت پیری که هر بری

را بجای خطرناک بفرستد فصل [illegible] دربیان پرائشچت غمار و آدمی که شخصی را بموجب دروغ [illegible] متهم سازد

و شخصی که بزن برادر جماع کند فصل [illegible] دربیان پرائشچت شخصی که بزن حائض جماع کند در پرائشچت زنان حائض که

[illegible] کنند فصل [illegible] دربیان پرائشچت فروختن پسر و غیره چیز ممنوعه فصل [illegible] دربیان پرائشچت شخصی

که [illegible] جلک و ساده [illegible] و بکنانند فصل [illegible] دربیان پرائشچت کسی که بر [illegible] سود در [illegible] شود

[illegible] دربیان [illegible] شخصی که [illegible] فراموش کند و بعضی چیزهای لوازم زن فصل [illegible] دربیان پرائشچت شخصی که

[illegible] را بموجب ترک کند مالگذارت [illegible] مردم را با [illegible] و جواب [illegible] سازد با برهمن براه جماع کند

در بیان کفارت برادر کلان [illegible] در بیان کفارت زنان زانیه فصل [illegible] در بیان کفارت زنا فصل [illegible]

در بیان کفارت کسی که [illegible] باشد و زنا کرفته باشد فصل [illegible] [illegible] خورد و بعضی از کسی [illegible] باشد و زنا کرفته باشد فصل

در بیان کسی که دیگری را [illegible] فصل [illegible] در بیان کفارت کشتن جانوری و بعضی سود و روزان فصل [illegible] با [illegible] ذکر بر د

در بیان کفارت وقتی که آدمی از قسم ذکور و زنان فاحشه فصل [illegible] در بیان کفارت بریدن اشجار سبز

در بیان کفارت انزال که بی جماع واقع شود و کفارت شخصی که صدارت بید بکند در بیان [illegible] کسی را بکزد فصل [illegible] در بیان

کفارت کسی که شناس [illegible] بعضی کفارت دیگر فصل [illegible] در بیان کفارت [illegible] فصل [illegible] در بیان کفارت [illegible]

خلق اخبار کند یعنی کرامت بسود فصل [illegible] و کفارت شخصی که از مکان کفارت بکریزد و کفارت سالکم نماند

کفارت شخصی که بلت الشحرم و کلان یک کفارت برادر مقرر شده باشد و کفارت شخصی فصل [illegible] در بیان کفارت شخصی که

کنند [illegible] بکند و کفارت جهه جاری که مرتکب [illegible] ممنوعه شود فصل [illegible] در بیان کفارت بیری که [illegible]

را بجای خطرناک بفرستد فصل [illegible] در بیان کفارت غمار و آدمی که شخصی را بموجب دروغ [illegible] متهم سازد

و شخصی که بزن برادر جماع کند فصل [illegible] در بیان کفارت شخصی که بزن حائض جماع کند و کفارت زنان حائض که

[illegible] کنند فصل [illegible] در بیان کفارت فروختن پسر و غیره جهه ممنوعه فصل [illegible] در بیان کفارت شخصی

که [illegible] نیکه [illegible] ساده [illegible] و بکشاند فصل [illegible] در بیان کفارت [illegible] که [illegible] سود در [illegible]

فصل [illegible] در بیان کفارت شخصی که [illegible] فراموش کند و بعض جزهای فرایض زن فصل [illegible] در بیان کفارت شخصی که

[illegible] را بموجب ترک بکند مالکارت [illegible] مردم را بانگشت و چوب [illegible] سازد یا برهان براه جماع کند

فصل … در بیان آنکه برای هر اسرم کردن پرستش چند کس‌ها باید فصل ششم در بیان آنکه شخصی که …

… بر … خواهد … پرستش … فصل … در بیان ترتیب وزنها که جا بجا نوشته شده و … آمده

و در بیان خطاب که از … که او را … پرستش خطا می‌شود مقاله اول … را چهار … در بیان آنکه … برای …

گویند … بعد از تقدیم هر اسرم لوازم این مقاله ترجمت … را چرا که سخن … جاک … است

… از دو … جمعی از پیران … جاک … گردند که دهرم هر چهار برن که …

… باشد و هر چهار اسرم که … و … باشند جمعی که بر انها از قوم دیگر

… از جنس دیگر باشند و در هندی بعضی انها را … و بعضی را … گویند چنانچه معلوم خواهد شد بیان

نماید باید دانست که دهرم از دو محل دانسته می‌شود یکی را سرت گویند دوم را سمرت نامند سرت آن است که از

بید … و … دانسته می‌شود ما می‌خواهیم که …

برانم و آن بر شش قسم است … دهرم … دهرم … دهرم … دهرم

برن دهرم آنکه آن دهرم مخصوص بیک برن باشد مثلا شراب از قسم شراده و غیره … منع است

… آنکه کسی بیک اسرم که مقام را نامند رسیده موافق آن اسرم کار کند چنانچه شخصی که برهمچار

یعنی متعلم برهمچرج رسیده او را لازم است که پرستش آتش … کنند … آنکه مثلا برهمن …

و مقام برهمچرج رسیده برهمن در اصل برن است برهمچرج … گرفت باید که عصای چوب …

… دیگر … [illegible] … برای عصای انها چوب دیگر … دهرم مثلا

(6)

فصل هفتم در بیان آنکه برای مسلم کردن آن به ثبوت کتب می باید فصل ششم در بیان آنکه شخصی که کتابی [illegible]

[illegible] خواهد بود [illegible] فصل هشتم در بیان ترتیب [illegible] که جا بجا نوشته شده و [illegible] آمد

و بیان خطوط که از [illegible] جنگ [illegible] شود مقاله اول در چهار [illegible] که [illegible]

[illegible] بعد از تقدیم مراسم لوازم این مقال ترجمه [illegible] که [illegible] جاک [illegible]

[illegible] از [illegible] جمعی از [illegible] جاک [illegible] التماس کردند که دهرم هر چهار برن که [illegible]

[illegible] باشد و هر چهار آسرم که [illegible] باشند و جمعی که [illegible] از قوم دیگر

[illegible] از جنس دیگر باشند و در هندی بعضی آنها را [illegible] و بعضی را [illegible] گویند چنانچه معلوم خواهد شد [illegible]

نماینده باید دانست که دهرم از دو محل دانسته میشود یکی را سرت گویند و دوم را سمرت نامند [illegible] که از

[illegible] و آگن [illegible] وغیره [illegible] آنکه از روی [illegible] دانسته میشود ما میخواهیم که [illegible]

[illegible] و آن [illegible] است [illegible] دهرم [illegible] برن [illegible] دهرم [illegible]

برن دهرم [illegible] دهرم مخصوص یک برن باشد مثلا شراب از قسم [illegible] وغیره [illegible] منع است

[illegible] که کسی یک آسرم را [illegible] موافق آن آسرم کار کند چنانچه شخصی که [illegible]

یعنی [illegible] لازم است که پرستش آتش [illegible] کنند [illegible] آنکه مثلا برهمن [illegible]

در مقام [illegible] برهمن در اصل و برن است [illegible] باید که اعضای چوب [illegible]

[illegible] دیگر شود برای اعضای آنها چوب دیگر [illegible] دهرم مثلا

بعضی کتب سمرت که ازان جدا نیز نوشته‌اند جمله اینهاست سمرت منش و سمرت نارد و سمرت یاجنولک
و سمرت انگرا و سمرت جم و سمرت اپستنبه و سمرت سمرت و سمرت کاتاین و سمرت بهرسپت
سمرت پراسر و سمرت بیاس و سمرت شنکه و سمرت لکهت و سمرت اتر و سمرت گوتم و سمرت
هارت و سمرت بست و سمرت باس و سمرت وجهه دهرم آنست که در ملک و وقت و مال
بخواهش خود بانحو بهر و آن را اثار دهرم نیز بنهند بلکه مثل مدارس و غیره نیز بهتر باشد وقت آن
که مثل کسوف و خسوف یا در سنکرانت و غیره باشد مال آنست که بدرستی خوب پیدا کرده باشد
خواهش آنست که بخوشی دل به تفصیل یا نه بیش خواهد کند بیانش ملک و وقت شرط نیست
و در هر وقت و در هر جا که بخواهش خود مال خوب بدهد آن دهرم است چنانکه هوم کردن را نیز
دهرم گویند کسی که خیرات بدهد باید که در ذات خوب باشد و فاضل و عالم باشد چهار محل است
که ازانجا دهرم ظاهر میشود یکم بید دوم سمرت سیوم ... فاما آن اختیار که خلاف سمرت
نباشد صورتش آنکه هوم کردن بخود و برهمن هر دو درست است از هر دو هر کدام که خواهد اختیار نماید
مثال دیگر برهمن را گفته‌اند که در سال هشتم زنار بکمر و ابتدای آسمان را مانند حمل بکند یا تولد شدن
هر دو صورت جایز داشته‌اند هر دو هر کدام را که برهمن بخواهد اختیار نماید ... قرار داد و بزرگان
و نیکوکاران دهرم می باید که خلاف سمرت نباشد مثالش آنکه کسی قرار بدهد که سوای هر اطعام
آب نه دهم ... بلکه آنچه جدا است از سمرت زیاده باید دانست بیان سمرت از غیر

اینها کتب سمرت که نامها جدا جدا نوشته شد جمله انبات سمرت منش وسمرت اترب وسمرت جاکولکه
وسمرت انکرا وسمرت جم وسمرت آپستنبه وسمرت سنبرت وسمرت کاتیاین وسمرت بهسپت
وسمرت پراسر وسمرت بیاس وسمرت سنکه وسمرت لکهت وسمرت اتر وسمرت گوتم وسمرت
ستاتپ وسمرت بسست وسمرت بابس وسمرت وغیره دهرم آنست که در ملک و وقت و مال
بخواهش خود به پاتر بدهد وآن را اثار دهرم جیند مثلاً آنکه مثل مدرس وغیره تعمیر نماید باشد و وقت آنست
که مثل کشوف وخسوف یا در سنکرانت وغیره باشد مال آنست که بر دست خوب پیدا کرده باشد
خواهش آنست که بخوشی دل به تعجیل یا بزبس خواهد گفت بخواهش ملک و وقت شرط نیست
ودر هر وقت ودر هر جا که بخواهش خود مال خوب بدهد آن دهرم است جگ دهوم کردن را نیز
دهرم گویند کسی که خیرات بدهد باید که در ذات خوب باشد وفاضل وعالم باشد جای محل است
که از آنجا دهرم ظاهر میشود یکی [illegible] دوم [illegible] سیوم [illegible] فاما آن اختیار که خلاف سمرت
نباشد صورتش آنکه هوم کردن بنخود وبرنج هر دو درست است از هر دو هرکدام که خواهد اختیار نماید
مثلی دیگر برهمن را گفته اند که در سال هشتم زنار بکمر دهند ابتدای آن از آن زن حمل بکند یا از تولد شدن
هر دو صورت جایز داشته اند هر دو هرکدام را که برهمن بخواهد اختیار نماید [illegible] قرار داد و بزرگان
ونیکوکاران دهرم می باید که خلاف سمرت نباشد مثالش آنکه کسی قرار بدهد که سوای برای طعام
آب نوشیدن هم [illegible] بلکه آنچه [illegible] است از سمرت زیاده باید داشت بیان سمرت از جز دیگر

برای هر عمل جایز نیست و در نام کردن یعنی اسم بچه تعین کردن اگر پایکان تا پدری و مادر باشد دیوه
نمو بسازند بهتر است و تفاوت دیگر که در تولد پسر و دختر این است که در تولد پسر منترها خوانده کار بلند
و در تولد دختر اعمال کواباید اما منتر نخوانند مگر در هنگام کتخدای دختر شده منترها بخوانند
لازم که بهدین پسر خود را در سال هشتم زنار بهد خواه از تولد حساب کند خواه از حمل بر تقدیم
جایز نیست بهدینان را باید که پسر خود را در سال یازدهم زنار بدهد و بیش لازم است که در سال دوازدهم
پسر خود را زنار بدهد حساب ابتدا ایشان مذهب که برای بهدین نوشته شد قول بعضی آنکه بر دوش دستیاران
خود زنار بدهد یعنی هر پسری که ابا و اجداد زنار گرفته باشند در همان سن زنار بگیرند پیشتر از زنار
کردن بهدین روش که خواهد بهانه نمایند آنکه بمنزله زنار گرفتن است باید که از کتخدای ... بگیرند
و هیربد و ایستادرا لازم است که زنار داده مذهب ... و غیره بشاگرد یاد دهد و پسرش تعلیم نماید
... باید که بوقت قضای حاجت در روز از صبح تا شام زنار بر گوش راست که اشنه
رو بشمال نشسته فارغ شود در زمینی که این کار میکنند انجا نمی باید که خاکستر بران نباشد تا در
حالت زمین گرد دسته کشی بکند و در شب جنوب رو بنشیند طرز پاک شدن از تنشر در حالت بعد
تنشر ... باید که کل بشوید و برای حالت عضو یا بدن باهم از آب کل ... نباید ... در
هر دو عمل هر دو چار انعد باید شست که اثر و بوی نجاست نماند هر دو دست ... باهم از آب کل
باید شست شماره کل ... شرط رفتن اثر و بوی از شستن آب و کل ... در کنار
اب شستن ... باید کرد ... بر دو شسته ... و این کار کنند یعنی ... بشوید

برای هر عمل جایز نیست و در نام کردن یعنی اسم بچه تعین کردن اگر چه اکثر پدر و مادر باس[illegible] دیوته
ملحق میسازند بهتر است و تفاوت دیگر که در تولد پسر و دختر این است که در تولد پسر منترها خوانده کار بکنند
و در تولد دختر اعمال [illegible] اما منتر نخوانند مگر در هنگام کتخدای دختر منترها بخوانند [illegible]
لازم که برهمن پسر خود را در سال هشتم زنار بدهد خواه از تولد حساب کند خواه از حمل برهم
جایز است چهتری را باید که پسر خود را در سال یازدهم زنار بدهد و بیش را لازم است که در سال دوازدهم
پسر خود را زنار بدهد حساب ابتدا جان مذهب که برای برهمن نوشته شد قول بعضی آنکه بروش نیها کان
خود زنار بدهد یعنی هر [illegible] که ابا و اجداد و زنار گرفته باشند در همان سن زنار بگیرند پیشتر از زنار
گرفتن بهر روشی که خواهند بمانند بعد از آن را آنکه بمنزله زنار گرفتن است باید که از کتخدای در برم بچن بگیرند
و چیز و استاد را لازم است که زنار داده مذهب غسل وغیره بشاگرد یاد دهد و بید تعلیم نماید
[illegible] باید که بوقت قضای حاجت در روز از صبح تا شام زنار بر گوش راست گذاشته
رو بشمال نشسته فارغ شود در زمینی که این کار میکنند انجا می باید که خاکستر بران نباشد تا دل
حالت از زمین گرد سره [illegible] نکند و در شب جنوب رو نشسته تا طرز پاک شدن از تنشر دعالط بعد
تنشر [illegible] برداشته باید گل بشوید و برای عالط عضو باین را هم از زانو گل آب [illegible] نیاورش در
هر دو عمل هر دو جا را انقدر باید شست که اثر و بوی نجاست نماند هر دو دست را هم [illegible] از آب گل
باید شست شماره گل با عدد آب شرط نیست رفتن اثر و بوی از شستن آب و گل شرط است دیگر کار
آب [illegible] نباید کرد و آب را الطرفی برداشته ببرد و این کار بکند یعنی [illegible] تنهائی بشوید

چیزی چسبیده باشد و آنها را از راه دیو تیره که سر انگشتان دست راست باشد [illegible]
و آنها را در آچون دیگر اعمال کار نباید آورد و آب آچون می باید که پاکیزه باشد و در رنگ آورده
باشد و بو و مزه در رنگ تغیر یافته باشد خوشبو یا چیزی دیگر داخل نکرده باشد در آبی که فی الحال
آورده باشد کف یا حباب بران باشد یا بر طرف شدن کف و حباب از آن آچون نباید کرد
آب باران در عین بارش کف دست گرفته آچون نباید کرد بعد از آن
آچون با آب پاکیزه شمرده با شرطهای مذکور غسل کند و اگر [illegible] باشد با کل زراب
سر تا پا تمام بدن را پاکیزه بشوید و در غسل چرب نکند و اگر در آب روان غسل کند پاکیزه رو
در آمده در روانی ایستاده غسل کند و اگر آب روان نباشد در آب تالاب شرقی رو غسل کند
و بعد از غسل قدری آب گرفته منترها خوانده آب بر سر افشاند بعد از آن بر تا پا تمام بجا آورد
بعد از بر تا پا تمام [illegible] آفتاب کند و منترهای مقرر بخواند بعد از آن گاتهای بخواند گاتها منترها
دیگر که مقرر است هر دو سوراخ بینی گرفته سه مرتبه بخوانند آن را بر تا پا تمام گویند
اگر [illegible] وقت صبح میکند باید که پیش از طلوع آفتاب روشن گشته بعد از بر تا پا تمام
تا زمانی که آفتاب طلوع کند گاتهای میخوانده باشد و هنگام نماز شام از وقتی که [illegible] آفتاب غروب
نشده باشد بعد از بر تا پا تمام تا زمانی که ستاره ها نمایان شوند گاتهای میخوانده باشد [illegible]
[illegible] کرده باید نشست [illegible] روز همانست که از صبح تا نماز شام تمام آفتاب [illegible]

چوبی چیست . باشد و انها از زراه دیو تیرتهه که سر انگشتان دست راست باشد ایچو[ن] کنند
وانها را در اچون . یکی از اعمال کنا نماید آورد آب اچون می باید که پاکیزه باشد و در خاورده
نباشد و خره و بو و رنگ تغییر یافته باشد خوشبو یا چیز دیگر داخل نکرده باشد از لی کافی الحال
آورده باشد و کف یا حباب بران باشد تا بر طرف شدن آن کف و حباب از آن اچون نباید کرد
آب باران در عین بارش کفت دست گرفته اچون نباید کرد . . . بعد از آن
اچون با آب پاکیزه به شروط شرطهای مذکور غسل کند و اگر سر غبار اشت باشد با گل و آب
سر تا پا تمام بدن را پاکیزه بشوید و در غسل چرب نکند و اگر در آب روان غسل کند با یکبار فرو
در آمد در روانی ایستاده غسل کند و اگر آب روان نباشد در آب تالاب شرقی رو غسل کند
و بعد از غسل قدری آب گرفته منترا خوانده آب بر سر افشاند بعد از آن بر انا [ت]ام کجا آورد
بعد از بر ایا نام ... نیایش آفتاب کند و منترها ... بخواند بعد از آن گاتهای بخواند گاتها منترها
دیگر که ... هر دو سوراخ بینی گرفته سه مرتبه بخوانند آن را بر ایا نام گویند
... اگر ... با توقت صبح میکند باید که قبل از طلوع آفتاب روشن ... بعد از بر ایا نام
تا زمانی که آفتاب طلوع کند گاتهای بخوانده باشد و هنگام نماز شام از وقتی که ... آفتاب غروب
نشده باشد بعد از بر ایا نام ... زمانی که ستاره نمایان شوند گاتهای خوانده باشد در نیوت
... کرده باید نشست ... روز همانست که از صبح تا نماز شام تمام آفتاب ... شود

درست نیست تا مالش ملکه خانه برهمن نباشد و قول بعضی آنست که از خانه شودر هر گدای بگیرد بنایش
از خانه شودر وقتی گدائی بگیرد که ضرورت پیش باید و از خانه آن سه برن گرفتن درست است
و از دریوزه روزی برهمه چاری اگر از برن برهمن باشد باید که تو خیرات بده بگوید اگر از برن
چهتری باشد باید که تو خیرات بده بگوید و اگر از برن بیس باشد باید که خیرات بده تو بگوید بعد از آن
که از گدائی چیزیکه حاصل کرده پیش معلم بجا آورد و در هنگام خوردن خاموش باشد و بحکم معلم بخورد فاما
ابتدا و انتها که بجهت از قسم اچون وغیره پیش از خوردن مقرر شده است بجا آورده بخورد و حرمت طعام
نگاه دارد و اگر بوقت [illegible] شد بجای صبح هوم نکرده باشد بوقت طعام خوردن هوم نکند سه بار هوم
لازم است تا زمانیکه برهمه چاری طعام یک کس نخورد از دو سه خانه طعام بخورند تا هشت خانه جایز است
مگر بیمار باشد یا بهم نرسد در آن صورت طعام یک خانه تناول نمودن درست است برهمه چاری برهمن را
باید که هرچه در [illegible] اده پخته باشند بخورد نباید [illegible] در سراده از طعامیکه برهمه چرج او برد و میل نکند
عسل و گوشت چهتری و بیس برهمه چاری باشند در سراده طعام بخورند برهمه چاری را باید که
[illegible] و تنباکو [illegible] الد و دود [illegible] و سرمه در چشم نکشد [illegible] خورده معلم [illegible] خورده بحکم بخورد
و [illegible] مزه در طعام نکند و در [illegible] نکوبه و بزنان مواصلت نکند و جامه [illegible] در هنگام طلوع و غروب
آفتاب [illegible] نه بیند دروغ نگوید [illegible] مزامیر نکند عسل و گوشت نخورد و غیبت مردم نکند فحش نگوید
[illegible] بر [illegible] گلهای خوشبو بو نکند [illegible] معلم کلام کسی را نه شنید و [illegible]

درست نیست تا بشرطیکه خانه برهمن نباشد و بقول بعضی آنست که از خانه سودر هر گدای بگیرد نباشد بیشتر
از خانه سودر رفیقی گدای بگیرد که مزدور خویش باید و از خانه آن سه برن گرفتن درست است
خانه در یوزه روزی برهمچاری اگر از برن برهمن باشد باید که تو خیرات بده بگوید و اگر از برن
چهتری باشد باید که تو خیرات بده بگوید و اگر از برن بیس باشد باید که خیرات بده تو بگوید بعد از آن
که از گدای چیزی که حاصل کرده هوم بجا آورد و در هنگام خوردن خاموش باشد و بحکم معلم بخورد فاما
ابتدا اول که بگیرد از قسم اچون و غیره پیش از خوردن مقرر شده است بجا آورده بخورد و حرمت طعام
نگاه دارد و اگر بوقت نشستن های صبح هوم نکرده باشد بوقت طعام خوردن هوم نکند سه بار هوم
لازم است تا زمانیکه برهمچاری طعام یککس نخورد از ده سه خانه طعام بخورد تا هشت خانه جایز است
مگر بیمار باشد یا بهم نرسد در آنصورت طعام یکخانه تناول نمودن درست است برهمچاری برهمن را
باید که هرچه در سراده پخته باشند بخورد نیا نتیش در سراده از طعامیکه برهمچاری او برد در بدل نکند
عسل و گوشت چهتری و بیس برهمچاری باشند در سراده طعام بخورند برهمچاری را باید که
روغن و تیل بر تن خود نمالد و در دیده و سرمه در چشم نکشد برای پس خورده معلم بی عذر دهد بخورد
و املاح و مزه در طعام نکشد و در شب نکوبه و زنان مواصلت نکند و جامه نگشد در هنگام طلوع و غروب
آفتاب نبیند دروغ نگوید شور مزاح نکند عسل و گوشت نخورد و غیبت مردم نکند و فحش نگوید
و خوشبوی بر خود و غالیه و گلهای خوشبو بو نکند در بیان ... معلم کلام کس را نشنید و آن

سستی [illegible] نمی‌شود بلکه درست و با ید خواند [illegible] بلکه بر قدر فرصت یاد [illegible] تا ندانستن [illegible]
و [illegible] حاصل نشود و هم آنقدر از خواندن کتب [illegible] که هر روز خواند حاصل شود در تحصیل خوشنودی [illegible]
[illegible] از خواندن الهامات و دعوات [illegible] آنقدر از خواندن [illegible] حاصل
[illegible] خوشنودی [illegible] بلکه از خواندن [illegible] و دعوت [illegible] خواندن [illegible]
که هر روز [illegible] حاصل شود و هم آنقدر که از خواندن [illegible] خوشنودی [illegible]
از خواندن هر روزه [illegible] خوشنودی [illegible] آنقدر [illegible] خوشنودی [illegible] از [illegible]
[illegible] حاصل شود از خواندن هر روزه [illegible] و هم [illegible] کتب [illegible]
میشود هر روز [illegible] بقدر [illegible] و آنقدر که خوشنودی [illegible] کان [illegible]
[illegible] خواندن [illegible] حاصل [illegible] خواندن [illegible] و غیره کتب که در بالا گذشت
[illegible] خوشنودی [illegible] کان حاصل [illegible] تمام با این کس میرسد
[illegible] که مقرر کرده باشد که تا آخر عمر [illegible] جاری باشد [illegible] و باید که [illegible] مسطور
[illegible] و در حدیث [illegible] عمر [illegible] اگر [illegible] نباشد [illegible] اگر [illegible] نباشد [illegible]
[illegible] اگر [illegible] موجود نباشد [illegible] التحفة [illegible] و [illegible] از این [illegible]
[illegible] دنیا خلاص [illegible] و ترتیب [illegible] جاری [illegible]
[illegible] دوازده سال گذشت [illegible] سال [illegible] خواند [illegible]

ستند و سعی نمیشود بهمه و مصروف ما باید خواند و بلکه بر قدر فرصت دیوانها لذت خواندن شعر هم
و نسبت حاصل شود و همانقدر از خواندن کتب علمیه که هر روز فواید حاصل شود در تحصیل خوشنودی دنیا
دیوتاها از خواندن این ایمان و روزمره و نسبت همانقدر از خواندن هر روزه تجربیات حاصل
میشود در میان خوشنودی دیوتاها که از خواندن منظوم علمی و روزمره بهجت ما و خواندن سالم
که هر روزه بخوانند حاصل میشود همانقدر که از خواندن منصبی جزوی گوشت دیوتاها خوشنود میشوند
لذا خواندن هر روزه ایندرین سه خوشوقت میباشند و انقدر که خوشنودی دیوتاها از [illegible]
بخوبی حاصل میشود از خواندن هر روزه [illegible] پوران و مهابهارت و دهرم شاستر و کتب علوم
میشود هر روز از آنها مقداری حسب المقدور باید خواند و انقدر که خوشنودی دیوتاها از گذشته
و از خواندن منتخب [illegible] حاصل شود الله خواندن آنها [illegible] و غیره کتب که در بالا گذشت
میشود و خوشنودی دیوتاها و دیوتاکان حاصل شده نفع تمام باین کس میرسد
[illegible] که مقرر کرده باشند که تا آخر عمر جاری باشد و [illegible] و در بابیکه بطور مقرر مسطور است
[illegible] و در خدمت آچاریه عمر بگذرانند و اگر [illegible] نباشند خدمت [illegible] و اگر آنهم نباشد در خدمت
[illegible] و اگر او موجود نباشد متصل آتش عمر بسر برد و چون [illegible] از این قسم هم
[illegible] و از شرف دنیا خلاص میشود و ترتیب [illegible] جاری نام [illegible]
بعد از آنکه [illegible] برهمچرج دوازده سال گذشت یا پنج سال بسر آید یا [illegible] و [illegible]

... و آنکه بچه از شش پشت بهر وجود دیگر دست از طرف پدر یا دو سه از طرف
پدر ... است ان است ... و سه چیز که از طرف مادر است ...
پس دختری که از طرف پدر یا در خواه پدر قرابت داشته باشد کتخدا نباید شد زن باید که در عمر و قد از
شوهر کمتر باشد زن باید که مریض دائمی نباشد زن باید که بمرضی که ازان دیده بشدن نباشد
گرفتار باشد زن باید که برادر داشته باشد بجهت آنکه پدر دختر از بی پسری قرار بدهد که پسری که ازان
متولد بشود او را مال گرفته بجای پسر خود قرار خواهم داد و اگر ابعضی اظهار نکشد و در دل خود قرار
بدهد درانصورت هم پسر جده مادر لیث وی باید که گوتر و پروا در زن و شوهر یکسان نباشد مختلف
بایر است و بعضی گفته اند که تنها گوتر پدر شود یا گوتران مختلف باشد و بعضی گفته اند که گوتر مادر نیز
باید که مختلف گوتر زن باشد فاما هر دو میباید که مختلف باشد اگر بدختر ماموں دور قرابت ما در کتخدا بشود
ان را کتخدا شده حامد راین باید کرد اگر بخواهد زن خود کتخدا شود معیوب نیست در قرابت پدر و مادر کتخدا
شدن بهر چهار برن منع است و اختلاف گوتر به برهمن و جهتری و بیس مقرر شده شودر را جایز است
جهتری و بیس گوتر و پروار ندارند انها را باید که گوتر و پروار پروهت خود را پروار خود اعتبار
کنند باید دانست که قرابت جانب پدر تا هفت پشت منظور باید داشت و خود شخص هشتمی پشت
باشد و قرابت جانب مادر تا پنج پشت اعتبار باید کرد و خود شخص ششم باشد اگر شخص برهمن
باشد و زن از قوم جهتری خواسته باشد و ازان اولاد هم رسد و همچنان همان برهمن زن و دختر برهمن

[illegible] مگر آنکه بچه از شش چیز وجود میگیرد سه از طرف مادر و سه از طرف
پدر است آن [illegible] و سه چیز که از طرف مادر است [illegible]
پس دختری که از طرفین با دو خواهر و پدر قرابت داشته باشند نکاح نباید بشود زن باید که دیگر فرق از
شوهر کمتر باشد زن باید که مریض دائمی نباشد زن باید که بمرضی که از آن امید به شدن نباشد
گرفتار باشد زن باید که برادر داشته باشد بجهت آنکه پدر دختر از بی پسری قرار بدهد که پسری که از آن
متولد بشود او را من گرفته بجای پسر خود قرار خواهم داد و اگر بعضی اظهار نکند و در دل خود قرار
بدهد درانصورت هم پسر جد مادر لیست وی باید که گوتر و پروا در زن و شوهر یکسان نباشد مختلف
بایز است و بعضی گفته‌اند که تنها گوتر پدر شوهر با گوتر زن مختلف باشد و بعضی گفته‌اند که گوتر مادر نیز
باید که مختلف گوتر زن باشد فاما هر دو میباید که مختلف باشد اگر دختر ماموں دور قرابت مادر گنجد (بشود)
آن را که داشته‌اند جامه را این باید کرد اگر بخواهد زن خود کند اشود معیوب نیست در قرابت پدر و مادر (گنجد)
شدن به چهار پدر منع است و اختلاف گوتر به همین و چهتری و بیس مقرر شده شود در را جایز است
چهتری و بیس گوتر و پروار ندارند انها را باید که گوتر و پروار پروهت خود را و پروار خود اعتبار
کنند باید دانست که قرابت جانب پدر تا هفت پشت منظور باید داشت و خود در نسل هفتمی پشت
باشد و قرابت جانب مادر تا پنج پشت اعتبار باید کرد و خود در نسل پنجم باشد اگر شخص همین
باشد و زن از قوم چهتری خواسته باشد و از آن اولاد هم رسد و همان همان بر همن نزد و خود همین

که دختر برهمن و چهتری و بیس بگیرد و همچنان چهتری و بیس دختر بیس هم میتواند گرفت برهمن و چهتری و بیس
را دختر شودر کتخدا شدن و هم مناسب نباشد اگر بگیرند میتوانند گرفت و چه هم بزن باشد خلاف است
برهمن و چهتری و بیس را دختر از برن دیگر و خفی باید گرفت که مسلمانان برهمن بود و نوبت ششم دیگر زن
میتوانند بود و دختر برهمن هم میرسد آنوقت بر دختر چهتری کتخدا شود و اگر دختر چهتری هم نرسد بر دختر
بیس کتخدا شود و همین قاعده برای هر کدام مقرر است و اگر زن فوت نشده و اراده کتخدای دیگر
بکند جایز است ... لوازم آن کتخدای بر هشت گونه است ... وان را براهم
بیواه گویند صورتش آنست که پسر بصفاتیکه گذشت بهم رسانیده طلبند و دختر را بان کتخدا سازد و سلطه
کرده بعد حسب المقدور جهیز بدهد پسری که از آن پسر و دختر بهم رسد همه و یک ده از نیاکان گذشته
و ده از آینده و یک خود را از گناهان پاک سازد بشرطیکه آن پسر باین عمل عمر بسر برد و این قسم کتخدا
را بهند وای براهم بیواه گویند ... وان را دیو بیواه گویند صورتش آنست که بعد از جگ شخصی
که جگ کنانیده باشد چیزی هم بدهد عوض آن دختر را بان شخص کتخدا کرده دهد پسری که از آنها بهم رسد چهار ده
کرسی را به ... که بالا گذشت از گناهان پاک سازد ... وان را که بیواه گویند صورتش آنست
که یک ده گاو و یک گرفته دختر را کتخدا کرده بدهد اولاد این قسم کتخدای شش کرسی پاک سازد ...
وان را ... بیواه گویند صورتش آنست که شخصی آمده برای خود از پدر دختر دختر طلب کند و پدر دختر
قدر آن معنی نموده دختر خود را حاضر نموده بگوید که شما هر دو با هم اعمال ... بکار ... این را گفته دختر را

که دختر برهمن و چهتری و بیس بگیرد و همچنان چهتری و بیس دختر بیس میتواند گرفت برهمن و چهتری و بیس
را دختر شودر کتخدا شدن و هر سه با یکدیگر نمیتوانند گرفت و چه هم برزن باشد خلاف است
برهمن و چهتری و بیس را دختر از برن دیگر دختی باید گرفت که اسلا زن برهمن بود و نوبت بکشد دیگر زن
نمیتواند بود و دختر برهمن بهم میرسد انوقت بر دختر چهتری کتخدا شود و اگر دختر چهتری باهم نرسد بر دختر
بیس کتخدا شود و همین قاعده برای هر کدام مقرر است و اگر زن فوت نشده و اراده کتخدای دیگر
بکند جایز است ... و لوازم آن کتخدای بر هشت گونه است ... و آن را براهم
بیواه گویند صورتش آنست که پسر بعضا نیکه گذشت بهم رساند بطلبند و دختر را بان کتخدا سازد و سکلپ
کرده بدهد حسب المقدور جهیز بدهد پسری که از ان پسر و دختر بهم رسد هفت و یک ده از نیاکان گذشته
و ده از آینده و یک خود را از گناهان پاک سازد بشرطیکه آن پسر با این عقد عمر بسر برد و آنقسم کتخدای
را بهند و ای براهم بیواه گویند ... و آن را دیو بیواه گویند صورتش آنست که بعد از جگیه شخصی
که جگ کنانیده باشد چیزی بدهد عوض آن دختر را بان شخص کتخدا کرده دهد پسری که از آنها بهم رسد چهارده
کرسی را بهشت که بالا گذشت از گناهان پاک میسازد ... و آن را که بیواه گویند صورتش آنست
که یک ده گاو و یک گرفته دختر را کتخدا کرده بدهد اولاد آنقسم کتخدای شش کرسی پاک میسازد
و آن را پرجاپت بیواه گویند صورتش آنست که شخصی آمده برای خود از پدر دختر دختر طلب کند و پدر دختر
قبول نموده دختر خود را حاضر نموده بگوید که شما هر دو با هم ... کاره ... این را گفته دختر را

ترتیب تقدیم و تاخیر یکی بعد دیگری چنانچه برای کیهان [illegible] نوشته شده و اخذ میشوند در باب سرشت بصورت

که دختر را از هشت سال گوری [illegible] و تا نه سال نهفتی و تا ده سال پیمان می‌نامند از ده سال که بگذرد و آن را خلا

میان [illegible] جهیز [illegible] در صورتیکه [illegible] جهیز برای دختر داماد [illegible] نرسد از عمر تا دادن آن دختر

به [illegible] واگر دختر [illegible] که بجهت گرفتن کیهان و آن عمر رسید کسی [illegible] باشد لکوشت

دختر بجز رضای خود بشوهر نه [illegible] صفات عمر [illegible] باشد پس [illegible] دختر و فقتیکه دختر را [illegible] کسی

کرد با خلاف آن بکنید و اگر شخصی [illegible] کرده و [illegible] دختر [illegible] هم از آن برابر وزن جریمه باید گرفت و صورتی

برمیخواند گشت که در [illegible] دختر شده عیب [illegible] ظاهر شود [illegible] و امکان [illegible] کم اعضا و عیب

و امثال آن با همراه داده باشد و از پسر سابق پسر دیگر در علم و فضل و غیره خوبی افضل [illegible] رسید

می‌خواند که برگردد [illegible] که هفت بهانور نشده باشد بعد از هفت بهانور [illegible]

هفت بهانوران را گویند که در وقت کتخدائی و اماد و عروس هفت مرتبه برگرد آتش میگردند اگر در دختر

عیبی دختر که مشاهده نشده باشد ظاهر کرده کتخدا نکند از پدر دختر جریمه او تم [illegible] باید گرفت زنی که

هیچ عیب نداشته باشد و شوهر خواند که پیش از کتخدائی یا بعد از کتخدائی ترک بکند از شوهران زن جریمه

او تم [illegible] باید گرفت و اگر شخصی دختر کسی را پیش از کتخدا شدن بعیب متهم سازد حال آنکه [illegible] در آن

دختر نباشد آن شخص [illegible] جریمه باید گرفت و قسم زن را نباید خواست و با ایشان کتخدا نباشد یکی [illegible] دوم

بار [illegible] قسم منقسم می‌شود یکی [illegible] دوم [illegible] انکه نامزد شخصی شده و زنا نموده [illegible] انکه کتخدا

ترتیب تقدیم و تاخیر یکی بعد دیگری چنانچه برای کیهان زادی نوشته شده پرداخته میشوند در باب سمرت عقوبت

کی دختر را هشت سال کوری و تا نه سال نهنی و تا ده سال پیان می نامند از ده سال که بگذرد آن را چلا

میا و بعضی حیض بیند نامند در صورتیکه از نهنی چیز پدر دختر داماد نرسد از زنا دادن آن دختر

هیچ کسی گناه هست و اگر دختر را پدر و مادر تا شوهر یافتن آن دختر برسد کسی نداشته باشد طوفت

دختر بر رضای خود شوهر نماید صفات مذکوره موصوف باشد پیر کنند صاحب دختر وقتیکه دختر را نامزد کسی

کرد باز خلاف آن بکند و اگر شخصی پدر کرده و دیگری به دختر میده هم از آن برابر وزن جرمانه باید گرفت و صورتی

بر میتوانند گشت که در پسر که نامزد دختر شده عیب بالای ظاهر شود مثل جذام و امثال جنون و کم اعضا و غیر

و امثال آن یا حرامزاده باشد و از پسر سابق پسر دیگر در علم و فضل و غیره خوبی افضل تر هم رسید الوثبت

میتوانند که برگردد فاما بر شخص تا بهانوزت است که هفت بهانوز نشده باشد بعد از هفت بهانوز ممکن نیست

هفت بهانوران را گویند که در وقت کتخدایی داماد و عروس هفت مرتبه بر گرد آتش میگردند اگر در دختر

عیبی خبر که مشابه شده باشد ظاهر کرده کتخدا بکنند از پدر دختر جرمانه او تم ساهس باید گرفت زنی که

هیچ عیب نداشته باشد و شوهر خواهند که پیش از کتخدایی یا بعد از کتخدایی ترک کنند از شوهران زنان جرمانه

اوتم ساهس باید گرفت و اگر شخصی دختر کسی را پیش از کتخدا شدن بعیب متهم سازد حال آنکه عیب متهم دران

دختر نباشد از آن شخص صد پن جرمانه باید گرفت دو قسم زن را نباید خواست و با ایشان کتخدا نباشد یکی ... دوم

بازنیکه بعد دو قسم منقسم میشود یکی ... دوم ... چنانکه نامزد شخصی شده و زنا نموده دوم آنکه کتخدا

و حیض یکی شود و این زنا است که قصد زنا در شیاطین نموده باشد و اگر زنا تحقیق نموده باشد از آن بعد بشبهه

باید کرد و خوارج بکر این است که زن حامله تا وضع حمل نکنند او را بشبهه نباید شود و هست بهتر که پیش از دیدن

حیض زنا کرده بعد از آن العده فرصت بدهد که حیض به بیند بعد از آن به او بشبهه بعد نباید تا نطفه حمل بر طرف شود

کدام زنان را ترک باید داد و کنیزان به بیس و حیض و حرمت بیاید سود و حمل بهم رسانند ترک آن باید گفت

و اگر حمل نشده باشد از براء شبهه باید کرد شوهر زنی که حمل بیند از دیگری باشد و بر آنکه شوهر آن را ترک باید داد که

گناه عظیمه که آن را با آنکه کسی بشود عاقد شود ترک باید داد و اگر زن شخصی به جبر با مرید همان شخص جماع بکند

آن شخص را باید که زن خود را ترک دهد زنی که مرد بدون مرد از جنس خود جمع شود آن را ترک باید داد و ترک داشت

با عتقاد اهل بصیرت است که با آن زن جماع نباید کرد و با نفاق او اعمال حسنه بجا نباید آورد در جای

محفوظ نگاهدارد زنان و بارچه نوشته شد هم ... با وجود زن اول زن دوم چه وقت بخواهد

نیکو آن را شناسد منع باشد و شرا بخورد یا منی بهم رساند که از آن به شدن محال باشد یا دغل

باز باشد یا عقیم باشد بر رو حرج باشد در ضایع میکرده باشد با حرف ناملایم میگفته باشد یا دختر

حسبانی زائیده باشد یا بشوهر جنگ میکرده باشد یا شوهر را آزار میداده باشد بر این قسم زن را زن دیگر

خواهد فاما زن اول را طعام و پارچه بدهد اگر نه گناه لازم می آید و او را عزت نگاهدارد و زنی که سوی

شوهر خود بیکمر و مرد جمع نشود در دنیا بدنام میشود و در آخرت هر روز با رنج میباشد در خانه شخصی که زن

نرخانه به برد بشود و فهم باشد و مریض دائمی بود و پسری زائیده باشد و حرفهای تند میگفته باشد

و حیض اگر بی شود درین زنا الست که قصد زنا در بطن نموده باشد و اگر زنا تحقیق نموده باشد آن را بما شبهت
باید کرد و قول دیگر این الست که زن حامله تا وضع حمل نکند او کار بر شبهت نباید نمود ... که مبتلا در بطن
صوره زنا کرده شده اما المصدر فرصت دهد که حیض ببیند بعد از آن هم الشبهت نباید تا نطفه عمل بطرف شود
کدام زنان را ترک باید داد و اگر زنان بر سر وضعی و سبب سود و عمل بهم برسانند ترک آن باید گفت
و اگر حمل شده باشد از بر الشبهه یا کسی شوهر زنی که حمل پیدا از دیا شوهر را کشته آن را ترک باید داد لیکن
گناه عظیمه که آن را با تک گوید صادر شود و ترک باید داد و اگر زن شخصی هم بر بار دیده همان شخص جماع بکند
آن شخص را باید که زن خود را ترک دهد زنی که مرد نبون نر از جنس خود جمع شود آن را ترک باید داد و ترک دادن
باعتقاد اهل سیرت الست که با این زن جماع نباید کرد و با نفاق او اعمال حسنه بجا نباید آورد در چیزی
محفوظ نگاه دارند زنان و پارچه نوشته شده هم ... با وجود زن اول زن دوم چه وقت بخواهد
یکی آن را اسباب منع باشد و شرا بخورد یا معنی بهم رساند که از آن به شدن محال باشد یا دغل
باز باشد یا عقیم باشد یا بره حرج باشد در ضایع میکرده باشد یا حرف ناملایم میگفته باشد یا دختر
حسبانی زائیده باشد یا بشوهر جنگ میکرده باشد یا شوهر را آزار میداده باشد مراین قسم زن را زن دیگر
شواهد فاما زن اول را طعام و پارچه بدهد اگر نه هم گناه لازم می آید و در آخرت نگاه دارد و زنی که سوای
شوهر خود پیش مردم جمع نشود در دنیا نیکنام میشود و در آخرت بهره یاب می باشد در خانه شخصی که زن
هر خانه ... به زن ... باشد فهم باشد و مریض دایمی بود و پسر لی زائیده باشد و حرفها ... میگفته باشد

ماه در وقت تحویل و طالع مرد مرغوب باشد و در یک شب یکبار جماع کنند از این ترتیب بسیار [illegible] ولد شود نیک

صفات حمیده و موصوف باشد و جمعی مردان [illegible] عظیمه می‌باشند که از تخم ایشان فرزند مسعود می‌باید

زن را رغبت باشد [illegible] نیک [illegible] و غیره [illegible] شب جمعه از حیض لازم است برای

[illegible] شب مذکور زن پاک باشد [illegible] شب از حیض گفته اند که مرد جماع بکند [illegible]

[illegible] شب که آن زن راضی باشد جماع [illegible] که منع است اگر زن بخواهد که سوای این شبها

بعد از حیض غسل کرده جماع کند [illegible] برضای زن [illegible] و الا منع است سوا [illegible] حلال

[illegible] جماع نباید کرد دیگر آنکه [illegible] بقول بعضی تا یک سال و بقول بعضی تا دوازده

و بقول بعضی تا شش روز و بقول بعضی تا سه روز جماع نباید کرد و بطریق [illegible] باید بود لکن در مدت

زن حائض شود جماع نباید کرد درین صورت [illegible] و اگر [illegible] از حیض جماع بکند عاصی شود

و اگر زن مریض باشد آن را [illegible] و هم از حیض [illegible] همان روز [illegible]

[illegible] باید که چون نصف شب بگذرد جماع کند اگر زن بعد از حیض غسل کرده باشد [illegible]

[illegible] جماع بکند گناهی از کشتن طفل [illegible] اگر زن پارسا باشد شوهر را لازم است

که [illegible] زیور و پارچه و خوشبوی با وی بدهد و [illegible] شوهران را بزرگ [illegible] و زنان را لازم است

که [illegible] بجا آرند و اسباب خانه بجا آرند و اسباب خانه بجا [illegible] و محفوظ نگاه دارند [illegible] مسائل که [illegible]

که [illegible] قایم کرده باشند [illegible] بجا

ماه در وقت جماع و مطالع مرد و عورت باشد و در اول شب یکبار جماع کنند از زن فرزند پسر پیدا شود و دلیل خود نیک

صفات حمیده و موصوف باشد و بعضی مردان صوفی اهل طیبه میباشند که از عقیم انها فرزند شود و نیز باید

در دیار از قسم باشد حفظ نیکی و به بهتر و غیره در جماع یکبار شب از ده شب بعد از حیض لازم است برای

آنکه بعد از شب یازده شب مذکور زن باشد بشود تا شب نزده شب از حیض گفته اند که مرد جماع بکند حیض از

شب ده یا شب یازده که آن زن در حیض باشد جماع لیکن تا تولد که منع است اگر زن بخواهد که سوای این شبها

بعد از حیض غیر شب جماع کند معیوب نیست و مرد برضای زن جماع کنند و الا منع است سوای زن حلال

هر کدام جماع نباید کرد دیگر آنکه معتبر نیست بعد از کتخدا شدن بقول بعضی تا یکسال و بقول بعضی تا دوازده ماه

و بقول بعضی تا شش روز و بقول بعضی تا سه روز جماع نباید کرد و بطریق [illegible] بازی بودن [illegible]

زن حامله شود جماع نباید کرد درین صورت بر بچه حرج ضرر رسد و اگر بچه با آسیب زن از حیض جماع کند عاشق میشود

و اگر زن مریض باشد آن را [illegible] شوهر [illegible] ضرر شده و هم از حیض [illegible] و همان روز [illegible]

نیاکان او واشد باید که چون نصف شب بگذرد جماع کنند اگر زن بعد از حیض غسل کرده باشد و [illegible] در

شب جماع بکنند لیکن بی ادب کشتن و طفل کلان میشود [illegible] اللهم دعا میشود اگر زن پارسا باشد شوهر را لازم است

که آن را عزیز بدارد و زیور و پارچه و خوشبوی با و بدهد و اهل قبیله شوهران را بزرگ دارند و زنان را لازم است

که [illegible] بار [illegible] بجا آرند و اسباب خانه بجا آرند و اسباب خانه بجا نو عزیز و محفوظ کنند [illegible] مسائل آنکه [illegible]

که زن [illegible] قایم کرده باشند و [illegible] همان [illegible] زن را [illegible] بسته یکجا

بیرون می‌برد و بعد از سوختن [illegible] شوهر مرده [illegible] شود [illegible] مادر و بالا

می‌ساخت چنانچه مارگیر مار را از سوراخ بر می‌آرد چنانچه [illegible] شود شوهر خود را [illegible]

رفته باشد [illegible] بهشت [illegible] می‌برد [illegible] که گفت کبوتر [illegible] درختی آشیانه داشتند مکانی

صیادی تمام روز به طلب صید دوید و [illegible] نیافته بود که [illegible] در زیر آن درخت [illegible]

حکایت [illegible] ساعت [illegible] از گرسنگی [illegible] فریاد می‌کرد [illegible] کبوتر [illegible] خود [illegible]

[illegible] از [illegible] گرسنه [illegible] خود را [illegible] کرده [illegible] این [illegible]

جمع کرده خود را به زیر انداخت صیاد که مشتاق آن قسم وقتی بود فی الحال آن کبوتر را گرفته پر و بال

کنده آتشی افروخت و آن را بریان کرده تناول نمود و آرام یافت ماده کبوتر که احوال بر خود

آنچنان دیده به خاطر خود آورد که بی شوهر زیستن مرا دشوار می‌نماید این را در خاطر گذرانیده خود را

در همان [illegible] انداخت و سوخته [illegible] داد و [illegible] از عالم بالا رفت نر خود را در بهشت یافت

و [illegible] در بهشت تمام گرفتند مطلب [illegible] از این حکایت [illegible] که کبوتر نر چون خود را

[illegible] چند برای صیاد گرسنه به بهشت رفت [illegible] او که برای خود سوخت [illegible] در بهشت جا

یافت [illegible] یعنی هر کدام زن را گویند اگر [illegible] در کاری بجد باشد زن نیز در همان کار که شود

اگر [illegible] سوخته شود زن [illegible] از [illegible] باشد می‌باید که خود سوخته شود اگر شوهر به سفر رفته

[illegible] باشد [illegible] و اگر شوهر بمیرد خود [illegible]

بعد از آن میمیرد و بعد از سوختن اگر شوهر شود و بشوهر شود [illegible] [illegible] ماده [illegible]
می [illegible] چنانچه مارگیر مار را از سوراخ بیرون آرد همانطور [illegible] شود شوهر [illegible]
[illegible] بهشت [illegible] می‌برد [illegible] که گفت کبوتر [illegible] آشیانه [illegible]
می صیادی تمام روز بطلب صید خود [illegible] و چیزی نیافته بود کبوتر [illegible]
حکایت [illegible] ساعت [illegible] [illegible] کبوتر [illegible] خود [illegible]
[illegible] [illegible] [illegible] خود را [illegible] [illegible] [illegible] [illegible]
جمع کرده خود را بر [illegible] انداخت صیاد [illegible] اقسم [illegible] بود [illegible] آن کبوتر را گرفته [illegible]
کنده [illegible] افروخت و آن را بریان کرده تناول نموده آرام یافت ماده کبوتر که احوال [illegible]
[illegible] بخاطر خود آورد که بی شوهر زیستن مرا دشوار می‌نماید این را در خاطر گذرانیده خود را
[illegible] [illegible] انداخت و سوخته [illegible] داد وقتی که [illegible] [illegible] خود را در بهشت یافت
[illegible] [illegible] و در بهشت تمام گرفتند مطلب [illegible] مراد این حکایت [illegible] که کبوتر چون خود را
[illegible] [illegible] برای صیاد کشته به بهشت رفت [illegible] او که برای خود سوخت [illegible] بهشت یافت
[illegible] [illegible] هرکدام زن را گویند [illegible] در کاری [illegible] باشد زن نیز در همان [illegible] شود
[illegible] [illegible] سوخت شود زن [illegible] [illegible] باشد [illegible] [illegible] اگر شوهر بسفر رفته [illegible]
[illegible] [illegible] [illegible] [illegible] و اگر شوهر بمیرد خود [illegible] [illegible] [illegible] [illegible]

مغز زلیت باید کرد [illegible] اگر زن اکنی هوتری بمیرد آن زن را با آتش اگنی هوتر

باید سوخت و شوهر را لازم است که اگر زن دیگر ملازمت داشته باشد باز سه بت کتخدائی شود و این هم

[illegible] کرده [illegible] و بجهت آنکه نسبه بهم رسانیده باشد و جگ نکرده باشد بان پرستش و شناسی

[illegible] شده [illegible] بصورت [illegible] زن [illegible] باید بود و اگر برهمن از چهار برن زن خواسته باشد

باید اعمال خواسته بهمراهی دختر برهمن بجا آورد و اگر شخصی دو سه زن از قوم خود خواسته باشد

باید که اعمال حسنه باتفاق زن کلان بجا آرد اعمال حسنه مثل ثواب و ماوکا و خیرات دادن

و کمیان دان دادن و امثال آن [illegible] بالا گذشت که اگر زن اکنی هوتری بمیرد آن را با آتش اگنی

باید سوخت دیگر ابزار [illegible] که همراه او اگنی هوتر گرفته است همان را با آتش اگنی هوتر باید سوخت

دیگر را جایز نیست آئین کتخدائی و لوازم آن بانجام رسید

برهمن [illegible] گفت که برچهار برن زن تواند و چهتری از سه برن و بیس از دو برن

و سودر از یک برن آنکه قوم خودش باشد و [illegible] زنان مختلف القوم بهم رسد نام

علیحده [illegible] برهمن که از دختر برهمن باشد و اولاد چهتری که از آن هم جنس خودش باشد

و اولاد بیس و سودر که از زنان هم جنس اینها باشد [illegible] و اینها هم جنس پدر خود هستند ما بقی اگرچه

[illegible] هستند خلاف مرتبه [illegible] بیان آن قوم دیگر بوم آن است که پدر برهمن باشد مادر

[illegible] باشد یا چهتری باشد و زن از سه برن باشد [illegible] دختر برهمن یا پدر بیس باشد

معزول است باید کرد ... اگر زن اگنی هوتری بمیرد آن زن را با آتش اگنی هوتر
باید سوخت و شوهر را لازم است که اگر زن دیگر نداشته باشد باز ... شود و این همه
... کرده ... و بجهت آنکه بهم رسانیده باشد و حیات نکرده باشد بان برت و شناسی
... شده ... صورت ... و اگر برهمن از چهار برن زن خواسته باشد
باید اعمال حسنه بهمراهی دختر برهمن بجا آورد و ... و ... زن از قوم خود خواسته باشد
باید که اعمال حسنه باتفاق زن کلان بجا آرد اعمال حسنه مثل ثواب و ماه کا و خیرات دادن
و گیبان دان دادن و امثال آن ... که اگر زن اگنی هوتری بمیرد آن را با آتش اگنی هوتر
باید سوخت دیگر اجزا و اسبابی که همراه او اگنی هوتر گرفته است همان را با آتش اگنی هوتر باید سوخت
دیگر زن را جایز نیست ایمن کنجدانی و لوازم آن بانجام رسید

... برهمن را گفته که از چهار برن زن تواند و چهتری از سه برن و بیس از دو برن
و سودر از یک برن که قوم خود شان باشد ... زنان مختلف القوم بهم رسد نام ...
علیحده است ... اولاد برهمن که از دختر برهمن باشد و اولاد چهتری که از آن هم جنس خود شان باشد
و اولاد بیس و سودر که از زنان هم جنس ایشان باشد ... و اینها هم جنس پدر خود هستند ... اگر چه
... هستند ... مرتبه ... اگر ... لوم ... آن است که پدر برهمن باشد مادر
... باشد یا ... چهتری باشد و زن از ... برن باشد ... دختر برهمن با پدر ...

این هر سه ان را اچوت یعنی انچه گویند که این است که قوم بسیار نوشته بر سه قوم بسیار
این قوم است که پدر از قوم برن اعلی و مادر از برن ادنی باشد پست قوم است که مادر از برن اعلی باشد
و پدر از برن ادنی باشد در صورت این قوم اولاد چهتری میشود یعنی جهت مادری باید و چنانکه
... رضای شوهر از عالم گذشته باشد برهمنای بزرگ ... گشته چنانکه بیوه باشد از مرد دیگر اولاد بهم رساند
این پسر را چهتری نامند فاما مرد از برن پدر ... یعنی انها را برن مادر باید دانست
... اگر پدر یک باشد و مادران نام اولاد در ... یعنی از ... زنار با ...
کار کردن موافق پدر خود شش باشد اگر پدر مورد هاونسکت و مادر ماهیکه باشد فرزندان زنار
چه بهند و اگر مورد هاونسکت باشد و پدر چهتری یا بیس یا سودر باشد اولاد انها برت قوم است
اگر مادر نکهار باشد و پدر سودر اولاد انها جهت قوم رست اگر پدر برهمن باشد و مادر مودهاونسکت
باشد اولاد ماهیکه بشود و اگر پدر برهمن باشد و مادر ابنشت باشد اولاد او کر بشود و اگر مادر کرنی
باشد و پدر برهمن یا چهتری باشد اولاد برهمن ماهیکه و اولاد چهتری اوکر بشود اگر پدر برهمن یا چهتری
یا بیس باشد و مادر کرنی باشد اولاد انها ان قوم میشود یعنی برهمن قیاس این جمیع تفصیل
از ... هر کدام که جا بجا نوشته باشد همانست که گفته زن و مرد باهم کتخدا شده اولاد بهم رسانیده
باشند اگر مردی از زنی که با او کتخدا نشده باشد اولاد بهم رساند هر چند آن زن از هم جنس و هم
... از برن اعلی یا از برن ... باشد لیکن اولاد او بکار نمی آید و اعمال ... مثل ... سرازده

این همه اینها را اجوگ یعنی ناجوگ گویند کاین است که در قوم اسپار نوشته پسر سیوم بسیار
این قوم است که پدر از قوم برن اعلی و مادر از برن ادنی باشد پست قوم است که مادر از برن اعلی باشد
و پدر از برن ادنی باشد در صورت این قوم اولاد چهتری میشود یعنی قسمت مادری باید ... نکه
... برضای شوهر از عالم گذشته باشد برضای بزرگ ... باشد از مرد دیگر اولاد بهم
این پسر را چهتری نامند فاما مرد از برن ... این ها را برن مادر باید دانست
[illegible] اگر پدر ... باشد و یا دیگر نام اولاد ... کار یعنی ... زنار با و مبلغ
کار کردن موافق پدر خود شش باشد اگر پدر مورد ... و شکست و مادر ماهیله باشد فرزندان بازار
چند ... و اگر مور دها و سکت باشد و پدر چهتری یا بیس یا سودر باشد اولاد انها برت قوم است
اگر مادر نگهار باشد و پدر سودر اولاد انها پست قوم است اگر پدر برهمن باشد و مادر مود دها و سکت
باشد اولاد ماهیله بشود و اگر پدر برهمن [illegible] مادر ابنشت باشد اولاد او کر بشود و اگر مادر کرنی
باشد و پدر برهمن یا چهتری باشد اولاد برهمن ماهیله و اولاد چهتری او کر بشود اگر پدر برهمن یا چهتری
یا بیس باشد و مادر کرنی باشد اولاد انها این قوم میشود ... بر همین قیاس این جمیع تفصیل
از بیان هر کدام که جا بجا نوشته باشد همانست که ... و مرد باهم کتخدا شده اولاد بهم رسانیدن
شنیده اگر مردی از زنی که الان کتخدا شده باشد اولاد بهم رساند هر چند ... زن از هم جنس ...
[illegible] از برن اعلی یا از برن ... باشد ... اولاد ... آید ... مثل ... کسر زاده

[illegible] اگر اولاد و برادر اهل برین بضرورت گذاشته تا پنج کرسی کار چهار
بکنند فرزند هم [illegible] باشد اگر همچنین کار بس میشود و اگر بهمان ترتیب کار سود در بکنند فرزند
ششم [illegible] باید شمرد و اگر اولاد خود تا پنج کرسی [illegible] کار بس میکنند فرزند هم بس میشود و اگر
هم چنان کار سود در بکنند فرزند ششم سود در میشود و اگر اولاد بس کار سود در بکنند فرزند هم سود در [illegible]
به هر کدام اینها لازم است که اگر ابا و اجداد [illegible] کار دیگر بضرورت در هنگام تنگی معیشت پیش گرفته باشند
بعد از فراخی ترک آن کار کرده پیروی شیوه [illegible] شیوه ابا و اجداد خود عمل باید نمایند برین تمام شد
[illegible] اگر آتش کن هوتر کرده باشد آن را سزاوار نباشد در آتش آتش کن هوتر
[illegible] کن هوتر [illegible] کتخدای جایز نیست تا زمانیکه آتش کن هوتر نکنند باید که آتش از کتخدای خود اگر [illegible]
[illegible] در آتش [illegible] کرده باشند طعام از آن آتش پخته باشند برای هر کار که آتش ضرور شود از آن
آتش [illegible] که برادر [illegible] نشسته باشند یا از برادر اول جدا شده است و بعد از آن کتخدا شده آن
دیگر آتش [illegible] برادر جدا شده باید [illegible] آتش کن هوتر کرده شد باید که از خانه [illegible] آتش
آورده [illegible] آن آتش [illegible] اگر شوهر مرده باشد و آتش کشته شود زن او باید که
[illegible] که باید کرد [illegible] باید [illegible] نصف از چهارم
[illegible] شب [illegible] از خواب [illegible] روز باید [illegible] و [illegible] طلوع آفتاب نزدیک صبح
[illegible] حاجت [illegible] شده دست [illegible] شسته و مسواک نموده [illegible] بجا آورده [illegible]

[illegible] اگر اولاد ندارد ایشان بر این بضرورت گذاشته تا پنج کرسی کار [illegible]

بکنند فرزند هم [illegible] اگر همچنین کار پیش می‌شود و اگر بهمان ترتیب کار سود در بکنند فرزند

[illegible] باید شمرد و اگر اولاد دختری تا پنج کرسی پسر بپسر کار پیش میکنند فرزند هم پیش می‌شود و اگر

همچنان کار سود در بکنند فرزند [illegible] سود در [illegible] و اگر اولاد [illegible] کار سود در بکنند فرزند هم سود در [illegible]

به [illegible] لازم است که اگر ابا و اجداد [illegible] کار دیگر بضرورت [illegible] نیکی [illegible] پیش گرفته باشد

[illegible] که آن کار کرده [illegible] ابا و اجداد خود عمل [illegible] بیان بر این تمام شد

[illegible] اگر آتش بهرام نکرده باشد آن را ضرورت نامند در آتش آتش بهرام

بکنند آتش بهرام پیش از [illegible] جایز نیست تا زمانیکه آتش بهرام بکنند باید که آتش [illegible]

باید بود در آتش مذکور [illegible] کرده باشند و طعام از آن آتش [illegible] باشند برای هر کار که آتش ضرور شود از آن

آتش [illegible] برای [illegible] باشند از مرادی اول جدا شده است و بعد از آن [illegible] شده

[illegible] آتش بهرام [illegible] آتش بهرام [illegible] شد باید که از خانه [illegible] آتش

آورده [illegible] آن آتش [illegible] اگر [illegible] مرده باشند و آتش کشته شود زن او را باید که

[illegible] باید [illegible] نصف از چهارم

از شب [illegible] از خواب [illegible] روز باید [illegible] و پیش از طلوع آفتاب [illegible] صبح

[illegible] حاجت [illegible] شده [illegible] دست [illegible] شسته [illegible] و مسواک [illegible] دراز

چه از غسل بسم پاک کنند بعد نیست دیوها که چهره بیتر مزن که عبارت از آب دادن است بجا آورد و بعد از آن

چند روز کار و برنج منتر خوانده بر بو بوها بکنند دیو که از قسم بشن و مادیو و افتاب و امسال آنها باشد

بعد از آن از طعامیکه خواهد خورد اندکی گرفته بر بو بکنند و منتر بیجو اند باشد این راسم عبادات نامند

بجهت آنکه نیست هیچ قسم کس طعام می اندازند بهوت و جهر دیو و بر جاهایکه اندکی از طعام بکنند

به نیت دیوها و در آتش بینداز ند و به نیت اینکه در سگ و غیره و چاندال و گناهکاران و مریضان

و کلاغان و کرمهای ریزه اند که هر بار بر زمین اندازند تا بس هر بار اندک اندک بیاید گرفت

و اینهمه از طعامیکه در مطبخ پخته اند بکشند از آب و از غله خام نباید کرد و انکار کرد که در این آنست

که در کوفتن و آتش کردن غله و پاک کردن خوردن کرمکان ریزه میمیرند از این اعمال آن گناه بر طرف

میشود و اگر نکنند بر او سیاهی لازم می آید و هر روز باید که دو مرتبه صبح و شام یا دو پهر و شام وقت طعام

این عمل بجا آورد و باید دانست که تنها بر طعام این حکم نیست اگر طعام نباشد و میوه بخورد بدستوریکه

گذشت از میوه همه بو بکنند و اگر آتش نباشد در حصه سه او را در آب بیندازد بعد در او اگر اینست اعد

و طعام بعد سوی تمام شد و چیزی باقی نماند برای اینست از سر نو سوی کرده طعام بخوراند و لعادین

در این طعام چنین بدل او لازم نیست و بهر روز نیست این طرح تا کان طعام بدهد و اگر طعام نباشد

میوه و اگر میوه نباشد آب بدهد و همین بدستور بابان بدهد و اگر این اعمال که بجهت کسب طعام گفته شد

بجا نیارد و همه از قصد خوردن خود و چه در رسم طعام مخصوص بآنها که نوشته شد نیست باید که بعد آنها اول

پس از غسل سیشو پاکی کند بعد نیرنگ دیو تار کهوه و بیترهزن که عبارت از آب دادن است بجا آورد و بعد از آن
چند روز کار در برنج و مغز خوانده و بوی خوش کند و دیوها از قسم سوختن و صادر و آفتاب و امثال آنها باشد
بعد از آن از طعامیکه خواهد خورد اندکی گرفته بیرون کند و نیز خوانده باشد این را سه عبادت که ناصد
جهت آنکه نیست هیچ قسم کس طعام می اندازند هوست و خرد دیوها و برهنها که اندکی از طعام
نیست دیوها در آتش پنهان آرند و نیست آنکه در سگ و نیت و چاندال و گناهکاران و در میان
و کلاغان و کرمهای ریزه اندک که هر بار بر زمین اندازد تنها پس هر بار اندک اندک باید انداخت
و اینهمه از طعامیکه در مطبخ پخته اند یک شد از آب و از غله طعام نباید کرد و انکار کرد که هر جا آنست
که در کوفتن و دوشش کردن غله و پاک کردن و چیدن کرمکان ریزه میمیرند از این اعمال آن گناه برطرف
میشود و اگر نکند پر گناه لازم می آید و هر روز باید که دو مرتبه صبح و شام یا دو مرتبه شام وقت طعام
این عمل بجا آورد و باید دانست که تنها بر طعام این حکم نیست اگر طعام نباشد و میوه بخورد بدستوریکه
گذشت از میوه هم بیرون کند و اگر آتش نباشد حصه سه بود در آب بیندازد بعد در او اگر اینست امر
و طعام بعد سوی تمام شد و چیزی باقی نمانده برای آتش از سر نو سوی کرده طعام بخوراند و لا دیگر
در طعام چنین بدل لازم نیست و هر روز هفت اید رخ نیاکان طعام بدهد و اگر طعام نباشد
میوه و اگر میوه نباشد آب بدهد و همچنین بدستور بالا بدهد و اگر این اعمال که جهت کس طعام گفته شد
بجا نیارد و جمعه تقصد خوردن خود و بهره در هم طعام مخصوص بالنها که نوشته شد نیست باید که بعد آنها اول

بعد قیمتی است و درست [illegible] با بیمار [illegible] مقدار یک لقمه برابر

تخم طاووس است الف یک [illegible] را گویند و چهار [illegible] را یکی [illegible] شانزده [illegible]

گویند و حاصل درست [illegible] را اگر گویند [illegible] اگر اینس [illegible] درست [illegible] یعنی [illegible]

[illegible] یعنی [illegible] درست [illegible] یک [illegible] میشود و از [illegible] یک [illegible] میشود و از چهار [illegible]

[illegible] و اگر [illegible] کسی یک [illegible] باید [illegible] و [illegible] و اگر [illegible] [illegible]

بگویند که آن برای [illegible] است [illegible] درست [illegible] و شرط [illegible] که البته باید [illegible]

[illegible] میگویند [illegible] و [illegible] برای [illegible] اگر کسی بگوید [illegible]

گفته اند [illegible] است برای آنکه در [illegible] یک [illegible] درست بر [illegible] طریق [illegible]

[illegible] معنی آن کلمه [illegible] که [illegible] برکت [illegible] طعام [illegible] و [illegible] بعض [illegible]

که معنی [illegible] چنانچه [illegible] و [illegible] کنند [illegible] در [illegible] است [illegible]

اگر [illegible] کسی [illegible] باید [illegible] خوردن حاجت نیست آب و جای [illegible] بر [illegible]

[illegible] یا [illegible] درست [illegible] خشم یا خون [illegible] مردم [illegible]

[illegible] برکت طعام [illegible] و اگر در [illegible] باید [illegible] برکت حاجت [illegible] برکت شکر [illegible]

[illegible] و اگر [illegible] باشد نیز درست است و در دیگر [illegible] است [illegible]

[illegible] کسی [illegible] آن را از خانه [illegible] طعام باید خورد [illegible]

بعد قیمتی آب هم درست [illegible] یا بعداد [illegible] مقدار یک لقمه برابر

تخم طاووس است اغلب یک لقمه را [illegible] گویند و چهار لقمه را یکان [illegible] لقمه را [illegible]

گویند و حاصل درست لقمه را اگر گویند و آن را کراس [illegible] غله یعنی یک قدرست

غله یعنی الجبه قدرست [illegible] یک کیست میشود و از هشت کیست یک بیکل میشود و از چهار [illegible] یک کل

میشود و اگر بجاه کسی یک سیر [illegible] باید [illegible] و کلان و اگر [illegible] شیر [illegible]

بگویند که آن برای [illegible] است [illegible] و شرط نیست که البته باید [illegible]

روست [illegible] برای کشتن [illegible] اگر کسی بگویند [illegible]

گفته اند [illegible] برای آنکه در [illegible] بر سبیل طریق [illegible]

معنی آن کلمه آنست که [illegible] طعام پخته بخورانند و [illegible] در بعض [illegible]

که معنی [illegible] چنانچه [illegible] در [illegible] کشتن [illegible] است [illegible]

اگر کسی [illegible] خوردن حاجت نیست آب و جای نشستن [illegible]

[illegible] خشم [illegible] مردم [illegible]

[illegible] طعام [illegible] حاجت [illegible]

[illegible] درست است و در دیگر [illegible]

[illegible] آن را از خانه [illegible] طعام باید [illegible]

نهاجتس تعظیم شخصی را که در اعمال از همه بیشتر باشد و چهتریان تعظیم بزرگ قبیله را بر تعظیم همه مقدم دانند و شودر که

[illegible] سال و بیشتر و تعظیم آن بسیار ضرورست و تعظیم متمول را بر تعظیم بزرگ قبیله مقدم بدارد و اگر شودر

[illegible] سال [illegible] اگر در راه رفتن بجماعه ذیل برسد میشود

[illegible] شخصی که بار بر سر داشته باشد پادشاه

[illegible] برهمن [illegible] شخصی که بجهت کدخدای خود میرفته باشد [illegible] طفل و اگر [illegible]

[illegible] نوشته شده [illegible] مقابل [illegible] راه بدهد و اگر [illegible] پادشاه

مقابل واقع شود [illegible] راه [illegible] برهمن [illegible] راجه را باید که اگر برهمن [illegible]

مقابل [illegible] بهمین راه بدهد اگر [illegible] مقابل [illegible] راه بدهد اگر [illegible] برابر باشند [illegible]

میان [illegible] باشد [illegible] راه [illegible] اول آنکه برهمن [illegible]

را که برهمن و چهتری و بیس باشد اولاد ایشان را که لازم باشد خواندن بید و جگ کردن و خیرات

دادن جایز است نهاجتس برهمن [illegible] آنچه [illegible] سه کار دیگر بکنند تعلیم بید بکنند و جگ

بکنانند و [illegible] خیرات بگیرند [illegible] وجه روزی بهم رسانند اگر [illegible] طریق روزی

[illegible] ضرورت برای [illegible] زراعت سوداگری [illegible] بوقت [illegible]

[illegible] زراعت و سوداگری بکنند و چهتریان اگر برای برهمن [illegible] از قوم برهمن [illegible]

حسب [illegible] برهمن آن پسر را چهتری یا بیس تعلیم بکنند نهاجتس برهمن پسر تا وقتیکه خواندن را تمام

نها بخشش تعلیم شخصی که در اعمال خوب بیشتر شماره بود و همچنان تعظیم بزرگ قبیله را بر تعظیم معمر مقدم دانند و کسی که

[illegible] ساده بود و تعظیم آن بسبب خوبی است و تعظیم متمول را بر تعظیم بزرگ قبیله مقدم دارند و اگر شود

[illegible] سال شود و [illegible] باید [illegible] که بر [illegible] اگر در راه رفتن بجماعه ذیل دو شود

با [illegible] ماه [illegible] و خود [illegible] باشد [illegible] کسی که بار بر سر داشته باشد و بادشاه

[illegible] برهمن [illegible] شخصی که بجهت کتخدائی خود میرفته باشد اورا [illegible] طفل و اگر راه

بکطرفت [illegible] که نوشته شد [illegible] تعظیم [illegible] باشند باید که بجا [illegible] راه بدهد و اگر [illegible] و بادشاه

[illegible] واقع شوند باید [illegible] راه بدهد [illegible] برهمن [illegible] باشد راجه راه [illegible] که اگر برهمن [illegible]

[illegible] باید برهمن راه بدهد اگر [illegible] سال [illegible] باید که برهمن را راه بدهد اگر [illegible] برابر باشند [illegible]

میان [illegible] باشد [illegible] راه بدهد [illegible] اول [illegible] برهمن [illegible]

را که برهمن و چهتری و بیس باشد و اولاد آنها را که [illegible] باشد خواندن بید [illegible] و خیرات

دادن [illegible] است نها بخشش برهمن [illegible] آن سه کار میکنند سه کار دیگر بکنند تعلیم بید بکنند و [illegible]

بکنانند و [illegible] جای خوب خیرات بگیرد [illegible] و [illegible] وجه روزی بهم رسانند اگر [illegible] طریق [illegible]

[illegible] نشود در [illegible] برای [illegible] گذارد دیگری زراعت سوداگری نکنند و بوقت [illegible]

[illegible] خود [illegible] زراعت و سوداگری بکنند و همچنان اگر برای برهمن [illegible] از قوم برهمن [illegible]

حسب [illegible] برهمن آن پسر را چهتری یا بیس تعلیم بکنند نها بخشش برهمن پسر تا وقتیکه خواندن را علم

و بجای سوانا هربار همین کلمه بگوید که ... که ... از آن را جای او بنماید

که هر وقتی از بست نماید که از دیه بجای آن برسد و کسی را نکند و صرف ... در درست بگوید ...

بگوید فاما بیان اخبار بکار برد که در این و داشته باشد او را باید که اگر ... و هوم روز اما و سن

چون باشی و جنگ ... هر برسات مقرر است کنند

در هر سالی یکبار هوم جگ بکنند در سالی دو بار یعنی بعد از هر فصل ... جگ بکنند و فصله غله فصل ... بر

اشنه هوم کرده بعد از آن را ... در برسات جگ بکنند اما اگر اگن هوتری از برسالی

احوال جمع اینها گفته شده نتوانند در مرتبه سواری است بکنند شخصی که زر داشته باشد و خیرات

... که در جگ ... یا خیرات ... که مناسب حال مصلحت بدهد جگ آن شخص ...

شخصیکه از خانه سود بجهت جگ زر گرفته جگ کند آن شخص ... دوم در خانه جنداًل متولد خواهد شد

اگر شخصی بنیت جگ ... آن شخص از جای چیزی بدست آورد از آنجمله چیزی نگاهداشت تا صد سال ...

با سگ خواهد شد   در خانه برهمنی که غله خرج دوازده روز با صرف اهل و عیال

باشد آن غله را کوسوال بان گویند در خانه برهمنی که غله بجهت صرف شش روز باشد آن غله را کومبهی بان

گویند در خانه برهمنی که غله صرف سه روزه باشد آن غله را ... گویند در خانه که غله خرج یک روزه باشد

بطریقه بجهت صلاح آن چیزی نخواهد ماند آن را ... گویند

در صاحب زراعت غله را درو کرده ببرد باید که خوشه‌های متفرقه که در آن قطعه زراعت افتاده باشد

و بجای سوال ها هر بار همین کلمه بگوید که همه ... که هر ... اگر آن را جای او نماید
که هر وقتی لازمست نماید که در جمیع کارها شغل برسد و کسی را کشند و صرف ... و درست بگوید درد
بگوید فا مال و جان از ... بکار برد که دین و رشته باشد او را باید که اگر ... هوم روز اما و سش
چو ... و جنگ که بهر پرسات مقرر است بکنند
و ... پرسان بکار ... جنگ بکند در سالی دو بار یعنی بعد از ... شغل ... جنگ بکنند و قبیله غله فصل ... بر
... هوم کرده بعد از آن ... را ... پرسات جنگ بکنند اما اگر ... از پرسات
احوال جمیع ... گفته شده نتواند در یک مرتبه سواری است بکنند شخصی که زر داشته باشد و خیرات
... که در جنگ ... خیرات زلون که مناسب حال مصلحت ... جنگ آن شخص ... است
شخصیکه از خانه سود ... جهت جنگ ... گرفته جنگ کنند آن شخص ... در خانه ... متولد خواهد شد
آن شخص ... جنگ ... آن شخص از جای چیزی بدست آورد از آنجمله چیزی ... نامه سال ...
با سکت خواهد شد ... در خانه برهمنی که غله خرج دوازده روز باشد صرف اهل و عیال
باشد آن غله را ... سوال ... گویند در خانه برهمنی که غله بجهت صرف شش روز باشد آن غله را ... گویند
گویند در خانه برهمنی که غله صرف سه روزه باشد آن غله را ... گویند در خانه که غله خرج یک روزه باشد
... بجهت صلاح ... چیزی نخواهد ماند آن را ... گویند
در قبیله صاحب زراعت غله را ... کرده ... باید که خوشه های متفرقه که در آن قطعه زراعت افتاده باشد

[illegible]

ه داشته باشد مصاحبت احیا نماید از شخصی که عادت بهتان بد حالی کند هم چیزی بگیرد از احوال شخصی که

واقف نباشد از آن شخص خیرات بگیرد و اگر بد خواندن سوای علم منظر سل ببد دیگران در درهم شاکر

دیگری با دیگر دست بدی سر دو که در خواندن سیام بید منتقل بی الی چیزی را حاصل نشود بگیرد یا مردی

که در حکایت دیگر هم کاسه نخوان شد اگر با ما هم کاسه شد یا به این طرز برقی حاصل کند معیوب است

الا بجای زشت و چیزی نیابت آورده نشود پریشان خاطر بگردد و چنانکه اگر گرسنگی حاجز بشود و از پادشاه

احتی باشی با شخصی که عادت بخود دون المکان اسرا و از باشد خیرات بگیرد تا زمانیکه چیزی در دشته باشد

از کسی بگیرد تا اکثر مردم که فرانخا منحرف و با پیشی دیگر برنی دیگر رسند و جدال برست و شنه کرم

بهم نام نشود و دیگری آنست که اعمال خوب برای آن بکنند تا مردم او را خوب و نیکو نام بگویند و نزد مردم

خوب باشد در حقیقت بد باشد و اعمال خوب از ته دل نمیکرده باشد دیگر آنست که خوب را بد و بد را

نیک خوب میگفته باشد و خوشامد خود و مردم میکرده باشد مثل آنکه بگوید زشت غلط است و دروغ

خلاف است حاصل کلام آنکه در اعمال حسنه از روی دلیل شرع پیدا میکرده باشد یا کند چیزی آنست

که بید و درهم شاستر بجز از اسرم دیگر سوای چهار اسرم که بر هر چهار ذکر است و بیان بد است و مناسب

باشد اسرم دیگر بید بکند سل سوره و امثال آن باب بر فی آنست که هر نظر در نه اندرون بدی بر مردم

میشه باشد تا هر کس را چشم از بر هر منسوب کار خود باشد ملامت و حیا بلوس کند و غلاما

از بلیسه آنست که اعمال ممنوعه میکرده باشد مدام بد آنست که عیب جوی باشد و در اندازی

نداشته باشد مصاحب اخیار نما یا از شخصی که علمت به آن نبود جدا کند هم چیزی بگیرد از احوال شخصی که
واقف نباشد از ان شخص خیرات بگیرد و اگر به خواندن سوای علم منثر مسلم بیند دیران و درهم نشاسته
و غیره با ... سر و دو که در خواندن ... بیند عمل می آید چیز تا حاصل نشود نگیرد یا مردی
که در حکایت دیگره هم ... خوان شد اگر با ما هم ... بر این طرز ... حاصل کند معیوب است
از جای رفت و چیزی نیافت آزرده نشود پریشان خاطر نگردد و چنانچه از گرسنگی عاجز بشود و از بادشاه
اجنبی باشی یا از شخصی که ... میسر او را باشد خیرات بگیرد تا زمانیکه چیزی داشته باشد
از کسی نگیرد تا ... که ... و ... دیگر ... و ... برت داشته کرم
هم نام ... در معنی انست که اعمال خوب برای آن کنند تا مردم او را خوب و نیکو نام بگویند و نیکو نام
خوب باشد و در حقیقت بد باشد و اعمال خوب از ته دل نکرده باشد ... انست که خوب را بد و بد را
نیک خوب میگفته باشد و خوشامد خود و مردم میکرده باشد مثل آنکه بگوید ... غلط است ... درخ
خلاف ... حاصل کلام آنکه در اعمال حسنه از روی دل ... پیدا میکرده باشد یا کینه چیزی است
که بیند و درهم نشسته بخوانند ... سوای چهار ... که ... و ... برت و نشاسته
باشد ... دیگر ... سوره ... انست که ... نظر ...
... باشد تا هر کس ... کار خود باشد ... و ... کند ...
... انست که ... میکرده باشد ... انست که ... باشد و در اندازی

بول از آب حرام یا شور نگاه دارد و آب میدهد [illegible] را پا کالی را جای براوره

[illegible] بر چون باید [illegible] در باب [illegible] یا درخت [illegible] بر سر راه

[illegible] رست [illegible] نظر [illegible] عبور [illegible] که [illegible] بدست چپ [illegible] یا در دریا

[illegible] که [illegible] در زیر [illegible] باشد و ساعت که از [illegible] باشد [illegible] سر راه [illegible] نشستن

[illegible] که [illegible] [illegible] باشد [illegible] گاو [illegible]

[illegible] باشد [illegible] نشستن

[illegible] در باب [illegible] که [illegible] باشد [illegible]

گلند [illegible] که [illegible] غالبا [illegible] آفتاب و باد [illegible] گاو

[illegible] آب و [illegible] و زن غالبط و ساش کند و یا دراز کند و در لطف این

چیز [illegible] این عمل کند و این [illegible] یعنی [illegible] وقت [illegible] برهنه غالبط

و ساش کند آفتاب را در وقت طلوع و غروب و دو پهر وقت [illegible] شعاع آفتاب [illegible]

[illegible] باشد [illegible] وقت جماع زن را برهنه [illegible] زن را بعد از جماع [illegible]

زن را وقتیکه طعام میخورده یا عطسه [illegible] یا خمیازه بکشد یا [illegible] خود [illegible] باشد

[illegible] در چشم [illegible] باشد یا [illegible] خود [illegible] باشد یا برهنه باشد

[illegible] باشد [illegible] که [illegible] خود [illegible] باشد در وقتیکه زنان [illegible] باشند

بر از آب حرام یا خود نگاه بدارد و آب [illegible] در [illegible] تا کادی را یا کال را جای براورده

[illegible] چون باید [illegible] با [illegible] درخت [illegible] سر راه

[illegible] عبور [illegible] بدرست [illegible] شوند یا در دریا

[illegible] که [illegible] باشند و سایه هر چیز که از [illegible] باشد [illegible] راه [illegible]

[illegible] باشند [illegible]

[illegible]

[illegible] در [illegible] که گاه [illegible] باشند [illegible]

کنند [illegible] که در [illegible] غالباً [illegible] آفتاب و یا در آب و

در مهتاب و آب و [illegible] و زن غالط و سالش بکنند و یا دراز بکنند و در رو بطرف این

چیزها [illegible] این عمل بکنند و این کار [illegible] یعنی در آن وقت [illegible] برهنه غائط

و سالش بکنند آفتاب را در وقت طلوع و غروب و در دو پهر وقت که طرف شعاع آفتاب [illegible]

[illegible] باشند نه بیند سوای وقت جماع زن را برهنه نه بیند زن را بعد از جماع ساعتی نه بیند

زن را وقتیکه طعام میخورده یا عطسه میارد یا خمیازه بکشد یا خاطر جمع بطور خود نشسته باشد

یا سرمه یا [illegible] در چشم میکشیده باشد یا تیل و [illegible] بر بدن خود میمالیده باشد یا برهنه باشد

یا پای را شسته باشد نباید دید کسی که [illegible] خود خواسته باشد در وقتیکه زنان بحالت مسطوره مذکور باشند

[illegible] باران و بارش اقسام دیگر که از [illegible] مرور سال [illegible] بالای ماده گاه شنید [illegible] مرکب

[illegible] کار [illegible] عث آئین خلایق که این لیس در آن میان [illegible] با خلافهای وسهری است

[illegible] داخل شده و اینی که خلاف آئین نیاکان باشد نکند بشرطیکه کار کرد آنها موافق

[illegible] باشد بجائیکه [illegible] سوختن [illegible] برسد [illegible] از دریا نگذرد در جائیکه موی

و خاکستر و پوست و انگشت و [illegible] و استخوان و [illegible] است مثل [illegible] و [illegible]

و [illegible] باشد ننشیند اگر کسی [illegible] و کسی شیر مادر خود را میخورده باشد بگوید که تغافل نکنند

با در دیهی یا در شهری که [illegible] باشد از دروازه برود از راه باشکار رفت نرود از راهیکه [illegible]

باشد [illegible] باشند عمل میکرده باشد خیرات بکرد از شخصیکه از قماش گذاران از رهگذر جان [illegible]

[illegible] باهی کبر [illegible] و صیاد باشد و از شخصیکه نیل ساخته باشد یعنی نیلی و از شراب فروش [illegible]

طوایف و بادشاه مسک که خلاف [illegible] شاستر عمل میکرده باشد خیرات بکیرد و پوشیده نماند که [illegible] کس

را منع کرد که در خیرات بکیرد فاما هرچه ابنظر [illegible] نوشته شده ده مرتبه زبون تر از بالای خود است

[illegible] ده مرتبه زیادتر از ماهی کبیر زبون است علی هذا القیاس

از ماه ساون شروع کند در ماه روزیکه دهم باشد یا سروان نچهتر هر روز که باشد شروع نماید اما

بعد از آنکه باران ببارد و نباتات بروید یا [illegible] مذکور تماشی ساون خواندن بید شروع کند و اگر [illegible]

در ماه ساون امساک باران باشد نباتات نروید در ماه بهادون روزیکه سروان نچهتر باشد

نعوذ به تا در بار دو بازی اقسام دیگر که از آن درهم مرود ... از الای باده کاه نشده مرتعش
کها کرد به تاریکه لیوت آیین خلایق که این بس دران میان ... با خلاف ... و سهری است
که ... دراخل شده و این که خلاف آیین نیاکان باشد که بسترطیان کار کرد انها موافق
مرت باشد بجای که در عود سوختن مرده برسد بر و دلبستا و بی از دریا نگذرد در جائیکه موی
و خاکستر و پوست و انگشت و خال ... و استخوان و ... بیابانست مثل ... بلغم و ... و ...
وغیره افتاده باشد ننشیند اگر کرسماله و کبری ... ما در خود را میخورده باشد بگوید که تغافل نکند
با در دیهی یا در شهری که دی در آمده باشد از دروازه برود از راه یا ... برود از راهیکه
باشد و خلاف سیاستر عمل میکرده باشد خیرات بگیرد از شخصیکه از قمار کنندگان از رهگذر جان
... ماهی گیر و ... و صیاد باشد و از شخصیکه نیل ساخته باشد یعنی نیلی و از شراب فروش ...
طوایف و پادشاهیکه خلاف شاستر عمل میکرده باشد خیرات بگیرد و پوشیده نماند که ... کس
را منع کرد که در خیرات نگیرد اما هر چه ... نوشته شده ده مرتبه زبون تر از بالای خود است
... ده مرتبه زیاد تر از ماهی گیر زبون است علی هذا القیاس
از ماه ساون شروع کند در ماه روزیکه در هفت باشد یا سروان ... هر روز که باشد شروع نماید اما
جدا از آنکه باران بارد و نباتات نروید ... نماشی ساون خواندن ... شروع کند و اگر ...
در ماه ساون امساک باران باشد نباتات نروید در ماه بهادون روزیکه سروان ... باشد

باشند و از پنج قسم جانور بگفته و تا یک شبانروز نخواهد رو زنگیانه روز پنج بر دارند یا چند از نه
شبانروز بید نخوانند برید بعضی از روز پنج هجی کشی که به ماه کوار است در روز جمعه سیتی ماه نوکند
روز برداشتن از روز پنج است در جدولی جا نوشته شد که برای فلان چیز شبانروز نباید خواند و آن
کالسلا بوقت نماز شام محل مدّه باشد در صورت تا الوقت بر نباید خواند یعنی هشت پهر نخوانند
بعد از گذشتن هشت پهر باید خواند تا زمانیکه آواز سگ و غیره که نوشته شود بگوش برسد بید نباید
خواند سگ و شغال و خر و الو و صدای شکافتن بانس و آواز خواندن اسام بید و آواز مرغ و کنگ
و صدای بازی و صدای شهر و صدای بین و آواز پاپه عرابه و در جائیکه نجاست یا مرده شود یا جانور حلال
یا قیمت نزدیک باشد و در زمینیکه مرده یا سوخته باشند بید نباید خواند و در زمین نجس و جائیکه
خود با طهارت نباشد و هنگام صدای غریدن باران و برق متواتر شده باشد و میان آب نصف
شب و این عبارت از پهر دوم و سیوم است و وقتیکه با دشمن مبوزین باشد بید نباید خواند طعام
خورده و دست نشسته تا وقتیکه دست خشک شده باشد فی الحال بید نخوانند و روزیکه خاکستر مع باد باشد
و هنگامیکه اطراف و جوانب هوا بطرزی بنماید که گویا می‌سوزد و هنگام سرخیهای صبح و شام و هنگام
بلارس کهر که اکثر در هوای زمستان روزانه میشود و نوعی غبار میشود که هیچ بنظر نمی‌آید یعنی کهرا و هنگام
انتظار از جانب بادشاه و ورود بغره بید نخوانند در وقت تند رفتن و در جائیکه زبون و بد بوی
شراب می آمده باشد بید نخوانند و وقتیکه سوتری یا بزرگی بخانه بیاید برای خواندن بید بکند اگر دو هنا

باشند و از این قسم جانور بکشند تا یک شبانروز نخوانند و روز نکبا و روز نیم بر دارند یا پیدا از
شبانروز بید نخوانند و روز ... یعنی از روز پنج پنجی کشن پچه ماه کوار است و روز چهاردهم ستی ماه پوکه
روز بیر داشتن از روز پنجم است در پوتی ها نوشته شده که برای فلان چیز شبانروز نباید خواند و آن
کار اسلا بوقت نماز شام حاصل شده باشد در این صورت تا آن وقت روز نباید خواند یعنی هشت پهر نخوانند
بعد از گذشتن هشت پهر باید خواند تا زمانیکه آواز سگ و غیره که نوشته شود بگوش برسد بید نباید
خواند سگ و شغال و خر و الو و صدای شگافتن بالش و آواز خواندن سام بید و آواز مریض و گناک
و صدای بازی و صدای ... و صدای بن و آواز با هم ... و در جائیکه نجاست یا مرده شود یا جانور حلال
یا آتش نزدیک باشد و در زمینیکه مرده را سوخته باشند بید نباید خواند و در زمین نجس و روزیکه
خود با طهارت نباشد و هنگامیکه صدای غریدن باران و برق متواتر شده باشد و میان آب نصف
شب و این عبارت از پهر دوم و سیوم است و وقتیکه باد تند میوزیده باشد بید نباید خواند طعام
خورده و دست نشسته تا وقتیکه دست خشک نشده باشد فی الحال بید نخوانند و روزیکه خاکستر می‌بارید
و هنگامیکه اطراف نه جوانب هوا بطرزی بماند که گویا می‌سوزد و هنگام سندهیای صبح و شام و هنگام
پلاس سیر که اکثر در هوای تابستان روزانه میشود و بنوعی نمایان میشود که هیچ بنظر نمی‌آید یعنی کهرا و هنگام
انتظار جانب بادشاه و در روز پنجم بید نخوانند در وقت تند رفتن و در جائیکه زبون و بد بوی
شراب می‌آمده باشد بید نخوانند و وقتیکه سو تری یا بزرگی بخانه بیاید بر ترک خواندن بید بکند اگر ...

در بهشت ... ایشان ... و کرفتن بهره بستر در خانه و جنبه راجنبه شده فاما بر ایشان نزد مسلم جایکه ایشان را
بر بستر نزد ... بر زبان ... هر ... ادبی است که ثواب عمل خوب در دل بکند راند که
خواهم کرد و اعمال خوب از زبان ذکر کند که باید کرد و از اعمال آنچه مقدور باشد از دست و زبان بکند
اعمالیکه خلاف رای ... باشد نقل ... و کشتی و غیره بعمل نیاورد و اگر بکند بهشت نخواهد یافت مادر و پدر
مسافر و برادران حقیقی و مجازی که از یک مادر خوله از دو مادر متولد شده باشند و زنان شوهردار و خویشان
مهمانان که با ایشان نسبت ... ان باشد و مامون و پیر ضعیف که از هفتاد سال زیاده باشد و خورد سال
که عمرش شانزده سال نشده باشد و مریض و شخصیکه با هر کس زنار داده باشد و طالب علم و طبیب ...
... و ... و شخصی که جنگ نکند و ... و اولاد خود و زن حلال خود و جمعیت و خواهر که شوهر
نداشته باشد منفعت نماید و خرج ... نکند اگر ... تا بیکه ... و وقف نکرده است بر سر ... خاک
برآورده غسل بکند اگر کسی تالاب کنده راست نموده است فاما هنوز وقف نکرده است و کسی بگوید
که اینجا غسل بکن ... پنج مشت خاک برآوردن حاجت نیست غسل بکند اگر کسی تالابی راست نموده وقف کرد
و در آن تالاب غسل بکند احتیاط برآوردن پنج مشت گل نیست از تالاب دیگری که وقف نکرده باشد
تا پنج انگشت گل بر نیارد برای پنج کار آب نگیرد اگر تالابی رسیده و ... که خدا ... وقف کرده است
یا نه پنج مشت گل ... تالاب برآورده بیرون انداز و بعد از آن غسل بکند تالابیکه خود راست کرده
اگر وقف نموده باشد یا ننموده باشد در هر دو صورت در آن غسل بکند نیز بر آن مارک ... مسطور است

درست ... پیشتر ... بجز بستر در زیر و عبید رابشه باشند فاما بر ایشان نزد مسلمانان جایز است
بر سر نزد ... زبان نزد ... اولی است که ثواب عمل خوب در دل بکند و اراده که
خواهم کرد و اعمال خوب از زبان ذکر کند که باید کرد و از اعمالیکه متعذر باشد از دست و زبان بکند
اعمالیکه خلاف راه ... باشد مثل کشتی و غیره بعمل نیاورد و اگر بکند بهشت نخواهد یافت مادر و پدر
مسافر و برادران حقیقی و مجازی که از یک مادر متولد از دو مادر متولد شده باشند و زنان شوهردار و خویش
دهقان که با ایشان نسبت ... باشند و مامون و پیر ضعیف که از هشتاد سال زیاده باشد و خورد سال
که عمرش شانزده سال نشده باشد و مریض و شخصیکه با هر کس زنار داده باشد و طالب علم و طبیب و حکام
بلکه ... و ... و شخصی که جنگ نکرده باشد و ... و اولاد خود و زنان حلال خود و ... و خواهر که خواهر
خوانده باشد ... نماید و خرخشه نکند اگر به تالابیکه ... کنده و وقف نکرده است برسد پنج مشت خاک
بر آورده غسل بکند اگر کسی تالاب کنده راست نموده است فاما هنوز وقف نکرده است و کسی بگوید
که اینجا غسل بکند پنج مشت خاک بیرون آورد و بدون حاجت نیست غسل بکند اگر کسی تالابی راست نموده وقف کرده
و در آن تالاب غسل بکند احتیاج بر آوردن پنج مشت گل نیست از تالاب دیگری که وقف نکرده باشد
تا پنج انگشت گل بیرون بیارد و برای هیچ کار آب نگیرد و اگر تالابی برسید و نمیدانست که خداوند آن وقف کرده است
یا نه پنج مشت گل از آن تالاب بر آورده بیرون انداز و بعد از آن غسل بکند تالابیکه خود راست کرده
اگر وقف نموده باشد یا نموده باشد در هر دو صورت در آن غسل بکند نزد بزرگان ما رکعتی مسطور است

و کمینه ذات شده از بیرون مرده شخصی که بحرفهای نا ملایم یا امعالی بیکر باعث آزار خلایق میشده باشد قابل
بر من شخصی که بوقت معرکه کار نکرده ... ماذون زنا گرفته است فاما بر انسجام نکرده باشد ذهنی
شخصی که لبسی خورده دیگری بیخورده باشد شخصیکه دغا باز باشد شخصیکه خلاف آئین مقرر شود میکرده باشد
زنی که باختیار خود باشد و دیگری از شوهر یا پسر یا اهل قبیله کسی محافظ او نباشد زرگر و شخصی دیگر از اعمال
زرگری اوقات گذران میکرده باشد و طلا را از جائی بجائی بدل سازد مثالش آنکه از طوق گوشواره سازند
یا از گوشواره دست برنجیها است نمایند و امثال آن شخصی که در همه جا و همه کار محکوم زنی باشد شخصیکه در بیه
خانه بخانه هجوم بکناند شخصی که بمردم بسیار زنا میداده باشد شخصی که مدام براق جنگ فروخته میکند رانیده باشد
مثل دوکان داران شمشیر وغیره براق آهنگر و درودگر و خیاط وغیره شخصیکه از زرهکند ... اوقات گذاری
میکرده باشد معمار صاحب اهتمام سکان شخصیکه خانه بخانه میخورده باشد نامهربان دل بر و بهت راجه مسک
در راجه مسک باشد و خلاف شاستر عمل میکرده باشد رنگریز شخصیکه نیکی مردم فراموش کند و بر خوبی
که در حق او کرده باشد قبول نکند شخصیکه جانداران را کشته اوقات گذران میکرده باشد مثل صیاد و ماهیگیر
و قصاب وغیره که در شهر لب فروشی شخصیکه زن او زانیه باشد و مرد زانی آن زن در خانه همان شخص
میمانده باشد شخصی که در سودی دیگران معتقد باشد در نمکوئی ارادی باد فروشی وغیره کسانیکه مردم
میکشته باشند شخصیکه سوم ملی میفروخته باشد پست مدام مشغول خوردن باشد مدام شور و غوغا میکرده باشد
مدام ترش ناک باشد شخصیکه بجهت اعمال قبیحه مردم او را بد گفته باشند فقیر مدام حیران باشد مدام گرسنه

وکیه ... شده از حیوان شود شخصی که بحرفهای نا ملایم یا احماح بکر باعث آزار خلایق میشده باشد قابل
بر من شخصی که بوقت مقرر نماز نگزارده ... مأذون زنا گرفته است فاما بر انجه نکرده باشد ...
شخصی که لبس خورده دیگری بخورده باشد شخصیکه دغا باز باشد شخصیکه خلاف آئین مقرر شود میکرده باشد
زنی که باختیار خود باشد و دیگری از شوهر یا پسر یا اهل قبیله کسی محافظ او نباشد زرگر و شخصی دیگر از اعمال
زرگری اوقات گذران میکرده باشد و طلا را از جائی بجائی بدل سازند مثل آنکه از طوق گوشوار سازند
یا از گوشوار دست برنجن یا است نمایند و امثال آن شخصی که در همه جا و همه کار محکوم زنی باشد شخصیکه در بیه
خانه بخانه هوم بکباند شخصی که بمردم بسیار زنا میداده باشد شخصی که مدام براق جنگ فروخته میکند رانبه باشد
مثل دوکاندار شمشیر وغیره براق آهنگر و درودگر و خیاط وغیره شخصیکه از رهگذر دوختن اوقات گذاری
میکرده باشد معمار صاحب اهتمام مسکان شخصیکه خانه بخانه میخورده باشد نامهربان دل بر وهت راجه مسک
در راجه مسک باشد و خلاف شاستر عمل میکرده باشد رنگریز شخصیکه نیکی مردم فراموش کند و بر خوبی
که در حق او کرده باشد قبول نکند شخصیکه جاندار را کشته اوقات گذران میکرده باشد مثل صیاد و ماهیگیر
و قصاب وغیره که در شهر لب فروشی شخصیکه زن او زانیه باشد و مرد زانی آن زن در خانه همان شخص
میمانده باشد شخصی که در سری دیگران حسد باشد در نمکو علی از ایچی بادفروش وغیره کسانیکه مردم
میکشته باشند شخصیکه سوم ... میفروخته باشد بست مدام مشغول خوردن باشد مدام شور و غوغا میکرده باشد
مدام نرس ناک باشند شخصیکه بجهت اعمال قبیحه مردم او را ... باشند ... مدام حیران باشد مدام گرسنه

وطعامی که بکشش وزن حایض و یا نفاس و امثال آن دست رسانیده باشند نباید خورد و طعامی را
که برص یا شخصیکه ناخن او چیز باشد ... نکرده باشند نباید خورد اگر جماعتی ایستاده باشند و شخصی ابهارا
انها بعبارت بجهت خوردن طعام طلب نمایند ... سی چیزی خواهد خورد باید که ازان جماعت بهمین قسم طلب ازان
طعام بخورند اگر غله و طعام از برهمن است و آن را سود گرفته به برهمنان بخشش کنند یا غله و طعام سود درست
و آن را برهمن به برهمنان بخشش نماید نباید خورد و اگر خورده شود رفتانه راین جزت کنند جماعتی نشسته
طعام بخورند و یکی آچون گرفته بر سر طعام خوردن کرد دیگران نیز باید که ترک طعام بکنند مگر در وقت خوردن
طعام شخصیکه بگرد خود از آب یا خاکستر خطی کشیده است بخورد چرا که برکشیدن خط این کس از آن گروه جدا
شود اول آچون کرده شروع در خوردن طعام بکند و بعد از خوردن آچون بکند و بعد از آن آچون
نباید خورد و خوردن بعضی چیزها که اگر شب بران بگذرد جایز است به این تفصیل دوغ و شکر و قند سیاه
و چیزات و آرد گندم آرد جو هرچه از این دو ساخته شود آن را هم باید خورد در سمرت شنکه و دیگر سمرت
مسطور است که هرچه از آرد جمیع اقسام غله ساخته شود اگر شب بران بگذرد باید خورد و اگر از گذشتن مدتی
اینچیزها که دوغ و غیره نوشته شد ترش نشود باید خورد فاما اگر ضایع و بد شود نباید خورد اگر شخصی یا جماعتی
آچون گرفته شروع در خوردن طعام کرده باشد و بعد آن دیگری رسد و او را بجهت خوردن طعام
طلب نمایند باید که نخورد مگر وقتیکه آن مردم از خوردن طعام فارغ شده برخیزند دیگری طعام بخورد اگر جماعتی
بجهت خوردن طعام نشسته اند لهذا چند کسی آچون گرفته شروع در خوردن طعام کردند و یک دو غافل

وطعامی که بکشش وزن حایض و یا نفاس دو سال ان درست رسانیده باشند نباید خورد وطعامی را
که بدرهمی باشخصیکه با خصی اَن بیمه باشد نباید ... که روا کنند نباید خورد اگر جماعتی ایستاده باشند وشخصی ابهار
امری بعبارت بجهت خوردن طعام طلب نمایند کسی چیزی خواهد خورد باید که ازان جماعت هم این قسم طلب ازان
طعام بخورند اگر غله وطعام از برهمن است وان را سود دکرفته به برهمهان بخشش کنند با غله وطعام سود درست
وان را برهمن به برهمهان بخشش نماید نباید خورد واگر خورده شود در قیامه راین عذاب کشید جماعتی نشسته
طعام بخورند ویکی آچون کرفته بر طعام خوردن کرد دیگران نیز باید که بر طعام بکنند مگر در وقت خوردن
طعام شخصیکه بر کرد خود از آب یا خاکستر خطی کشیده است بخورد چراکه برکشیدن خط این کس از ان گروه جدا
شود اول آچون کرده شروع در خوردن طعام بکند وبعد از خوردن آچون بکنند وبعد ازان آچون
نباید خورد وخوردن بعضی چیزها که اگر شب بران بگذرد جایز است بدین تفصیل دوغ وشکر وقند سیاه
وچغرات وآرد گندم آرد جو هرچه ازین دو آلوده ساخته شود آن را هم باید خورد در سمرت سکنه ودیگر سمرت
مسطور است که هرچه از آرد جمیع اقسام غله ساخته شود اگر شب بران بگذرد باید خورد واگر از گذشتن مدتی
این چیزها که دوغ وغیره نوشته شد ترش شود باید خورد فاما اگر ضایع وبد شود نباید خورد اگر شخصی با جماعتی
آچون کرفته شروع در خوردن طعام کرده باشد وبعد ان دیگری رسد واو را بجهت خوردن طعام
طلب نمایند باید که نخورد مگر وقتیکه ان مردم از خوردن طعام فارغ شده برخیزند دیگری طعام نخورد اگر جماعتی
بجهت خوردن طعام نشسته اند لذا بجمله چندی آچون کرفته شروع در خوردن طعام کردند ویک دو غافل

و ما را اگر در [illegible] مصری را و بیابد نباید خورد [illegible] یا نر گاو و نر یا ماده گاو جمع شود
آن روز شیر را نباید خورد و از روزی که ماده [illegible] آن را بخواهند تا روزی که گاو نر با او جمع شود شیر را
بخورد مقرر است که در وقت صبح و شام شیر بدوشند اگر بشبی ماده گاو و ایجاب شد که در وقت شیر دوشیدن
و یک وقت شیر دوشیدن شیران را نباید خورد شیر ماده گاوی که بچه او موجود نباشد بچه دیگری آورده باشند
نباید خورد ماده گاو و یک وقت شیر دوشیدن [illegible] روز که بزاید از آن روز تا ده روز شیر او را نباید خورد بچه
ماده گاو دیگر همیشه بعد زائیدن می مرده باشد شیران را نباید خورد و شیر ماده گاو دیگر که دو بچه بزاید نباید خورد
و شیر ماده گاو دیگر که شیران همیشه بطور خود سیلان شده باشد نباید خورد آن حکم در همه جا تنها بر سر شیر است
سبز و جغرات و روغن و ماست هیچ چیز اینها نباید خورد ساتش و سرگین اینها معیوب نیست شیر گوسفند
و جمیع جانوران که سم اینها شکافته باشند و شیر جمیع جانوران که دو پستان داشته باشند سوای
بز نباید خورد و شیر و ساتش و روغن و سرگین خر ماده حرام است طعامیکه بنیت نذر دیو [illegible] بل
پخته می برده باشند پیش از بل و نذر نباید خورد مگر [illegible] که بجهت هوم تیار کرده باشند پیش از هوم از آن
مضایقه نباید خورد آنچه از هوم بقیه بماند خوردن آن بسیار خوب است گل و غیره آنچه از درخت بیجنه حاصل شود
نباید خورد صمغ درختان بشرطیکه صمغ سفید یا سرخ باشد و از شکافتن درخت برآمده است نباید خورد
و صمغ سفید بطور خود برآید بخورد صمغی که بطور خود سرخ برآمده است نباید خورد و انگوزه و کتیرا [illegible]
خوردن جایز است بعد از شکافتن از درخت حاصل شود هر چند سرخ نباشد نباید خورد مسل نارنگی

ماما اگر در [illegible] مصری را هم باید نباید خورد [illegible] که گاو نر یا ماده گاو جمع شود
تا روز شیر او را نباید خورد و از روزیکه ماده [illegible] ان را بخواهند تا روزیکه گاو نر با او جمع شود شیر او را
نخورد مقرر است که در وقت صبح و شام شیر بدوشند اگر شبی ماده گاو وانچنان شد که در وقت شیر دوشیدن
و یک وقت شیر [illegible] هر شیر ان را نباید خورد شیر ماده گاوی که بچه او موجود نباشد بچه دیگری آورده بدوشند
نباید خورد ماده گاو و گاومیش و بز و غیره روزیکه بزاید از ان روز تا ده روز شیر او را نباید خورد بچه
ماده گاو یکه همیشه بعد زائیدن می مرده باشد شیر ان را نباید خورد و شیر ماده گاو یکه دو بچه بزاید نباید خورد
و شیر ماده گاو یکه شیر ان همیشه بطور خود سیلان شده باشد نباید خورد ان حکم در همه جا تمام برسر شیر است
سیر و چیزهای دیگر روغن و ماست هیچ چیز اینها نباید خورد ساش و سرگین اینها معیوب است شیر شتر
و جمیع جانوران که سم انها شکافته باشند و شیر جمیع جانوران که دو پستان داشته باشند سوای
بز نباید خورد و شیر و ساش و روغن و سرگین خر ماده حرام است طعامیکه بنیت نذر دیوتها یا
پخته می برده باشند پیش از بل و نذر نباید خورد مگر انکه بجهت هوم تیار کرده باشند پیش از هوم از ان
مصالح نباید خورد انچه از هوم بقیه بماند خوردن ان بسیار خوب است گل و غیره انچه از درخت بچنه حاصل شود
نباید خورد صمغ درختان لیکن صمغ سفید یا سرخ باشد و از شکافتن درخت برآمده است نباید خورد
و صمغ سفید بطور خود برآمده بخورد صمغی که بطور خود سرخ برآمده است نباید خورد و انگوزه و گاجر جزر
خوردن جائز است [illegible] شکافتن از درخت حاصل شود هر چند سرخ نباشد نباید خورد مسل ناریکل

نباید خورد و گوشت کلاغ سیاه و [illegible] نخورد و گوشت [illegible] و گوشت سبزک نباید خورد و گوشت

پرنده‌ای که در انگشتان دست [illegible] نباشد [illegible] باشد [illegible] نباید خورد و گوشت

هر جانوری که دانسته نشود که کدام جانور است نباید خورد و گوشت جانوری که پاهای او سرخ باشد نباید خورد

و جانوری که جانوران را کشته برای خوردن می‌آورده باشد گوشت آنها را نباید خورد و شیر جمیع جانوران

نباید خورد و شیر [illegible] گویند و آن [illegible] بودن با [illegible] در اندام جانور گوشت [illegible] نباید خورد

هر چه که ضایع شده باشد نباید خورد و کدو [illegible] و ساک [illegible] گویند [illegible] که

گویند نباید خورد و کدو دو قسم می‌باشد یکی دراز و دوم گرد و دراز بخورد و گرد نباید خورد و میوه [illegible]

نشود نباید خورد و میوه درخت [illegible] و میوه درخت [illegible] و میوه [illegible] و میوه گندم نباید خورد و [illegible]

دیگر نباید خورد و میوه سیب نباید خورد و [illegible] ممنوعه تا اینجا جمع کرده است اگر شخصی چیزی از اینها

دانسته بخورد سه شبانروز روزه باید داشت اگر نادانسته اندکی خورده باشد چهار پهر روز که یک روز [illegible] باشد

روزه بدارد و اگر نادانسته بسیار خورده باشد یک شبانروز روزه بدارد و بقول دیگر شخصی این چیزها

ممنوعه نادانسته بسیار همه را خورده باشد باید که دوازده روز روزه بدارد و درین دوازده روز [illegible]

[illegible] گرم کرده [illegible] خورده باشد [illegible] باشد [illegible]

دیگر [illegible] نباید خورد [illegible] از این [illegible] صورت [illegible] دارد [illegible]

[illegible]

نباید خورد و گوشت کلاغ سیاه و دیگر گوشت کرکس و ... نشود خورد و گوشت ... و گوشت سبزک نباید خورد و گوشت

پرنده‌ها که در انگشتان دست ایشان فاصله نباشد و هم دم یافته باشد نشاید خورد و نباید خورد و گوشت

هر جانور که دانسته نشود که کدام جانور است نباید خورد و گوشت جانور که پای او سرخ باشد نباید خورد

و جانورانی که جانوران را کشته برای خوردن می‌آورده باشند گوشت ایشان را نباید خورد و شیر جمیع جانوران

نباید خورد و شیر او را ... که بهره گویند و آن مکان بودن باد است و در ایام جانور گوشت ... نباید خورد

هر چه که ضایع شده باشد نباید خورد و کره و کدو و ساکت ناری و ساکت ... و ساکت عصفر که ... گل و ... که شیو

گویند نباید خورد و کدو دو قسم می‌باشد یکی دراز و دوم گرد و دراز بخورد و گرد نباید خورد میوه و ... [illegible]

نشود نباید خورد میوه درخت ... و ... پاکر و میوه درخت سنبل و میوه ... و میوه کدم نباید خورد و هیچ

دیگر را باید خورد میوه سیب نباید خورد و شیر ممنوعه تا اینجا هر چه جمع کرده است اگر شخصی چیزی از اینها

ندانسته بخورد در شبانروز روزه باید داشت اگر دانسته اندکی خورده باشد چهار پهر روز که یک روز باشد

روزه بدارد و اگر دانسته بسیار خورده باشد یک شبانروز روزه بدارد و بقول دیگر شخصی این چیزها

ممنوعه دانسته بسیار همه را خورده باشد باید که دوازده روز روزه بدارد و درین دوازده روز ...

نا ... گرم کرده طعام ... خورده باشد مرغ ... که ... باشد و گوشت ... یعنی پیاز و ...

و کرفس نباید خورد ... باز این است که گره و ... کلان است و صورت ... دارد ... کرفس

الفت ... سرخ می‌باشد که او خورده می‌شود و آنچه از ... کتب طبابت ...

کاملا بهم رسد و گوشت پیدا شود ولی خوردن جان میرود بخورد و اگر [illegible] ولی خوردن

گوشت [illegible] بخورد [illegible] سپرده و اگر [illegible] جهت [illegible] دوانیدن [illegible] طلبیده واگر گو

[illegible] بخورد و اثران را [illegible] کند و [illegible] ایک کسی حیوان [illegible] شود گوشتی که از [illegible]

بانها زده باشند و گوشتی برای خوردن [illegible] پخته باشند و گوشتی که [illegible] دیوتها یا [illegible]

[illegible] پخته باشند بخورد [illegible] اینها قیماند خود بخورد و اگر بار از خوردن گوشت

[illegible] شود و [illegible] بخورد و جبر [illegible] شود و اگر سوای [illegible] سپرده گوشت بخورد گناهکار [illegible] است و اگر

[illegible] سپرده [illegible] گوشت بخورد [illegible] شود [illegible] که قربانی [illegible] باشند بخورد [illegible] الام [illegible]

سوای در چهار محل گوشت خوردن حرام است آن چهار محل این است یکی آنکه [illegible] خوردن گوشت

جان [illegible] باشد دوم [illegible] سپرده سیوم [illegible] چهارم برای خوردن برهمنان و اشت گوشت بخشم [illegible]

بعضی در جاهای دیگر [illegible] داشته اند یکی گوشت که جهت دیوتها یا ارواح نیاکان پخته باشند دوم

آنکه جهت خوراک [illegible] پخته باشند جانوری را که [illegible] خوانده کشته باشند [illegible] خورد و جانوری که

[illegible] باشد [illegible] خورد و در کشتن جانوری که در صحرا وقت شکار مثل آهو وغیره میزنند

[illegible] جان [illegible] است [illegible] خواسته است اگر شخصی سوای صرف جاگ [illegible] سپرده

و خوردن [illegible] و [illegible] دیوتها و نیاکان و [illegible] جانور جهت خوردن خود کشته باشد هر قدر مویی که اعضا

[illegible] جانور باشد [illegible] در دوزخ [illegible] خواهد رفت بعضی این

از ملاهم رسد و گوشت پیدا شود و بی خوردن جان میرود بخورد و اگر فا[illegible] و بی خوردن

گوشت [illegible] بخورد و روزه [illegible] اگر [illegible] بجهت خورانیدن [illegible] و اگر گو[شت]

پخته [illegible] بخورد و اگر [illegible] بیک کسی [illegible] شود و گوشتی که از [illegible]

باشد [illegible] و گوشتی برای [illegible] پخته باشند و گوشتی که [illegible]

[illegible] پخته باشند بخورد و [illegible] خورانیده [illegible] خود بخورد و اگر [illegible] از خوردن گو[شت]

[illegible] بخورد و [illegible] دعا [illegible] گوشت بخورد [illegible] و اگر

[illegible] گوشت بخورد [illegible] که [illegible] باشند بخورد [illegible] آنکه

سوای [illegible] چهار [illegible] گوشت خوردن حرام است [illegible] چهار [illegible] بی خوردن گوشت

جان [illegible] باشد دویم [illegible] سوم [illegible] چهارم [illegible] خوردن [illegible] گوشت [illegible]

بعضی [illegible] دیگر [illegible] گوشت که [illegible] پخته باشند دویم

آنکه جهت خوراک [illegible] پخته باشد جانوری [illegible] کشته باشند بخورد و جانوری که

[illegible] باشد [illegible] بخورد و در کشتن جانوری که [illegible] مثل آهو و غیره میزنند

[illegible] است [illegible] اگر [illegible] صرف [illegible]

و خوردن [illegible] و [illegible] و [illegible] و [illegible] جانور جهت خوردن خود [illegible] که اعضا

[illegible] باشد [illegible] گوشت [illegible] خواهند رفت بعضی از آن

[illegible] دست خود را که نجس شده باشد مادامی که به آن رطوبت نرسیده از دست جدا شده [illegible] باید آن را
بشوید پاک شود و اگر دست آن شخص که [illegible] خورده دست و دهن نجس شده بود به آن رطوبت رسید که
چیزی از دست او جدا شده با پنبه [illegible] از ظروف طلا [illegible] از قسم [illegible] یا از قسم [illegible]
[illegible] باشد [illegible] بعد از آن باید بشوید اگر دهن کلاغ یا پرنده سیاه با منقار
پرنده [illegible] بعد از آن بشوید اگر [illegible] از [illegible] ظروف [illegible] گران [illegible] تراشند [illegible]
[illegible] باشد پاک نمی شود [illegible] هر جا [illegible] باشد [illegible]
[illegible] آن ظروف [illegible] استعمال باید کرد [illegible] از هر قسم [illegible] هر چیز [illegible]
برسد آن چیز ناپاک نمی شود [illegible] اگر این [illegible] ناپاک نمی شود و اگر [illegible]
غسل [illegible] نوشته نشد [illegible] از [illegible] در [illegible] و غله [illegible] در [illegible]
[illegible] و موصل [illegible] و غله [illegible] اگر [illegible] دست [illegible] برسد باید [illegible] بشویند ناپاک [illegible] اگر
[illegible] یا توده [illegible] است و دست [illegible] از این قبیل بان برسد در آن متاع
نگاه نکنند اگر کمتر از نصف [illegible] رسیده است متاع [illegible] رسیده را بشوید و باقی [illegible] اگر
نصف یا زیاده از نصف دست [illegible] رسیده [illegible] باید [illegible] یک آدم باشد و اگر متاع [illegible]
که یک آدم [illegible] [illegible] اگر چیزی از [illegible] از دست جدا شده [illegible] رسیده
باشد [illegible] خاک [illegible] باید بشویند رنگ و بوی آن برود و این [illegible] برای پاک نمودن هر چیز [illegible]

تا دو تو ... دست که هنوز نشسته باشد و برسد بدان مطلقا ... از دست که جدا شده ... رسید باید بگرم

بشوید پاک شود و اگر دست آن شخص که نا ... خورده دست و دهن ناشسته ... بدان ظرف برسد که

چیزی از دست او جدا شده باشد ... بسبب آن ظرف ... آب ... از قسم ... یا از قسم ...

... یا کمتر باشد ... بعد از آن باید بشوید اگر دهن کلاغ یا پرنده سیاه بدین ظرف

رسیده ... بعد از آن بشوید اگر ... از ... ظروف ... [illegible] ... ولی ...

... باشد پاک شود ... [illegible] ... باشد ...

... برساند آن ظرف ... استعمال باید کرد ... از هر قسم ... که بر ...

برسد آن چیز ناپاک شود ... اگر این کس احساس کند ناپاک شود و اگر این کس بعضی ...

غسل ... نوشته شده ... از ... [illegible] ...

... و ... و غله و ... اگر بدینها دست ناشسته برسد باید بگرم بشویند ناپاک ... اگر خورده

... یا ... خورده است و دست ... از این قبیل باشد برسد در آن متاع

نگاه بکنند اگر کمتر از نصف ... دست رسیده است متاع ... رسیده را بشوید و باقی ... اگر

نصف یا زیاده از نصف دست رسیده ... باید شست بشرطیکه ... یک آدم باشد و اگر متاع ...

که یک آدم نتواند ... آب ... اگر چیزی از ... از دست جدا شده ... رسیده

باشد از آن زمان خاک ... باید بشویند رنگ و بوی آن برود و این ... برای پاک نمودن هر چیزا

عبارت — النجاست علمای پیش چند و است اگر با این چیزها که گفته شد نجاست عالیه و مرده بسیار

پس برای پاک شدن [illegible] گفته است شسته [illegible] افشاندن آب پاک کننده و اگر آنها را چوب

[illegible] سیاه و [illegible] کرده شود [illegible] است [illegible]

[illegible]

[illegible] و رنگ [illegible] اگر از زعفران یا [illegible] که رنگ آن از [illegible]

صابون [illegible] است [illegible] رنگ کرده باشند و اگر آنها اصل عالیه [illegible] رسیده باشد باید شست بقول [illegible]

[illegible] پارچه [illegible] از [illegible] صابون شود [illegible] نجاست آب افشاندن [illegible] رنگی

رسیده باشد [illegible] و پارچه که از پوست [illegible] ساخته باشند نجس شود آن را با [illegible]

[illegible] پاک شود بظروف گلی اگر دست ناشسته [illegible] از کار [illegible]

[illegible] اگر دست بر آب پاک است و اگر دست [illegible] که مثل [illegible] باشد و شراب و خون

و غیره نجاست بظروف گلی برسد پاک نشود [illegible] و اگر [illegible] پاک نشود و اگر دست

[illegible] بظروف گلی برسد [illegible] پاک نشود دست [illegible] پاک است بادشاه [illegible]

بادشاه و [illegible] و غلام اگر در ماتم باشند [illegible] گردن فوراً پاک نشوند [illegible]

[illegible] باشند آن [illegible] پاک است نجس نشود و از [illegible] سوای [illegible] و چیز دیگر منع است [illegible] از خانه [illegible]

[illegible] منع [illegible] و سپاسی که آنها را [illegible] گرفتن [illegible] نموده اند [illegible]

عبارت — انجاست طعام پس چند دهست اگر با این چیزها که گفته شد نجاست مالعا و مرد برسد
پس برای پاک شدن بر کدام جداگانه عطلحا گفته است شوید — افشاندن آب با کف دست و اگر آنها را چوب
غلطی موزنشد سیاه و کهار و شیر سیه چهل داس کرده بشوید پیش است
[illegible]

نبالی و کیسه و پارچه رنگین اگر از زعفران یا عصفر یا زرد چوب که رنگ آن از شستن
ضایع میشود باشد اعتبار رنگ کرده باشد و اگر آنها اصل عالمه و غیره رسیده باشد باید شست بقول سکه
چیز با اسباب یا پارچه رنگین اگر از شستن ضایع شود نجاست آب افشاندن ... نیکی
رسیده باشد فاقبت ثابت و پارچه که از پوست ... ساخته باشند نجس شود آن را با سرعت ...
ورنه آتش باده کا و بشوید پاک شود بظروف گلی اگر درست ناشکسته با روغن چسبیده از کار میرود دیگر
باید در آتش ... اگر درست بر آید پاک است و اگر درست ... مثل ... باشد و شراب و خون
و دیگر نجاست بظروف گلی برسد پاک نشود تا بیرون انداخت و اگر به غله و غیره برسد به شستن پاک میشود و اگر درست
... بظروف گلی برسد هیچ وجه پاک نمیشود درست ... در کار خود پاک است بادشاه ...
بادشاه و ... و غلام اگر در ماتم باشند ... کردن فوراً پاک میشوند چیزی که جهت ... برده
آورده باشند آن همیشه پاک است نجس نمیشود و از خانه اهل ... غله و چیز دیگر منع است اما از خانه ... که
... منع نیست ... و سپاسی که آنها را ... گرفتن مقرر نموده اند ... باید ...

چاروب بدبو و سرکین با دکاه چندان زد در خانه هر روز چاروب دادن و سرکین گاو چون که دادن لازم است
در صورت خوردنی کرم [illegible] اگر گاو [illegible] یا موی بر اعضای کر باشد یا مگس یا کرم رکیک و مورچه و غیره
[illegible] یا داخل شود خاک و [illegible] خاکستر [illegible] در [illegible] بعد [illegible] خوردنی کرده برای هر کدام چه چیز
از انها مناسب است کرم [illegible] اگر طعام یا چیز دیگر موی و مگس و غیره که در صدر نوشته شد کجا
طبخ شده باشد نباید خورد اگر بعد از طعام طبخ شدن افتاده باشد فی الحال آن را دور کنند و طعام را خوردن
اب و غیره پاک [illegible] ظروف جمع [illegible] و سرب برنج و قلعی نجس شده باشد
بخاکستر [illegible] و نمک و آب بشویند اگر کم نجس شود آب و خاکستر کافی است و برای ازانها سهل است
تنها با آب باید شست اگر ظروف روئین و آهن نجس شود بخاکستر و آب بشویند نجاست هر چیز ازین
ها که گفته شد هرچه بر طرف شود باید شست لازم نیست که ظروف را هر روز بدین طرز بشویند و آنچه
اینجا گفته شد بالا اثر از ان آنکه پاک [illegible] اگر [illegible] است شستن یکبار نرود دیگر باید شست اگر ظروف
روئین را گاو بوئید باشد یا لیس خورده شده یا در آن افتاده باشد یا دست [illegible] رسیده باشد یا سگ
زاغ آن را نجس کرده باشد با آب و خاکستر ها را باید شست هر چیز را که از پارچه نتوان گذرانید مثل روغن
و غیره که [illegible] اگر نجس شود از پارچه گذرانیده در ظروف بیندازند پاک میشود این قسم پاک کردن روغن و غیره
در آن صورت است که کرم [illegible] مثل مورچه و مگس و غیره در آن افتاده باشد اگر در روغن و غیره که خام [illegible] دارد
موی یا کرم یا ازین قسم نجاست دیگر داخل شده یا سگ و کلاغ در آن دهن انداخته قدری میخورند باید دید که آن

چاروب بزند و بسر کشیدن کاه و چیزها از در قناة و پرزدن چاروب دادن و بسر کشیدن کاه و جوکه دادن لازم است
در صرف خوردنی که مردم بعضی خوراکی که چیزی بسد یا موی بر اعضای که باشد یا مگس یا کرم و کیک و مورچه و غیره
تمیز نماید و داخل شود خاک و ریگ و خاکستر بیفتد در بخورد و بعد بخبر خوردنی کرده برای هر کدام چیزی
از آنها مناسب باشد قوم کرم که بسم الله کاکر طعام با چیز دیگر موی و مگس و غیره که در صدر نوشته شد که با
طبخ شده باشد نباید خورد اگر بعد از طعام طبخ شدن افتاده باشد فی الحال آن را دور کنند و طعام را نشاندن
آب و غیره پاک است زد و بخورد [illegible] ظروف مس و مس برنج و قلعی نجس شده باشد
با خاکستر و زمین و نمک و غلیف بشوید اگر کم نجس شود آب و خاکستر کافی است و برای از آنها سهل است
تنها آب باید شست اگر ظروف روغنی و آهن نجس شود با خاکستر و آب بشوید نجاست هر چیز از این
های که گفته شد هر چه بر ظرف شود باید شست لازم نیست که ظروف را هر روز بدین طرز بشویند و آنچه
اینجا گفته شد بالا از آن آنکه پاک نموده اند نیست اگر نجاست به شستن یکبار نرود دیگر باید شست اگر ظروف
روغنی را با مرکاه و بوئید باشد یا لیس خورده شده در آن افتاده باشد یا دست جانداران رسیده باشد یا سگ
یا زاغ آن را نجس کرده باشد با آب و خاکستر ها را باید شست هر چیز را که از پارچه نتوان که زرانید مثل نعلین
و غیره که همچنین اگر نجس شود از پارچه که زرانیده در ظروف بیندازد پاک میشود از این قسم پاک کردن روغن و غیره
در الصورت است که اگر مثل مورچه و مگس و غیره در آن افتاده باشد اگر در روغن و غیره که غلیظ . چکیدن دارد
موی یا کو یا از این قسم نجاست دیگر داخل شده یا سگ و کلاغ در آن دهن انداخته قدری خورده اند باید دید که آن

بشوید واچون بکند پاک میشود واگر با این حال اتصال خاطر نشده باشد از برهمن بپرسد که من پاک شدم واگر
خلاف باشد چه پرسیده به طرف پاک است واگر برهمن در خواب گوید که پاک شدی پاک میشود والا از سر بشوید
برای پاک کردن هر چیزیکه نام نبرده شده آنرا بشوید واگر شستن جهت آنکه ضایع خواهد شد ممکن نباشد
آب بران بیفشانند پاک میشود واگر آب چیزی دیگر را سنگ یا کلوخ یا چیزی دیگر که شبیه آن نجس میکرده باشد
واینکس را از این حالت خبر نیست عیب ندارد و قول دیگر آنست که اگر در هر سال یک کرت بکند از این قسم
گناه والت خوردن این قسم پرایسچت بکند اگر از نان آب بخورده باشد و عمل دیگر نادانسته کرده
پرایسچت احتیاج نیست واگر نجس بر جامه هر چه سوای خوردن و دوشیدن است ساکت و غیره مساس بکشد
واین کس اطلاع نباشد عیبی نیست واگر در زمین پاک یا کنره آنقدر آب که یک ماده گاو [illegible] سیر
تواند خورد بشرطیکه رنگ و مزه و بوی آن تغییر نشده باشد و دست چاندال و غیره مرده و دیگران نرسیده
نه برای اچون و غیره باید گرفت که پاک است واگر آنقدر آب در جای بی خاوند میان طرف یافته
شود پاک نیست برای آنکه در ظرف ریخته شده در نیکی بطرف پاک آب از چاه برآورده باشند آن پاک است
اگر آب باران در ظرف پاک نگاه دارد پاک است و برابر گنگا جل است و احوال دریول کیسر سوای
برای [illegible] کنک برابر است که اگر کث بکند در استعمال باید کرد و تقولی برای خوردن منع است برای غسل
و غیره طهارت منع نیست و آب [illegible] و باولی و چاهی را که چاندال و غیره ساخته باشند آنرا برای
غسل و خوردن باید گرفت که پاک است گوشتی که برای خوردن حلال باشد آن جانور را اگر سگ

بشوید و اگر چون بکند پاک میشود و اگر با بیماری مثل سل خلط میشده باشد از بیمار بپرسد که من پاک شده‌ام و اگر
خلاف باشد بیمار شده به طریقی پاک است اگر بیمار هم خواب کند که پاک شده‌ای پاک میشود و الا از سر بشوید
برای پاک کردن هر چیزی که نام بیرون شده اگر نجس بشوید و اگر شستن به جهت آنکه ضایع خواهد شد ممکن نباشد
آب بران بیفشاند پاک میشود و اگر آب چیزی دیگر را سگ یا کلاغ یا چند دیگر جنبیده‌ها نجس میکرده باشد
و این کس را از آن حال خبر نیست عیب ندارد و قول دیگر آنست که اگر در هر سال یک بار کرچه بکند از این قسم چیزها
گناه دانسته خوردن این قسم را صحت بکند اگر از آن آب بخورده باشد و عمل دیگر نادانسته کرده
برای صحت احتیاج نیست و اگر نجس جامه هر چه سوای خوردن و دوشیدن است سگ و غیره مساس بکند
و این کس را اطلاع نباشد عیبی نیست و اگر در زمین پاک و پاکیزه اندر آب که یک ماده گاو آن را نشاید
نواند خورد بشرطیکه رنگ و غیره و بوی آن تغیر نشده باشد و دست چاندال و غیره مرد و بران
نیز برای اچون و غیره باید گرفت که پاک است و اگر اندر آب در جای بی خاوند میان طرف یافته
شود پاک نیست برای آنکه در ظرف سینه شود دیگر به طرف پاک آب از چاه برآورده باشند آن پاک است
اگر آب باران در ظروف پاک نگاه دارد پاک است و برابر گنگا جل است و احوال در یول کسیر سوای
برای آب گنگ برای آنکه انگشت بکند در استعمال نباید کرد و بغولی برای خوردن منع نیست برای غسل
و غیره طهارت منع نیست آب برپاولی و چاهی را که چاندال و غیره ساخته باشند آن برای
غسل و خوردن باید گرفت که پاک است گوشتی که برای خوردن حلال باشد آن جانور را اگر سگ

فاصله دندان باشد اطبا خورد دهست زبان بآن نمیرسد پاک است و اگر کلان است که زبان آن را مس کند
بکشد تا جدا شده از آن پاک میشود قول دیگر آن که اگر آن چیزیکه در میان دندان است یا در فاصله دندان
مانده اگر جدا شود و همراه دهن برود دهن پاک شود و اگر با زور دهن بیرون آورد نجس میکند اگر چیزی بخورد و اثر شستن از دهن
نرود ناپاک نمیسازد اگر چیزی بخورد و بعد از آن دهن پاک است مگر برگ تنبول و برای خوردن نیشکر و غیره اچون
لازم نیست اگر انگشت به طرف لب خوردن آب در دهن کرده باشد اچون باید کرد اگر برگ تنبول خورده است یا مثلی
خورده است یا نیشکر خورده است و چیز از آن میان دندان چسپیده مانده یا طعامی خورده دهن شستن اثر
چیزی آن در دهن در دست باقی است تحلیل نکند برای غسل و غیره چیزها که نوشته میشود اچون و اخرین
اعمال باید کرد غسل آب و شیر و غیره و تنیکه تنور شده هنگام عطسه بعد از خواب و بعد از طعام برای رفع اشتباه
گریه کرده باشد هنگام مسواک کردن اندک دروغ گفته باشد برای خوردن نفث بلغم در بار چه عمل کرده باشد ...
دیگر بود شد برای خواندن و تعلیم نمودن و خوردن هر چه پاک باشد و اچون اول و دوا چون آخر بکنند برای
غسل و خوردن مشروبات اول یک اچون و آخر دو اچون باید کرد و در راه و کوچه اگر گل و سرگین یا دکاه
دا ... سفال ریزه و غیره سنگ یا کلوخ جانداران مساس کرده باشند بر نشستن باد پاک میشود و این گل
نجس نمیکند خانه که از خشت است اگر انرا جانداران مساس بکنند با افشاندن آب پاک میشود و خانه که از گاه
و هر که و چوب ساخته باشند انرا اگر جانداران مساس کنند با افشاندن آب پاک میشود اگر بهم خانه پاک است
نباید برد آئین پاک نمودن با تمام رسید ... بر جها بعد از ریاضت اول ... پیدا

فاصله دندان ها اگر بسیار خورد است زبان با آن نمیرسد پاک است و اگر کلان است و زبان آن را میرسد

بلکه ناخن است همان پاک میشود قول دیگران که اگر آن چیزی که در دندان چسپیده است باد در فاصله دندان

مانده اگر جدا شود و در دهن [illegible] بکشند و اگر از دهن بیرون آورد [illegible] اگر چیزی بخورد و [illegible]

خوردن پاک نمیسازد و اگر چیزی بخورد و بعد از آن در دهن باقیست مگر [illegible] برای خوردن نیشکر و میوه ها چون

لازم نیست اگر انگشت [illegible] در دهن کرده باشد چون باید کرد و اگر [illegible] خورده است یا نیشکر

خورده است یا نیشکر خورده است چیزی از آن در میان دندان چسپیده مانده یا طعامی خورده در دهن نشسته اثر

چیزی از آن در دهن [illegible] است [illegible] بکند برای غسل و غیره چیزها که نوشته میشود از چون [illegible] آخرین

اعمال باید کرد غسل [illegible] وقتیکه [illegible] شد هنگام [illegible] بعد از خواب و بعد از طعام [illegible]

کرده کرده باشد هنگام مسواک کردن [illegible] دروغ گفته باشد برای خوردن [illegible] دو بار [illegible] کرده

دیگر [illegible] شد برای خواندن و تعلیم نمودن و خوردن [illegible] پاک باشد [illegible] چون اول و دوم چون آخر بکند برای

غسل و خوردن [illegible] اول [illegible] چون [illegible] باید کرد و [illegible] راه و کوچه اگر گل و سرگین [illegible]

[illegible] سفال ریزه و غیره سنگ یا کلوخ [illegible] ساییده کرده باشند [illegible] باد پاک میشود و این [illegible]

[illegible] خانه که از خشت است اگر [illegible] یا افشاندن باد پاک میشود [illegible]

و هر که [illegible] ساخته باشند [illegible] اگر [illegible] کند یا افشاندن آب پاک میشود [illegible] پاک است

[illegible] پاک [illegible] بعد از [illegible] اول [illegible]

از خوبی خود هیچ خواهد ما و هیچ نخواهد و اگر شخصی بدین صفات موصوف نباشد بدهد یا وقت دادن خیرات

نباشد و بدهد [illegible] مرتبه نباشد و بدهد یا بکراهت طلبیده بدهد یا چیزی بدکند بدهد آن را امثلی

دادن منکوب اگر شخصی ندارد یا فقیر یا بیشتر تهی دست باشد یا هنگام دادن خراب است مثل سکرات مرگ و دشمنی

و غیره در آن حالت بدین کیفیات مقرر موصوف است نام شخصی را که بدین صفات است دشمن

او را منسوب در خاطر کند را نبود [illegible] او نیز [illegible] فاما به ابا [illegible] یعنی بدترین [illegible] خیرات است بدهد

و اگر بعد از طلب [illegible] که آن بدترین [illegible] کبره یعنی [illegible] آن خیرات با او نبهد و دیگر

بدهد شخصی که از خواندن و عبادات عاری باشد باید که [illegible] و [illegible] خراب نکند اگر بکند

خود را [illegible] باو بدهد [illegible] خراب [illegible] است یکی آنکه هر روز مقرر کرده است و آن را

[illegible] و دوم آنکه [illegible] در روزهای متبرکه بدهد باید که در [illegible] روزهای متبرکه مثل سنکرانت

و غیره [illegible] باید که بدین موصوف صفات مذکور باشد بدهد دیگر باید که حسب المقدور

هر روز مقرر خیرات بدهد اگر کسی خیرات طلبیده [illegible] باید داد در دادن خیرات غمگین نشود و خشمناک شده بدهد

و اگر به شخصی رفته خیرات بدهد صواب آن بی نهایت است و اگر طلبیده خیرات بدهد ثواب هر یکی از

و اگر بعد از سوال کردن بدهد صواب هر یکی یا [illegible] است [illegible] شاخ آن را ابطال کرده

آن را [illegible] بکند باید که [illegible] خشمناک نباشد مسکین و [illegible] و ملایم باشد [illegible] و [illegible] روی همراه

همراه [illegible] باشد و حسب المقدور [illegible] خیرات بدهد صواب دادن آن [illegible]

از خوبی خود میخواهد ما فرح نمیدهد و اگر شخصی بدین صفات موصوف نباشد بدهد یا وقت دادن خیرات
نباشد و بدهد [illegible] مرتبه نباشد بدهد یا بگوید که طلبیده بدهد یا چیزی بر کنند بدهد آن را اما مثلی
دادن مطلوب اگر شخصی [illegible] یا بغیر تهیه رسید یا انجام دادن خراب است مثل سکرات مردود شخصی
و غیره در این حالت بر همین که صفات مذکور موصوف باشد نام شخصی را که بدین صفات است [illegible]
او را معین در خاطر کند را نیز ثواب کند و برای او بفرستد فاما بهتر یعنی بدترین [illegible] خیرات است بدهد
و اگر بعد از [illegible] ثواب که آن بدترین مرتکب گناهان کبیره یعنی [illegible] آن خیرات با او بدهد و دیگر
بدهد شخصی که از خواندن و عبادات عاری باشد باید که علما و دعا و [illegible] خراب نکند و اگر بکند
خود را [illegible] با او بدهد [illegible] خیرات دو قسم است یکی آنکه هر روزه مقرر کرده است و آن را
بوسیله بدهد دوم آنکه [illegible] ما در روزهای متبرکه بدهد باید که [illegible] در روزهای متبرکه مثل شکرات
و غیره [illegible] زیاده بدهد فاما باید که بدین موصوف صفات مذکور باشد بدهد دیگر باید که حسب المقدور
هر روزه مقرر خیرات بدهد اگر کسی خیرات طلبید [illegible] باید داد در دادن خیرات غمگین نشود و غمناک نشده بدهد
و اگر بنام شخصی رفته خیرات بدهد ثواب آن بی نهایت است و اگر طلبیده خیرات بدهد ثواب هر یکی از
و اگر بعد از سوال کردن بدهد ثواب هر یکی پانصد است [illegible] شاخ آن را باطل کرده ستم
آن را به نعوذ بگیرد باید که [illegible] نباشد مسکین و هموار و ملایم باشد پارچه و ظروف روغن همراه
همراه [illegible] باشد و حسب المقدور جزوی [illegible] خیرات بدهد ثواب دادن آن [illegible]

[illegible] مسافر [illegible] باید [illegible] اخر [illegible]

[illegible] اگر [illegible] بهشت [illegible]

[illegible] مرغوب [illegible]

[illegible] مستحبی [illegible]

[illegible] شود بیان مقدار

[illegible] مقدار [illegible] گوسفند [illegible]

[illegible] گوسفند [illegible] درست کرده [illegible]

[illegible] باد [illegible] پناه [illegible] پوشش [illegible] باران یا چیزی که بدان [illegible]

[illegible] سنگ [illegible] عطریات

[illegible] مرکب [illegible] خوشبو [illegible]

[illegible] مقبول [illegible] کس [illegible] خوش

ثواب [illegible] اگر این چیزها که نوشته شد [illegible] اعمال [illegible] استاد و ما [illegible]

[illegible] دادن ثواب [illegible] افزاید و اگر کسی [illegible] چنانچه اعمال [illegible] شود در

[illegible] اعمال [illegible] نوشته شود [illegible]

[illegible] دیگر [illegible] اگر در جای خوب [illegible]

[illegible]

بود [illegible] مسافر [illegible] ساخت [illegible] مسافر را جا باید داد [illegible] طلا و [illegible] [illegible] ظالم

و [illegible] اگر [illegible] بهشت [illegible]

[illegible] اگر [illegible] ثواب [illegible]

[illegible] ثواب [illegible]

[illegible] میشود [illegible] مقدار

[illegible] مقدار [illegible] گوسفند [illegible]

[illegible] گوسفند [illegible] درست کرده [illegible]

و علم [illegible] پناه و مادر [illegible] پناه [illegible] پوشش [illegible] باران یا چیزی که باران [illegible]

[illegible] باران و [illegible] کل [illegible] عطریات

[illegible] و غیره [illegible] و مادر [illegible] ثواب [illegible]

[illegible] و غیره [illegible] مقبول [illegible] کس [illegible] ثواب [illegible]

ثواب [illegible] اگر این چیزها که نوشته شد [illegible] اعمال [illegible] استاد و مادر [illegible]

[illegible] دادن ثواب ثواب [illegible] افزاید و اگر کسی [illegible] چنانچه اعمال [illegible] داده میشود در

اعمال [illegible] اعمال [illegible] دیگر [illegible]

[illegible] دیگری [illegible] اگر در جای خوب [illegible]

نیز درست باشد [illegible] چهار رباعی مسطور که در بیان اختیارات تمام شود [illegible]

[illegible] که [illegible] انشاء الله [illegible]

[illegible] سر تراشیدن [illegible] که [illegible] سر تراشیده

[illegible] اگر دست [illegible]

[illegible] سر [illegible] که [illegible]

[illegible] که [illegible] شده است [illegible]

[illegible] سر تراشیده [illegible] مذکور گردید [illegible]

و بعد از [illegible] سر تراشیدن [illegible] که [illegible] سر تراشیده [illegible]

در روز [illegible] سر تراشیده [illegible] سیوم [illegible] در [illegible] بکشند [illegible] دست

[illegible] سر تراشیده میکنند [illegible] سر تراشیده

[illegible] سر تراشیده [illegible] که [illegible]

[illegible] که چون [illegible] سر [illegible] بکنند [illegible]

[illegible] که [illegible] اگر [illegible]

اما [illegible] سر تراشیده بکشند اگر [illegible] روز که چون [illegible] اما [illegible] میشود

[illegible] روز [illegible] زیاده [illegible] سر تراشیده بکشند [illegible] اگر [illegible] برابر باشد در روز [illegible]

نوع دوم ... سطور ... در بیان ... تمام شود

... بعضی گویند ... سرخی ... والله اعلم

... سرراده ... و ... اگر ... یکی آنکه ... سرراده

... اگر ... دو ... ریا ... انگور و ... هم

... و ... [illegible]

... بعد از ... گرده ... [illegible]

... سرراده باید کرد و سیوم ... سرراده مذکور کرده ... با

و بعد از ... سرراده بکند ... یکی آنکه ... سرراده بکند دوم آنکه

... سرراده بکند سیوم آنکه ... چهارم آنکه انگور دست

بکند پنجم آنکه ... سرراده میکند و آن ... گویند سرراده

... سرراده ... آنکه ...

... بکند ... سرراده ... بکند ...

... اگر ...

اما و ... سرراده بکشد اگر ... روز ... اما ... برابر ... شود

... روز ... سرراده بکشد و اگر ... برابر باشد در روز دوم

گویند برهمنی که ... دی از کبیع بطریق ستر بخوانده ان ... زیره که بید و برهمنی از جروی از کبیع و جهرمید
طلب بیع بخوانده را بر سر چه نامند جروی کردند عبارت از یک شخص بید است و آن را وید و
ساما گویند اگر این قسم برهمن پیدا شود عورت اگر مرد بزهین برسد برهمنانی که نوشته میشود در برابر او
خوانده زاده برهمنی که جگ کنانیده باشد و ... برهمنی که جگ کنانیده باشد ... برهمنی که مردی از بر
بید ستر بخوانده و آن را تر نا چکیت گویند ... دختری مرده خویشان و ... برهمنی که در اعمال خود قایم
باشد برهمنی که عابد و مرتاض باشد برهمنی که برای اگن هوتر ... کند داشته باشد یا علم اگن هوتر
یخ کنند خوانده باشد برهمنی ... برهمن خادم مادر و پدر برهمنی که در دانستن راه حق سبحانه تعالی کامل
باشد سوای این جوهن برای سراده کنانیدن جایز نیست اگر این قسم برهمنان که گفته شد سراده
بکنند ثواب بی نهایت حاصل میشود و برهمنانی که در سراده نباید طلبید بدین تفصیل است بعضی
از جمله هشت مرض کلان مرضی یا در راه یافته باشد تفصیل هشت مرض سابق ذکر شده برهمنی که عضو
از اعضای او زیاده یا کم باشد کور چشم نابینا گرگنک برهمنی سرا در رفته باشد و آن را جاندلی گویند
برهمنی که مادر او دو بار کتخدا شده باشد برهمنی که برهمه چرج بجهت کاری گرفته باشد یا نیمه تمام
ترک کرده است برهمنی که بجرم مقتول شده باشد برهمنی که ناخن های او معیوب باشد برهمنی که دندان
سیاه داشته باشد بشرطیکه این یک عضو زرد ... رفته باشد برهمنی که خود ستر کرده
تعلیم ... کرده باشد روزینه و ماهیانه برهمنی که ... علم نخوانده باشد ... برهمنی که ...

گویند برهمنی که بید را از کسی بطریق ستر نخوانده آن را نره گویند و برهمنی را جروی از کسی بید و چهار بید
طریق بخوانند او را بر سر چه باشد جروی گویند عبارت از یک شخص است و آن را دو بید و
ساکها گویند اگر این قسم برهمن پیدا شود موجب اثر مرتبه همین برسد برهمنانی که نوشته میشود برای سرلو
خود اینها زاده برهمنی که جاتک کناینده باشد و اشجهی که جاتک کناینده باشد غیر ماموت برهمنی که مردن از بر
بستر نخوانده و آن را تر ناچکیته گویند نواسه دختری مرد خویشان و اهل قبیله برهمنی که در اعمال خود قایم
باشد برهمنی که عابد و مرتاض باشد برهمنی که برای اکن هوتر های هم کنند داشته باشد یا علم اکن هوتر
هم کنند خوانده باشد برهمنی برای کارهای برهمن خادم ماذر و پدر برهمنی که در دانستن راه حق سبحانه تعالی کامل
باشد سوای این جوهمن برای سراده کنانیدن جایز نیست اگر از این قسم برهمنان که گفته شد سراده
بکنند ثواب بی نهایت حاصل میشود و برهمنانی که در سراده نباید طلبید برین تفصیل است بعضی
از جمله هشت مرض کلان مرضی یا وراثه یافته باشد تفصیل هشت مرض سابق ذکر شده برهمنی که عضو
از اعضای او زیاده یا کم باشد کور چشم یا بینا گرگنک برهمنی سر ادر رفته باشد و آن را جاندلی گویند
برهمنی که مادر او دو بار کتخدا شده باشد برهمنی که برجهت جرح حیثیت کاری گرفته باشد یا بنیا زر ابنا
ترک کرده است برهمنی که بجرم مشغول شده باشد برهمنی که ناخن های او معیوب باشد برهمنی که دندان
سیاه داشته باشد بشرطیکه این یک بطور خود بهمزاد او بماه رفته باشد برهمنی که در حضور گرفته
تعلیم بید میکرده باشد روزینه وماهیانه برهمنی که در ایام علم نخوانده باشد غش برهمنی که ما ذوقی که بانا

کشته باید چو باشد و نیوتم الست کا ذک ماله یا مروه نام به برهمن چهر و این برهمن را با چو که روز
شیرته در روز سرادهه جماع نکند با کسی چاکنوه باشد و این برهمن را از اهل سنتی پای کرد و یکان یکان از ستشده
باشد برهمن و شخصی که سراده میکند بول و بیان نوانام و دست افعال بد نکند بر برهمنان راکه
نیوته داده است بوقت ایراد طلب شده بشیرین زبانی که بیاید بعد از آن پای ایشان بشویند و خوش
بنهاند و جائیکه قرار داده باشد بنشانند و خود در دست دامنه داشته باشد اگرچه برای این کار برهمن
مقرر نموده اند فاما اگر ایشان یک کهتری پیش ازکرده تا نه کهری دیگر تمام کند خوب است و این وقت را
کتب کال گویند [illegible] که روز را پنج حصه قرار داده اند پراته سنگم مدهیان و اپراهن و سایانکال
و طریق دانستن کتب کال آنست که مقدار روز را پانزده حصه کرده هفت حصه از اول ترک کند حصه هشتم
هر چه باشد کتب کال است و از ابتدای هشتم حصه تا چهار حصه دیگر که مجموع تا انوقت از جمله پانزده حصه
روز دوازده حصه میکنند برای سراده خوب است در بیان آنکه هشت چیز را در سراده کتب میگویند
و این هشت چیز دور کننده گناهان است هشتم حصه روز از جمله پانزده حصه چنانچه به تفصیل مرقوم شد
ظروف شاخ کرگ کمل کوهی که از نی بال [illegible] بهیوت و غیره گویند جهت پوشیدن و فرش کردن
نقره و ابریشمی دکا و نواسه دختری یعنی کتب آنست که کوکناه را گویند و تیب یعنی سوختن را گویند مطلب
آنکه سوزنده گناهان در سراده کنجهای در زنار دادن و هنگام متزلزل شدن پسر و آنچه از قسم خوشحالی
باشد به نسبت پسری دلواچهار برهمن را بخورانند و به نسبت پدر و جد و جد کلان شش برهمن و به نسبت جد

کنند با هر چه باشند و نیوته الست کا ک علة بابرودها نام و برهمن جهه در این برهمن رد با هر که روز
شیرته در روز شنبه و جماع نکند با کسی که با او پکیزه باشد و این برهمن را وا خیستن باید کرد و یکایک انکار نشده
باشد برهمن شخصی که سراده میکند به دل و زبان و اندام و دست افعال بد نکند برهمنان را که
نیوته داده است بوقت ایراد این طلب شده بشیرین زبانی که بیابند جد ازان باقی انبا بگوید و چون
بمانند و جای نکه قرار داده باشد بنشانند و خود در دست دانه و داشته باشد اگرچه برای این کار برهمن
مقرر نموده اند فاما اگر اینها یک گهری پیشتر کرده تا نیم گهری دیگر تمام کند خوب است و این وقت را
کتب کال گویند [illegible] که روز را پنج حصه قرار داده اند براتی و سنگم و مدهیان و اپراهن و سانکال
و طریق دانستن کتب کال انست که مقدار روز را پانزده حصه کرده هفت حصه از اول ترک کند حصه هشتم
هر چه باشد کتب کال است و از ابتدای هشتم حصه تا چهار حصه دیگر که مجموع تا انوقت از جمله پانزده حصه
روز دوازده حصه میشود برای سراده خوب است در بیان انکه هشت چیز را در سراده کتب میگویند
و این هر هشت چیز دور کننده گناهان است هشتم حصه روز از جمله پانزده حصه چنانچه به تفصیل مرقوم شد
ظروف شاخ کرگ کمل کوهی که از نی بال ماده سربهوت و غیره گویند کهت پوشیدن و فرش کردن
نقره و انکه دختر زاده و نواسه دختری یعنی کتب الست که کوکناه را گویند و تپس یعنی سوختن را گویند مطلب
انکه سوزنده گناهان در سراده کنجهای در نثار دادن و هنگام متزلزل شدن لیبر و انچه از قسم خوشحالی
باشد به نسبت لیسوی و لوا اعمار برهمن را بخورانند و به نسبت پدر و جد و جد کلان نخشش برهمن و به نسبت جد

اول دست برهمنان بسوی دیوا بدست خود و اگر اینها کسب برساند بعد از آن یک قطعه جامه سه قواره
رشته بر سر آنها یک جا در دست برهمنان بسوی دیوا دهد و همین ترتیب قواره برای نشستن اینها بدهد
و اما قواره نشستن بطرف راست طلا است برهمنان بسوی دیوا بدهد بعد از آن بحضور برهمنان بگوید که بسوی
دیوا ارمی طلبم و اینها بگویند که بطلب بعده نمسکار خوانده بسوی دیوا را طلب نماید در هنوقت جو گرفته بر سر برهمنان
بسوی دیوا اندازد و در پیش نشستن بسوی هر وقت سراده زنار باید که بر دوش چپ باشد و ترتیب نشانیدن هر دو
بسوی دیوا آنست که اول یکی را بطرف مشرق نشانیدن و دوم را بسمت جنوب بنشاند خود در وقت نشستن
دیوتها سمت راست و پشت نشیند در زمینی که نشستن برهمنان بسوی دیواست جو چیده از بالای جو دو ظرف از مس چوخ
برنج یا از فلزات دیگر سوای روئین نگاه دارد و میان آن ظرف انگشتری که از جوا درست سازند نگاه دارد و بعد از آن
دو قواره بر روی هر کدام از آن ظرف نگاه دارد و منتر خوانده میان آن ظرفها آب جو چندن و گل سپید اندازد بعد از آن
هر دو انگشتری قواره از میان ظرف گرفته منتر خواند با آب به دست برهمنان بسوی دیوا بدهد بعد از آن
چندن و گل و دهوپ و دیپ و نیوید یا هر چه میسر باشد برهمنان بدهد برای گشتگی و مالیدن بدن چندن و عطر
نماید اگر بعد گلی که در سراده جایز است و آنها موافق اینجو مینی بیل چنبیلی گلی که از آب بر دیده مثل کنول و هر
گل که سفید باشد گلی که در سراده جایز نیست این است گلی که بوی نداشته باشد گلی که بوی او تند باشد گل در
جنگل و درخت میان جمعی منتشر که باشد و آن جمع از یک قبیله نباشد مثل درخت لسمین نام و بعضی گلهای سرخ
سوای زعفران و سوای گلهای سرخ که از آب پیدا شود گل درخت خار دار مگر گل آن درخت که سفید و خوشبو

اول دست برهمنان بسوی دیوا بدست خود دادکرا انکه آب برساند بعد ازان یک قاب عوض سه قرابه
زنند هر دو سر آنها را که جای در دست برهمنان بسوی دیوا نهد و همچنین ترتیب قرابه برای نشستن آنها بهم
خاما قرابه نشستن بطرف دست چپ است برهمنان بسوی دیوا نهد بعد ازان بحضور برهمنان بگوید که بسوی
دیوا را می طلبم واشان بگویند که بطلب بعده منتر مذکور خوانده بسوی دیوا را طلب نماید در هنگام جو گرفته بر سر برهمنان
بسوی دیوا اندازد و در هر پرستش به هنگام وقت سراده زنار باید که بر دوش چپ باشد در وقت نشاندن هر دو
بسوی دیوا انکه اول یکی را بطرف مشرق نشانیدن و دوم را بسمت جنوب بنشانند خود در وقت پرستش
دیوتها تمالی و بنشیند حد زمینی که نشستن برهمنان بسوی دیوا است جو بیندازد و بالای جو دو ظرف از جنس گل
برنج یا از فلزات دیگر سوای روئین نگاه دارد و میان ان ظرف انگشتری که از دو دابه جی سازند نگاه دارد و بعد ازان
دو قرابه بر روی هر کدام ازان ظرف نگاه دارد و منتر خوانده میان ان ظرفها آب و جو چیندن و گل بیندازد و بعد ازان
هر دو انگشتری قرابه از میان ظرف گرفته منتر خواند با آب در دست برهمنان بسوی دیوا نهد بعد ازان
چندن و گل و دهوپ و دیپ و تهدی با پارچه بهمان برهمنان نهد برای قشقه و مالیدن بدن چندن و عطر
کافور اگر میسر باشد گلی که در سرادهه جایز است وانها خوب انند چون منی و چنبلی گلی که ازان آب بر دیده مثل کنول و هر
گل که سفید باشد گلی که در سرادهه جایز نیست انست گلی که بوی نداشته باشد گلی که بوی او تند باشد گل در
جنگلان درخت میان خاردار که باشد و آن جمع از یک قبیله نباشد مثل درخت نیم نام و ببهیه گلهای سرخ
سوای زعفران و سوای گلهای سرخ که از آب برآید گل درخت خاردار مگر گل آن درخت که سفید و خوشبو

جمع کند بعد از آن یک گزابه چوبی برزمین بکذارد که آن مرکوب باشد و آن آب را برای اندازه فه
از آن ظروف پر نشده بعد از آن گزابه که در میان ظروف نها بود بالای آن ظرف بکذارد و بعد از آن خوشبوی
و مهو بی و پیشنا که بجهت دیوتها گفته شد بعمل بیارد و بهار نام دیوتاکان می برده باشد بعد از آن در
یک ظرف برنج پخته بیندازد و در یک ظرف دیگر روغن گرفته و از برهمنان برای هوم رضا بگیرد و زنار بر
دوش راست کند نشسته نیز و یک انگشتری یافته در دو گزابه در هر دو دست گرفته روغن را در برنج پخته بیندازد
و از آن هوم بکند بعد از آن هر دو گزابه را که در دست داشت شکسته میان آتش بیندازد و در هر جا که ظرف
گفته است مناسب آنکه از نقره باشد و اگر نقره نباشد از مس یا برنج هر چه میسر شود سوای ظرف گلی
[illegible] اگر آگن هوتر است هوم که گفته شد در آتش کهنه بکند و اگر آگن هوتری نیست
در دست برهمن و خواه آب بی هوم بکند قول دیگر آنکه سراده بر هفت قسم است اگر آگن هوتری سراده
میکند در چهار قسم که اول نوشته خواهد شد در آگن هوم بکند و در چهار قسم اخیر در دست برهمن
هوم بکند و اگر آگن هوتری نیست در هر هفت قسم در دست برهمن هوم بکند چهار سراده قسم اول
اینست چهار سنی کشن پچهه امت و سنسر سراده نومی کشن پچهه امت و سر سراده که در هیچ یا چهته کشن پچهه
بر دوازده ماه مقرر است سراده روز ماوس و ایر پچهه و مزه چهار سیزده اخیر سراده کاتک که روز پنجهم
یا بجهت حصول مطلب بکند سراده که روز تولد پسر یا گرفتن زنار کتخدای یا کندن تالاب یا ساختن باغ
یا مقر ساختن دیوته بکند چهار سیزده اشتمی کشن پچهه امت و سر سراده که به نسبت یک کس میکرده باشد

جمع کنند بعد از آن یک نگاه به نوعی بر زمین بکذارد که آن روی چوب باشد و آن آب را بر آن انداخته
از آن ظرف بیرون ریخته بعد از آن دو ابه که در میان ظرف فهما بود بالای آن ظرف بکذارد و بعد از آن خوشبوی
در هوم و بیب چنانچه بجهت هوم ها گفته شد بعمل آید و هر بار نام پاکان می برده باشد بعد از آن در
یک ظرف برنج پخته بیندازد و در یک ظرف دیگر روغن گرفته و از برهمنان برای هوم رضا بگیرد و زنار به
دوش چپ راست کند نزدیک آتش رفته و دو کوابه در هر دو دست گرفته روغن را در برنج پخته میاندازد
و از آن هوم بکند بعد از آن هر دو کوابه را که در دست داشت شکسته میان آتش بیندازد در هر جا که ظرف
گفته است مناسب آنکه از نقره باشد و اگر نقره نباشد از مس یا برنج هر چه میسر شود سوای ظرف سفالی
... اگر اگن هوتر لیست هوم که گفته شد در آتش کهنه بکند و اگر اگن هوتری نیست
در دست برهمن و خواه آب بی هوم بکند قول دیگر آنکه سراده بر هفت قسم است اگر اگن هوتری سراده
میکند در چهار قسم که اول نوشته خواهد شد در آتش اگن هوم بکند و در چهار قسم اخیر در دست برهمن
هوم بکند و اگر اگن هوتری نیست در هر هفت قسم در دست برهمن هوم بکند چهار سراده قسم اول
اینست چهار اشتمی کشن پچهه ... سراده نوعی کشن پچهه ... سراده که ... یا چهته کشن پچهه
بر دوازده ماه مقرر است سراده روز اماوس در اپر پچهه ... چهار سراده اخیر سراده کامنک که بجهت
یا بجهت حصول مطلب بکنند سراده که روز تولد پسر یا گرفتن زنار کنند یا کندن تالاب یا نشاندن باغ
یا معبد ساختن و بوته بکنند چهار سراده اشتمی کشن پچهه ... سراده که ... یک کس میکرده باشد

شلغم و زردک سفید و [illegible] ماکیان هر کس یا بزغاله صحرائی [illegible] و لوبیای کنار و کیله و شیر و حیوانات وحشی

و جو و انچه از ماهی [illegible] گوشت هائی که بر پوستانی بو نک باشد سوای این همه که دیگر هم

در بعضی کتب نوشته اند [illegible] کودرم نخود با انجان سفید عدس

کودرو هر [illegible] کوسه که بریان لوبیا [illegible] گوشت بز و النس [illegible] کلان [illegible] از اکثر ماش

[illegible] باشند [illegible] و دیان [illegible] رنگ [illegible] شیر و حیوانات [illegible] روغن از گاو وحشی ماده گاو

و ماش [illegible] از [illegible] در روز بران نگذشته باشد برنج سالی [illegible] و دیگر

غله که پوست او بسیار [illegible] نصف [illegible] باشد باید در

که طعام ممنوعه را برای آن تفصیل گفت که اگر طعام ضرورت شود که هیچ نرسد سوای این ممنوعه دیگر چیزی

هر چه برسد بخوراند شخصیکه سراده میکند باید که در غضب نشود و اضطرابی نکند و جمعیت خاطر باشد القدر

پیش برهمن بگذارد که شکم سیر بخورد و بقیه بماند بقیه را بغلام و نوکر که صاحب دل و راست کردار باشد

بخوراند که [illegible] حصه [illegible] و اگر این قسم غلام و نوکر نباشند در زمین بگور کنند تا

زمانیکه برهمنان ملا خوردن طعام فارغ نشوند شخصیکه سراده میکند منتر [illegible] بعد از آن

که برهمنان شکم سیر [illegible] خود گایتری و دو منتر [illegible] بخوانند بعد از آن اندکی برنج و غیره غله گرفته در دست

گرفته از برهمنان سوال کند شما سیر شدید و انها بگویند که سیر شدیم بعده سوال کنند که طعام باقی مانده را

چه کنیم انها جواب دهند که شما با یاران و دوستان خود بخورید بعد از آن پیش برهمنان که نشسته اند

شلغم و فول و نمک سفید و نمک سانبهر که نمک سیاه باشد و خرمای خشک و لیمو و کنار و کیله و شیر و جغرات و روغن
همه اینها از ماکولات برهمنان است و برنج و کوشتهای که بر پوست آن بو نکند باشد سوای این همه که نام
در بعضی کتب نوشته اند کودوم نخود بادنجان سفید عدس
کود و مونک مثر کوسه که بریان پخته بسیاری کوشت و الس چنه کشاده کلان و ساک جوی جو که از اکر باشد
... باشد چلی کچ کباب ... و در این ... ناک ... شیر و جغرات و روغن از کاو و شیر ماده کاو
و ماهی و از ... شیر ماده کاو که از ... ده روز بران نکذشته باشد برنج سالی بیته و دیکر
غله که پوست او بسیار روغن باشد که بسیار نرم شود نصف یا ربع نصف درست باشد باید در
که طعام ممنوعه را برای آن تفصیل کفت که اکر طعام ضرورت بهم نرسد سوای این ممنوعه دیکر جنس
هرچه برسد بخوراند شخصی که سرانده میکند باید که در غضب نشود و اضطرابی نکند و جمعیت خاطر باشد القدر
پیش برهمن بکذارد که شکم سیر بخورد و بقیه باز بقیه را بغلام و نوکر که صاحب دل و راست کردار باشد
بخوراند که نصف آن حصه نیران در سیر برکت شود و اکر این قسم غلام و نوکر نباشند در زمین کور کنند تا
دام های برهمنان بعد خوردن طعام فارغ شوند شخصی که سرانده میکند منتر عشر بید میخواند و باید بعد از آن
که برهمنان شکم سیر بخورند خود کا تهری و دو منتر دیکر بخواند بعد از آن اندکی برنج و غیره غله بکف دست
کرفته از برهمنان سوال کند شما سیر شدید وانها بکویند که سیر شدیم بعده سوال کند که طعام باقی مانده را
چه کنم انها جواب بدهند که شما با یاران و دوستان خود بخورند بعد از آن پیش برهمنان که بنشستگان

غسل خوردن تنبول کسواک کردن نیز باید سراده چهار روز و راهفت کرده سراده شخصیکه باید

خورده است سراده طعام شخصیکه ادویه خوردن و دو بار خوردن طعام دیگری و اول تا جماع داشتن و ره رود نبالید

فصل دهم ازانجا است ساکن جائیکه در بعضی روز راه دو دفعه طعام خوردن به ترک چهار هشت روز اسر

خیرات کند جماع نخواهد علوم غره و سه در برابر دو بار زیاده گروه از دو که گفته اند بعضی در دیگر

تمام شد متبرکه سراده ایام ترتیب مکمله هم مرسوم و یکبار دیگر جای از خیرات به ند

ایام متبرکه سراده در که است دستور همان نیز سراده این

گفته شده و آنچه ازان تفاوت است نوشته می شود درانجا برای نشاندن برهمنان بشوی دیوا

مشرق رو به گفته و برهمنان پتران را رو به شمال گفته و درانجا همه برهمن رو بمغرب بنشیند و خود رو

بمشرق بنشیند و در هر کار کردن دست بالا کان حرف ناندی مکه برزبان می آورده باشد

دهند در اینجا از هر کدام ختی با جزات آمیخته به هر و در همه جا جو لازم است کنجد منع است

نباشد

قول این بر کسر الست که برهمن در همه جا و به هر کدام روح باشند فرو باشند و در ذایه هیچ

زنار در همه وقت بر دوش چپ باید خوشبوی دکل هرچه مهر دو بار به هر برای نشستن ذایه است

دو به هوم در دست برهمن بکند بعد ازان منترهای مقرر خوانده طعام به برهمنان بدهد و در جائیکه

بجهت پنده دادن جمع نشیند زمین را بسرگین گاو بالا بر و ذایه را جنوبی بر زمین بگذارد که نوک آنها

بطرف مشرق باشد در روغن و جزات یکجا کرده با طعامیکه از مطبخ خوردن میان در مطبخ با فهمانند

ابتدا بکنند شخصیکه سراده کرده او را هفت چندروز سراده ترک باید کرد مسواک کردن تنبول خوردن غسل

تا بالید روز و داشتن جماع تناول طعام دیگری و دوبار خوردن ادویه شخصیکه طعام سراده خورده است

امروز هشت چیز ترک باید خوردن طعام دو دفعه راه نرود یعنی در جائیکه ساکن است از آنجا قصد ده

دیگر ناید بعضی گفته اند که از دو کروه زیاده نرود و بار برندارد و سه دفعه علوم نخواند جماع نکند خیرات

نه دهد خیرات از جای دیگر نگیرد موم هم نکند ترتیب ایام سراده متبرکه تمام شد

این سراده نیز بهمان دستور است که در سراده ایام متبرکه

گفته شد آنچه از آن تفاوت است نوشته میشود در آنجا برای نشاندن برهمنان بشوی دیوا

مشرق رویه گفته و برهمنان پتران را رو بشمال گفته در اینجا همه برهمن رو بمغرب بنشینند و خود رو

بمشرق بنشیند و در هر کار کردنست بالکان کمان حرف نانذی مکهه بر زبان می آورده باشد

و دهند در اینجا از همراز هر کردن خت بهر باجنزات آمیخته بدهد و در همه جا جو لازم است کنجد منع است

قول شوا این بر که سرانست که برهمن در همه جا رو بمغرب هر کدام روح باشند فرو باشد و در ذابه هیچ

زنار در همه وقت بر دوش چپ باید خوشبوی و گل هرچه بدهد دو بار بدهد برای نشستن ذابه راست

دو بدهد هوم در دست برهمن بکند بعد از آن منترهای اغور خوانده طعام به برهمنان بدهد و در جائیکه

بجهت پنچه دادن می نشیند زمین را بسرگین گاو بمالد و ذابه را بنوعی بر زمین بگذارد که نوک آنها

بطرف مشرق باشد در وقت خیرات بجا آورده با طعامیکه از مطبخ خوردن بهمان قدر مطبخ با قیمانده

اسب هرت اول گرفته اندک اندک در سفلوفی نماز و فطا اسکه دران هرت هم یکبار در واین اسب آورد

هم چنین ... سراده برسم اکودست ... سراده سپندی کردن ... یکشنود سراده ایام

هر که سراده ... جایز نیست ... تمام ... در سراده سپندی کردن چند پسر چهار باید کردن

... سراده سه حصه بکند ... سه حصه را در سه حصه ... داخل کند بدین ترتیب

در ترتیب ... بقول ... گفته است ... که ... ماه کبیری مرقوم است که

شصت ماهی میرد از روز فوت شدن تا یکسال ... میباشد و ... از جهت گرسنگی و تشنگی سخت

عاجز میشود تا زمانیکه ... سراده بکنند از ترتیب ... میشود ... شمار کرده

برای او بکنند ضایع است ... سراده ... روز دوازدهم از فوت شدن سراده بعد

از ... ماه از فوت شدن سراده بعد از ششماهه از فوت شدن دوازده سراده در سال تمام که هر ماه

یک سراده ... بعد از یکسال از فوت شدن ... سراده سپندی کردن سراده اکودشت

نباید کرد اگر سپندی کردن بعد از سراده اکودشت بکنند نام ... اگر ... است و جد

در قید حیات است و سراده سپندی بکنند باید که از ابتدای جد کلان سه کرسی گرفته بطریق ...

سراده بکنند ... دران سه ... که ... آن سه کس ... داخل کند اگر جد و جد کلان در حیات

باشند همین ترتیب ... از جد اعتبار نموده سراده بکنند ... این را قبول میکنند

... غلط است ... سپندی کردن نمیشود بعضی دیگران جایز داشته اند تا شش کرسی

است هرت اول گرفته اندک اندک در سطوف نماز و خلفا که دران وقت هم یکبار در راه این است باید کرد
هم چنین زمان وقت سراده برسم ایکو دست انجرم برسانند سراده سپندی کردن بر مادر هم بکنند و سراده ایام
ترک سراده را در عهده جایز نیست باید یکی تمام بهر در سراده سپندی کردن چند پسر چهار باید کرد پنج
هر اول را جدا از سراده سه حصه بکنند و آن سه حصه را در سه حصه چند دیگر را داخل کنند بدین ترتیب
در ترتیب می آید بقول کتاب ابدا انجز نیز خلفا است که میگویند که در ایران مارکبیری مرقوم است که
شخصی که می میرد از روز فوت شدن تا یکسال هر چیزی که میباشد در دنیا از ضرر گرسنگی و تشنگی سخت
عاجز میشود تا زمانیکه هنت او ستانزده سراده نکنند از ترتیب خلاص نمیشود هر شخصی از شما مرده زاده
برای او بکنند ضایع است آن ستانزده این است سراده روز دوازدهم از فوت شدن سراده بعد
از پنجم ماه از فوت شدن سراده بعد از ششم ماه از فوت شدن دوازده سراده زیر سالتمام که هر ماه
یک سراده شانزدهم بعد از یکسال از فوت شدن بعد از سراده سپندی کردن سراده ایکو دست
نباید کرد اگر سپندی کردن بعد از سراده ایکو دشت بکنند نام پر پیش نبرد اگر بر فوتی است و چه
در قید حیات هست و سراده سپندی بکند باید که از ابتدای جد کلان سه کرسی گرفته بطریق صدر
سراده بکنند و بنده دران سه بنده که هست آن سه کس مرده داخل کنند اگر جد و جد فلان در حیات
باشند همین ترتیب از ده بر جد اعتبار نموده سراده بکنند فاما صنف هست اجها این را قبول میکنند
میگویند که غلط است در صورت سپندی کردن نمیشود بعضی دیگران جایز داشته اند تا شش کرسی

و زنیکه اگر مادر حیات باشد ابتدا از جد کند اگر زن برای سراده سپندی کرن کند و پدر و مادر شخصی که سراده
کنیک زنده باشد باید اول نام پدر و جد ان زن در سپندی کرن داخل کنند زن که سالها نمی شود یعنی با شوهر
نبوده باشد جد را اول کنند بشرطیکه باشد اولاد یک از کنیزهای است جوانی و تا غیر بیواه و را هیچکس بیواه
ونیز ناخ بیواه شده باشد و یا پسر خوانده باشد در ینها سراده او کسد باید که پنڈ سراده سپندی کرنا
پدر جد مادری داخل کنند اگر او لاد نکند برای پسر خوانده یا دیو بیواه و اگر بیواه در حیات نبواه
شده باشد پنڈ سراده سپندی کرن که انها کنند هر دو طرف را اجتماع شود پنڈ به پنڈ جد داخل کنند اگر پدر
حیات باشد بدین اگر رسم قبیله بطرز دیگر باشد بدان روش عمل کنند

هر چهار را شخصی سه یک بیت سر و این را اشتکا گویند بر ده سراده مسلسل گویند در کنه اول
دخمه سراده کیا سراده روز یکه فوت شده است و در هر سراده سه پنڈ بکنند یکی بنام مادر دوم بنام جده
سیوم بنام جدکلان مابقی سراده مادری سراده پدر یکی باشد چنانچه سراده پدر کردن بر فرزند لازم است
همانقسم سراده جد مادری بر نواسه لازم است فاما اگر جد مادری پسر داشته باشد بر نواسه
لازم نیست فاما اگر در این صورت هم بکنند صواب می یابد سراده مادر شخصیکه روز سپندی کرن با جد در
شده باشد آن را لازم است که سراده جد مادری روز اماوس میکرده باشد سراده سپندی کرن
باید که بعد از یکسال از فوت شدن بکنند و اگر پیش از یک سال کرده باشد تا یکسال می باید که هر روز
معذور نداشته باشد هر یک ماه یک کوزه آب در وقت معذور علیه برهمن به سراده سپندی کرن

[illegible] کسی که سراده پدر و مادر شخصی که سراده [illegible] می‌کند اگر زن برای سراده سپندی کردن [illegible] اگر مادر حیات باشد [illegible]

[illegible] باید که داخل کنند [illegible] سپندی کردن [illegible] زنان در [illegible] پدر و جد [illegible] باید [illegible]

[illegible] هیچ [illegible] باشد [illegible]

[illegible] سراده سپندی کردن [illegible] باید که [illegible] سراده [illegible] باشد [illegible] و اگر [illegible] شده باشد [illegible]

[illegible] اگر [illegible] و اگر [illegible] داخل [illegible] مادری [illegible]

[illegible] داخل [illegible] سپندی کردن [illegible] سراده [illegible] شده باشد

حیات باشد [illegible] اگر رسم [illegible] دیگر باشد [illegible]

هر چهار [illegible] سراده [illegible] گویند [illegible]

دختر سراده [illegible] سراده [illegible] سراده [illegible] یکی نام مادر دویم نام جده

سیوم نام جد کلان [illegible] سراده [illegible] سراده پدر کردن بر فرزند لازم است

[illegible] جد مادری [illegible] لازم است فاما اگر جد مادری [illegible] داشته باشد [illegible]

لازم [illegible] فاما اگر [illegible] هم بکند صواب می‌یابد سراده [illegible] که روز سپندی کردن [illegible]

شده باشد [illegible] را لازم است که سراده جد مادری روز [illegible] میکرده باشد سراده سپندی کردن

باید که بعد از یکسال از فوت شدن بکند و اگر پیش از یک سال کرده باشد تا یک سال می‌باید که هر روز

[illegible] داشته باشد [illegible] سراده سپندی کردن

... خواه زن باشد خواه مرد هر کالشش داده است تا ده روز [illegible] در [illegible] قوم است که [illegible] در
[illegible] دهم سراده سپندی کرن باید کرد فاما منتر باید خواند سراده سپندی کرن اگر [illegible] بار
باید که سراده بعد از یکسال سراده با ماهای [illegible] که البته بکند اگر نکند عاصی میشود اگر سوای پسر او
سپندارمذ دیگری کرده باشد دیگر سراده هم فرض نیست اگر بخواهد بکند و اگر نخواهد نکند اگر شخصی
مرده است و تاریخ و روز فوت شدن آن شخص معلوم نشد باید که روزی که شنیده است همان روز تا روز الا کی
و ماهی که شنیده است حساب اما سراده [illegible] که در آن ماه خبر فوت شنود و قرار بدهد بار روزی که از خانه سفر
شده بود از روز قرار بدهد اگر پدر را کسی [illegible] فوت شده است باید که کار سراده تا [illegible] از روز فوت
مطابق معتبر عمل در نابتی از روز مردن حساب کرده بکند شخصی که کسی [illegible] نیست جمع کار از روز
مردن حساب باید کرد بعضی گفته اند که چون سراده روز یازدهم میکند پاک میشود غلط است [illegible]
سوتک های هر کدام علیحده است مختلف است چنانچه شود در آنها یکماه سوتک است حساب آنست که روز یازدهم
در عین وقت پاک میشود و هم که از سراده فارغ شد بار سوتک نیست است پاک ها نوفت میشود که از
سوتک آید روز چهار و هر سال سراده باید کرد بطریق ایکو دشت و اگر ایکو دشت نکند و سراده دیگر کند
او را قابل بدر نگو شد و بقول بعضی از کهن آن آنست که بروز ماه و سی یا در روز یکسال از بهجه که ایام های معتبر
سراده و هم کسی فوت شد باید که هم سال سراده بطریق ایام [illegible] که بکند یعنی سه [illegible] هر دو ایام
های دیگر اگر فوت شود سراده و چهار ماه بطریق ایکو دشت بکند یعنی یک [illegible] و بقول بعضی از کهن آن است

... خواه زن باشد خواه مرد هر که الفشن زاده است تا ده روز ... سر ... قوم است که ... در
... از دهم سراده ... کردن باید کرد فاما منتر باید خواند سراده ... کردن اگر ... باشد
باید که سراده بعد از یکسال سراده پاچهای ... البته بکند اگر نکند ... میشود اگر سوای پسر آن
... دیگری کرده باشد دیگر سراده ... فرض ... اگر بخواهد بکند و اگر نخواهد نکند اگر شخص
مرده است ... تاریخ ... روز فوت شدن آن شخص معلوم نشده باید که روزی که شنیده است همان روز تا روز ...
... که شنیده است ... آنا ... سراده ... که ... ما ... فوت نشده ... قرار ... هر ... روز ... که ... فوت
شده بود از روز ... قرار ... اگر ... لکن ... بهتری فوت شده است باید که کار سراده تا ... از روز فوت
مطابق معتبر ... از روز مردن حساب کرده بکند شخصیکه اکنون بهتری نیست جمع کار از روز
مردن حساب باید کرد بعضی گفته اند که چون سراده روز یازدهم میکنند پاک میشود غلط است ... آنکه
... هر کدام ... است مختلف است چنانچه ... تا یکماه ... حساب ... که روز یازدهم
در ... وقت ... پاک میشود ... از سراده فارغ شد ... نیست ... است ... میشود که از
... روز ... سال سراده باید کرد ... و اگر ... دست نکند و سراده دیگر بکند
او ... قول بعضی از ... است که ... یا در روز ... که ایام ... معتبر
سراده ... فوت شده باید که ... سراده بطریق ایام ... بکند یعنی ... ایام
های دیگر اگر فوت شود ... بطریق ... دست بکند یعنی ... و قول بعضی از ... است

باز نخورانند تا ده ماه سیر میشوند اگر گوشت غوک پوشش بخورانند تا یازده ماه سیر میشوند اگر شیر و گاو

و برنج بخورانند تا دوازده ماه سیر می باشند اگر گوشت کرگدن با سالک که قسمی از ماهی است و بوالکان

بسیار ملازمت شود تا غله صحرای خود رو و عسل و برنج بسیار و حلوا وغیره یا گوشت بز وغیره جانور خورد و

که مرغ باشند یا گوشت بز سفید کلان سال که بهنگام آب خوردن گوشهای او گوشش آن به

رسد رضی باشد تا عسل و الماس بخورانند یا در گیا سر داده کرده چیزی خیرات به برهمن یا درویش دهند

یا در پاکی یا در خیم لیار یا در جایگاه دراز بر با نام گوهر چیزی سر داده بکنند و خیرات به برهمن صواب آن ابدی

نهایتی است اگر در ... بر ... مسی ابر چیم ... باشد و سر داده بکنند صواب آن راجندی نیست این

که برای خود استدن ور سر داده نذر کرد برای آنها همچنان بست قبول است که اگر چه غله صحرا

و غله خود رو و گوشت و عسل برای طعام سر داده گفته اند فاما مناسب آنکه برهمن غله صحرای خود رو

و چیزی از جنس گوشت و شود و جنس طعام سر داده ترتیب بدهند این چیزها را که نام برده شد

که در سر داده کنند و از چیزهای دیگر که در سر داده جایز است و خلاف کیش این نباشد اگر طعام سر داده

ترتیب بدهند عیب نیست اگر برده

هر روز سر داده بکنند زنهر خوب خوشش عمل حاصل میشود و اگر هر روز دوم سر داده بکنند در اداء آن فرزند نیکو

... و خوشی بسیار ... و هر روز سیوم سر داده بکنند بز و گوسفند و ... بسیار

بسیار حاصل میشود و اگر بروز چهارم سر داده بکنند ... حاصل نماید اگر بروز پنجم سر داده بکنند در ...

بازنه خوراند تا ده ماه سیر میشوند اگر گوشت خرگوش خوراند تا یازده ماه سیر میشوند اگر شیر گاو
برنج خوراند تا دوازده ماه سیر می باشند اگر گوشت کرگ بسیار کلان که قسمی از بزهای است و بولاک آن
بسیار کلان شود تا غله صحرای خود رو و عسل و برنج بسیار پخته یا گوشت بز و غیره جانور خورد دست
که سرخ باشند یا گوشت بز سفید کلان سال که بهنگام آب خوردن گوشهای او کوشش ان ابد
رسد رضامی باشند تا عسل یا کلان شاک بخورند یا در گیا سراده کرده چیزها خیرات دهند یا در هر وقتی
یا در ماه کبیار در بیم لیلا یا در بیکها در آنرو با نمودن چهر سراده بکنند و خیرات بدهند صواب آن ابدی
نهایتی است اگر در ترمیود سی ایام چهم مگها نچهتر باشد و سراده بکنند صواب آن را حدی نیست این چنین
که برای خورانیدن در سراده زبر کرد برای ایام چها بهرن بست قول است که سراسر الست که اگرچه غله صحرای
و غله خود رو و گوشت و عسل برای طعام سراده گفته اند فاما مناسب آنکه بر همین غله صحرای خود رو
و چیزهای جنس گوشت و شود و عسل طعام سراده ترتیب بدهند این چیزها را که نام برده شد
که در سراده کنند و از چیزهای دیگر که در سراده جایز نیست و خلاف کیش این باشد اگر طعام سراده
ترتیب دهند عیب است اگر برده
چیزها سراده بکنند زنهار خوب نخواهد شد عمل حاصل نشود و اگر مرد دروغ سراده بکنند داد اداء انتل بی نیکو
خبر رسد و خوشش سپهرست و [illegible] نصیب شود و اگر روز [illegible] سراده بکند بزرگ و گوسفند و قوه کاردو
بسیار عمل میشود و اگر بروز جو نه سراده بکند پسر خوشش عمل باید اگر بروز [illegible] سراده بکنند [illegible]

می‌خواهند کرد از سراده بسا کارها و بسیار دارد کری و زراعت و سود و کارها بی [illegible] ما و کارها از آن نفع بسیار از کرداره‌ها

بیمار نشود از سراده بهشت‌ها جنگها ... می‌شود از سراده مول از دوستان جدا نشود و عکس نکرده از سراده

بوی [illegible] ... بهم نوکت بایدکه سراده او چرا کارها آید ... شود از سراده سرون دانسته بید شود از سراده

و دستهای ... جدا ... نفع بسیار نفع بسیار از سراده ... ... سی و غیره نماید از سراده چون

... و ... داند ... ببار بیاید از سراده ... ... بسیار حاصل شود از سراده ریوی

و دیگر ... بسیار حاصل شود از سراده ... است بسیار بیاید از سراده بهرسند عمر دراز بیابد

اگر کسی سوال کند که ... بشد که چیزان که عبارت از آباد و اجداد است درکدام مقام اند جهت آنکه

موافق ایمان ... بجای مقام گرفته باشند و فرض کردیم که ایشان خوب یافته باشند قوت

بخشیدن نفع و دعای خیر نمودن با آنها از کجا حاصل شد و طعام که بسته آنها در ... می‌دهد با آنها چه

طور خواهد رسید جواب آنست که تنها نام آنها گرفته طعام و آب ... ملک نام ... در ... باشد

که نام هر ... است که ... آنها بچیزان در هر مقام که باشند می‌رسانند و همانها شخصی که سراده

می‌کنند و دعا خیر می‌کنند و ... ... نام دارد اما این نام بدن نیست نام روح پاک است وقتی که روح

... باشد ... این نام ... کرد ... از بردن نام چیزان نام آن هر ... می‌شود

... که ... خورد ... می‌شود ... برسانند اگر روح ... نباشد ... ازخود و نفع ... یابد

... از بردن نام و ... و غیره ... که با نام چیزان یکجا گرفته می‌شود با آنها ... می‌رسند ...

خواهد کرد از ستاره بسا کار بسود داگری و زراعت [illegible] ما رکار نفع بیند از کرادها

چهار شود از ستاره [illegible] شود از ستاره مول از دوستان [illegible] شود و عکس نکرد و از ستاره

[illegible] ستاره [illegible] شود از ستاره [illegible] دانسته بسیار شود از ستاره

[illegible] نفع بیند نفع بیند از ستاره [illegible] ظروف [illegible] و غیره نماید از ستاره [illegible]

[illegible] یابد از ستاره [illegible] بسیار حاصل شود از ستاره [illegible]

[illegible] بسیار حاصل شود از ستاره [illegible] بسیار یابد از ستاره [illegible] عمر دراز یابد

اگر کسی سوال کند که [illegible] پیغمبران که عبارت از آباء و اجداد است در کدام مقام اند [illegible] آنکه

موافق [illegible] بجاهای مقام گرفته باشند و فرض کردیم که ایشان خوب یافته باشند قوت

[illegible] نفع [illegible] نمودن با آنها از کجا حاصل شد و طعام که [illegible] آنها در اینجا میدهند با آنها چه

طور خواهد رسید جواب آنست که تنها نام الباکرفته طعام [illegible] نام [illegible] و در [illegible]

که نام [illegible] پیغمبران در هر مقام که باشند میرسانند و همانها شخصیکه ستاره

[illegible] نام دارد اما این نام [illegible] روح [illegible] وقتی که روح

[illegible] این نام [illegible] از بردن نام پیغمبران نام آن [illegible]

[illegible] میشود [illegible] میرساند اگر روح نباشد [illegible] نفع [illegible]

[illegible] از بردن نام [illegible] که با نام پیغمبران یکجا گرفته میشود با آنها [illegible] میرسند

سوار شده اسب یا جانوران دختر شبیه بر چهار پر در خود مشاهده کند یا در خواب ببیند اگر فراغ خاطر راه
میرفت یعنی از عقب او برگردیده می آید و آنچه همان شخص در بیداری ببیند آنست که اکثر کارهای جمعیت
خاطر مراد در بیرون که ببیند شد صورت بنا ببیند و جمیع زنی سبب آمد و هیکلی چیزی شده باشد یا پسر یا دختر شاهزاده
با جمیع صفاتی که با دو شاهزاده بابت معصومیت و به یاد شاهی می رسد یا دختر صاحب جمال مجهول
حسنه آراسته است و قبیله موجه واست شوهر خاطرخواه می یابد یا زن حامله بعد از گذشتن شش
ماه و فرزند تولد کند و همان طور حمل نسبت کم شده باشد یا زن حایض میشود و حمل نمی ماند یا همین
است علم بی خوانده است فاما به رتبه اجاره می رسد یعنی کسی مشغول او به علم نمیخواند و یا همین
و یا برهمین حال العلم است ابصار حمیده آراسته است خوانده شنیدن علم او و به متر میشود یا در
هنر سوداگری ماهر است فاما در سود نفع نمی بیند یا در علم زراعت سر آمد روزگار است فاما محصول
زراعت خاطرخواه نمیشود و کلیه آنکه هر کس نمی بیند باید دانست که کسان او زرده شده است میشود
کامیاب باید که در ساعات که به تفصیل نوشته میشود و غسل
کند و آیین این غسل از کرده بدن خود را بدان مالیده و زعفران گشنیز
و سیب و خوشبوی گرانرا سر مالیده
بعد از آن نیم برای او شنیده باشند باشند
و خوانده باشند به طریق خوب زینت کرده باشند و خوش باشند در گوش

سوار شده اسپ با جمال دختر [illegible] پرچیار [illegible] در خود مشاهده کند یا در خواب بیند اگر بفراغ خاطر راه

میرفت یعنی از عقب [illegible] برگرده می آید و واقعه همان شخص [illegible] می بیند [illegible] هیچ [illegible] جمعیت

خاطر [illegible] که بیند لشکر صورت [illegible] و [illegible] باشد با پسر پادشاه

[illegible] جمیع [illegible] که با پادشاهزاده [illegible] بایست معروف و [illegible] پادشاهی [illegible] با دختر صاحب جمال [illegible]

[illegible] آراسته است و قبیله موجه [illegible] است شوهر خاطر خواه [illegible] با زن حامله [illegible] گذشتن [illegible]

[illegible] و همان طور [illegible] مانده است با زن حایض میشود و حمل نمی ماند یا [illegible]

[illegible] علم [illegible] خوانده است [illegible] یعنی کسی [illegible] و علم میخواند و یا [illegible]

و یا [illegible] عالم است [illegible] آراسته است [illegible] شنیدن علم او [illegible] میشود زیاده

[illegible] ماهر است [illegible] در سود و نفع [illegible] در علم زراعت سرآمد روزگار است [illegible] محصول

زراعت خاطر خواه نمیشود [illegible] که هر کس می بیند باید دانست که [illegible] است [illegible]

[illegible] که در [illegible] که به تفصیل نوشته میشود [illegible]

[illegible] این غسل [illegible] کرده [illegible] خود را [illegible] مال [illegible]

[illegible] خوشبوی [illegible]

بعد از آن با [illegible] شنیده [illegible] باشند [illegible]

[illegible] خوانده باشند بطریق خوب [illegible] کرده باشند [illegible] محاوره باشند [illegible]

واشه از کوزه ظرف شمال غسل بکنانند بعد از آن در دست چپ ظرف پر از تیل سپید و [illegible] بگیرد
و در دست [illegible] از چوب گولر ساخته باشند گرفته [illegible] منتر خوانده بر شش باران [illegible] کرده آن
بفشاند و بعد از آن در زمینی که بسرگین ماده گاو چوکا داده باشند چبوتره خورد چهار گوشه که از چهار [illegible]
[illegible] از یک [illegible] بسازد و بعد از آن بالای [illegible] بگذارد [illegible] والبس [illegible] برنج [illegible]
همان برنج پخته را [illegible] منتر خوانده [illegible] هوم بکنند و از نیم برنج پخته با قیماق از آن قدری گرفته
[illegible] هر [illegible] و کیان جدا جدا بر زمین بیفشاند و بعد از آن منتر خوانده گنیش و [illegible] بعد از آن
غله افشان [illegible] بر آن بگذارد [illegible] بلیدان گنیش [illegible] باقیماق بر آن غله افشان نهد
و آن را برداشته و منتر خوانده [illegible] بگذارد و تفصیل بلیدان گنیش و دیبی برنج خام که کهبار کوفته باشند
و [illegible] و برنج پخته یکی نموده ماهی پخته و خام و گوشت و پخته [illegible] رنگ برنگ [illegible] و زعفران
و صندل و غیره خوشبوی [illegible] قسم شراب [illegible] شراب که از غله ساخته باشند شراب که از [illegible]
باشند شراب که از عسل ساخته باشند [illegible] که از غله پخته [illegible] ساخته باشند [illegible] آرد
خمیر کرده و غلول ساخته در روغن بپزد و در رشته کند [illegible] سازد و [illegible] و برنج
پخته [illegible] شیر برنج [illegible] سیاه [illegible] انجیرها [illegible] سرخ و زرد [illegible]
منتر خوانده [illegible] گنیش و دیبی بگذارد [illegible] گل با آب [illegible] گنیش و دیبی [illegible] و
گل [illegible] در دو دست [illegible] کرده [illegible] بگذارد و بعد از آن ایستاده شده منتر بخواند [illegible]

واشه داز کوزه ظرف شمال غسل بکند بعد ازان در دست چپ ظرف پر از تیل سه بعله و دو به بگیرد
و در دست راست زیر و بالا از چوب گوز ساخته باشند گرفته نشسته منتر خوانده بر شش بالان بعل کردان
بنشاند بعد ازان در زمینی که لیسر گین ماده گاو چوک داده باشند چبوتره خورد چهار گوشه که ازان عبارت است
یک دست از یک باغ ال سیاد و بعد ازان بالای چهار سه دانه چوب که نهاده و البسه سوخته برنج به بزد باز
چهار برنج پخته را پیش منتر خواند در حال آتش هوم بکند و آنچه برنج پخته باقیمانده ازان قدری گرفته
یک دست هر هفت و کیال جدا جدا بر زمین بنهاد و بعد ازان منتر خوانده گنیش و باربتی را هنسکار بکند بعد ازان
غله افشان طعام که تر آنچه بران بگذارد و هرچه از بلیدان گنیش و انبکا دیبی باقیمانده بران غله افشان نهد
و آن را برداشته و منتر خواند جهت چهار برابه بگذارد تفصیل بلیدان گنیش و دیبی برنج خام که یکبار کوفته باشند
و آرد گندم و برنج پخته کچی نموده ماهی پخته و خام و خام گوشت و پخته گلهای رنگ برنگ عود و زعفران
و صندل و غیره خوشبوی سه قسم شراب شراب گندی شراب که از غله ساخته باشند شراب که از عسل
باشند شراب که از عسل ساخته باشند مزب که از غله پخته بالصورت ساخته باشند پوری بوه آرد
خمیر کرده و غلولها ساخته در روغن بپزد در رشته کند را ابنده ازان تسبیح سازد و جغرات و برنج
پخته آنچه شیر برنج ارد برنج باقند سیاه آمیخته لمروه انجیر ها برپارچه سرخ و زرد ... الهان نهاده
منتر خوانده پیش گنیش و دیبی بگذارد کل با آب پخته گنیش و دیبی اکـ ... با دوب و سرسف و
کل و هر دو دست پر کرده پیش انها بگذارد بعد ازان ایستاده شده منتر بخواند در پا دگر دد گنیش و دیبی

دران و صورت راه از شرب و صورت [illegible] از رو [illegible] بسازد اگر [illegible] دندان نباشد و دست پیش
دران ندارد باید که صورت هر کدام را بر پارچه از جهان قسم رنگها که گفته شده و بادان رنگها موافقت
داشته [illegible] باشد اگر این هم مقدور ممکن نباشد بر روی زمین از رنگ چندان و غیره خوشبوی موافق
[illegible] هم صورت [illegible] صورت آفتاب آنکه بر گل کنول نشسته [illegible]
[illegible] دارد و در دست دوم برای دعای خیر بالا کرده و شعاع آن [illegible] صورت [illegible] دو دست [illegible]
[illegible] هفت اسب [illegible] موسوم به [illegible] باشد و دو دست دارد صورت ماهتاب پارچه سفید
پوشیده و ده اسب [illegible] سوار [illegible] زیور سفید پوشیده در یکدست گرز و دست دوم برای دعای خیر کرده
بالا کرده و دو دست دارد صورت مریخ حمایل گل سرخ و پارچه سرخ پوشیده چهار دست دارد در یک
دست نیزه در یکدست ترسول در یکدست گرز یکدست برای دعای خیر بالا کرده بر قوچ سوار است
صورت عطارد حمایل گل زرد و پارچه زرد پوشیده هم رنگ گل صد برگ [illegible] او چهار دست
دارد در یکدست شمشیر در یکدست سپر در یکدست گرز و یکدست برای دعای خیر بالا کرده بر شیر سوار
است صورت مشتری گل زرد و پارچه زرد پوشیده و وجود [illegible] نیز زرد است بر شتر سوار چهار دست
دارد در یکدست [illegible] در یکدست تسبیح [illegible] در یکدست کمندل و یکدست برای [illegible] خیر بالا کرده
صورت زهره رنگ وجود [illegible] سفید دیگر همه موافق مشتری صورت زحل [illegible] رنگ نیلم دارد و او چهار
دست [illegible] در یکدست ترسول و یکدست برای دعای خیر بالا کرده در یکدست کمان و در یکدست تیر دارد

[illegible] و صورت راه از شرب و صورت [illegible] از روی [illegible] سازد [illegible] نباشد و دست [illegible]

مدان ندارد [illegible] صورت هر کدام برابر پارچه از جهان قسم رنگها که گفته شده و باقی رنگها موافق

دانسته [illegible] اگر اینهم مقصود حاصل نباشد [illegible] از برکت جنون و غیره خوشبوی موافق

[illegible] صورت [illegible] صورت آفتاب [illegible] کل [illegible]

[illegible] دارد و دست دوم برای دعای خیر بالا کرده و شعاع آن [illegible] صورت و دو دست [illegible]

[illegible] اسپ [illegible] سوم [illegible] باشد و دو دست دارد صورت ماهتاب پارچه سفید

پوشیده و اسپ [illegible] کشنده [illegible] سفید پوشیده در یکدست گرز دست دوم برای دعای خیر کرده

بالا کرده و دو دست دارد صورت مریخ حمایل گل سرخ و پارچه سرخ پوشیده چهار دست دارد در یک

دست نیزه در یکدست نرسول در یکدست گرز یکدست برای دعای خیر بالا کرده بر قوچ سوار است

صورت عطارد حمایل گل زرد و پارچه زرد پوشیده و [illegible] گل صد برگ [illegible] او چهار دست

دارد در یکدست شمشیر در یکدست سپر در یکدست گرز و یکدست برای دعای خیر بالا کرده بر شتر سوار

است صورت مشتری گل زرد و پارچه زرد پوشیده و وجودش نیز زرد است بر شتر سوار چهار دست

دارد در یکدست [illegible] در یکدست تسبیح [illegible] در یکدست کنڈل و یکدست برای [illegible] بالا کرده

صورت زهره [illegible] وجودش سفید دیگر همه موافق مشتری صورت زحل [illegible] دارد و او چهار

دست [illegible] در یکدست نرسول و یکدست برای دعای خیر بالا کرده در یکدست کمان و در یکدست [illegible]

چوب گلبن برای عطارد از چوب چپ چوره و برای مشتری از پیپل و برای زهره از گولر و برای
زحل از چوب چنبر و از یاسمین نیز گویند و برای راس از دوب و برای ذنب از [illegible] برای
هر کدام [illegible] بکشند و برای هوم هر کدام یکصد و بیست عدد چوب بگیرد و اگر این قدر بهم نرسد بیست و یک عدد
چوب [illegible] از عسل و روغن زرد و شیر و خیرات هرچه بهم رسد چوب را مالیده بهمان چوب
هوم بکند تفصیل طعام برای نیت ستاره های مذکور برای آفتاب برنج پخته دلمه سیاه برای ماهتاب
شیر برنج [illegible] برای مریخ [illegible] خورد و برای عطارد برنج ساده پخته و شیر برای مشتری برنج پخته
و خیرات برای زهره برنج پخته در روغن زرد برای زحل کنجد و برنج پخته برای راس گوشت [illegible]
پخته یا برنج پخته برای ذنب برنج گوناگون طعام نیت هر ستاره که بتفصیل نوشته شده برهمنان
بخوراند بعد از برهمن [illegible] نیت [illegible] بخوراند و اگر این چیزها که گفته شد میسر نشود [illegible] از برنج
پخته و غیره بتواند بخوراند بعد از آن به نیت آفتاب ماده گاو و به نیت ماهتاب [illegible] و به نیت مریخ
گاو نر به نیت عطارد طلا و به نیت مشتری پارچه زرد و به نیت زهره اسب ابلق [illegible] باشد و به نیت
زحل ماده گاو سیاه و به نیت راس [illegible] و به نیت ذنب بز [illegible] خیرات بدهد و اگر میسر نباشد
آنچه بتواند و ستاره که بطالع او منحوس باشد پرستش آن بسیار بجا آرد [illegible] ستاره [illegible]
اگر ستاره [illegible] بطالع شخصی منحوس باشد و آن شخص پرستش آن نماید اثر [illegible] برطرف شود پادشاهان [illegible]
البته [illegible] این نه ستاره بجا آرند این [illegible] نه ستاره بانعام [illegible]

چوب کفچه برای عطارد از چوب چپ چوه و برای مشتری از سنبل و برای زهره از گوز و برای
زحل از چوب چنبر دال یا سمین نیز گویند و برای راس از دمب و برای ذنب از ذاله به هفتم برای
هر کدام ... بکشند و برای هر دوم هر کدام یک صد و پنجاه عدد چوب بکشند و اگر این قدر هم میسر نیست ... عدد
چوب ... زور نیست از عسل و روغن زرد و شیر و جغرات هر چه میسر شود چوب را مالیده بهمان چوب
هوم بکند تفصیل طعام برای نیت ستاره های مذکور برای آفتاب برنج پخته و کنجد سیاه برای ماهتاب
شیر و برنج ... برای مریخ ... برای عطارد برنج ساتهی پخته و شیر برای مشتری برنج پخته
و جغرات برای زهره برنج پخته و روغن زرد برای زحل کنجد و برنج پخته برای راس گوشت ...
پخته با برنج پخته برای ذنب برنج گوناگون طعام نیت هر ستاره که تفصیل نوشته شده برهمنان
بخورانند بعد از برهمن شهرها نیت حسب المقدور بخورانند و اگر این چیزها که گفته شد میسر نشود ... از برنج
پخته و غیره بتوانند بخورانند بعد از آن به نیت آفتاب ماده گاو و به نیت ماهتاب ... به نیت مریخ
گاو نر به نیت عطارد ... و به نیت مشتری پارچه زرد و به نیت زهره اسپ یا شتر که نیله بور باشد و به نیت
زحل ماده گاو سیاه و به نیت راس گاو زرد و غیره و به نیت ذنب بز ... همین خیرات بدهند و اگر میسر نباشد
آنچه بتوانند و ستاره که بطالع او منحوس باشد پرستش آن بسیار بکار آرند بر جهاه ستاره ...
اگر ستاره بطالع شخصی منحوس باشد و آن شخص پرستش آن نماید اثر بد بر طرف شود پادشاهان را ...
البته ... این نه ستاره بکار برند این ... نه ستاره با نعام ...

قمار خوردن شراب بسیار جراءت قسم هفده هر این جمله از کفتن سمت دادن دشنام یکبار ضایع
شعبده باز از دور خود کار دادن دشنام و کفتن ناملایم حرف کشتن شکار مشغوف بودن مال زنان با جنک
مصلحت و شد باشد ظاهر کارکه باشد ترسنده نباشد شجاع باشد علوم دانای که باید را راجه کند
دشمن از پنهان در مصلحت و باشد شناخته می را خود شود پنهان که باید نوعی باشد آن داشتن پنهان و
مهم اعمال داشتن یاد و ماه هر سیاست ترتیب باشد شناخته می را خود شود پنهان که باید نوعی باشد آن
باشد نا مذکور هفت هر احوال از که باید را راجه کرد تواند می خلل که خیالی و دشمن بکند هفت از باشد
قوت هفتم قلعه ششم ملک پنجم خزانه چهارم قبیله اهل سوم وزیر دوم خود از یکی بکوشد آن محافظت در و
باشد مذکوره بصفات موصوف که را راجه قسم این از جدا جدا بعد سیاهیان بعد لشکر و سپاه که
کند معلوم اوقات هر در است چیزها چه در راجه در عقل و کرد باید نه یا کرد باید کاریکه بکند هشت هفت که باید
و تنهایی مردم هر که چنانکه در از شود کله دلگیری و ذلت و خالی خود از باشد آورده بجا خدمتگاران پیر مردم باید باشد
قبیله از اگر شد خواهد چه آن انجام که بکند فکر بکند کاریکه باشد شجاع و باشد دور حیله فریب هر از و کام
اوقات بعضی بکند کاریکه راجه باشد کرده وزیر آن امتحان مگر باشد فاضل بهتر باشد وزیر و راجه
اهل که باشد معقول آنچه و آورده بجا عمل قول او بکند التماس جدا جدا اوقات بعضی را خرد جمیع با
دارد نهان را هنر بی شد باشد دوستدار است لازم راجه برای که کند التماس یک هر و دولت
بسیار خیرات و آرد بجا خلق که باید را راجه باشد الفته بد مردم دشمن و راه دور شناسان علم هم

ضایع بکند دشنام دادن سخت گفتن از جمله این هفده هفت قسم بسیار بد است شراب خوردن قمار
باختن با اهل زنان بودن مشغوف شکار گشتن حرف ناملایم گفتن و دشنام دادن کار خود از غضب سانح
کند راجه را باید که دانای علوم باشد شجاع باشد ترسنده نباشد کاریکه ظاهر شده باشد و مصلحت
پنهان داشتن آن باشد نوعی باید که پنهان شود خدا را می‌شناخته باشد و مصلحتی که پنهان داشتن
آن باشد نوعی باید که پنهان شود خدا را می‌شناخته باشد ترتیب سیاست و جرمانه و یاد داشتن اعمال میداند
باشد از هفت چیز که در دشمن و غالب خلل می‌تواند کرد راجه را باید که از احوال هر هفت مذکور غافل نباشد
و در محافظت آن بکوشد یکی از خود دوم وزیر سیوم اهل قبیله چهارم خزانه پنجم ملک ششم قلعه هفتم قوت
که لشکر و سپاه باشد رگ بید سام بید ججر بید بداند این قسم راجه را که موصوف بصفات مذکوره باشد
باید که هفت هشت مدبر بکند [illegible] کاریکه باید کرد یا نباید کرد و مرضی راجه در چه چیز است بدانند تعلم کنند
باشد که در بر سر خدمت پاکان بجا آورده باشد از خوشحالی و از دلگیری دلگیر نشود از چیزیکه در هم و در هم
و کام بر و زبیغوز ضرر دارد باشد و شجاع باشد کاریکه میکند فکر بکند که انجام آن چه خواهد شد اگر از قبیله
راجه وزیر باشد بهتر است فاضل باشد مکرر امتحان آن وزیر کرده باشد راجه کاریکه بکند بعضی اوقات
با جمیع مردم و بعضی اوقات جدا جدا التماس بکند قول انها معمول بجا آورده آنچه معقول باشد بکار آرد
و هرت پیر کار التماس کند [illegible] که برای راجه لازم است دوستدار باشد ... هنر را پنهان ندارد
هم باشد علم شناسند و راه درویشی مردم میدانسته باشد راجه را باید که جای بجا آرد و خیرات بسیار بدهد

و تا به شش تیر دست در جایی که اطلاقات آن جهت فرود آمدن لشکر مناسب باشد قلعه بسازد در جایی که بسته بلند
یا در جایی که تو له ضرب باران نرسد قلعه بسازد و قلعه آب قلعه جنگل قلعه مردم قلعه کوه برای محافظت مردم که
کشش حاجت باشد فاضل و عالم و دانا را مقرر سازد برای نگاه داشتن و گرفتن خزانه نیز از چنان عالم و
دانا که از اعمال مرغوبات خبردار باشد و برای محافظت مردم مقرر کنند برای کارهای
زبون چنین نباید نوکران مامور شده کوشیده باید که خود رضای پادشاه باشند بلی حکم کاری نکنند در گرفتن و
درست نمودن خزانه احتیاط بکار برند دانا و عالم باشند از مالی که هر روز بازوی خود در جنگ پیدا کرده باشند
و خیرات جهه دیگر ثواب آن بسیار است رعیت را نوعی پرورش نماید که آسوده و بی بیم و هراس
آباد باشند مردمی که در جنگ از لشکر راجه با راجه بجهت اک کبری باستقلال تمام کشته شوند بسیار ترک
میروند در یراق زبر و غره دغل نباید کرد اگر لشکری شکست بخورد و چندی از ان جدا شده بجنگ بروند کشته
شوند در بهر قدم صواب آید چنانچه می یابند کر یکان لشکر غنیم را نباید کشت که دادن حرفت
[illegible] شخصی که بگوید که من از تو ام نامرد مسل خواجه سرا و خفتا شخصی که یراق نداشته باشد
شخصی که مشغول جنگ دیگری باشد شخصی که ترک جنگ داده باشد شخصی که بجهت تماشای جنگ آمده باشد سوار
پیاده نکشد سواری که بی اسب شود فیلبان و پهلبان کمرکب سواری همراه باشد شخصی که موی سر او
وا شده باشد شخصی که برهنه شده باشد وکیل که آمد و رفت میان دو سرا میکرده باشد بهنگام آب
طعام و بهنگام فرود آمدن کفش زن بکبر بوس را باید که آدمی بی تقصیر را که معروف آن را روز جنگ به

وتا یه شش نشسته است در جایکه اطلاعات ان جهت فرود امدن لشکر به باشد قلعه بساز د در جایکه لب ته بلند

یا در جایکه توله سر بر ان بان نرسد قلعه بساز د قلعه ا قلعه تنگل قلعه مردم قلعه کوه برای محافظت مردم که

کشش جهان باشد فاضل وعالم ودانا کاه را مقرر سازد برای نگاه داشتن و گرفتن خزانه و غیر از نجبان عالم و

[illegible] از اعمال مردم جنگ دار باشد و برای محافظت [illegible] مردم [illegible] را مقرر کند برای کار های

زبون [illegible] نوکران مامور کند را باید که رضای پادشاه باشند بی حکم کاری نکنند در گرفتن و

صرف نمودن خزانه احتیاط بکار برند و دانا و عالم باشند از مالی که بزور بازوی خود در جنگ پیدا کرده باشد

و خیرات بدهد دیگر ثواب آن بسیار است رعیت را بنوعی پرورش نماید که آسوده و بی بیم و هراس

اباد باشند مردمیکه در جنگ از لشکر راجه با راجه بجهت ایک کبری باستقلال تمام کشته شوند لیکن

میروند در براق زهره و غیره دخل نباید کرد اگر لشکری شکست بخورد و چندی از ان جدا شده بجنگ بروند کشته

شوند در هر قدم صواب اسپید جاگ می یابند که نگهبان لشکر غنیم را نباید کشت که داخل حرمت

شخصیکه بگوید که من از تو ام نامرد مثل خواجه سرا و خنثا شخصی که براق ندارد شخصیکه

شخصیکه مشغول جنگ دیگری باشد شخصی که ترک جنگ داده باشد شخص بجهت تماشای جنگ امده باشد سوار

پیاده نه کشند سواری که بی اسپ شود فیلبان و بهلبان کم رکب سواری جبرانده باشند شخصیکه مو سر او

وا شده باشد شخصیکه بر زرست شده باشد وکیل که آمد و رفت میان دو لشکر یکدیگر باشد بهنگام آب و

طعام و بهنگام فرود امدن کفش زن بکبر بوس را باید که ادم بی بکشیر را که معرف آن را روز جنگ به

پس راجه را بیدار باید ساخت راجه را باید که بیدار شده باتفاق علما یا خود تنها تعلیم دار بسر و معاملات ضروری
که دران روز باید کرد بخاطر بیارد و خود دار شود تا باید شد و تا بیک صبح الصدق باشد و اگر مریض باشد نوبر کلان رضا بدهد
که معاملات سلطنت موقوف نماید و بسر بهراه سازد بعد از وقت پیش از صبح جاسوسان را انعام خوب داده و
سفارت سند هر جا که خواهد بفرستد بعد از آنکه صبح شده سنبها بکند و آکن هوتری بجا آورد و بعده به پروهت اجاج را
با این هم و از نجومی احوال افلاک نماید بحقایق نجوم و از رسد بعد از پروهت حقیقت نیک و بد نهم ستاره و طور و ساخت
آنها استفسار نماید بعده بطبیب اطلاع احوال خود بگوید و هرچه نجومی و پروهت بجهت خیرات از برای دفع نحوست
ستاره ها گفته باشند مثل ماده گاو شیر دار و طلا و زمین و سوای آن هرچه خیرات باید کرد بکند سرانجام گنهدا
غربا بکند خانه های پاکیزه تیار سازد و به برهمن و سونتری و طالب علم بهر برهمن اگر یافتی بکند تا در شسته بکمی
راجه را باید که در جواب آن حرف ملایم بگوید و به دوستداران خود صاف دل باشد راز خود از انها پنهان ندارد
و بر دشمن پر غضب باشد بر نوکر و رعیت مثال پدر بر فرزند مهربان باشد و اگر راجه موافق عدالت بر رعایا سلوک
کند و محافظت آنها نماید پس شش ثواب خیرات که رعایا بکند براجه عاید میشود و از جمیع خیرات محافظت و پرورش
رعایا بر راجه مقدم است رعیت را از مردمیکه دغا داده مال مردم برده باشد و دزد و بازیگران و کیمیاگران دروغ کنند که
بزور سینه زوری از ار میداده باشند چیزی گرفته باشند و شخصیکه به لطائف الحیل و مسخری مال میبرد محافظت باید از
دست ظالمان ... و خواجهها و فاسقان و کنوهیان رعیت را محافظت نماید ... اگر راجه محافظت
محافظت نماید پس از گناهانیکه رعیت میکند نصف آن بحال راجه عاید میشود چرا که بجهت محافظت از رعیت محصول میگیرد

بعده راجه را بیدار باید ساخت راجه را باید که بیدار شده باتفاق علما یا خود تنها تعلیم دارسه و معاملات ضروری
که در آن روز باید کرد بخاطر بیارد و دو دار شعرا تنها نشست و باید که صحیح الصدق باشد و اگر مریض باشد نوبر کلان رضا بدهد
که معاملات سلطنت موقوف نماید و بسمه همراه سازد و بعد از رفتن پیش از همه جاسوسان را انعام خوب داده و
بهر جا که خواهد بفرستد بعد از آنکه صبح شد سیر باید کرد و آنچه ضروری بجا آورد و بعده به پروهت اجاج را
با این همه از نجومی احوال افلاک نماید بحقایق نجوم وارسد بعد از پروهت حقیقت ... ستاره و طور و ساطت
آنها استفسار نماید بعده به طبیب احوال طبیعت احوال خود بگوید و هرچه نجومی و پروهت بجهت خیرات از برای دفع نحوست
ستاره ها گفته باشند مثل ماده گاو و شیر دار و طلا و زمین و سوای آن هرچه خیرات باید کرد و بکند سرانجام کنند
غربا بکنند خانه های پاکیزه تیار سازد و به برهمن و سوتری و طالب علم به برهمن اگر زیادتی بکند تا در شده ...
راجه را باید که در جواب این حرف ملایم بگوید و به دوستداران خود صاف دل باشد راز خود را از ایشان ندارد
و بر دشمن پر غضب باشد بر نوکر و رعیت مثال پدر بر فرزند مهربان باشد و اگر راجه موافق عدالت بر رعایا سلوک
کند و محافظت آنها نماید پس شش ثواب خیرات که رعایا بکنند براجه عاید میشود و از جمیع خیرات محافظت و پرورش
رعایا بر راجه مقدم است رعیت را از مردمیکه دغا داده مال مردم برده باشند و دزد و بازیگران و کیمیاگران دروغ
بزور ... سینه زوری آزار رسیده باشند ضد میگرفته باشند و شخصی که بعطاف الحیل و مسخری مال میبرد محافظت باید از
دست ظلم ایشان ... و حرامیان و فاسقان و مخبران رعیت را محافظت نماید ... اگر راجه محافظت
محافظت نماید پس از گناهانیکه رعیت میکند نصف آن بحال راجه عاید میشود چراکه بجهت محافظت از رعیت محصول میگرفت

که ارای منفصل است دوستان نیز بر سه قسم اند یکی آنکه مثل عمه و خواهر زاده و خاله باشند دویم شخصیکه
بار احسان نموده باشد یا از و نیکی و احسان یافته باشد سیوم راجه که ملک وی اطراف ملک غنیم است
ما بقی دیگر از طبقه دوستان و دشمنان خارج باشند آنها را بعبارت هندی اوداسین گویند
یعنی بهیچ خیر کاری نداشته نوکر و زن اگر دوستدار اند دوست اند و الا نه دشمن باید دانست
راجهائی که دشمن اند آنها را بچهار قسم علحده علحده تنبیه باید رسانید هر که نزدیک است هراو سواری
نماید ما ماد رو قتی سواری نکند که لشکر او ضعبون شده باشد و هر که لشکر کم دارد و قلعه دوست ندارد
او را از هیچ بر اندازد و آنکه قلعه محدود دوست دارد و فا با لشکرش کم است آزار باو رساند و آنکه ملک و لشکر
بسیار دارد ازین زور اوراست باو ساختن جزوی بنکس کرد یا چیزی بدهد یا در لشکر او رخنه کند
راجهای که دوست باشند با آنها دو قسم سلوک کند اگر کم خرج باشند به و خرج بدهد و اگر مالدار باشند
و لشکر بسیار داشته باشد کاری کند که لشکر او کم شود هر راجه که خراج بدهد و فرمان پذیر باشد
در بر انداختن آن نباید شد این چیزها که نوشته میشود فهمیده باید کرد
[illegible] راجه هر کاری که بکند و ملکی را که میخواهد اول شیرین
زبانی بعده چیز دادن بعده تهدید نمودن شروع کند اگر صورت نه بندد زدن و لشکر سرانجام
نمودن و هرگاه خواهد که ... بی برده با لشکر را از خود جدا کرده بجای بفرستد یا تقسیم ملک نموده باشد یا خواهد
که کسی را بکشد این قسم چیزها را دفعة بیکبار ذخیره بعمل آورد بر ملک غنیم وقتی باید رفت که غله رسیده است

که اراده شغل است دوستان نیز بر سه قسم اند یکی آنکه مثل عمه و خواهرزاده و خالا باشند دوم شخصی که
با او احسان نموده باشد یا از و نیکی و احسان یافته باشد سیوم راجه که ملک او از اطراف ملک غنیم است
با وقتی دیگر از طبقه دوستان و دشمنان خارج باشند آنها را بعبارت هندی اوداسین گویند
یعنی بهیچ خیر کاری ندارند نوکر و زن اگر دوستدار اند دوست اند والا نه دشمن باید دانست
راجهایی که دشمن اند آنها را بچهار قسم علحده علحده تنبیه باید رسانید هر که نزدیک است بر او سواری
نماید ملک او در وقتی سواری بکند که لشکر او ضعیف شده باشد و هر که لشکر کم دارد قلعه دوست ندارد
او را از بیخ بر اندازد و آنکه قلعه دوست دارد و لیکن لشکرش کم است آزار را رساند و آنکه ملک و لشکر
بسیار دارد از زور او راست باید ساخت جزوی پیشکش بگیرد یا چیزی بدهد یا در لشکر او رخنه کند
راجهای که دوست باشند با آنها دو قسم سلوک کند اگر کم خرج باشند به و خرج بدهد و اگر مالدار باشند
ولیکن لشکر بسیار داشته باشد کاری کند که لشکر او کم شود هر راجه که خراج بدهد و فرمان پذیر باشد
در بر انداختن او نباید شد این چیزها که نوشته میشود فهمیده باید کرد
[illegible] راجه هر کاری که بکند و ملکی را که میخواهد اول بشیرین
زبانی بعده بخشیدن دادن بعده تهدید نمودن شروع کند اگر صورت نه بندد بزدن و لشکر سر انجام
دهد اگر خواهد که پیشاپی برود یا لشکر را از خود جدا کرده بجای بفرستد یا تقسیم ملک نموده باشد یا خواهد
که کسی را بکشد یا تقسیم چیزها را دفع بهنگام ذخیره بعمل آورد بر ملک غنیم وقتی باید رفت که غله رسیده است

اگر راجه موافق عدالت به گناهکار سزا بدهد به بهشت میرود برابر در و بسر و اجلاج و خسرو و مامون و غیره
هر کس که خلاف قاعده عمل کند انها را هم سزا بدهد اگر سزا ندهد راجه خراب شود از زنا در و برن و سانک
و برن شده و سیاسی و بان پرست برهمن که سوتری باشد اگر عمل به سزا رسد راجه را خبر رسد که باینها سزا
بدهد چرا که باینها میرسد که راجه را راه راست نمایند فاما اینمردم هم همراه روش خوب با طهارت زلیت
میکرده باشند عرض کار سیاست از کرهن مهمات سلطنت است بر بعضی اعتراض باید کرد و بعضی را
کتک باید زد و بعضی را باید کشت اگر راجه از سزای گناهکار اغماض کند و سزا ندهد باید که یکروز روزه بدارد
و برو هت سه روز روزه بدارد اگر از بی گناه جرمانه بگیرد راجه سه روز روزه بدارد و برو هت که چه
هرت کند تفصیل سیاست در مقاله دوم گفته خواهد شد احوال اند و سزا هر دو قسم است یکی لذا ربد
تا انتهای کشتن دوم مال ستدن تا انتهای که از ظاهر و باطن چیزی برای او نگذارد
از روزنی که در سقف خانه باشد و شعاع آفتاب بدان راه بخانه میرسد ذره
خاک دیده میشود که میل به بالا دارند هر کدام ذره که در آن میان خوردترین باشد آن ذره را ترس
رین مقدار بست ترس رین را یک لیچها گویند و یک لیچها مقدار یک ... باشد سه خردل مقدار یکدانه
سرسف ... باشد شش دانه سرسف مقدار یک جو باشد هر کدام را که گفته شد خورد بگیرد نه کلان ...
جا متوسط ... سه جو متوسط مقدار یک کرشن ... کرشن را بعضی سرخ گویند از هیچ
کرشن یک ماسه میشود شانزده ماشه مقدار یک ... چهار سوبرن مقدار یک پل است

اگر راجه موافق عدالت به گناهکار سزا بدهد به بهشت میرود و برادر و پسر و اطفال و خسر و ماموں وغیره
هرکس که خلاف شاستر عمل کند او را هم سزا بدهد اگر سزا ندهد راجه خراب شود از آنها [illegible] و سالک
[illegible] و سیاسی و بان پرست برهمن که بو بزی باشد اگر عمل به [illegible] راجه را خبر رسد که باینها سزا
بدهد چرا که باینها میرسد که راجه را راه راست نمایند فاما [illegible] هم همراه درویش خوب با طهارت زیست
میکرده باشند عرض کار سیاست از کارهای مهمات سلطنت است بر بعضی اعتراض باید کرد و بعضی را
کفارت باید داد و بعضی را باید کشت اگر راجه از سزای گناهکار اغماض کند و سزا ندهد باید که یکروز روزه بدارد
و پروهت سه روز روزه بدارد و اگر از بی گناه جرمانه بگیرد راجه سه روز روزه بدارد و پروهت که
بهرت کند تفصیل سیاست در مقاله دوم گفته خواهد شد احوال [illegible] سزا بر دو قسم است یکی گذاردن
تا انتهای کشتن و دوم مال ستدن تا انتهای که از مال و ناطق چیزی برای او نگذارد

باب

از روزنی که در سقف خانه باشد و شعاع آفتاب بدان راه بخانه میرسد ذره
خاک دیده میشود که میل به بالا دارند هرکدام ذره که در آن میان خورد ترین باشد آن ذره را ترس
رین مقدار هشت ترسرین را یک لیکهیا گویند و هشت لیکهیا مقدار یک [illegible] باشد و سه خردل مقدار یک دانه
سفید [illegible] باشد شش دانه سرسف مقدار یک جو باشد هرکدام را که گفته شد خورد بگیرد نه کلان نه
میانه [illegible] سه جو متوسط مقدار یک کرشن [illegible] کرشن را بعضی [illegible] گویند از پنج
کرشن که یک ماشه میشود و شانزده ماشه مقدار یک سوبرن است چهار سوبرن مقدار یک پل است

سیاست با تصدیق وزرا و تمام ساختن دو صد پن جرمانه باید گرفت فاما اگر گناه نادانسته کرده باشد در این صورت

این قسم جزیه که من در کتب گفته‌ام بر در جرمانه هر چهار قسم است یکی آنکه بگوید که لعنت بر تو دوم آنکه دشنام بد

و حرف درشت با ملایم بگوید درشت تند و تیز بگوید سیوم آنکه زر جرمانه گرفتن چهارم در قید کردن و بستن

و زدن و کشتن اگر یک جرمانه قسم اول کار ساخته شود بعد از دوم نپردازد و همان ناضر نشود از دوم گذشته

سیوم و از سیوم چهارم عمل در آورد اول آنکه برای تعیین در علتی که گناه کرده اشخاص را ببیند لیکن موسم را بنظر بیارد قوت

گناهکار نگاه کند عمر ملاحظه نماید کلانی و خوردسالی و جوانی و مالداری آن گناهکار را بنظر در آورد اعمال گناهی که کرده

آنرا نه ببیند دانسته گناه کرده است یا دانسته مکرر خطا کرده یا یکبار گناه کرده راجه کلان را یا سردار که راجه

در علتی او را سردار کرده باشد یا سردار جای دیگر سردار عمده را باید که بدین ترتیب عمل نماید [illegible]

[illegible]

[illegible] راجه را لازم است که نگاهبانی خلایق بکند و این منت در صورتی حاصل میشود که زبردستان را زبون

سازد و بهیچ روز در بار عام بداد رسی مظلومان مشغول باشد اول باید دانست که طرز دار رسیدن بکار رعیت چگونه

است لاجرم مقاله دوم نوشته میشود راجه باتفاق برهمن دانای مهارت در جمیع علوم بداد رسی مشغول شود و مطابق

کتاب مهارت بعمل آورد و راجه غضب و طمع از خود دور ساخته دلبری نماید مضافات را از زبان علمی که اهل هنر باز گویند

و این هر دو هم که محافظت سلطنت نماید بخصوص بجمع چیزی سبب هر کسی از جهت یاران سلطنت بر سر محافظت نماید در هم همان

شهر هم سبب شخصی را گوشیده و بیاکرن و در هر شاستر دانسته باشد باتفاق این قسم بر همه که از بر

سیاست بالتصدیق و درباره و سیاست دو صد پن جرمانه باید گرفت فاما اگر گناه نادانسته کرده باشد در آن صورت

این قسم [illegible] که من [illegible] گفته باید در جرمانه‌ها چهار قسم است یکی آنکه بگوید که لعنت بر تو دوم آنکه دشنام بد

و حرف درشت ناملایم بگوید در عوض تنبیه و تعزیر بگوید سیوم آنکه زر جرمانه گرفتن چهارم در قید کردن و بستن

و زدن و کشتن اگر یک جرمانه قسم اول کار ساخته نشود و بعد از دوم نپردازد و همان حاضر نشود از دوم گذشته

سیوم و از سیوم چهارم عمل درآورد اول گناه را بفهمد در ملکی که گناه کرده است آن را ببیند سیوم موسم را بنظر بیارد قوت بدن

گناهکار فهمد کند عمر ملاحظه نماید کلانی و خوردسالی و جوانی و مالداری آن گناهکار بنظر درآورد اعمال و کنشی که کرده

اند نباید دانسته گناه کرده است یا دانسته بکرر خطا کرده یا یکبار گناه کرده راجه کلان را یا سردار که راجه

در ملکی او را سردار کرده باشد یا سردار جای دیگر نه سردار عمده را باید که به همین ترتیب عمل نماید [illegible]

[illegible]

[illegible] راجه را لازم است که نگاهبانی خلایق بکند و این منت در صورتی حاصل میشود که زیردستان را زبون

نسازد و هر روز در بار عام برای دادرسی مظلومان مشغول باشد اول باید دانست که طرز دادرسی این کار چگونه

است لاجرم مقاله دویم نوشته میشود راجه باتفاق برهمن دانای حسرت و [illegible] علوم برای دادرسی مشغول شود و مطابق

کتاب بصیرت عمل آورد و راجه غضب و طمع از خود دور ساخته دادرسی نماید مخالفت را از زبان علمی که اهل [illegible] گویند

و این هر دو که مخالفت [illegible] نماید بخصوص بجمیع [illegible] سبب هر کس از جهت بیان [illegible] سلطنت بر سر مخالفت نماید در هر دو همان

شخص [illegible] شخصی را [illegible] و هر دو [illegible] باشد باتفاق این قسم برهمن که [illegible]

تا چیزی یا پیش منظور سازد و آن شخص که بمنزله فاضلیت بزبان بهره‌ای [illegible] گویند اگر رشوت گرفته
یا از روی دوستی یا از ترس شخصی خلاف آیین حکم کرده باشد راجه را باید که از آن قاضی و مردم دیگر
که در کنار [illegible] باشند جدا جدا ده بیست زری یا مالی که در آن مناقشه [illegible] از هر کدام جریمه بگیرد
و اگر مناقشه در چیزی باشد که [illegible] آنچه [illegible] ده بیست آن جریمه بگیرد
و اگر [illegible] از آنها این فعل سر زده باشد جرمانه باید گرفت و از [illegible] باید کرد و دشنام باید داد
[illegible] و به طرف [illegible] سازد اما برهمنانی اند که خواندن و تعلیم نمودن و غیره امور ای که برای برهمن مقرر شده
مشغول باشند و آنها [illegible] نوکر [illegible] و [illegible] قبول [illegible] و خلاف [illegible] برهمنان جرمانه [illegible]
لازم است موافق گناه مناقشه در هژده جا میشود در اول قرض دوم امانت سیوم در فروختن مال کسی که
غایب باشد چهارم در صورتیکه یکبار دروغ گفته باشد باز دعوی [illegible] پنجم در چیزی که کسی به جهت آن
بسپرند تا از آن برای خود نفع حاصل کند [illegible] طلب اصل مال و [illegible] ششم در گرفتن اجوره [illegible]
هفتم در شرکت [illegible] هشتم در خرید و فروخت نهم مناقشه غلام با آقا دهم [illegible] یازدهم [illegible] در دشنام
دوازدهم در زدن سیزدهم در دزدی چهاردهم در شبخون و کشتن پانزدهم در گرفتن زن دیگری
شانزدهم در مناقشه زن و شوهر هفدهم در قسمت میراث هژدهم در شرط [illegible] باز
اگرچه هژده را نام برده [illegible] گوناگون است [illegible] نام بشمار [illegible] اگر شخصی آمده فریادی بشود راجه را باید که
بآن [illegible] رسیده داد آن را بدهد والا [illegible] آنکه او بیاید و [illegible] خبردار شدن از جای دیگری به راجه برسد

تا چیزی یا بسی مقرر سازد و آن شخص که بمنزله قاضیست بزبان هندی گویند اگر رشوت گرفته

یا از روی دوستی یا از ترس شخصی خلاف آئین حکم کرده باشد راجه را باید که آن قاضی و مردم دیگر

که در آن کار شریک او باشند جدا جدا ده بیست زری یا مالی که در آن مناقشه بوده از هر کدام جریمه بگیرد

و اگر مناقشه در چیزی باشد که زیادت از آنچه سید از قضیه معلوم شود بگوید نه ده بیست آن جریمه بگیرد

و اگر از اهل السنه از ایشان این فعل سرزده باشد جریمانه باید گرفت و از ده یه اخراج باید کرد و دشنام باید داد

و ملامت کنند و به طرف نسازد ایشان هر جایی آمدند خواندن و تعلیم نمودن و غیره این امور که برای برهمن مقرر شده

مشغول باشند و آنها که نوکری شوند و خدمت قبول میکنند و خلاف این غیر ایشان هستند بر ایشان جریمانه

لازم است موافق گناه مناقشه در هیژده جا میشود اول قرض دوم امانت سیوم در فروختن مال کسی که

غایب باشد چهارم در صورتیکه یکبار دروغ گفته باشد باز دعوی کند پنجم در چیزیکه کسی به جهت آن

بسپرد تا از آن برای خود نفع حاصل کند و بوقت طلب اصل مال و نفع ندهد ششم در گرفتن اجوره و ماهیانه

هفتم در شرطیکه بسته هشتم در خرید و فروخت نهم مناقشه غلام با آقا دهم در قسمت حدود یازدهم در دشنام

دوازدهم در زدن سیزدهم در دزدی چهاردهم در شبخون و کشتن پانزدهم در گرفتن زن دیگری

شانزدهم در مناقشه زن و شوهر هفدهم در قسمت میراث هیژدهم در شرط که در بستن قمار باز

اگرچه هیژده را نام برده فاما گوناگون است تا کجا نام بشمارد اگر شخصی آمده فریادی بشود راجه را باید که

بآن شخص که رسیده داد آن را بدهد والا نه بلی آنکه او بیاید و مجمل خبردار شدن از جای دیگری بر راجه نمیرسد

و مدعا علیه بشود غیر از دو بیگر را باید پرسید تا تقریر او مکرر با اثبات رسد اگر در تقریر اختلاف کند دروغ میگوید

چهار قسم دیوانیات که مدعا و مدعی علیه بسبب آنکه حاضر نمیشوند از جرمانه باید گرفت یکی آنکه برای

طلب حکم مدعی از مردم کاغذ یا مردی به مدعی علیه برده بگوید که از معامله من فروغ نشوی کجای حاضر شو

در مرتبه غیر روز یا بگوید که در روز یا سه روز تا ده روز اینجا حاضر شوی تا در قبول ما چهارم

[illegible] دعوی حق [illegible] بیان است که [illegible] قبول شوی [illegible] مدعی [illegible] دارد

باشد و او قبول نکرده اختلاف نموده باشد از آن جرمانه باید گرفت [illegible] قسم دوم آنکه

نوشته میشود جرمانه بگیرد اگر در صحرا دوای [illegible] هر که این جا باشد و مدعی علیه قبول نکرده غیبت باید

جائیکه دوای داده بود آنجا [illegible] یا فنور [illegible] از آنجا [illegible] مکان [illegible] غیبت اگر [illegible]

افتاده یا بیماری سبب [illegible] داده یا در حاجت مشغول شده یا [illegible] دیگری [illegible] یا دعوی داده دیگر [illegible]

برد یا در خدمت راجه مشغول شده یا کاروان در کار [illegible] بوده باشد و دیگری همراه [illegible] نشد

یا مریض و کشتن زراعت مشغول بوده از همه مردم اگر خلاف وعده شوند جرمانه نباید گرفت [illegible] را

اگر شکار [illegible] داده یا معمار در عمارت مشغول بوده از اینها جرمانه نباید گرفت و کسانی را که منع کرد نباید

طلبید اگر پسر یا برادر یا پدر یا دوست یا وکیل او بعوض [illegible] تا حقیقت گفته [illegible] معیوب نیست اما

اینها اگر [illegible] در معامله دخل نماید از آن جرمانه باید گرفت [illegible] که مدعی علیه بموجب طلب [illegible] حاضر شد

مدعی تقریر کند [illegible] مدعی علیه باید نوشت وقت در روز و ماه و سال [illegible]

مدعی علیه [illegible] دعوی دیگر را باید پرسید تا تقریر او مکرر با ثبات رسد اگر در تقریر اختلاف کند دروغگو بود
چهار قسم روایت است که مدعی یا مدعی علیه بیمار گردد یا ماها فوت شوند [illegible] جریمه نباید گرفت یکی آنکه برای
طلب [illegible] مردم [illegible] و مدعی علیه برود با گوید [illegible] الزم [illegible] من فروع فتوی [illegible]
[illegible] با گوید [illegible] فقط [illegible] فرود [illegible]
[illegible] دعوی [illegible] بیان است [illegible] مشغول [illegible] مدعی [illegible]
باشد و او قبول نکرده [illegible] بوده باشد از آن جریمه نباید گرفت نباید [illegible] قسم مردم آنکه
نوشته میشود جریمه نگیرد اگر در صحرا [illegible] بهر که [illegible] باشد و مدعی علیه [illegible] غیبت [illegible]
جائیکه [illegible] داده بود [illegible] یا [illegible] داد از آن [illegible] مکان [illegible] غیبت آورده هم
افتاده یا بیماری [illegible] داده یا در [illegible] مشغول شده یا [illegible] دیگری [illegible] داده یا دعوی دارد دیگر
برد یا در خدمت [illegible] مشغول شده یا کاروان [illegible] بوده باشد و دیگری همراه [illegible]
با [illegible] دیگر [illegible] زراعت مشغول بوده از هر دو اگر خلاف وعده شوند جریمه نباید گرفت [illegible] را
اگر [illegible] داده یا معمار در عمارت مشغول بوده از آنها جریمه نباید گرفت و کسانی را که منع کرد نباید
طلبید اگر پسر یا برادر یا پدر یا دوست یا وکیل او بعرض رسند تا قیمت گفته [illegible] معیوب [illegible]
انها اگر [illegible] معامله رجوع نماید از آن جریمه باید گرفت [illegible] مدعی علیه موجب طلب [illegible] حاضر شد
مدعی [illegible] مدعی علیه باید نوشت وقت در روز و ماه و سال [illegible] و در [illegible] ان [illegible]

اگر دعوی چیزی از قسم غیر ثابت بر خصم باشد یکبار مشخص کردن منقول را است اگر شریک بیت فریاد کند باید
بجای نرفته ز پس فریاد کند باید شنید و اگر گماشته مدعی فریاد کند باز نیز همچنین بلا مرد و مای
نیز باید با هم تقریر باید کرد اول تقریر مدعی و مدعا علیه را شنا نشد تکلیف مسوده بکنند بعد از ان عبارت
خوب بر کاغذ در باید نوشت اگر تحقیق کرده تقریر را خوب شنید از جهر دوم که بمنزله قاضی اند هر دو
باید گرفت تقریر مدعی علیه چنان را باید شنید که جواب مدعی باشد و شک در عبارت از
که در آن شک پیدا شود این است مثلا مدعی میگوید که صد تولهٔ طلا از من گرفته است او گوید که گرفته ام
فاما یک تولهٔ است یا کمتر خوب شنیده ام یا زیاده از دعوی مدعی قبول نکند و جواب مدعی علیه هر چهار
قسم است یکی آنکه قبول بکند دوم آنکه اظهار نماید انکار نیز بر چهار گونه است یکی آنکه بگوید من از هیچ
اطلاع ندارم دوم آنکه بگوید من در آنجا نبودم سیوم آنکه بگوید در آن وقت متولد نشده بودم چهارم
آنکه این دروغ است سیوم آنکه بگوید من گرفته بودم باز دادم یا بگوید که من بخشیده بود بطریق قرض
نداده است چهارم آنکه بگوید که میان ما و اینها قبل از این مناقشه شده بود از این دروغ گو شده است
مدعی علیه و اگر در تقریر اختلاف کند باید شنید و اگر بگوید که دعوی این بر دیگری است بر من نیست
امروهم نباید شنید تا بگوید که این مفلوک است دعوی بسیار که میکند دروغ است این جواب ظهور نباید
داشت سه قسم از یک کس باید طلبید در بابی که مدعی علیه بگوید که میان من و اینها قبل از این
مناقشه شده و من راست گو برآمده ام یا بگوید که من گرفته بودم و واپس دادم در انجا شاهد باشم

اگر دعوی چهار قسم خبر است بر حسابیه یکبار مشتهر کردن منعقد راست اگر شریک تجارتی فریاد کند یا مدعی
بجای می رفته زپس فریاد کند باید شنید و اگر گماشته مدعی فریاد کند باز شنید [illegible] بردهای
[illegible] باید کرد اول تقریر مدعی و مدعاعلیه را مشافهه بگیرد مسوده بکنند بعد ازان عبارت
خوب بر کاغذ در باید بنویسید اگر تحقیق کرده تقریر را بنویسند از بهر دوم که بمنزله قاضی اند در تعیناتی
باید گرفت تقریر مدعی علیه را باید شنید که جواب مدعی باشد و شک در عبارت [illegible]
که دران شک پیدا شود این است مسئله مدعی بگوید که صد توله طلا از من گرفته است او گوید که گرفته‌ام
فاما یکتوله است یا کمتر [illegible] یا زیاده از دعوی [illegible] نکند و جواب مدعی علیه هر چهار
قسم است یکی آنکه قبول بکند دوم آنکه اظهار نماید انکار نیز بر چهار گونه است یکی آنکه بگوید من از هیچ
اطلاع ندارم دوم آنکه بگوید من در آنجا نبودم سوم آنکه بگوید در آنوقت متولد نشده بودم چهارم
آنکه این دروغ است سوم آنکه بگوید من گرفته بودم باز دادم یا بگوید که من بخشیده بود بطریق قرض
نداده است چهارم آنکه بگوید که میان ما و او پیشتر قبل ازین مناقشه شده بود ازین دروغ دعوی شده است
مدعی علیه و اگر در تقریر اختلاف کند نباید شنید و اگر بگوید که دعوی این بر دیگری است از من نیست
امروهم نباید شنید یا بگوید که این مفلوک است دعوی بسیار که میکند دروغ است این جواب منظور نباید
داشت شاهد قسم از یک کس باید طلبید در بابیکه مدعی علیه بگوید که میان من و او پیشتر قبل ازین
مناقشه شده و من راست گو برآمده ام یا بگوید که من گرفته بودم و واپس دادم درانجا شاهد یا قسم

و مدعا علیه ضامن بگیرد و اگر ضامن نداشته باشد محصل همراه او بگذارد و به محصلان [illegible] گذاشت که مقدار
معین کرده باشد و محصلان باشد باعث ضامن گرفتن اینست که دعوی آورده هرگاه حاضر شود ضامن جواب [illegible]
[illegible] مدعا علیه منکر باشد و دعوی مدعی با اثبات [illegible] مدعا علیه
باید گرفت اگر شخصی به شخصی دعوی کرد و به اثبات نرسید و [illegible] در برابر مال دعوی [illegible]
[illegible] دعوی کرد و مدعی علیه بگوید که گرفته بودم و [illegible] دادم و [illegible] فی علم
[illegible] مال مدعی [illegible]
در این محل [illegible] باید گرفت [illegible] باشد [illegible]

در دیدن [illegible] و منافقت که از جهت [illegible] دیگر باشد منافقت که [illegible] دعوی داده باشد منافقه
از [illegible] سبب باشد منافقه که در دادن زهر و حبس [illegible] باشد در جاهای دیگر از دعوی بگیرد [illegible]
[illegible] مدعی و شاهد اگر این قسم باشند اظهار [illegible] در یک جا [illegible]
لب و زبان خشک شده باشد و دهان را می لیسیده باشد و در پیشانی عرقها می آمده باشد رنگ رو تغییر می
شده باشد و حلق خشک شده باشد و حرف درست نتواند گفت و لب و دندان می گزیده باشد و دشنام
و فحش بسیار میگفته باشد چشم در مقابل نتواند نگاه داشت و هر حرف را جواب نتوان گفت اگر این ادا
که بیان کرده طبیعت شخصی باشد باز در مجلس آمده است و [illegible] هرگز مجلس [illegible] ندیده بود و صاحب اقبال
شده معروف نیست و تنها بهمین جهت که مدعی یا شاهد یا مدعی علیه این حرکات نمود [illegible] به دروغ منسوب باید کرد

و مدعا علیه ضامن بگیرد و اگر ضامن نداشته باشد محصل همراه او بر دارد و به محصلان هم باید داشت که مقدار

[illegible] ایشان و محصلان باشد باعث ضامن گرفتن است که دعوی اگر در حضور حاضر شود ضامن جواب با مدعی

[illegible] مدعا علیه منکر باشد و دعوی مدعی باثبات نرسیده [illegible] مال [illegible]

باید گرفت اگر شخصی بر شخصی دعوی کرد و باثبات نرسید و [illegible] گواه آورد در برابر مال دعوی [illegible]

[illegible] اگر شخصی بر شخصی دعوی کرد و مدعی علیه بگوید که گرفته بودم و پس داده‌ام [illegible]

[illegible] مال مدعی [illegible]

در این محل [illegible]

[illegible] که از جهت [illegible] دیگر باشد مناقشه که در دعوی داده باشد مناقشه

از [illegible] باشد مناقشه که در دادن زهر در حق [illegible] بوده باشد در جاهای دیگر از [illegible] بگیرد و [illegible]

[illegible] مدعی و شاهد اگر از این قسم باشند اظهار [illegible] در یک جا قرار بگیرد

لب و دهان خشک شده باشد و دهان را می‌لیسیده باشد و در پیشانی عرقها می‌آمده باشد رنگ رو تغییر یافته

شده باشد و حلق خشک شده باشد و حرف درست نتواند گفت و لب به دندان می‌گزیده باشد و چشم‌هایش

[illegible] بسیار [illegible] باشد چشم در مقابل نتواند نگاه داشت و هر حرف را جواب نتوان گفت اگر این اداها

که بیان شد در طبیعت شخصی باشد باز در مجلس آمده است و از [illegible] هرگز مجلس [illegible] دیده بود و صاحب اقبال

شده معلوم نیست و تنها بهمین جهت که مدعی یا شاهد یا مدعی علیه این حرکات نمودند انها را به دروغ منسوب نباید کرد

دشمنی که بی موجب [illegible] یا در [illegible] شخصی را آتش داده سوخته باشد یا قصد سوختن بکند شخصی که بکسی زهر داده باشد

شخصیکه براه [illegible] بقصد کشتن می آمده باشد [illegible] بکشد هر کس که خواهد باشد فاما بران برهمن و دوست

بلا کرده می آمده باشد و در تمام [illegible] را کشته بکیرد و در [illegible] شاستر نوشته اند که اکرات تا

معلم و پیر [illegible] سال [illegible] برهمن [illegible] را هم باید کشت و در هم شاستر نوشته اند که ازینها سوای برهمنها

و معلم و [illegible] و عابد [illegible] دیگران را باید کشت برهمن [illegible] باید کشت اگر برهمن بقصد کشتن

شخصی می آمده باشد و آن کس [illegible] کشته شود [illegible] خلاص شود و اگر قصد کشتن آن برهمن کرده

و [illegible] کرده و گفت [illegible] در آن صورت بر آن [illegible] فاما کفاره

آنرا لازم می آید اگر [illegible] میان [illegible] صورت اختلاف باشد [illegible] موافق معمول [illegible] حاکم [illegible]

بجا [illegible] قسم [illegible] نماید [illegible] باشد قسم بخورد اگرچه

[illegible] بودن [illegible] باشد فاما [illegible] بر [illegible] غرض کند اشت

و [illegible] قسم [illegible] شاهد معتبر است و بعضی جا [illegible] قسم [illegible] معاملات

[illegible] و در بعضی جا [illegible] اگر دو کس [illegible] آمده و یکی شاهد می آرد و دیگری قسم میخورد در اینجا شاهد

[illegible] دعوی [illegible] که فلان [illegible] شود [illegible] مبلغ فلانی قرض داده بودم [illegible]

دفع [illegible] در صورت گواهی [illegible] در دادن مال اطلاع دارم فاما در مقدار

مراد [illegible] قسم بخورد [illegible] باید گرفت [illegible] باید پرسید که در باب شود

و شخصی که بی موجب [illegible] یا بر سر شخصی [illegible] با قصد سوختن بکند شخصی که بکسی زهر داده باشد

شخصی که برای کشتن [illegible] می آمده باشد [illegible] هر کس که خواهد باشد فاما برای برهمن و

[illegible] کرده می آمده باشد [illegible] اگر [illegible] بگیرد [illegible] شاستر نوشته اند که اگر [illegible] تا

معلم و پیر [illegible] سال [illegible] برهمن [illegible] را هم باید کشت [illegible] دهرم شاستر نوشته اند که ازینها سوای برهمنان

و معلم [illegible] و عابد [illegible] دیگران را باید کشت [illegible] باید کشت اگر برهمن بقصد کشتن

شخصی می آمده باشد [illegible] کشتن آن برهمن اگر ده

و [illegible] کرده و [illegible] و در آن صورت برآن جرمانه نیست فاما کفاره

ازین لازم می آید [illegible] اختلافات [illegible] موافق [illegible] حکم [illegible]

بجا [illegible] قسم بخورد [illegible]

[illegible] بوده [illegible] فاما باید بگوید که چرا [illegible]

و [illegible] قسم بخورد [illegible] و بعضی جا قسم

[illegible] و بعضی جا [illegible] اگر دو کس [illegible] گواهان آمده و یکی شاهد می آرد و دیگری قسم میخورد در اینجا

[illegible] که فلان [illegible] قرض داده بودم [illegible]

[illegible] قبول [illegible] گواهی داد که در دادن مال اطلاع دارم فاما در مقدار

مراد [illegible] قسم بخورد [illegible] قسم باید گرفت [illegible] باید [illegible] که در مایه شود

درست است در جاییکه منازعه از یکدیگر زمین یا وجوه خیرات باشد در هر دو سند خیرات بتاریخ
هر کس اول سند گرفته همان درست است در غیر این صورت [illegible] باغ وغیره هر کس اول خریده و سند گرفته
همان درست است [illegible] خریدار یا شخصیکه اول گرفته است در آن ملک تصرف نکرده باشد مال
همان کس است که اول گرفته است نه آنکه [illegible] نموده که ترک تصرف لازم است اگر مطلقا تصرف
نکرده باشد [illegible] باشد مال او می شود هر کس که سند دارد و تصرف نموده مال او است
اگر شخصیکه در هر صورت [illegible] هشت سال [illegible] که تصرف نموده و صاحب [illegible] آن را [illegible]
تا هشت سال دعوی کرده و در این هشت سال دعوی نکرده دعوی او مسموع نیست و همین [illegible]
قبل از ده سال [illegible] قول کوثم [illegible] است که در هشت سال صورت مال از خود می شود یا که میراث [illegible]
باشد خریده باشد در قسمت [illegible] خریده باشد در زمینی [illegible] آباد دیگر کرده باشد هر کس اول آباد کرده زمین او است
مالی که [illegible] از خیرات یافته باشد و یا [illegible] برادر [illegible] گرفته باشد مالی که [illegible]
باز و پیدا کرده باشد مثل سود [illegible] و علوفه و انعام یافته باشند اینکه گفته اند که در زمین بعد از هشت سال
و [illegible] وغیره بعد از ده سال [illegible] مسموع نیست [illegible] بعد از هشت سال [illegible] بعد از
ده سال [illegible] دعوی [illegible] مال اصل خود را می تواند گرفت و این قول کوثم ارجح است که مال اصل را صاحب
[illegible] بعد از آن [illegible] و اگر [illegible] دیگر کرده است [illegible] در دست رفته باشد
[illegible] صاحب [illegible] مال خود را با حاصلات و نفع می تواند گرفت مالی که [illegible]

درست است در جاییکه منازعه از یکدیگر زمین یا وجه خیرات باشد در هر دو سند خیرات [illegible]
هر کس اول آن سند گرفته همان درست است در خریدن حویلی و باغ و غیره هر کس اول خریده و سند گرفته
آن درست است [illegible] خریدار یا شخصیکه اول گرفته است و در آن تصرف نکرده باشد مال
همان کس است که اول گرفته است تا وقتی [illegible] نکرده [illegible] تصرف [illegible] لازم است اگر مطلقا تصرف
نکرده باشد [illegible] باشد [illegible] هر کس که سند داده و تصرف نموده مال او است
اگر شخصیکه در هر صورت [illegible] هشت سال زمینی را که تصرف کرده و صاحب [illegible] آن را [illegible]
تا هشت سال دعوی کرده و در [illegible] هشت سال دعوی نکرده دعوی او مسموع نیست [illegible]
قبل از ده سال [illegible] قول [illegible] است که [illegible] هشت سال صورت مال از خود می شود باید که میراث [illegible]
باشد خریده باشد در قسمت برادری [illegible] باشد در زمینی [illegible] آباد کرده باشد هر کس اول آباد کرده زمین او ست
مالی که [illegible] از خیرات یافته باشد و جاییکه [illegible] گرفته باشد مالی که [illegible]
[illegible] کرده باشد مثل [illegible] در انعام یافته باشد اینکه گفته اند که در زمین بعد از هشت سال
و [illegible] و غیره بعد از ده سال دعوی مسموع نیست [illegible] بعد از هشت سال [illegible] و بعد از
ده سال [illegible] دعوی مسموع [illegible] مال [illegible] خود را نمی تواند گرفت و این قول [illegible] است که مال اصل صاحب
[illegible] از آن [illegible] و اگر [illegible] کرده است [illegible] سال [illegible] در دست رفته باشد
[illegible] در این صورت مال خود را [illegible] نمی تواند گرفت مالی که [illegible]

و بعد پدرانش کشتن تمام مال گرفتن از شهر اخراج نمودن بر عضوی داغ نمودن اعضا بریدن اگر برادر

او یا مادر زنا نموده باشد صورت عضو مخصوص زنا بر پیشانی او داغ کرده بر خر سوار کرده از

شهر بدر کنند و اگر برهمن شراب بخورد صورت برق در پیشانی او داغ کرده از شهر بدر کنند و

در بدر یا اگر برهمن دزدی بکند صورت در پیشانی او داغ کرده از شهر بدر کنند و در بدر کردن از شهر با

[illegible] بدر کنند اگر دو کس بر زمینی یا باغی منازعه دارند در حال آنکه آن مال را یکی متصرف است اگر او

اسناد بدست دارد اگر تصرف آن شخص پوراشت رسیده و صاحب سند هر گز در آن تصرف ننموده اسناد

منقطع شده و الا به سند تعیین شود اگر در هر دو جانب سند در میان است یکی مال متصرف است [illegible]

شخصی را که تصرف دارد و سند هم پیش او هست است که باید دانست اما شخصی ملکی را متصرف است

و سند ندارد اما خاطر نشان نیست که باکان او از کجا یافته در و ملکو باید دانست در آن جرمانه باید گرفت

هیچگونه تصرف معتبر است متصرف باشند مدت سه پیران گذشته باشد و ابتدای آن را کسی یا دیده باشد

باشد معلوم است چند سال باید دانست از جد و یا متصرف باشد و فاصله در آن راه نیافته هیچ کس

هیچ وقتی مانع و مزاحم نشده باشد متصل بر حق مدعی تصرف دارد مدعی هر گز حرف نزده و انصاف است را

از مردم خوب و دیرینه سال تحقیق کرده مزاحم نباید شد و اگر مردم را تحقیق نباشد هر چند از کسی

متصرف شده مال را رو باید دانست شخصی چیزی خرید و شک گرفت اما متصرف خود نباورد معلقا

[illegible] و بعد از مدتی فوت کرد پسر و نبیره او شخصی که آن چیز را متصرف شده دعوی کرده

و بعد بدانکه کشتن تمام مال گرفتن از شهر اخراج نمودن بر عضوی داغ نمودن اعضا بریدن اگر برهمن

اوستاد یا مادر زنا نموده باشد صورت عضو مخصوص زن بر پیشانی او داغ کرده بر خر سوار کرده از

شهر بدر کنند و اگر برهمن شراب بخورد صورت برق در پیشانی او داغ کرده از شهر بدر کنند و

در بدر اگر برهمن دزدی بکند صورت ... در پیشانی او داغ کرده از شهر بدر کنند و در بدر کردن از شهر با

... بدر کنند اگر دو کس بر زمینی یا باغی منازعه دارند در حالیکه آن مال را یکی متصرف است اگر او

اسناد درست دارد اگر تصرف آن شخص بوراثت رسیده و صاحب سند هرگز در آن تصرف ننموده اسناد

منظور نیست والا سند معتبر است اگر در هر دو جانب سند درست است یکی مال را متصرف است ...

شخصی را که تصرف دارد و سند هم پیش او هست است گو باید دانست ... شخصی ملکی را متصرف است ...

باو رسیده ... خاطر نشان ... که باکان او از کجا یافته ... باید دانست در آن جرمانه باید گرفت

هیچگونه تصرف معتبر است متصرف باشند درست ... گذشته باشد و ابتدای ... کسی یا دیگر ...

باشد ... جهت چند سال باید دانست از جد و ابا متصرف باشد و فاصله در آن راه نیافته هیچ کسی

... هیچ وقتی مانع و مزاحم نشده باشد متصل مدعی ... تصرف دارد مدعی هرگز حرف نزده ... را

از مردم ... و دیگر ... سال تحقیق کرده مزاحم نباید شد و اگر مردم ... نباشند هر چند از ...

... مال را ... باید ... شخصی چیزی خرید ... گرفته ... تصرف خود نیاورد ...

... در ... پسر و غیره او شخصی که آن چیز را متصرف است آمده دعوی کرده

جانب جاده ماموریت کد مناقشه را شخص ثالث بر پا دارد که مرعی علیه هر چند آن شخص ماموریت داد را انها قبول
نکرده باشند شخص دهاو منظور نیست در جائیکه میان پدر و پسر و زن و شوهر و غلام که از
نو پیدا شده باشد مناقشه افتد داد خواه داد قبول ندارد انکه در اینجا سرعقیقت ابرسیده
داد باید داد بجهت انکه گفته اند که استاد بر شاگرد با چوب یا نس بار یک بر پشت مرید بزند اگر بر سر
زده باشد خلاف قاعده است مرید را میرسد که فریادی بشود داد ان را باید داد و مناقشه پدر و پسر
در اینجاست که مالی از جد مانده و پدر نخواهد که به پسر خود دهد هر مالی بی رضای پسر خود خواهد که بکشتی کشد
یا بفروشد نمیتواند فروخت پسر مناقشه کرده حصه میتواند گرفت در اینجا داد پسر باید داد و شوهر را
میرسد که در قحط سال و بجهت خیرات و کار صواب و یا در بیماری یا در قید افتاده باشد مال زن را
بگیرد و چون مال بهم رساند و زن طلب نماید مال زن را پس بدهد اما اگر بعنوان دیگر گرفته باشد باید که
واپس دهد و اگر داشته باشد و نبرد زن فریاد کرده میتواند گرفت داد او را باید داد پسر را به
که از دیگری پیدا شده باشد اگر از محلی که در انجا خطر جان باشد صاحب خود را خلاص سازد
از عبودیت ازاد میشود و حصه حاصل پسر میتواند گرفت پس انکه اول پوست داد ایمرزم را نباید داد
مطلب اصلی انست که اول منع باید کرد که از سر فریاد بگذرند اگر قبول نکنند داد انها بدهد اگر در یکطرف
جماعتی نشسته و در یکطرف یک کس باشد در جائیکه یکطرف مرد و یکطرف زن باشد و در جائیکه
یک گروه صاحب معامله خود و یکطرف دوم وکیل باشد تعجیه انها را مشخص نباید کرد قبول کوتم انکه گفته

جانب را به مأموریت که مناقشه را شخص ثالث با مدعی و مدعی علیه هرچند آن شخص مأموریت داد را از قول

نکرده باشند شخص که داد او منظور نیست در جایی که میان پیر و مرید و پدر و پسر و زن و شوهر و غلام که از

نو پیدا شده باشد مناقشه افتد داد نباید داد قول ندارد آنکه در اینجا سر بحقیقت نارسیده

داد باید داد بجهت آنکه گفته‌اند که استاد و مریدان با چوب یا شلاق باریک بر پشت مرید بزنند اگر بر سر

زده باشند خلاف قاعده است مرید را میرسد که فریادی بشود داد او را باید داد و مناقشه پدر و پسر

در اینجاست که مالی از جد مانده و پدر نخواهد که به پسر خود دهد مالی بی رضای پسر خود خواهد که بکسی بخشد

یا بفروشد نمی‌تواند فروخت پسر مناقشه کرده حصه میتواند گرفت در اینجا داد پسر باید داد و شوهر را

میرسد که در مخارج سال و بجهت خیرات و کار صواب و جهت بیماری یا در قید افتاده باشد مال زن را

بگیرد چون مال بهم رساند و زن طلب نماید مال زن را پس بدهد اما اگر بعنوان دیگر گرفته باشد باید که

واپس بدهد اگر داشته باشد و نمیدهد زن فریاد کرده میتواند گرفت داد او را باید داد و پسر داده

که از دیگری پیدا شده باشد اگر از محلی که در آنجا خطر جان باشد صاحب خود را خلاص سازد

از عبودیت آزاد میشود و حصه حصل پسر میتواند گرفت پس آنکه اول دوست داد انیم را نباید داد

مطلب اصلی آنست که اول منع باید کرد که از سر فریاد بگذرند اگر قبول نکنند داد آنها بدهد اگر در یک طرف

جماعتی نشسته‌اند و در یک طرف یک کس باشد در جایی که یک طرف مرد و یک طرف زن باشد و در جایی که

یک طرف صاحب معامله خود و یک طرف دوم وکیل باشد قضیه آنها را شخص نباید کرد قول گویم آنکه گفته است

باید [illegible] [illegible] قیراط [illegible] نصف را خود بگیرد و اگر [illegible] [illegible] [illegible] باید [illegible] خود بگیرد

[illegible] [illegible] چیزی [illegible] سود [illegible] باقی [illegible] باشد [illegible] [illegible] [illegible] [illegible]

باقی را خود بگیرد و اگر شخصی [illegible] [illegible] مال [illegible] پنهان نموده است تمام مال را [illegible] بگیرد [illegible]

[illegible] [illegible] [illegible] باشد [illegible] سود [illegible] [illegible] حصه [illegible] [illegible]

[illegible] [illegible] است [illegible] حصه [illegible] [illegible] باقی را باید که [illegible] بگیرد و اگر [illegible]

[illegible] [illegible] [illegible] [illegible] بر [illegible] دوازدهم حصه مال را [illegible] باقی [illegible]

[illegible] [illegible] حصه [illegible] [illegible] مال [illegible] [illegible] باشد [illegible] را باید که

[illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible]

[illegible] [illegible] [illegible] [illegible] حصه [illegible] [illegible] [illegible]

باید [illegible] [illegible] [illegible] باید که [illegible] [illegible]

[illegible] [illegible] [illegible] قرض [illegible] [illegible]

[illegible] قرض [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] قرض [illegible]

[illegible] قرض [illegible] [illegible] شخصی اگر [illegible] قرض [illegible] [illegible] قرض [illegible] [illegible]

[illegible] قرض بگیرد [illegible] قرض [illegible] باید که [illegible] حصه بگیرد [illegible] [illegible]

[illegible] سود بگیرد و اگر [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] چیزی [illegible] [illegible]

بیاید باید که [illegible] قیراط [illegible] را خود بگیرد و اگر [illegible] فاضل [illegible] باید [illegible] بگیرد

[illegible] قرض [illegible] چیزی [illegible] سود در جای [illegible] باشد [illegible]

[illegible] باقی را خود بگیرد و اگر شخصی [illegible] مال [illegible] تمام مال را [illegible] بگیرد [illegible]

[illegible] باشد [illegible] سود [illegible] حصه [illegible]

[illegible] است [illegible] حصه [illegible] باقی را باید که [illegible] بگیرد و اگر [illegible]

[illegible] دوازده [illegible] مال را [illegible] باقی [illegible]

[illegible] باقی [illegible] مال [illegible] باید که [illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible] باید که [illegible]

[illegible] قرض [illegible]

[illegible] قرض [illegible]

[illegible] قرض [illegible]

[illegible] قرض [illegible] باید که [illegible]

[illegible] سود بگیرد و اگر [illegible] چیزی [illegible]

[illegible] شوهر [illegible] مطالبه [illegible] و عقد [illegible] کشتی که برزن [illegible] فرزند [illegible] گرفتن مال [illegible]

[illegible] قدر نیافته [illegible] این امر [illegible] پیش [illegible] قبل [illegible]

[illegible] نکاح [illegible] برابر [illegible] زیاده [illegible] چهار [illegible]

[illegible] برابر [illegible] نکاح [illegible] خود [illegible]

[illegible] باشد [illegible] اگر [illegible] زن [illegible]

باشد [illegible] اگر قرض [illegible] زن [illegible] باشد [illegible]

نباشد [illegible] اگر قرض [illegible] کرده که قرض خود [illegible]

[illegible] گرفته باشد باید که مال [illegible] تاریخ در صورت [illegible] اگر

[illegible] واصل کند سود [illegible] چهار برابر [illegible] دیگر

[illegible] قرض گرفته [illegible] گرفته بود [illegible] شدن [illegible] مالی [illegible]

است [illegible] قرض [illegible] شوهر و پسر [illegible] قرض گرفته باشند زن و پسر [illegible] زن [illegible]

[illegible] زن [illegible] و قرض زن را شوهر [illegible] نگرفته باشند و [illegible] گرفته باشند زن

باید که اصل [illegible] اگر زن برای خود قرض گرفته باشد شوهر [illegible] که [illegible] پسر اگر [illegible] خود قرض گرفته

باشد [illegible] اما اگر زن [illegible] گرفته باشد شوهر [illegible] و پسر [illegible] برای [illegible] که عبارت از عیال [illegible]

[illegible] است گرفته باشد [illegible] قرض [illegible] قرض [illegible] پسر [illegible] اما اگر [illegible] شراب [illegible]

و اگر [illegible] شوهر [illegible] با طلب [illegible] و [illegible] کشتی [illegible] [illegible] اگر [illegible]

[illegible] و [illegible] قوم [illegible] [illegible] [illegible] این امر [illegible] [illegible] [illegible]

[illegible] [illegible] [illegible] برابر [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] را [illegible] [illegible]

و [illegible] برابر [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible]

[illegible] [illegible] [illegible] باشد [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible]

باشد [illegible] اگر [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] باشد [illegible] [illegible] [illegible]

نباشد [illegible] [illegible] طاقت [illegible] [illegible] اگر قرضدار [illegible] [illegible] قرض خود را [illegible] [illegible]

[illegible] باشد باید که مال [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] اگر

شوهر [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] اگر [illegible] [illegible] [illegible] [illegible]

خرج [illegible] کسی قرض گرفت و [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] برادر [illegible] مالی که در

است [illegible] [illegible] شوهر و پسر بجهت خود قرض گرفته باشند زن و پدر و پسر [illegible] [illegible] [illegible]

[illegible] زن بدهد و قرض زن را شوهر [illegible] [illegible] بجهت قبیله نگرفته باشند و اگر بجهت قبیله گرفته باشند زن

باید که اصل [illegible] ادا کند اگر زن برای خود قرض گرفته باشد شوهر را نمیرسد که بدهد و همچنان پسر اگر برای خود قرض گرفته

باشد پدر [illegible] اما اگر زن بجهت قبیله گرفته باشد شوهر بدهد و پسر اگر برای [illegible] پدر که عبارت از عیال [illegible]

[illegible] است گرفته باشد پدر قرض او را بدهد قرض پدر را پسر بدهد اما اگر پدر بجهت [illegible] [illegible] [illegible]

[illegible] پسر [illegible] باشد [illegible] مشروط بر اینکه پدر [illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible] باشد [illegible]

[illegible] قرار داده [illegible] باشد [illegible]

[illegible] پسر را لازم است [illegible] پانزده ساله [illegible]

[illegible] پانزده ساله عمر خود [illegible]

[illegible] قرض [illegible]

[illegible] پسران [illegible] باشد [illegible]

سود [illegible] قرض [illegible] سود [illegible]

[illegible] قرض [illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

معروف باشد و شخصی را که [illegible] مشغول [illegible]

[illegible] و شخصی را که یک چیزی [illegible] قرار داده [illegible] باشد [illegible] معامله

طلب نماید [illegible] پسر را لازم است [illegible] شانزده سال [illegible]

[illegible] شانزده سال عمر خود [illegible]

[illegible] باشند [illegible]

[illegible] پسران [illegible]

[illegible]

[illegible]

... گفته است یکی آنکه مردی ... شد فاما ... [illegible] ... زن را ... گفته اند ...

شوهر او ... [illegible] ... از ... باید ... [illegible] ... گفته ... [illegible]

مردن شوهر در ... [illegible] ... کرده یکی از قبیله ... سوی زن ... قسم ... یکی آنکه

... است شوهر اولین را گذاشته ... [illegible] ... شوهر ... [illegible]

... باشد ... [illegible] ... مرد و زن ... [illegible] ... شوهر ... گذاشته ... [illegible]

... شوهر ... [illegible] ... شوهر ... گذاشته ... [illegible] ... کسی

... باشد ... چهارم آنکه بعد از مردن شوهر ... شوهر ... شده باشد ... [illegible]

مال آن را بعد از مردن شوهر ... خریده باشند زن قسم اول ... قسم چهارم سوتی زن که ...

هر کسی برده قرض شوهر اولین را باید که آن شخص ... و اگر ... هر زنی که باشد آن یا پسر

از شوهر گرفته بجای کسی برد آن شخص قرض شوهر اول باید ... اگر ... آن زن را از وی جدا باید ساخت

قرض پدر را پسر ... پسر پسر که نبیره باشد ... نبیره ... که ... اگر قرض خواه مرده است ... پسر او

باید داد اگر پسر نباشد ... نبیره او ... و اگر نبیره هم نباشد ... دیگر ورثه که موافق کتابها ورثه میرسیده باشد

... قبول ... آنکه قرض خواه مرده است و برهمن بوده است از وارثان او کسی نمانده لیکن را ... برهمنان

هم ... باید و اگر ... نباشد ... و اگر ... هم نباشند ... برهمنان ... برهمنان

بگیرند در آب ... در ضامنی قرض و شاهدی برادران و پدر و پسر و زن و شوهر اینها هم جدا ... باید که

[illegible] گفته است یکی آنکه مردی [illegible] شد فاما [illegible] و فرزند و زن [illegible] [illegible]

شوهر او [illegible] پدر و مادر [illegible] باشد [illegible] مثل [illegible] [illegible] [illegible]

مردن شوهر در بیان [illegible] قسم انفاق کرده یکی از قبیله [illegible] سوی زن [illegible] قسم [illegible]

را [illegible] است شوهر او [illegible] [illegible] [illegible] و [illegible] [illegible]

[illegible] باشد [illegible] [illegible] [illegible] شوهر [illegible] [illegible]

باشد فاما شوهر [illegible] آنکه شوهر [illegible] پسر [illegible] شوهر [illegible] گذاشته [illegible] [illegible]

نباشد بر ده چهارم آنکه بعد از مردن شوهر باشد شوهر قرض شده باشد [illegible] [illegible]

مال آن را بعد از مردن شوهر بر خریده باشند زن قسم اول [illegible] زن قسم چهارم سوی زن که در فنا

هر کس که برده فرض شوهر او [illegible] را با [illegible] آن شخص [illegible] هر زنی که باشد [illegible] پسر

از شوهر گرفته [illegible] کسی [illegible] آن شخص فرض شوهر [illegible] اگر [illegible] زن را از وجه [illegible] باید ساخت

فرض پدر را پسر [illegible] پسر [illegible] باشد [illegible] پسر [illegible] که [illegible] اگر فرض خواه مرده است [illegible] پسر او

باید داد اگر پسر نباشد [illegible] نبیره او [illegible] و اگر نبیره هم نباشد [illegible] دیگر [illegible] که موافق کتابها ورثه میرسیده باشد

[illegible] قبول ندارد آنکه فرض خواه مرده است و [illegible] بوده است از ورثان او کسی نمانده [illegible] برهمنان

هم [illegible] باید و اگر [illegible] نباشد بخویشان او [illegible] و اگر خویشان هم نباشند [illegible] برهمنان [illegible] اگر برهمنان

بگیرند [illegible] در آب [illegible] از [illegible] فرض و شاهدی برادران و پدر و پسر و زن و شوهر [illegible] جدا [illegible] باید که

رجوع نمی‌رسد پس با ضامن اصل مال مدعی شود در جواب بگوید اگر کسی مالی گرو کند به اشخاص حاضر قرض [illegible] شده
باشد پس به آن ضامن [illegible] جواب بگویند اگر ضامنان بسیار باشند در وقت ضامن شدن [illegible]
داده باشند [illegible] هرکدام جواب بگویند اگر ضامنان که باتفاق شده قرار داده باشند که اگر
او ادای قرض نکند تا هرکدام که باشیم تمامی مال را جواب بگوییم در این صورت اگر قرضدار از جواب [illegible]
که ضامن شده اند هرکدام استطاعت ادای آن ضامنی داشته باشد از هر کسی که قرضدار خواهد بگیرد و اگر جدا جدا
استطاعت [illegible] پس [illegible] خواه از هرکدام که [illegible] بگیرد و اگر ضامن [illegible] باشد پس او از
اصل [illegible] جواب بگوید اگر ضامن بمیرد پس از اصل مال مدعی شود جواب [illegible] بعد از آنکه ضامن [illegible]
بغیر [illegible] به اصل [illegible] رسیده باشد پس آنچه عوض ادا داده باشد [illegible] از قرضدار [illegible]
می‌باید [illegible] ادای [illegible] داشته باشد [illegible] و اگر برضای خود با خفیه زر
داده باشد ده بیست نمی‌تواند گرفت [illegible] آنکه از ضامن [illegible] گرفته باشد زیاده [illegible]
بسیار [illegible] گذشته باشد ده بیست بگیرد فاما در ضامنی طلا و نقره وغیره [illegible]
[illegible] وزن [illegible] اصل [illegible] خواه [illegible] باشد [illegible] بگیرد و اگر [illegible] نشده باشد اصل [illegible] بگیرد
[illegible] برابر [illegible] چهار برابر [illegible] برابر [illegible] اگر قرضدار غیر حاضر [illegible]
[illegible] یکماه ضامن [illegible] اگر حاضر نکند [illegible] بعد از یکماه [illegible]
از ضامن [illegible] باشند خواه حاضر ضامن باشد خواه مال ضامن قول شرع [illegible] که اگر [illegible] ماه قرض [illegible]

رجوع نمی‌رسد پس با ضامن اصل مال هم مشغول ذمه شود در جواب بگوید اگر کسی مالی کرو کند به اشخاص حاضر و غائب شده ضامن شده
باشد پس این ضامن عوض خود در جواب بگوید اگر ضامنان بسیار باشند در وقت ضامن شدن حصه‌دار
داده باشند هر یک حصه خود را هر کدام در جواب بگوید اگر ضامنان که باتفاق شده قرار داده باشند که اگر
او ادای قرض نکند تا هر کدام که باشیم تمام مال را جواب بگوییم در این صورت اگر قرضدار از جواب نماند اما
که ضامن شده‌اند هر کدام استطاعت ادای قرض ضامنی داشته باشند از هر کس که قرضدار بخواهد بگیرد و اگر جمله ایشان
استطاعت نداشته باشند پس قرض خواه از هر کدام که ادای قرض تواند بگیرد و اگر ضامن معتبر نباشد پس او را از
اصل مشغول ذمه جواب بگوید اگر با ضامن بمیرد پس او از اصل مال مشغول ذمه شود جواب بگوید بعد از آنکه ضامن قرض را
بقرضخواه داد اصل قرضدار به قرضه رسیده باشد پس آنچه عوض او داده باشد از قرضدار بگیرد بلکه
مراجعه و مردم اولی داشته باشد که قرض خواه قرض خود را از او گرفته است و اگر به رضای خود یا غصب از
داده باشد در دست نمی‌تواند گرفت آنکه از ضامن زیاده گرفته باشد زیاده مرده جایز نمی‌باشد
بسیار بگذارد یا کم گذشته باشد در دست بگیرد فاما در ضامنی طلا و نقره و غیره ملزمات
می‌تواند وزن حال اصل که قرضخواه داده باشد با تمام بگیرد و اگر رایج نشده باشد اصل مال بگیرد
مثل سه برابر چهار برابر و ثلث شکر و غیره برابر است اگر قرضدار غیر حاضر
... ضامن باید داد اگر حاضر کند بهتر والا بعد از ... ماه ...
از ضامن ... خواه حاضر ضامن باشد خواه غائب قول شرح ...

بآن ... از آن نفع مقصود باشد و بدست یکی کرد نگاه داشته و ستور کرده که قرضخواه و ان نفع مقصود نباشد

دار و منفعت نبود پس سود آن را نباید داخل در مالی که از آن نفع مقصود است در قرض خواه و آن

انقدر مقصود نبود که از کار رفت مثل اسپی که لاغر و پیر است شد یا کاو از کار رفت هر چند نفع

کم باشد باشد و سود بسیار شده باشد سود نباید و باید و اگر گفته باشند که در مال که در تصرف

بکشد و در تصرف کردن آن او نیز یا کم شود پس شخصیکه بگیرد گرفته باشد قیمت آن را آنچه بوده کم کرده

قرار داده باشند جواب بگوید بعد از آن [illegible] زر را با سود بگیرد و اگر قیمت ... از اصل و سود

هیچ ... آن مال ... و اگر ... یا آب غرق شود یا بملک ... رسید و آن مال تمام ضایع شد

زر خود را با سود بگیرد و اگر ... مال کرد برای آنکه از و گناهی سر زند کشیده بگیرد در صورت مال

خود با سود بگیرد و اگر اسپ ... آنچه جاندار باشد ... خدا ... فوت شده انقدر مال دیگر گرفته بگیرد

نگاه دارد و اگر ... بوده ... با دیگری کشیده گرفت باید که بازان را خلاص کرده ... دیگر ...

آن ... مال ... شخصی که کرد ... محض ... متمسک منظور نباید داشت برای آنکه ...

دیگری آن مال را در تصرف ... اسپ یا کاو یا مال دیگر گرفته است و آن را ...

و آن مال ... ضایع شد پس زر خود را با سود ... که گرفت اگر مال را ... نگاه ... در مال ضایع

شخصیکه ... قیمت مال خود بگیرد و در جاییکه قیمت مال کرد از زر که بقرض گرفته برده ...

باشد ... جهت ... زر قرض ... مال ... باید که زر اصل با سود بگیرد و مال را پس

بلی نه از آن نفع مقصود باشد و بدست یکی گرو نگاه داشته و مقرر کرده که قرضخواه و [illegible]

و از منفعت بمرد پس سود آن را نباید در مالی که از این نفع مقصود است در قرض خواه و آن

اقصد بقصور نمود که از کار رفت مثل اسبی که لاغر و خیر است شد یا گاو و اگر کار رفت هر چند نفع

کم باشد باشد و سود بسیار شده باشد سود نباید و باشد و اگر گفته باشند که در مال گرو تصرف

بکنند و در تصرف کردن او بهتر یا کم شود پس شخصیکه بگرو گرفته باشد قیمت آن را آنچه نقصان کرده

قرار داده باشند جواز بگوید بعد از آن [illegible] در را با سود بگیرد و اگر قیمت تمام آنها از اصل و سود

[illegible] بیدان مال [illegible] و اگر در آتش بسوزد یا در آب غرق شود یا بملک آفت رسید و آن مال تمام ضایع شد

زر خود را با سود بگیرد و اگر صاحب مال گرو را با آنکه از و گناهی سر نزد کشته بگیرد در صورت مال

خود با سود بگیرد و اگر اسب قبضه آنچه جا نگاهدار باشد خواست خدا سقط شد تا نقصان مال دیگر گرفته بگیرد

نگاه دارد و اگر در پناه گرو بوده در راه با دیگری کشته گرفت باید که با آن را خلاص کرده [illegible] یا گرو دیگر بجنس

آن بدهد تا مال گرو را بشخصی که گرو میگیرد و برساند بمحض سوختن مسک منظور نباید داشت برای آنکه نباید

دیگری آن مال را در تصرف بدارد و اگر شخصی اسب یا گاو یا مال دیگر گرفته است و آن را بی‌افطت گذاشته باید

و آن مال خود ضایع شد پس زر خود را با سود نتواند گرفت اگر مال را بی‌احتیاط نگاه ندارد و مال ضایع شود

شخصیکه بگرو گذاشته بود قیمت مال خود بگیرد و در جائیکه قیمت مال گرو از زر که بقرض گرفته برده زیاده

باشد در جائیکه جهت شدن زر قرض آن مال را صاحب گرو نرسد باید که زر اصلی با سود بگیرد و مال را بس

قرض داده بود یا از اصل یا سود بیرون خواه برسد باید که در آن صورت آن مال را بگذارد و بصاحب مالش پس دهد

اگر منفعت آن زیاده بر ده بیست زیاده است باید که حق را هم بدهد اگر کسی مال بگرو کرده باشد و یک نفر منفعت

از آن تصرف شده بعوض سود بران مقرر کرده که شخصیکه بگرو گرفته ده بیست یا زیاده بعوض منفعت بقرار مقدار

منفعت در سود حساب گرفته باقی مانده اصل حساب باید کرد اما الامر به مقدمه کرده مال قرار داد که در فی

قرار داده بود که مال بگرو میگذارد در بعض جایها از اختلاف الله جایز نیست این قرض با تمام رسید

امانت یکی آنست که مالی را در ظرفی کرده و مهر خود بالای آن کرده

بسپارد و از کیفیت و شماره آن اطلاع نه بدهد امانت عام آنست که شمار کرده بسپارد و امانت طریق اول

همانقسم سر بمهر واپس باید داد و آنچه شمار کرده گرفته باشد شمرده بدهد اگر راجع بشر طیکه [illegible] که از

نگاه دارنده امانت گناه سر زند مال را ببرد یا دزدان را ببرد یا بخواست الهی گم شد یا ببرد یا در

آتش بسوزد تاوان بران لازم نیست [illegible] هیچ چیز بخواهند مال شده فاما بحقیقت مانده [illegible] کسیکه

امانت نگاه داشته بود خورده باشد [illegible] گرفته باشد در صورت دغلبازی جواب امانت بگوید

اگر شخصی مال امانت سپرده بود و امروز مال خود را طلب نمود و آن کس که نگاه داشته بود نزد او در صورت اگر

بعد از این راجع با دزد ببرد یا بخواست الهی ضایع شود جواب امانت با [illegible] گفت و مال او را باید داد و راجع

سر [illegible] از و بستاند و اگر شخص امانت سر بمهر را به رضای خود واکرده دران تصرف نمود باید که مال او را با سود

بدهد و راجع سر [illegible] بگیرد و مقدار سود [illegible] است همچنان اگر شخص چیزی را خرید و [illegible] جزو

پس دیگر صاحب مال بگذارد بصورت آن مال که باید بپسندد خواه بعنوان سود یا از اصل قرض داده
اگر کسی مال بگرو گذاشته و یکصد منفعت بدهد باید که حق را هم بدهد زیاده بیست زیاده برده منفعت آن زیاده
بقدر یا بقدر خدمت بیست یا زیاده کرده بگرو گذاشته بشکه کرده عوض سود بران قبولی بالعرف
فی کما دار قرار مال گرو معقده به الامر اکثر باید حساب اصل از باقی گرفته حساب سود بدهد
سپید تمام با قرض این نیست جایز الله اختلاف باشد بعضی در میگذارد گرو بکمال ونیز سود قرار
گرده آن بالای خود مهر و کرده غرض در او مالی که است کسی امانت [illegible]
اول طریق امانت دارد بسیار کرده شمار که است عمیم امانت به اطلاع اهالی شمار کیفیت دار بسیار
از اگر که طلبیده لیشر اکر آنچه سپرده شد باشد گرفته کرده شمار آنچه داد باید پس مهر سر همانقسم
در یا برود یا شد کم الهی بخواهست یا برد دزد یا برود مال اینها سرزند گناه امانت دارنده نگاه
شخصیکه سپرده دار امانت بحقیقت فاما بدهد مال بخواهند چیز هیچ شود نمی لازم براو تاوان سوزد آتش
بکوید امانت جواب بازی دغل صورت در باشد گرفته مال آنکه حیله بس خود بود داشته نگاه امانت
اگر صورت در او بودند داشته نگاه که کسی وآن شود طلب را خود مال و بودم سپرده امانت مال شخصی اگر
وراحه داد باید اورا مال و گفت باید امانت جواب شود ضایع الهی بخواست یا برد دزد یا راجه ازین بعد
باسود اورا مال که باید نمود تصرف دران اگر و خود رضای بر را سپرده امانت شخص واگر بستاند او از سرجبه
جزو ومانع خریده را چیزی شخص اگر همچنان است حرام بعید اینجا سود مقدار و بگیرد سرجرابه راجه ورد بدهد

پنجم معامله [illegible] مشهود [illegible] دیده باشند دوم آنکه قاضی [illegible] سوم مثل احضار مجلس یا نویسندگان [illegible]
که نفع معامله بایشان باشد سیوم [illegible] چهارم شخصیکه صاحب [illegible] باشد مثل کوتوال و داروغه و [illegible] کسی را که
صاحب معامله که مدعی باشد برای طلب حق خود [illegible] باشد مثل وکیل ششم آنکه دو برادر [illegible] دارند و برادر
سیوم یا از قبیله کسی که بران وقوف داشته باشد [illegible] آنکه [illegible] قسم [illegible] عابد [illegible] یعنی کسی اصل [illegible] نژاد
او [illegible] دوم [illegible] باشند که [illegible] راست و عادل نباشد خواهش مال و الاشت [illegible] باشند [illegible] داشته
باشد و معروف راستی و [illegible] باشد صاحب [illegible] و اولاد باشد معقول باشد از [illegible] گواه کمتر جایز نیست
[illegible] مذهب [illegible] دانسته باشد برای مخالفت مردم زبون [illegible] سوم شاهد کافیست [illegible] عادل نباشد
از هر دو [illegible] گواه باید چیزهای که برای شاهد معتبر [illegible] باشد شهادت آن [illegible] برای هر [illegible] کند هم
باید بشنید و الا اگر [illegible] نباشد گواهی مرد زبون درحق [illegible] خوب باید بشنید و اگر هیچ شاهد نباشد [illegible] کسی [illegible]
[illegible] خود گواه بیارد [illegible] عادل نباشد [illegible] دوم [illegible] باشند [illegible] راست [illegible]
معامله زن گواهی زنان معتبر است [illegible] شاهد [illegible] شاهد عادل نباید [illegible] کس گواه باید
گرفت یکی آنکه [illegible] دوم [illegible] مجلس [illegible] باشد [illegible] سال هشتاد
ساله و [illegible] باشی و منبر دوم آنکه [illegible] که به [illegible] جنگ و [illegible] کرده باشد و مردیکه در قبیله سر خود می بوده باشد
و مردیکه [illegible] بجاری ندارد مثل [illegible] و دزد قطاع الطریق و آدم بی ملاحظه که با مردم اختلاط کمی می نموده باشند و
مدام در غضب باشد [illegible] قصاب و صیاد و [illegible] قمار باز مثل آن سیوم آنکه جماعتی که بجهت [illegible] شهادت آمده اند و [illegible]

پانجم معامله هیچ نبود و [illegible] دیده باشند دوم آنکه قاضی و [illegible] مردم مثل احضار مجالس یا نویسندگان شک

که نوع مخالفت [illegible] سیوم [illegible] چهارم شخصیکه صاحب [illegible] معامله باشد مثل کوتوال و داروغه و [illegible] کسی را که

صاحب معامله که مدعی باشد برای مطلب خود [illegible] باشد [illegible] ششم آنکه در [illegible] فساق [illegible] برادر

سیوم یا از قبیله کسی که بر آن [illegible] باشند [illegible] عابد محضر یعنی [illegible] اصل [illegible] از نژاد

او نیز [illegible] مردم [illegible] باشند که [illegible] راست و غلط [illegible] باشد [illegible] باشند

باشد و معروف به راستی و [illegible] باشد صاحب پسر و اولاد باشد معقول باشد [illegible] هر دو گواه [illegible]

[illegible] مذهب [illegible] باشد برای مخالفت مردم [illegible] قوم [illegible] کافیست [illegible] غلط نباشد

از هر [illegible] که [illegible] باید چیزهای که برای شاهد [illegible] منسوب باشد شهادت [illegible]

باید شنید و الا [illegible] اگر چنان نباشد گواهی [illegible] خوب شاید شنید و اگر هیچ شاهد نباشد [illegible] کسی

[illegible] ذات خود گواه [illegible] غلط نباشد [illegible] باشند که این [illegible] راست [illegible]

معامله زن گواهی زبان معتبر است [illegible] شاهد [illegible] نباید [illegible] کسی را گواه باید

گرفت یکی آنکه [illegible] دوم بزرگ که [illegible] در مجلس [illegible] باشد [illegible] سال هشتاد

ساله [illegible] دوم آنکه پسر یکه به پدر جنگ و مخالفت کرده باشد و هر یکه در قبیله سر خود [illegible] بوده باشد

[illegible] نداری [illegible] مثل [illegible] دزد قطاع الطریق [illegible] مردم اختلاط [illegible] نموده باشند و

حرام [illegible] باشد [illegible] قصاب [illegible] صیاد [illegible] قمار باز مثل آن سیوم آنکه جماعتی [illegible] شهادت آمده اند و خلاف

نباشد شهود را باید بپرسید و قاضی در مجلس عدالت شافهه و مفصل جا بجا اگر گواه شهادت بپرسد نزدیک
وابسته و برهمن بپرسد بنشیند زرد و پهر رو بشمال یا رو بمشرق نشانده اگر عبارت بوده بپرسد گواهان قسم
داده بپرسد از جمیع شاهدان یکبار استفسار بکند از هرکدام جدا جدا بپرسد تفصیل قسم که باید داد اینست که شاه از برهمن
است تا که بگوید اگر دروغ بگوئی اسپ و براق و سلاح از تو برود و شاهد بیش را قسم گاو و داد
و طلا و قسم شاهد شودر بگوید که اگر دروغ خورده گفت جمیع گناه و عذاب عالم بر ذمه تو خواهد شد برهمنان که از اظهار
... منع باشند قسم باید داد اینها ... اگر ... باشند و یا ... اگر اجل ... بوده باشند
... و بیگار و غیره قرض سپرده باشند و سود میگرفته باشند برای کار و خدمت ... کرده باشند
و اگر چهتری و ویش در بیگار و صنعت که برای برهمن گفته باشند اینها را هم مثل شودر قسم باید داد و برای تحقیق نمودن
احوال شاهدان شاه دیگر وکلا نیز ... فاما اگر مدعی علیه بگوید که اینها خورد سال هستند یا قمار باز یا مست هستند
فی الحال به بیند اگر همچنان باشد اینها را بدر کند اگر ... دیگر کرد ظاهر ... بکند گفته مدعی قبول نماید و اینها را بدر بکند
نباید ... در بدل اینها ... ببرد و از مردیکه بتواند تحقیق بکند فاما تحقیق کردن لازم است و اگر مدعی علیه
بگوید که شاهد مدعی بفلان عیب معیوب است و آن عیب باثبات نرساند از آن جرمانه باید گرفت و اگر باثبات
رساند شهادت آن را نباید شنید و بعد مات بشاهدان باید گفت که هرکس دروغ گواهی بدهد بجائیکه گناهکاران
و آنهائی که گناه بزرگ کرده اند و کسانیکه آتش داده دیهه را سوخته اند و مردیکه زنان و اطفال را کشته اند در آخرت
خواهند رفت آن بد و خواهد رفت و اگر شمایان بدروغ در حق کسی گواهی خواهید داد هر ثوابی و اعمال خوبی

نباشد شهادت نباید پرسید و قاضی در مجلس عدالت نشسته و مفصل جا بیان اگر گواه شهادت دهد پرسد تو دید
و اینکه و چه زمان چه پرسد بشمس زرد و چهره و بشمال باد و مشرق نشانده اگر عبارت بوده بپرسد اگر گواهان قسم
داده بپرسد از جمیع شاهدان یکبار استفسار بکند از هر کدام جدا جدا بپرسد انصاف قسم که باید داد که شاهد این
است و بگوید که اگر دروغ بگوئی [illegible] شاهد [illegible] قسم [illegible]
و طلاق قسم [illegible] و بگوید که اگر دروغ خوری [illegible] گناه و عذاب عالم بر ذمه تو خواهد شد [illegible] انهار
[illegible] قسم باید داد [illegible] باشند [illegible] باشند [illegible] اگر اهل خرقه بوده باشند [illegible]
[illegible] دفتره فرض سپرده باشند [illegible] باشند برای آن کار و خدمت [illegible]
و اگر [illegible] برای برهمن گفته باشند انها را هم مثل [illegible] قسم باید داد و برای تحقیق نمودن
احوال شاهدان شاهد دیگر و گواه نیستند فاما اگر مدعی علیه بگوید که اینها خورد سال هستند یا قمار باز یا مست هستند
فی الحال بپرسد اگر همچنان باشد انها را بدر کند اگر سبب دیگر که عقل هر سبب فهم بکند گفته مدعی قبول نماید و انها را بدر بکند
نهایت شاید در بدل انها مقصد [illegible] و از مردمیکه بتوانند تحقیق بکنند فاما تحقیق کردن لازم است و اگر مدعی علیه
بگوید که شاهد مدعی بخلاف سبب معیوب است و آن عیب با ثبات نرساند از ان جرمانه باید گرفت و اگر با ثبات
رساند شهادت آن را نباید شنید و ابتدا مقدمات به شاهدان باید گفت که هر کس دروغ گواهی بدهد مثل گناهکاران
دانسته‌ای که گناه بزرگ کرده اند و کسانیکه آتش داده در بیشه را سوخته اند و مردیکه زن و اطفال را کشته اند در آخرت
خواهد رفت آن ده و [illegible] خواهد رفت و اگر شمایان بدروغ در حق کسی گواهی خواهید داد هر ثوابی و اعمال خوبی

خود یا فاضل و طالب علم فضل کنند و اگر در هر دو طرف فاضل برابر باشند پس طرفی که فاضل‌تر زیاده باشد
ثقه جماعت را معتبر گیرند اگر یک طرف گواه اندر طرف دوم گواه کم است اما فاضل‌تر گفته فاضل و پارسا معتبر است
گواهان هرگاه کسی گواهی درست داده‌اند آن شخص را راستگو باید پنداشت اگر گواهان بیایند و بگویند که این معامله
از یاد ما رفته است بار دیگر اظهار ایشان باید پرسید اگر گواهان بیایند و گواهی در حق کسی داده‌اند آن را رد و عکس
ساختند و آن کس گواهان دیگر بیارد که مضاعف گواهان سابق باشد یا در علم از گواهان سابق افضل
باشند گفته گواهان اخیر باید شنید و معامله را از سر نو باید پرسید قول نادر و غیره که مسطور
است که هرگاه گواهان گذشتند و معامله مشخص شد گواهان تازه را از برای چه باید پرسید و معامله
مشخص شد گواهان تازه را از برای چه باید پرسید و معامله را از سر نو چرا تحقیق باید کرد گواهان
تازه را در صورتی باید پرسید که هر گواهان سابق شخصی که با مدعی مناقشه است عیبی که موافق شرع باشد
ظاهر میکرده باشد یا شور و غوغا نموده میگفته باشد که من گواه و مسک دارم اصح است که معامله
در عدالت صورت یافت و منفسخ شد دیگر از انها باید پرسید مگر مدعی علیه قبول برارد و در عرض هفت روز
بلای ناگهانی بر شاهد حادث بشود آن معامله را باز باید دید اگر شخصی گواهی داد و در عرض هفت روز
او بیمار شد یا در خانه او آتش افتاد و سوخت یا از قبیله او کسی فوت شد باید دانست که گواهی دروغ
داده در زمینی که در آن مناقشه بود از آن گواه باید دانست میگویند که شاهد از مدعی طلب باید نمود
اینکه از مدعی علیه طلب گواه نماید غلط است مگر در جائیکه مناقشه بر زمین و تالاب و غیره از این قبیل باشد

خود یا فاضل و طالب علم مشغول کنند و اگر در هر دو طرف فاضل برابر باشند پس طرفی که فاضل‌تر زیاده باشد
نعمت جماعت را نماید اگر برطرف گواه اند در طرف دوم گواه کم است اما فاضل‌تر گفته فاضل و پارسا منظور است
گواهان هرگاه کسی گواهی درست داد بعد از آن شخص را راست گو باید پنداشت اگر گواهان بیایند و بگویند که این شخص
از یاد رفته درست بار دیگر اینها را باید پرسید اگر گواهان بیایند و گواهی در حق کسی داده آن را دروغگو
ساختند و آن کس گواهان دیگر بیارد که مضاعف گواهان سابق باشد یا در علم از گواهان سابق افضل
باشند گفته گواهان اخیر باید شنید و معامله را از سر نو باید پرسید قول نادر و غیره که پیران
آنست که هرگاه گواهان گذشتند و معامله مشخص شد گواهان تازه را از برای چه باید پرسید و معامله
مشخص شد گواهان تازه را از برای چه باید پرسید و معامله را از سر نو چرا تحقیق باید کرد گواهان
تازه را در صورتی باید پرسید که بر گواهان سابق شخصی که با د مناقشه است عیبی که موافق شرع باشد
ظاهر میکرده باشد یا شور و غوغا نموده میگفته باشد که من گواه و مسک دارم اصح آنست که معامله
در عدالت درست یافت و منقح شد دیگر از آنها باید پرسید مگر مدعی علیه قبول بدارد و در عرض هفت روز
بلای ناگهانی بر شاهد حادث شود آن معامله را باز باید دید اگر شخصی گواهی داد و در عرض هفت روز
او بیمار شد یا در خانه او آتش افتاد و سوخت یا از قبیله او کسی فوت شد باید دانست که گواهی دروغ
داده در زمینی که در آن مناقشه بود از آن گواه باید دانست میگوید که شاهد از مدعی طلب باید نمود
اینکه از مدعی علیه طلب گواه نماید غلط است مگر در جائیکه مناقشه بر زمین و تالاب و غیره از این قبیل باشد

که با برادر شوهر باید بجهت آنکه از برهمن و باکره گرفتن ممنوع است و اگر از قوم دیگر باشد جرمانه گرفته از شهر
بیرون نمایند اگر از قسم برت کهتری یا بیس و شودر باشد گواهی دروغ داده باشند ایشان را سیاست باید کرد
و ملاحظه باید کرد که در چه قسم معامله گواهی دروغ داده است اگر در معامله اندک است طلب قطع بکنند و اگر معامله
است زبان ببرند و اگر در معامله کلان گواهی دروغ داده از وطن اخراج کنند و اما اگر برهمن باشد [illegible] زبان
شهر بیرون منع کنند و اگر [illegible] بعد از اخراج [illegible] بار از شهر [illegible] در یک معامله گواهی دروغ
داده [illegible] عمارت خانه [illegible] اگر بر همین جهت اندک نفع خود گواهی
دروغ داده باشد اندک جرمانه از او بگیرند [illegible] که از برهمن جرمانه باید گرفت و در اینجا [illegible] که اندک
بگیرد و جوان اند که نوشته اند که اگر برهمنی زنا کند هزار پن از آن جرمانه بگیرد [illegible] که اندک جرمانه از
برهمن هم باید گرفت نهایت بنسبه [illegible] قسم زدن و کشتن و قطع اعضا برهمن نکنند اگر شخصی برای دادن
گواهی آمده حاضر شد بعد از آن یکمرتبه گواهی داده برنشد انکار نماید و گواهی نه دهد یا از روی دوستی شخصی
با شخصی دیگر گواهی نمیدهد هر سه برابر جرمانه که از گواهان دروغگو میگیرند از آن شخص بگیرد و همه جا
نوشته که به هیچ وجه گواهی دروغ بدهد اما در جائیکه شخصی کشته میشده باشد آنجا گواهی دروغ گوید روا است و آنجا
است که مثلا مسافر چند از راهی رفته اند و قطاع الطریقان از یکی سوال کردند که مسافران بهمین راه رفته اند
و قطاع الطریقان از یکی سوال کردند که مسافران بهمین راه رفته اند اگر او بگوید بلی رفته اند پس قطاع
الطریقان تعاقب نموده ایشان را میکشند در اینجا دروغ بگوید و راه غلط نماید و جای دیگر اینست که دوکس

که با برادران شودر باید بجهت آنکه از برهمن جدا به گرفتن ممنوع هست و اگر از قوم دیگر باشد جرمانه گرفت از جهت
بیرون نمودن اگر از قسم برت کهتری و بیس و شودر باشد گواهی دروغ داده باشند انها را سیاست بیشتر باید
و ملاحظه نماید که در چه قسم معامله گواهی دروغ داده است اگر در معامله اندک است اندک تنبیه بکنند و اگر بسیار
است زیاده تر بدهد اگر در معامله کلان گواهی دروغ داده از محال بکشند و اما اگر انها بعد از کهتری با زبان
شهر بیرون منع نکنند و اگر بشنود که انها برهمن بعد از اخراج مجدد باز بشهر آمده و در یک معامله گواهی دروغ
داده در [illegible] عبارت فناسهید مسافت در شهر بیرون کنند قول آنکه اگر برهمن بجهت اندک نفع خود گواهی
دروغ داده باشد اندک جرمانه از او بگیرند و در بعضی که از برهمن جرمانه نباید گرفت و در بعضی جاها نوشته اند که
بگیرند و جوان اند که نوشته اند که اگر برهمنی زنا کند هزار پن از ان جرمانه بگیرند و بیرون نماید مشهور که اند که جرمانه از
برهمن هم باید گرفت نهایتش تنبیه بدنی قسم زدن و کشتن و قطع اعضا برهمن نکنند اگر شخصی برای دادن
گواهی آمده حاضر شد بعد از ان یکمرتبه گواهی داده بر تنبیه انکار نماید و گواهی نه دهد یا از روی دوستی شخصی
با شخص دیگر گواهی نمیدهد هر سه برابر جرمانه که از گواهان دروغگو میگیرند از ان شخص بگیرند و در همه جا
نوشته که بهیچ وجه گواهی دروغ بدهند اما در جائیکه شخصی کشته میشده باشد انجا گواهی دروغ بگوید روا ست و انجا
است که مثلا مسافر چند از راهی رفته اند و قطاع الطریقان از یکی سوال کردند که مسافران بهمین راه رفته اند
و قطاع الطریقان از یکی سوال کردند که مسافران بهمین راه رفته اند اگر او بگوید بلی رفته اند پس قطاع
الطریقان تعاقب نموده انها را میکشند در انجا دروغ بگوید و راه غلط نماید و جای دیگر انشان دهد کسی

راضی باشد و از یکی بر دیگری بزور نسپرده باشد یعنی بزور نویسانیده باشد اول نام قرضخواه
باید نوشت بعد از آن نام قرضدار بنویسد مقدار مال را باندازه سود و موعد و سال و ماه و روز تاریخ
و قوم و ذات هر دو که قرضخواه و قرضدار باشد بنویسند نام پدر و صفت و حرفه آن را بنویسد و ترتیب
تمسک رسم از دیگری نوشته است فاما بخط خود با رسم و اقرار آن چنین بنویسد که من فلان بن فلان
ام آنچه در بالا نوشته شد صحیح است برضای خود نویسانیده ام بعد از آن گواهان بخط خود در پایان
کاغذ گواهی بنویسند که من فلان ولد فلان ام بر این معامله گواه هستم و اگر قرضدار و گواه هر دو
نوشتن نمیدانسته باشند باید که بخط دیگری بنویسانند فاما در حضور جمیع گواهان شخصیکه نوشتن میداند
از دیگری بنویسانند و عبارتیکه بنویسانند این است که آنکه فلان ولد فلانم برضای خود اینکار
کردم و آنکه مینویسد بدین روش بنویسد که آنکه فلان ولد فلان ام بگفته فلان ولد فلان این را
نوشته ام و آنکه تمسک را می نویسد در آخر تمسک بنویسد که بگفته فلان ولد فلان این را نوشتم
تمسکی که بخط خود نوشته باشد بی گواه هم درست است فاما بشرطیکه کسی بزور
نویسانیده باشد و تمسکی که هست و شخصیکه از عبارت و الفاظ و معنی آن خوب خبردار باشد
و آن حضور در سال نوشته شد هر چند بخط آنها باشد منظور نیست و دیگر آنکه بموجب تمسک کسی قرض گرفته باشد
ابتدا پسرش بدهد و الا نبیره اگر پسر نبوده باشد نبیره بدهد چنانچه سابق گذشت از کرسی چهارم نباید
داد و اگر مالی بگیرد گذاشته قرض گرفته باشد هر چند سه کرسی بگذرد تا زمانیکه قرض واصل نشود

راضی باشد و از یکی بر دیگری روز معین سپرده باشد یعنی بر زر می نویسانیده باشد اول نام قرض خواه
باید نوشت بعد از آن نام قرض دار بنویسد مقدار مال را اندازه سود و موعد و سال و ماه و روز تاریخ
و قوم و ذات هر دو که قرضخواه و قرضدار باشد بنویسد نام پدر و صنعت و حرفه آن را بنویسد و ترتیب
تمسک هر سه هم از دیگری نوشته است فاما بخط خود باید بیسوم را اقرار من پیشینه بنویسد که من فلان بن فلان بن فلان
ام آنچه در بالا نوشته شده صحیح است برضای خود نویسانیده ام بعد از آن گواهان بخط خود بر این
کاغذ گواهی بنویسند که من فلان ولد فلان ام بر این معامله گواه هستم و اگر قرضدار و گواه هر دو
نوشتن نمیدانسته باشند باید که بخط دیگری بنویسانند فاما در حضور جمیع گواهان شخصی که نوشتن میداند
از دیگری بنویسانند و عبارتی که بنویسانند این است که زانکه فلان ولد فلانم برضای خود اقرار
کردم و آنکه مینویسند بدین روش بنویسند که بنده فلان ولد فلان ام بگفته فلان ولد فلان این را
نوشتم و آنکه تمسک هم بنویسد در آخر تمسک بنویسد که بنده فلان ولد فلان این را نوشتم
تمسکی که بخط خود نوشته باشد یا گواه هم درست است فاما بشرطیکه کسی نزد
نویسانیده باشد و تمسکی که بهشت شخصیکه از عبارت و الفاظ و معنی آن خوب خبردار باشد
و آن حضور در سال نوشته شده هر چند بخط آنها باشد منظور نیست و دیگر آنکه بموجب تمسک کسی قرض گرفته باشد
بنا بر نویسش بدهد والا پسر اگر پسر نداده باشد نبیره بدهد چنانچه سابق گذشت از کرسی چهارم نباید
داد و اگر مالی بگیرد که گذاشته قرض گرفته باشد هر چند سه کرسی بگذرد تا زمانیکه قرض واصل نشود

معامله‌ای به ریا دوم آنکه ببیند که قرض خواه صاحب اینجا است که اینقدر زر قرض بدهد یا نه دیگر آنکه ببیند
که در یکمدت از سود یا از مایه چیزی گرفته است یا نه و دیگر ملاحظه نماید که هرگز مال خود را استطلب یا نه مردم
بر طلب اطلاع دارند یا نه و دیگر ملاحظه نماید که هرگز مال خود را استطلب یا نه مردم بر طلب اطلاع دارند
یا نه میان اینها هر که داد و ستد شده است یا نه عرض یا مسال امر مقدمات به تحقیق کار و ارشد و اگر
با تمیز زهم حقیقت و انکشاف نشود از گواهان استفسار نماید و اگر مدعی علیه بگوید که تمسک ساخته‌اند
و گواهان را مدعی حاضر نمی‌تواند ساخت پس آنجا از مدعی علیه قسم باید گرفت و اگر تمسک و زر ثابت شد
فاما فرض که از آنقدر مال داشته باشد که یکبارگی ادا نماید یا بدر که دفعه بدفعه هر چه بدهد بر پشت تمسک
نوشته باشد بعد از آنکه تمام زر و اصل شود تمسک را پاره کنند و اگر تمسک حاضر نباشد فارغ‌خطی نویسانیده
بدهد و اگر زر بگواهی گواهان ثابت شده باشد آن زر را بحضور همان گواهان باید داد تا پیدا است تمسک
تمام شد [illegible] دان چگونه است یکی ترازو دوم آتش سیوم آب چهارم زهر
پنجم قسم برهمن و درخت پیپل و غیره سوای این قسم دیگر نیز هست فاما قسم کلان چگونه است در معاملات
کلان قسم‌های عمده بدهد و در معامله خورد قسم برهمن و درخت پیپل و غیره بدهد قسم وقتیکه مدعی انکار شود باید
داد نه برای آن که شخصیکه قسم میخورد دروغ است که گویا مدعی ازو و میگوید که دعوی او باطل است بر او چه باید گرفت
انعام نیست که مدعی قسم بخورد و باز میگوید که اگر مدعی علیه برضای خود قسم بخورد از مدعی علیه قسم بگیرد
عرض آنکه اینین هر کس در خوردن قسم بطور خود راضی شود او منع نکند و از و قسم بگیرد و اگر مدعی نه

معامله پی ببرد اول آنکه ببیند که قرض خواه صاحب اعتبار است که اینقدر زر قرض بدهد یا نه دیگر آنکه ببیند
که زر بعدت از سود یا از مایه چیزی گرفته است یا نه و دیگر ملاحظه نماید که هرگز مال خود را مستطلب یا نه مردم
بر طلب اطلاع دارند یا نه و دیگر ملاحظه نماید که هرگز مال خود را مستطلبند یا نه مردم بر طلب اطلاع دارند
یا نه میان اینها هرگز داد و ستد شده است یا نه غرض با مسائل این مقدمات بر حقیقت کار وا رسد و اگر
با نظر نهم حقیقت را انکشاف نشود از گواهان استفسار نماید و اگر مدعی علیه بگوید که تمسک ساخته اند
و گواهان را مدعی حاضر نمی تواند ساخت پس اینجا از مدعی علیه قسم باید گرفت و اگر تمسک درست ثابت شد
فاما قرضدار اینقدر مال نداشته باشد که یکبارگی ادا نماید باید که دفعه دفعه هرچه بدهد بر پشت تمسک
نوشته باشد بعد از آنکه تمام زر واصل شود تمسک را پاره کند و اگر تمسک حاضر نباشد فارغخطی نویسانده
بدهد و اگر زر بگواهی گواهان ثابت شده باشد آن زر را بحضور همان گواهان باید رسانید این تمسک
تمام شد [illegible] و آن چگونه است یکی ترازو دوم آتش سوم آب چهارم زهر
پنجم قسم برهمن و درخت پیپل و غیره سوای این قسم دیگر نیز هست فاما قسم کلان چگونه است در معاملات
کلان قسم های مذکور بدهد و در معامله خورد قسم برهمن و درخت پیپل و غیره بدهد قسم وقتیکه مدعی ایجاد شود باید
رسانید برای آن که شخصیکه قسم میخورد راست گو برآمد از دروغگو که دعوی او باطل برآید جریمه باید گرفت
اتفاقاً گفته شده که مدعی قسم بخورد و باز میگوید که اگر مدعی علیه برضای خود قسم بخورد از مدعی علیه قسم بگیرد
غرض اینها اینست هرکس در خوردن قسم بطور خود راضی شود او را منع نکند و از وی قسم بگیرد و اگر مدعی

قسم بخورانند واگر [illegible] سهل باشد او را بهر روزه [illegible] داشتن واجب است اگر روز یکشنبه بگیرد بهتر است و دب

پیش از دو پهر [illegible] دب آب بوقت [illegible] قسم دیگر [illegible] خورانیدن [illegible] که در آن بگیرد [illegible] سرشته باشد

پیش از دو پهر باید دب [illegible] چهارم [illegible] قسم [illegible] گرم و خورانیدن برنج پیش از دو پهر

یکشبانه روز را سه حصه قرار داده حصه اول را [illegible] گویند و حصه دوم را مدهیان و حصه سوم را اپراهن

گویند دب التشی [illegible] و [illegible] است و هر کجا [illegible] دب آب [illegible] سرد [illegible] که [illegible] دب زاهر

در [illegible] سرد [illegible] و در [illegible] جمع [illegible] داد خورانیدن [illegible] بگیرد [illegible] باشند

جمیع قسم ها دوب [illegible] در جمیع موسم جایز است در هنگام زمستان دب [illegible] در هوای تابستان

التشی [illegible] در برسات [illegible] با دوب [illegible] در مدهیان و اپراهن و [illegible]

ولی که مخصوص آنوقت باشد دب [illegible] باید داد در زمستان [illegible] و [illegible] و برکها را اعتبار باید کرد در تابستان

و گرمی [illegible] سرد [illegible] را باید دانست و در برسات [illegible] و بهادون را که برکها [illegible] گویند منظور باید کرد دب

[illegible] از وزن خورد سال [illegible] نابینا [illegible] باید داشته باشد برهمن و [illegible] را باید داد دب التشی و اهن

و التشی گرم [illegible] دب [illegible] پیش [illegible] قسم دب [illegible] باید داد در زن [illegible]

که باشند [illegible] دب [illegible] باید داد خورد سال [illegible] از ده سال اعتبار باید کرد و پیر از هشتاد سال [illegible] نظر

اعتبار باید کرد برای آنکه چون از هشتاد سال متجاوز شد او را دب نباید داد برهمن را دب

[illegible] را دب التشی [illegible] را دب [illegible] دب زهر باید داد شخصیکه روزه گرفته باشد

قسم بخورانند و اگر معامله سهل باشد او را بر روزه گناهکار را بشستن حاجت باشد اگر روز یکشنبه بگیرد بهترست دب
بیشتر از دو پهر بهم دب آب بوقت ... قسم دیگر دو بوته نیم اندازه الی که دران بگیرد بوته بسته باشد
بیش از دو پهر باید دب ... چهارم بهر قسم مرسه ... گرم و خورانیدن برنج بیش از دو پهر
یکشنبه روز را سه حصه قرار داده حصه اول را پوربت گویند و حصه دوم را مدهیان و حصه سیوم را ابراهن
گویند دب آتش در ... و ... هر گیاه ... هر دب آب در سرد ... گرم پهر دب زهر
در سرد ... پهر ... جمع ... دادن خورانیدن آب ... بگیرد بوته نشسته باشد
جمیع قسم ها و دب ترازو در جمیع موسم جایز است در هنگام زمستان دب آب نشاید در هوای تابستان دب
آتش نشاید در برسات دب زهر نشاید در وقت باد دب ترازو و زهر در مدهیان و ابراهن و ...
ولی که مخصوص آنوقت باشد دب دیگر نباید داد در زمستان ... و ... اعتبار باید کرد در تابستان
و گرم ... را باید دانست در برسات ... و ... را که ... گویند منظور باید کرد دب
ترازو زن خورد سال ... نابینا ... باشد برهمن و بیمار را باید داد دب آتش و آهن
و ... گرم ... دب آب ... هر ... قسم دب ... باید داد زن را از ... و در هر سن
که باشد ... دب ترازو باید داد خورد سال یا شانزده ساله اعتبار باید کرد و پیر از هشتاد سال ...
اعتبار باید کرد برای آنکه چون از هشتاد سال متجاوز شد او را دب نباید داد بر ... آنکه برهمن را دب
ترازو و ... را دب آتش ... را دب آب و ... را دب زهر باید داد ... روزه گرفته باشد

باید نوشت در صورت ترازو هیئت دروازده باچه و اگر برای شخصت کار را نمت کرده از بیرون و درون اگر
و اگر از جنس بیت یوم باشد در چهار رباعیه بکشد دیگر در بیت سیم در عکس کهرو این صورت باید
چوب ترازو از درخت گوز یا دیگر باشد و غیره چوب که در کش درست
بریده باشد بکشد بوقت بریدن آن درخت که جهت ترازو بریده شود که می‌برند بدو طرف که
مشرق و مغرب و جنوب و شمال چهار طرف باشند آن چهار طرف و تحت و فوق باشد سر فرود
آورده درخت ببرد و بعد چند ماه که خشک شد در سایه نگاه دارد و چوب ترازو چهار گوشه یعنی مربع الا
اضلاع بسازد و بر هر دو سر و میان آن سوراخ بکند و میخ آهن بزند و مقدار آن چوب باید که چهار
دست باشد و نیم چوب که جهت بستن ترازو بصورت دروازده نصب بکنند باید که ارتفاع آن
از ترازو چهار انگشت زیاده باشد بر وقت ترازو ایستاده باید کرد یک پله بطرف مشرق و یک
پله بطرف مغرب بشود و ریسمان به ترازو باید داشت در زمین بطرف مشرق تا به فرش بکشد
تخته‌ها قسمت کرده در آورده پله که بطرف مغرب است نشانه و در پله دوم ظرفی گذاشته گل و دیگر
انداز در آن گل باب مثل کلوخ و اگر گل نباشد خشت و اگر خشت نباشد خاک زیر گردش کرد
بغال را حاضر کرده باید گفت که آن را برابر وزن بکند و قدری آب بر چوب ترازو بر هر دو طرف
جا که پله را بسته اند انداخته ملاحظه نماید که بر زمین می‌افتد یا نه اگر می‌افتد هر دو پله برابر است
بعد از آن آدم را از پله فرود بیاورد و بر ترازو در زیر آن که بمنزله قاضی است قسم میکرده باشند

باید برفت ... چوب ترازو پیش دروازه باشد واگر جای نشست کار انجمن گردد از بیرون دیهها اگر

و ترازو جنس برنج یا بوم باشد در چهار راه بکشند دیگر در پنج سهم در مجلس گمرد این چوب [illegible] است

چوب ترازو را از درخت گز یا [illegible] باشد و غیره چوب که درو گره نیست

بریده باشد بکشند بوقت بریدن آن درخت که جهت ترازو بر وقتی که می‌ابرد بریده طرف که

مشرق و مغرب و جنوب و شمال و چهار طرف باید آن چهار طرف و تحت و فوق باشد سر فرود

آورده درخت ببرد و [illegible] باشد سر جا آورد و چوب ترازو چهار گوشه یعنی مربع الا

اضلاع سازد و بر هر دو سر و میان آن سوراخ بکنند و میخ آهن [illegible] و مقدار آن چوب باید که چهار

دست باشد و نیم چوب که جهت بستن ترازو بصورت دروازه نصب بکنند باید که ارتفاع آن

از ترازو چهار انگشت زیاده باشد بر وقت ترازو ایستاده باید کرد یک پله بطرف مشرق و یک

پله بطرف مغرب بشود و ریسمان ترازو را باید دانست در زمین بطرف مشرق تا به فرش بکنند

شخصی که قسم بخورد دارد [illegible] پله که بطرف مغرب است بنشاند و در پله دوم ظرفی گذاشته گل [illegible]

انداز و [illegible] گل بی آب مثل [illegible] واگر گل نباشد خشت واگر خشت نباشد خاک زیر گردش کرد

[illegible] را حاضر کرده باید گفت که آن را برابر وزن بکنند و قدری آب بر چوب ترازو بر هر دو طرف

جا [illegible] که پله را بسته انداخته ملاحظه نماید که بر زمین می‌افتد یا نه اگر می‌افتد هر دو پله برابر است

بعد از آن آدم را از پله فرود بیارد و بر پرستش ترازو و دیگر آن که بمنزله قاضی است قسم میکرد بکنند

محکمه سبب تجویز دیانت آتش بجا آورد و اظهار حق درخواست نماید مقدار آهن که برد
آن خواهند گذاشت باید که صد و دام وزن داشته باشد یا صد وزن دو نیم سیر شاهجهانی
است خوب و صاف بی هموار باشد سه بار در آتش گرم کنند و دو بار اول گرم کرده در
آب سرد میکرده باشد مرتبه سیوم وقتیکه آهن سرخ میشود بالای دست او بگذارد
و آن شخص را رو بمشرق ایستاده باید کرد آهن را گرد باید ساخت بطوریکه بهشت انگشت
درازی او باشد تا خط در کنار آن نباشد آن شخص آهن گرم را گرفته هفت قدم بطرف مشرق
راه برده برای هفت قدم راه هفت خط در اول بکشند تا بر قدم بجای مقرر بگذارد و از آن خط بیرون نگذارد
تفاوت میان هر خطی باید شانزده انگشت باشد و آن خطا که میکشند بصورت دایره بجهت بگذاشتن
بکشند مقدار بطول دایره هم باید که شانزده انگشت باشد و یک دایره بجای بکشند که آن شخص بهنگام گرفتن
آهن اول ایستاده شده آهن گرفته است مقدار مسافت تمام زمین دو صد چهل انگشت باشد در هر دایره
دانه برنج بکنند هر هشت دایره آهن را بیندازد باز بگویند که او غسل کرده هر دو کف دست شالی بمالد
اگر سوخته است راست گو باید دانست اگر نسوخته که آهن گرفته بهت آهن از دست او بی اختیار بیفتد
و جای دیگر این شخص بسوزد سوختن جای دیگر محسوب نیست فاما اگر مدعی علیه قبول نداشته باشد باید که
مدعی آهن برداشته است آن آهن را از جائیکه افتاده است برداشته بیرون خطوط بیندازد
باز سر نو بجان ترتیب ادب بدهد فاما جائی که ادب خواهد داد بگیر و زمین را جا را معمور نماید

شخصیکه زبیجور و بالشر آتش بکار آورد و اظهار حق در خواست نماید مقدار آهن که بر دست
او خواهند گذاشت باید که صد و دام وزن داشته باشد یا صد وزن دو نیم سیر شاهجهانی
است و چوب و صاحب همواره باشد سه بار در آتش گرم کنند و دو بار اول گرم کرده در
آب سرد میکرده باشد مرتبه سیوم وقتیکه آهن سرخ میشود بالای دست او میگذارد
و آن شخص را رو بمشرق ایستاده باید کرد آهن را گرد باید ساخت بطرزیکه بهشت انگشت
درازی او باشد تا خطا در کنار آن نباشد آن شخص آهن گرم را گرفته هفت قدم بطرف مشرق
راه برده برای هفت قدم راه هفت خط بعد اول بکشند تا بر قدم بجای مقرر بگذارد و از آن خط بیرون نگذارد
تفاوت میان هر خطی باید شانزده انگشت باشد و آن خط که میکشند بصورت دایره بجهت پا گذاشتن
بکشند مقدار بطول دایره هم باید که شانزده انگشت باشد و بکشند دایره بجای که آن شخص بجهت گرفتن
آهن اول ایستاده شده آهن گرفته است مقدار مسافت تمام زمین دو صد و چهل انگشت باشد در هر دایره
دانه فرش بکنند هر هشت دایره آهن را بیندازد و باز بگوید که او غسل کرده بهر دو کف دست شالی بمالد
اگر سوخته است راست گو باید دانست اگر شخصیکه آهن گرفته بهشت آهن از دست او بی اختیار بیفتد
و جای دیگران شخص بسوزد یا سوختن جای دیگر هم ثبوت نشد اما اگر مدعی علیه قبول نداشته باشد باید که
مرتبه آهن بر داشته است آن آهن را از جایکه افتاده است بر داشته بیرون خطوط بیندازد
باز سر نو بهمان ترتیب لازم است بدهد اما جایی که دست تواند داد دیگر و ز بشتران جا را مقرر نماید

[illegible] منقول است [illegible] کس بسیار دویده باشد در جایی که [illegible]

در [illegible] دو دست [illegible] همان طور [illegible] پهلوی تیر انداز [illegible]

آن را گویند [illegible] کس [illegible] گوی سبقت [illegible] سه دفعه [illegible]

[illegible] تیر انداز السینا [illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible] اول زهر [illegible] باشد و زهر

کهنه [illegible] روییده است [illegible]

[illegible] کار نخواهد کرد و اگر [illegible] ـــ

ظاهر شود [illegible] اول برخاستن موی بر اعضا دوم عرق [illegible] سوم

[illegible] چهارم لرزه [illegible] ظاهر شود ششم [illegible]

[illegible] زهر باید داد [illegible] زهر [illegible]

[illegible] مقدار زهر که خورانند وزن [illegible] قرار داده اند [illegible] پنج [illegible]

[illegible] دیگر پیشتر رفته منظور [illegible] از آن ملک کشی بسیار دو دیده باشد در جا [illegible]

در صدر نوشته شد ده دست رفته باشند و یک کس همان طور [illegible] تیر انداز باشد [illegible]

آن را گویند که از زبان [illegible] کس [illegible] گویی [illegible] سه دفعه [illegible]

خود [illegible] تیر انداز [illegible] دست

[illegible]

دست [illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible] اولا زهر باید [illegible] باشد یا [illegible] باشد و زهر

کهنه [illegible] و زهر [illegible] و زهر [illegible] بر زبان [illegible] است باشد [illegible] زهر [illegible]

زهر خورده [illegible] بگوید که اگر من [illegible] سیم [illegible] کاری نخواهم کرد اگر [illegible] —

ظاهر شود [illegible] باید دانست اول برخاستن موی بر اعضا دوم عرق کند و دهن [illegible] سوم

رنگ بدل شود چهارم لرزه در اندام پنجم چشم پوشیده [illegible] ظاهر شود ششم دم [illegible]

[illegible] شود هفتم [illegible] دفع زهر باید داد [illegible] زهر [illegible]

[illegible] مقدار زهر که خورانده وزن [illegible] جو قرار داده اند در [illegible] چهار جو [illegible] پنج جو زهر [illegible]

[illegible] دویست [illegible] و اگر [illegible] نوزده روپیه است [illegible] و اگر از این زیاده [illegible] سپرده

[illegible] کسی [illegible] باید دانست [illegible] سوای [illegible]

بر [illegible] مریخ نقص اعلی [illegible] دیگر [illegible] باشند در یک طرف [illegible]

[illegible] دو [illegible] مریخ [illegible] باید که [illegible] باشد بعد از آنکه [illegible]

[illegible] روپیه [illegible] آن را [illegible] دو [illegible] باید

بعد از آنکه [illegible] بر هر یک [illegible] ازان اندازد و دیگران [illegible]

[illegible] مریخ [illegible] شود [illegible] شود [illegible]

برای اعضای او [illegible] باید دانست [illegible] روغن [illegible]

باید که از طلا یا نقره یا مس [illegible] باشد مقدار [illegible] انگشت [illegible] شانزده انگشت

باشد و آن [illegible] مدور باشد [illegible] روغن [illegible] ازان اندازد بعد ازان

از یکی [illegible] طلا دانه بصورت ماش ساخته دران اندازد بعد ازان آن را خوب بجوشانند و وقتی خوب

گرم بشود شخصی که [illegible] آن دانه را از میان روغن [illegible] انگشت [illegible] برآورد و باز

با آهستگی در جای دیگر بگذارد اگر دست در کشیدن [illegible] بلرزاند و انگشتان [illegible] نسوزد [illegible]

[illegible] باید دانست و اگر [illegible] باشد بجای او [illegible] ترتیب [illegible] گرم تمام شد

در جایکه کسی تهمت [illegible] کرده باشد یا دزدی [illegible] یا از [illegible] کرده باشد

... پیدا کرده ... وجه ... و اگر ... هژده روپیه است ... و اگر ازین زیاده ... [illegible]

روز ... که ... باید دانست ... [illegible] ... ماه ... هوای ...

... [illegible] ... نفس اعلی ... اسباب ... باشند در یک طرف ...

و ... [illegible] ... باید که از ... باشد بعد از آنکه ... [illegible]

... مشرق ... آن را ... [illegible] ...

بعد از آنکه ... [illegible] ... اندازد و اگر آن ... [illegible]

... و اگر ... [illegible] ... شود ... [illegible]

برای صفای او ... باید دانست ... در جایی که روغن ... [illegible]

باید که از طلا یا نقره یا مس ... باشد مقدار عمق ... انگشت ... و شانزده انگشت

باشد و آن ظرف مدور باشد ... روغن زرد ... در آن اندازد بعد از آن

از یک ... طلا ... دانه بصورت ... ساخته در آن اندازد بعد از آن آن را خوب بجوشانند وقتی خوب

گرم بشود ... آن دانه را از میان روغن ... انگشت ... برآورد و باز

با ... در جای دیگر بگذارد اگر دست ... نسوزد ... در آن ... [illegible]

که باید دانست و اگر ... بجای او انگشتری ... اندازد ترتیب ... تمام شد

در جایی که بکسی تهمت خون کرده باشند یا دزدی ... یا از ... کرده باشند

[illegible] باشد اموالی [illegible] یا دکانی و زمین [illegible] حساب ارث [illegible] کرد تا اینکه اموال [illegible]
[illegible] باشد آن [illegible] اگر آن مال [illegible] برادر [illegible]
مالی که از پدر رسیده اگر برادری که [illegible] برادر [illegible] خود میشود [illegible] آنچه
[illegible] مال [illegible] میشود اگر [illegible] خود از مال [illegible] ببخشد دیگر برادران [illegible]
[illegible] دیگر برادران [illegible] راضی باشند و الا [illegible] اگر [illegible]
پدر [illegible] چیزی از جای آورد دیگر برادران را در آن حصه نمیرسد [illegible]
[illegible] سوای [illegible] که [illegible] درین مال [illegible] برادران [illegible]
[illegible] خود چیزی [illegible] دیگر برادران شریک آن نمیشود و مالی که کسی از [illegible]
برادر دیگر شریک آن نیست اگر شخصی به رضای خود چیزی [illegible] خود داده باشد [illegible] شریک [illegible] نیست
و کسی را در آن حصه نمیرسد و اما آن مال‌ها که سوای زمین و اشجار و غیره که منقول است باشد [illegible]
[illegible] که [illegible] سوای مالی که منقول نباشد بی رضای پسر دیگر پسر نمیتواند [illegible] و اما مالی
که منقول نیست [illegible] رضای جمیع پسران و غیره یک پسر نمیتواند داد بشرطیکه آن مال غیر منقول را
[illegible] پدر خود بمیراث یافته باشد و اگر آن مال غیر منقول را خود پیدا کرده باشد بی رضای جمیع پسران [illegible]
میتواند [illegible] و اگر مالی از ترکه [illegible] می‌ماند و آن شخص پسر و غیره گذاشت هرچه [illegible] مال منقول نیست مثل زمین
[illegible] اشجار و غیره آن پدر و پسر برابر بخش کرده بگیرند و آنچه طلا و نقره [illegible] و زر و جواهر و غیره باشد که

[illegible] باشند اصل مال معاملات بعمل آید یا بکار برد و هر چه حساب آن شرعی کرده [illegible]

بجهت صرف باشند آن اسباب [illegible] اگر آن مال [illegible] پسر [illegible]

مالی که از پدر رسیده اگر پدر و مالی که مشترک است با دیگری [illegible] خود میشود [illegible]

[illegible] مال این تقسیم شود اگر در حیات خود از مال خود [illegible] پسری قسمت دیگر برادران [illegible]

[illegible] برادران [illegible] راضی باشند و الا [illegible] اگر یک [illegible]

پدر [illegible] را چیزی از جای آورد دیگر برادران را [illegible]

[illegible] که قیمت کرده [illegible] دران مال [illegible]

[illegible] نمی‌شود و مالی که کسی از کسی [illegible]

برادر دیگر شریک [illegible] اگر شخص به رضای خود چیزی [illegible] خود داده باشد [illegible] شریک [illegible]

و کسی را دران جمع [illegible] فاما آن مال [illegible] که سوای زمین [illegible] و اشجار و غیره که مشترک است باشد قبول

[illegible] سوای مالی که مشترک نباشد بی رضای پسر دیگر نمی‌تواند داد و فاما مالی

که مشترک نیست [illegible] بی رضای جمیع پسران و غیره به یک پسر نمی‌تواند داد بشرطیکه آن مال غیر مشترک را

از پدر خود میراث یافته باشد و اگر آن مال غیر مشترک را خود پیدا کرده باشد بی رضای جمیع پسران به یک

می‌تواند [illegible] و اگر مالی از ترکه [illegible] می‌ماند و آن شخص پسر و غیره گذاشت هر چه از آن مال مشترک نیست مثل زمین

[illegible] و اشجار و غیره آن هر دو پسر برابر قسمت کرده بگیرند و آنچه طلا و نقره و زر و [illegible] و غیره باشد که

قسمت ۱۱۶ همچنان اگر پدر بخواهد که به پسران کم و زیاد قسمت نماید بیستم حصه مال و یک چیز اول به پسر کلان
بدهد چهلم حصه مال و یک چیز دوم به پسر دوم بدهد هشتادم حصه مال و یک چیز سیوم به پسر سیوم بدهد
بشرطیکه مال را خود پیدا کرده باشد فاما اگر پدر مال میراث پدر خود یافته باشد این را کم و زیاد نمی تواند
داد در حین حیات پدر پسران میراث را قسمت کرده میتوانند گرفت فاما در صورتیکه پدر را خواهش مال
نباشد و از قوت ترس جسمانی باز مانده و مادر از زائیدن مانده باشد و خواهران را کتخدا کرده باشند
اکنون برابر بخش برابر کرده می توانند گرفت در حین حیات با وجودیکه خواهش پدر در قسمت نمودن
نباشد مادر هم می زائیده باشد اگر پدر از اعمال ذمیمه بکرده باشد یا از شعور افتاده است یا پیر کهن سال
شده یا به بیماری که امید تغییر شدن ندارد مثل برص گرفتار باشد پسران مال را قسمت نموده میتوانند
گرفت در جاییکه گفت خواهش پدر در مال نباشد به پسران مال را برابر قسمت کرده بدهد آنجا به جای بیان
خود برابر به پسران حصه بدهد برابر به پسران است که هر قدر که بخشش بکس قرار نیابد به مانند به هر کدام
زن بدهد و اگر زنان پیشتر از جهت از شوهر یا خسر خود مال بسیار یافته باشند پس هر کدام آنها نصف حصه بدهد
در جاییکه گفت پسر کلان حصه زیاده بدهد در آن صورت نیز زنان برابر بدهد مثلا نصف مال حصه پسران باشد
در آن کم و زیاده قسمت نماید و نصف که حصه زنانست آن را برابر قسمت کند فاما هر قدر زیور و ظروف
در خانه باشد از زنان بگیرند به پسران از آن حصه ندهند اگر پسر کلان جدا شود و طمع در مال پدر و [illegible]
بکند باید که پدر البته باو چیزی بدهد تا آخر کار مناقشه نشود برای آنکه اگر [illegible] نداده باشد خودش با پسر

شده که هرگاه اگر پدر بخواهد که به پسران کم و زیاد بخشد باید هشتم حصه مال و یک جزء اول به پسر کلان
بدهد چهلم حصه مال و یک جزء دوم به پسر دوم بدهد شانزدهم حصه مال و یک جزء سوم به پسر سوم بدهد
بشرطیکه مال را خود پیدا کرده باشد فاما اگر پدر مال را میراث پدر خود یافته باشد این را کم و زیاد نمی تواند
داد در حین حیات پدر پسران میراث را قسمت کرده میتوانند گرفت فاما در صورتیکه پدر را خواهش مال
نباشد و از قوت غرض جسمانی از مانده و مادر از زائیدن مانده باشد و خواهران را کتخدا کرده باشند
اتفاق برادران بخشش برابر کرده می توانند گرفت در حین حیات با وجودیکه خواهش پدر در قسمت نمودن
نباشد مادر هم می زائیده باشد اگر پدر اعمال ذمیمه بکرده باشد یا از شعور افتاده است یا بوجه کهن سال
شده یا به بیماری که امید تندرست شدن ندارد و مثل برص گرفتار باشد پسران مال را قسمت نموده میتوانند
گرفت در جائیکه گفت خواهش پدر در مال نباشد به پسران مال را برابر قسمت کرده بدهد الحاج بر همان
خود برابر به پسران حصه بدهد برابر به پسران الخ که هر قدر که بخشش بیک کس قرار یابد بجا آمد به هرکدام
زن بدهد و اگر زنان پیش از این از شوهر یا خسر خود مال بسیار یافته باشند پس به هرکدام انها نصف حصه بدهد
در جائیکه گفت پسر کلان حصه زیاده بدهد در این صورت نیز زنان برابر بدهد مثلا نصف مال حصه پسران باشد
در آن کم و زیاده قسمت نماید و نصف که حصه زنان است آن را برابر قسمت کنند فاما هر قدر زیور و ظروف
در خانه باشد ابزار زنان بکسر بدهد به پسران از آن حصه نه دهد اگر پسر کلان جدا شود و طمع در مال پدر و برادر
بکند باید که پدر البته با وجه چیزی بدهد تا آخر کار رضامند شود برای آنکه اگر چیزی نداده باشد خود دستش با پسر

...ابای کسی تقلب کرده گرفته باشند و ... باشند و در اولاد کسی پیدا شد خلاص
کرده مال باشد و اگر غرض برادران دیگر و زن حصه‌ئی یابند بشرطیکه بدیگر ورثه خبر بکند که شمایان قدر
بدیگر دانید و زن بدارد زمین برابر دیگران اگر ایشان حصه‌ئی دهند ورای با برگه باطور بگذارند هر مالی که از
رنج خود علم خود پیدا کرده باشد برادران دیگر در آن حصه نمی یابند قول مسئله رنج ... که در مال میراث
که از تصرف صنعت برآورده باشد اگر ترکه بعد است همه را عوض بگیرد اگر باغ و زمین و اسال ...
چهارم حصه شخصی که خلاص کرده است بگیرد و باقی را برادران برابر تقسیم کرده بگیرند و آن شخص هم در این تقسیم
مساوی دیگران حصه بگیرد و هر مالی که زر مادر و پدر را صرف کرده آن مال بهم رسانده باشد جمیع برادران
برابر حصه بگیرند زر یکه شخصی از رهگذر علمی که در آموختن آن علم زر پدر صرف شده باشد پیدا کند برادران
برابر حصه بگیرند زر یکه شخصی از رهگذر علمی که در آموختن آن زر پدر صرف شده باشد پیدا کند برادران
قسمت نموده بگیرند اگر شخصی بسبب تحصیل علم رفته عیال او را برادران دیگر نان نفقه دادند این شخص
علم آموخته از آن علم چیزی پیدا کند برادران حصه نموده بگیرند مالی که آن را بخشش نا بکرد یا پارچه آنچه
پوشیده باشند زیور آنچه پوشیده باشند غله که از پوست برآورده باشند آنچه از غله ساخته باشند
مثل برنج و شیرینی آب مثل چاه و تالاب فاما آب را قسمت کرده حصه بکنند اگر جمعه هرکدام ...
تجسس بکنند اگر یک چاه یا یک تالاب باشد و چند کس هستند هرکدام ... بگیرند برابر ...
آن نباشد و در دروازه راه خانه و باغ و دره یعنی از پره را قسمت کرده نه بکنند اگر جمعه هرکدام برابر ...

چه ... ابای کسی تغلب کرده گرفته باشند و باقی در تصرف غاصب باشد و در اولاد کسی پیدا شود خلاص
کرده مال پدر ... اگر ... برادران دیگر در آن حصه نمی یابند بشرطیکه بدیگر ورثه خبر بکند که شما با من قدم
برگیرید ... [illegible] ... اگر انها قدم ... نهند ... باشد ... بگذارد و در مالی که از
رهگذر علم خود پیدا کرده باشد برادران دیگر در آن حصه نمی یابند قول ... که در مال میراث
که از تصرف ... برآورده باشد اگر زر نقد است همه را خود بگیرد و اگر باغ و زمین و اسباب البیت
چهارم حصه ... خلاص کرده است بگیرد و باقی را برادران برابر تقسیم کرده بگیرند و آن شخص هم در این تقسیم
مساوی دیگران حصه بگیرد و در مالی که پدر او ... را صرف کرده آن مال بهم رسانیده باشد جمیع برادران
برابر حصه بگیرند زیرا که شخصی از رهگذر علمی که در اموختن آن علم زر پدر صرف شده باشد پیدا کند برادران
برابر حصه بگیرند زیرا که شخصی از رهگذر علمی که در اموختن آن زر پدر صرف شده باشد پیدا کند برادران
قسمت نموده بگیرند اگر شخصی بسبب تحصیل علم رفته عیال او را برادران دیگر نان نفقه داده اند آن شخص
علم اموخته از آن علم چیزی پیدا کند برادران حصه نموده بگیرند مالی که آن را تقسیم نتوان کرد یا پارچه آنچه
پوشیده باشند زیور آنچه پوشیده باشند غله که از پوست برآورده باشند آنچه از غله ساخته باشند
مثل برنج و شیرینی اب ... چاه و تالاب فاما اب را قسمت کرده حصه بکنند اگر حصه هرکدام یکی ...
تقسیم بکنند اگر یک چاه یا یک تالاب باشد و چند کس هستند هرکدام ... نفع بگیرند برابر ...
آن نباشد و در دروازه راه خانه و باغ و دره یعنی ... را قسمت کرده ... بکنند اگر حصه هرکدام برابر ...

برادران برابر قسمت نموده بگیرند انچه صرف [illegible] برای انکه چون سابقا پوست کمال به صرف کرده زری
پیدا کنند برادران برابر بگیرند [illegible] هر حصه که به پرورش می‌رسیده باشند همچو ان
را بگیرد مسئله یکی دو پسر داشت و از میان یکی فوت شده و انکه فوت شده چهار پسر دارد اگر مال انشخص
که دو پسر داشت قسمت شود نصف آن یک پسر بگیرد و نصف آن چهار نبیره بگیرد حاصل کلام انکه هرچه حصه پدر
نبیره به نبیره [illegible] بگیرند اگر شخصی فوت شد نبیره نبیره که پسر همان پسر است که از ان مال به وی نمی‌رسد چیزی از ان
حصه دیگر ندارد اگر ان مال را قسمت نمایند پسر و نبیره برابر بگیرند اگر پسر حصه خود را از پدر گرفته از پدر جدا شده
بمیرد پسران ان را در مال جد حصه نمی‌رسد به شرطیکه مال پیدا کرده خود را به ورثه قسمت نماید که در حصه خود بگیرد
و یک یک حصه به پسران به هر وقت بخواهد قسمت نماید بگیرند پسران قسمت کنند اگر از جد مالی مانده و نبیره
نخواهد که از پدر خود قسمت کرده بگیرد هرچند پدر راضی نباشد اما در این نبیره فرزند دیگر احتمال دارد
همه برابر بتوانند که مال جد را از پدر خود قسمت نموده بگیرد اگر در حین حیات پسران مال پدر را قسمت کنند
و پسری دیگر ان پدر را نمی‌رسد بلکه مادران پسر از زمان معلوم باشد حصه خود را از برادران
بگیرد یا مالی که پدر و مادر در حصه خود یافته باشند در حصه او منظور شود که بعد فوت شدن انها بگیرد فاما مال
مادر وقتی بگیرد که ان مادر را دختر نباشد اگر ان زن معلوم نباشد پسر حصه ان پسر [illegible] پسران
در اینده خواهد گفت به پدر داشت و مال مادر خود را اگر دختر نداشته باشد همه را بگیرد قول من که پسر راست
که این پسر را از مالی که برادران حصه کرده گرفته اند نمی‌رسد همچنان از مال [illegible] و مادر با انها نمی‌رسد مال پدر را

برادران برابر قسمت نموده بگیرند یا نصف همه برای آنست که چون بابا پوست که مال پدر صرف کرده زری
پیدا کنند برادران برابر بگیرند [illegible] هر حصه که پدر پرسش می‌رسیده باشد نبوتکان
را بگیرد مسئله اگر کسی دو پسر داشت و از میان یکی فوت شده و آنکه فوت شده چهار پسر دارد اگر مال آن شخص
که دو پسر داشت قسمت شود نصف مال یک پسر بگیرد و نصف را چهار نبیره بگیرد حاصل کلام آنکه هر چه حصه پدر
نبیره می‌رسید [illegible] بگیرند اگر شخصی فوت شد نبیره نبیره که پسر همان پسر است که از آن مال پدر متوفی چیزی از آن
حد دیگر ندارد اگر آن مال را قسمت نمایند پسر و نبیره برابر بگیرند اگر پسر حصه خود را از پدر گرفته از جد جدا شده
بمیرد پسران آن را در مال جد حصه نمی‌رسد پس اگر مال جد اگر ده خود را به ورثه قسمت نماید که دو حصه خود بگیرد
و یک حصه به پسران به هر وقت بخواهد قسمت نماید بگفته پسران قسمت نکند اگر از جد مالی مانده و نبیره
نخواهد که از پدر خود قسمت کرده بگیرد هر چند پدر راضی نباشد ما مادر این نبیره فرزند دیگر احتمال دارد
همه برابر بتوانند که مال جد را از پدر خود قسمت نموده بگیرد اگر در حین حیات پسران مال پدر را قسمت کنند
و پسری دیگر از پدر را بهم رسید لیکن با در آن پسر از زمان معلوم باشد حصه خود را از برادران
بگیرد یا مالی که پدر و مادر در حصه خود یافته باشند در حصه او مقرر شود که بعد فوت شدن آنها بگیرد فاما مال
مادر و مقنی بگیرد که آن مادر را دختر نباشد اگر آن زن معلوم نباشد پسر حصه آن پسرانند که [illegible] پسران
در آینده خواهد گفت باید داشت و مال مادر خود را اگر دختر نداشته باشد همه را بگیرد قول من که [illegible] است
که این پسر را از مالی که برادران حصه کرده گرفته اند نمی‌رسد چنان از مال [illegible] و مادر با آنها نمی‌رسد مال پدر را

اگر دختری مانده که کتخدا نکرده اند باید که پسران مال را قسمت بکنند و از حصه هر کدام چهارم حصه که بدان
را کتخدا بکنند اما چهارم حصه از بخشش ... برادر زمان دختر برسد که از یک ... منقولست را باشد
اگر برهمنی فوت شد زنی و پسری و دختری که داشت آن دختر را کتخدا نکرده اند باید که مال آن برهمن
را دو حصه بکنند بعد از آن ربع یک حصه بدهند و اگر زنی دو پسر و یک دختر ناکتخدا مانده مال را سه حصه
بکنند ... یک حصه بدختر بدهند و اگر زنی یک پسر و دو دختر ناکتخدا مانده مال آن را سه حصه بکنند
نصف یک حصه بهر دو دختر بدهند اگر برهمن یک پسر از دختر برهمن و یک دختر از دختر چهتری مانده مال
را هفت حصه بکنند چهار ربع حصه بان دختر بدهند باقی را بهمان پسر بدهند و اگر از زن دوم هم پسری بود چهار
حصه پسری که از دختر برهمن است میگیرد و سه حصه پسری که از دختر چهتری است می یابد سابقا گفت
که اگر دختر ناکتخدا باشد چهارم حصه از هر کدام برادر بگیرد باز میگوید که اگر در صورت مال باد و مهر سیده
باشد پس الله که دران او کتخدا شود باید داد با همه را بدهد میگوید که چهارم حصه با برادر بدهد چند بسیار است
معیوب نیست اگر پدر در حیات خود مال خود را بر ورثه بخشش میکرده باشد پس به دختر ناکتخدا هر قدر
که رضای او باشد بدهد اگر برهمن از دختر هر چهار برن پسر داشته باشد مال را ده حصه بکنند چهار حصه
پسر دختر برهمن و سه حصه پسر دختر چهتری دو حصه پسر دختر بیس و یک حصه پسر دختر سودر بدهد و اگر
پدر در حیات خود بان پسر چیزی داده باشد آن یک حصه هم باز خواهد داد و اگر چهتری از دختر سه برن
پسر داشته باشد مال را شش حصه باید کرد سه حصه پسر دختر چهتری و دو حصه پسر دختر بیس و یک حصه

اگر دختری مانده که کتخدا نکرده اند باید که پیش از ... مال را قسمت کنند و از حصه هرکدام چهارم حصه گرفته
و کتخدا کنند و اما چهارم حصه از بخش بخان برادر زمانی دختر میرسد که از یک مادر متولد شده باشد
اگر برهمنی فوت شد زنی و پسری و دختری گذاشت آن دختر را کتخدا نکرده اند باید که مال آن برهمن
را دو حصه کنند بعد از آن ربع یک حصه بدهند و اگر زنی دو پسر و یک دختر ناکتخدا مانده مال را سه حصه
کنند ... دختر ... و اگر زنی یک پسر و دو دختر ناکتخدا مانده مال آن را سه حصه کنند
نصف یک حصه بهر دو دختر بدهند اگر برهمن یک پسر از دختر برهمن و یک دختر از دختر چهتری مانده مال
را هفت حصه کنند ... ربع حصه بآن دختر بدهند باقی را همان پسر بگیرد و اگر از زن دوم هم پسری بود چهار
حصه پسریکه از دختر برهمن است میگیرد و سه حصه پسریکه از دختر چهتری است می یابد سابقا گفت
که اگر دختر ناکتخدا باشد چهارم حصه از هرکدام برادر بگیرد باز میگوید که اگر در صورت مال باو نرسید
باشد پسر الله ... که در آن او کتخدا شود باید داد باهمه را بدهد میگوید که چهارم حصه باید داد هرچند بسیار است
معیوب نیست اگر پدر در حیات خود مال خود را بر ورثه بخش میکرده باشد پس به دختر ناکتخدا هرچند
که رضای او باشد بدهد اگر برهمن از دختر هر چهار برن پسر داشته باشد مال را ده حصه کنند چهار حصه
پسر دختر برهمن و سه حصه پسر دختر چهتری دو حصه پسر دختر بیس و یک حصه پسر دختر سودر بگیرد و اگر
پدر در حیات خود باین پسر چیزی داده باشد آن یک حصه هم باو نباید داد و اگر چهتری از دختر سه برن
پسر داشته باشد مال را شش حصه باید کرد سه حصه پسر دختر چهتری و دو حصه پسر دختر بیس و یک حصه

بهرسانیدن آنکه مخصوص است از جهت بهرسانیدن قسم اولاد چنین شرح نموده و از همان ملاحظه نوشت
پیش از جهت بهاخوزام ... کسی چنین ... اگر فاصله چند روز در میان نام گرفتن
... کسی در جهت جانور نشود و پسر پدر ... دختر را به پدری گیرند گواهند کرد و قول اصح آن است
که دختر را به پدری دختری از زن گرفته یکی نام برده نمود و پیش از کتخدائی پسر یکه با او نامزد شده بود
... برادر از عمر آنکه او ... با این زن گفته که از برادر خود در ولادت هم خواهی رسانید
دختر نیز قبول کرده باشد و دیگر یکه دختر از شوهر گرفته بود آن را به پدر دختر واپس به جا آنرا بجای پسر
کتخدا بنا کرد و برادران شوهر از آن زن اولاد بهم رساند پسر بر دوازده قسم است یکی آنکه از
خود و زن منکوحه که دختر معلوم باشد بهم رسد دوم آنکه پسر نداشته باشد پسر یکه از دختر باشد
آنرا نوازه گویند بجای پسر برداشته باشد سوم آنکه زن از عمر یا و پسری از مردن شوهر بعد از یکه
در اجاره دهای ... در صورت المعقده در صورت نامزد نوشت از شوهر دوم بهم رسانیده باشد و آن را
چهارم آنکه زن از به فعلی در خفیه پسر بهم رسانید اما از معلوم بهم رسانیده باشد و آن را هم از معلوم بهم رسانیده
باشد و آنرا پسر چه پدری باید دانست ششم آنکه زن ... بهم رساند منفصل ... در اجاره دهای خود
شد ... آنکه آن را دو بار کتخدا کرده باشند هفتم آنکه پدر و مادر خود را به دیگری در قبیله خود داشته باشند
آن پسر از آن شخص می‌شود هشتم آنکه پدر و مادر پسر خود را فرزند داشته باشند کی آن را گرفته بجای پسر پدر پیش
نماید پسر خود قرار دهد نهم آنکه پسری برضای خود آمده پسری شخصی قرار دهد و آن شخص نیز قبول کند

بهرسانیدن انگه محسوب است در نوشت بهرسانیدن قسم اولاد بهر شمرده و از همان ملاحظه در نوشت

پیش از نوشت بها خورد نام [illegible] کسی [illegible] اگر فاصله چند روز در میان نام گرفتن

[illegible] کسی در نوشت بها خور نشود و پسر مرد [illegible] دختر را بر کسی کنند کراهت کرده قول اصح است

که دختر را [illegible] دختری زنی گرفته یکی نامزد نمود و پیش از کتخدائی پسر که با او نامزد شده بود

[illegible] پسر از [illegible] اگر او لاولد باشد با این زن گفته که از برادر خود [illegible] اولاد بهم خواهی رسانید

و دختر نیز قبول کرده باشد و دیگر آنکه دختر از شوهر گرفته بود و آن را بعد دختر و پسر [illegible] آنرا بجای پسر

کنیز ابنا کرده و برادران شوهر از آن زن اولاد بهم رساند پسر بر دوازده قسم است یکی آنکه از

خود و زن منکوحه که دختر معصوم باشد بهم رسد دویم آنکه پسر نداشته باشد پسر یکه از دختر باشد

آنرا نواسه گویند بجای پسر برداشته باشد سیوم آنکه زن از عمرها و پسری از مردن شوهر [illegible]

در اجاره دهای در صدد المتعدمه در صورت نامزد نوشت از شوهر دویم بهم رسانیده باشد و آن را

چهارم آنکه زن از بد فعلی در خفیه پسر بهم رسانیده اما از معصوم بهم رسانیده باشد و آن را هم از معصوم بهم رسانیده

باشد و آنرا پسر جد پدری باید دانست پنجم آنکه زن [illegible] بهم رساند متصل سر [illegible] در اجاره دهای [illegible] شده

شد ششم آنکه آن را دوبار کتخدا کرده باشند هفتم آنکه پدر و مادر خود را بدیگری در قبیله خود داده باشند

آن پسر آن شخص میشود هشتم آنکه پدر و مادر پسر خود را فروخته باشند کی آن را گرفته بجای پسر خود پرورش

نماید پسر خود قرار دهد نهم آنکه پسری برضای خود دامنه پسری شخصی قرار دهد و آن شخص نیز قبول کند

بهم نفر و چهتری و بیسلی را از دختر سوا ر پسر باشد ر دیگر هیچ پسر زمان و دیگر نباشد تمامی مال پسر خواهد داشت
نداده بردر هم حصه آن پسر را خواهد و با تنها اگر برهمن را از دختر چهتری و بیسی پسر باشد و از دیگر زن قوم پسر
باشد تمام مال آن پسر ببرد و اگر شودر را داده بهر سد و بهر بخواهد که با و از مال خود حصه بدهد میتواند داد
و اگر و تیرهی باشد پسر یکی از زن اصل است نصف یک حصه با و میراث بدهد و اگر سوای آن پسر داده
دیگر پسر نباشد تمامی مال را آن پسر بگیرد اگر چه او از پسر اصیل زاده یا دختر یا دختر زاده داشته باشد مالی
با خبره و دانا بدستور مذکور گذشت بگیرند و مال پسر نصف یک حصه بدهند و در خانه برهمن و چهتری و بیس اگر آزاد زاده پسر
بهر سه ... اگر بخواهد با و حصه بدهد میتواند داد و اگر پدر فوت شده باشد آن پسر هیچ نیابد برادران
اگر خواهند بدهند و یا بدهد با و میراث داده باشند هر چند سوای پسر او پسر دیگر نباشد پسر زاده میراث نمی یابد
اگر بهر قسم پسر هیچکدام نباشد تمامی مال را زن بگیرد زن همانست که بطرز معتبر با و کتخدا شده باشد و اگر
زن نباشد دختر و اگر دختر نباشد پدر و مادر را با وجود مادر پدر بگیرد و اگر اینها نباشند برادر و اگر برادر
نباشد مردم قبیله و اگر مردم قبیله نباشند خویشان قبیله یک جدی را گویند و خویشان مثل مامون و غیره اگر
خویشان نباشند شاگرد و اگر شاگرد نباشد مردمیکه با اینها یکجا علم خوانده باشد مال متوفی را بگیرند و این حکم
بر هر چهار ... است و اگر پسر نباشد زن اصیل امید رسد که روزیکه شوهر فوت شده است هر سال سراده
میکرده باشد و اگر زن بدکاره باشد مال شوهر را با و نباید داد و اگر چند برادر یکجا باشند و مال را اسباب
هم قسمت نکرده اند و از آن میان یکی فوت شد یا فقیر شده رفت زن یکی از زن آن برادر باشد با و داد گذارد

برهمن و چهتری و بیس را از دختر سوا پسر باشد [illegible] پسر زاده و دیگر نباشد تمامی مال پسر خوانده یابد و اما

زاده [illegible] پسر را [illegible] دختر چهتری و بیس پسر باشد و از دیگر زن [illegible] پسر

باشد تمام مال را آن پسر ببرد و اگر شوهر در [illegible] داده هر کس و هر که بخواهد که او از مال خود حصه بدهد میتواند داد

و اگر دختر باشد پسر یکی از زن اصل است نصف یک حصه او میراث بدهد و اگر سوای آن پسر داده

دیگر پسر نباشد تمامی مال را آن پسر بگیرد و اگر نبیره و از پسر اصل نواده یا دختر یا دخترزاده داشته باشد مال

را نبیره و اینها بدستور یکه گذشت بگیرند و مال پسر نصف یک حصه بدهند و در خانه برهمن و چهتری و بیس اگر آزاده پسر

بهر کس اگر بخواهد او حصه بدهند نمیتواند داد و اگر پدر فوت شده باشد آن پسر هیچ نیابد برادران

اگر نخواهند نان و پارچه او میداده باشند هر چند سوای پسر او پسر دیگر نباشد پسر زاده میراث نمی یابد

اگر هر قسم پسر هیچکدام نباشد تمامی مال از زن بگیرد زن همانست که بطرز معتبر او کتخدا شده باشد و اگر

زن نباشد دختر و اگر دختر نباشد پدر و مادر را با وجود مادر پدر بگیرد و اگر انها نباشند برادر و اگر برادر

نباشد مردم قبیله و اگر مردم قبیله نباشد خویشان قبیله یک جدی را گویند و خویشان مثل مامون و غیره اگر

خویشان نباشند شاگرد و اگر شاگرد نباشد مردمیکه با نها یکجا علم خوانده باشد مال متوفی را بگیرند و این حکم

برهمن و چهتری است و اگر پسر نباشد زن اصیل امید رسد که روزیکه شوهر فوت شده است هر سال سرداده

میکرده باشد و اگر زن بدکاره باشد مال شوهر را باو نباید داد و اگر چند برادر یکجا باشند و مال را اسباب

هم قسمت نکرده اند و از ان میان یکی فوت شد یا فقیر شده رفت یکی از زن ان برادر باشد باو وا گذارد

تمام مال او را زن او بطریقی که نگاهداری زن شده باشد بگیرد و اگر زن نباشد دختر بگیرد فاما اگر دختران از زنان مختلف
القوم باشند پس چنانکه به پسران که از قومهای ... و چیزی ... بحسب ... برهمن ... باشند بخش میکنند
بهمان طریق بدختران قسمت کنند ... و اگر ... دختر باشند ... که نکند ... ناکتخدا ... دختری ناکتخدا است
مال او را بگیرد و اگر پسر و اولاد پسر نباشد زن بگیرد و اگر زن نباشد دختر و اگر نباشد پسر دختر مال را بگیرد
و پسرزاده هم بگیرند و اگر اینهم نباشد مال را پدر و مادر بگیرد و پسرزاده هم بگیرند و اگر اینهم نباشد مال را پدر و مادر
بگیرند فاما اگر پدر و مادر هر دو در حیات باشند مادر بگیرد و اگر مادر نباشد پدر بگیرد در جائیکه سوای ایشان
وارث نباشند و برادران مال برادر را که فوت شده وارث ... در میان هم قسمت کنند باید که برادرانیکه
از یک مادر متولد شده اند مال او را بگیرند اگر ازین قسم برادر نباشد دیگر برادران بگیرند و اگر شخصی فوت شده
و مادر و برادری و برادرزاده که پدر او فوت شده مانده اند و سوای اینها وارثی نیست باید که مال او را مادر
بگیرد و برادرزاده هم و اگر هیچکس برادر و برادرزاده نباشد پس بطوریکه ... حصه میرسید بهمان ترتیب
عصبه بگیرند و اهل قبیله زن است که تا هفت کرسی یک جد میشود و آن را ... گویند و از انجا
هفت کرسی دیگر را ... سمان ادک گویند و از ان الطرف تر که شمار گفتن نتوانند کرد انها را سمان
گوتر گویند بهمین ترتیب ... که میته وارث نداشته باشد مال او را بگیرند یعنی اول ... اگر
نباشد سمان ادک و اگر سمان ادک نباشد سمان گوتر بگیرند و اگر سمان گوتر نباشد خویشان بگیرند
خویش بر سه قسم است یکی از خود دوم از پدر سیوم از مادر خویشان پسر عمه و پسر خاله و پسران ماموں را

تمام مال او به زن او بطریقی که ندای زن شده باشد بگیرد و اگر زن نباشد دختر بگیرد فاما اگر دختران از زنان مختلف

القوم باشند پس چنانچه پسران که از فرزندان و جهیزی و پس و سود ... برهمن ستره باشند بخش میکنند

بهمان طریق به دختران قسمت کرده بدهد و اگر ... دختر باشند یکی کند ادهم ناکتخدا او را انجا دختری ناکتخدا است

مال وی را بگیرد و اگر پسر اولاد و پسر نباشد زن بگیرد و اگر زن نباشد دختر و اگر نباشد پسر دختر مال را بگیرد

و پسر زاده هم بگیرند و اگر اینهم نباشد مال را پدر و مادر بگیرد و پسر زاده هم بگیرند و اگر اینهم نباشد مال را پدر و مادر

بگیرد فاما اگر پدر و مادر هر دو در حیات باشند مادر بگیرد و اگر مادر نباشد پدر بگیرد در جائیکه سوای ایشان

وارث نباشد و برادران مال برادر را که فوت شده وارث ... در میان هم قسمت بکنند باید که برادرانیکه

از یک شکم متولد شده اند مال او را بگیرند اگر ازین قسم برادر نباشد دیگر برادران بگیرند و اگر شخصی فوت شده

و او برادری و برادر زاده که پدر او فوت شده مانده اند و سوای اینها وارث نیست باید که مال او را برادر

بگیرد و به برادر زاده ندهد و اگر همگی برادر زاده ها باشند پس بطوریکه پدر اینها حصه میرسید بهمان ترتیب

حصه بگیرند و اهل قبیله زن است که تا هفت کرسی یک جد می شود و آن را اهل هندوی سپنده گویند و از انجا

هفت کرسی دیگر را اهل هندوی سمان اودک گویند و از ان الطرف ترکه شمار کردن نتوانند کرد انها را آسمان

گوتر گویند بهمین ترتیب در صورتیکه متبه وارث نداشته باشد مال او را بگیرند یعنی اول سپنده اگر سپنده

نباشد سمان اودک و اگر سمان اودک نباشد سمان گوتر بگیرند و اگر سمان گوتر نباشد خویشان بگیرند

خویش بر سه قسم است یکی از خود دوم از پدر سیوم از مادر خویشان پسر عمه و پسر خاله و پسران ماموں را

از میان هم قسمت نموده هرکدام جدا شده بعد از آن باز هر دو برادر یکجا شده مال آنها نیز یکی شد یک برادر
فوت شد مال او را برادر دوم حصه بگیرد و قاضی به زن او بدهد و اگر آن زن حمل داشته باشد مال
مال قسمت نکند و اگر حمل بوده است ظاهر شد و مال معروف شد بعد از آنکه زن برابر برادر را باهم
حصه او جدا کرده بدهد اگر شخصی فوت شد و دو برادر دارد یکی از مادر خود دوم از مادر دوم و آنکه
از مادر دوم است با او همراه است و آنکه از مادر او است علحده است و سوای اینها او را وارثی
نیست باید که مال آن هر دو برادر نصف نصف کرده بگیرند و اگر برادر یکه از یک مادر است و دویمی علحده
پس برادر دوم هیچ نمیرسد تمامی مال را همان برادر بگیرد و اگر هر سه یکجا شده باشند یکی فوت شد
و دو برادر که یکی از مادر او است و دویمی از مادر علحده مانند پس مال برادر متوفی را برادری که
از مادر او متولد شده است بگیرد به برادر دوم ندهد اگر چهار برادر بوده اند و مالی از میان
یکدیگر قسمت کرده از هم جدا شدند و باز یکجا شدند و یکی از آن میان فوت شد سنیاسی شد یا
خواهد که مال را میان هم قسمت نمایند حصه او را جدا کرده مال را قسمت نمایند بعده مال را بطریق مذکور تقسیم اموال
قسمت نمایند هر دو برادران اگر برادری بدین صفت موصوف باشد با و حصه نمیرسد نان و پارچه بار بداد
صفات مذکور اینست یعنی نیست مرد و داد الست که برهمن یا هیچ کسی را کشته باشد شخصی که از مرد و د
جدا شده باشد یا پای مادر زاد دو دیوانه بی شعور یا تنها بیماری که او را علاج نباشد مثل برص و کهنی روگ
شخصی که سنیاسی باشد یا پرستش شده باشد شخصی که پدر را کشته باشد یا برای کشتن پدر آنکه شده

از میان هم قسمت نموده هرکدام جدا شده بعد از آن باز هر دو برادر یکجا شدند مال آنها نیز یکی شد و یک برادر
فوت شد مال او را برادر دوم حصه بگیرد و قانونی بزن او بدهد و اگر آن زن حمل داشته باشد مال
را قسمت نکنند و اگر حمل بوده است ظاهر نشد و مال صرف شد بعد از آنکه زن برابر برادر را با هم
حصه او جدا کرده بدهد اگر شخصی فوت شد و دو برادر دارد یکی از مادر خود دوم از مادر دوم و آنکه
از مادر دوم است با او همراه است و آنکه از مادر او است علحده است و سوای اینها او را وارثی
نیست باید که مال آن هر دو برادر نصف کرده بگیرند و اگر برادر یکه از یک مادر است و دویمی علحده
پس برادر دوم هیچ نمیرسد تمامی مال را همان برادر بگیرد و اگر هر سه یکجا شده باشند یکی فوت شد
و دو برادر که یکی از مادر او است و دویمی از مادر علحده مانند پس مال برادر متوفی را برادری که
از مادر او متولد شده است بگیرد به برادر دوم نرسد اگر چهار برادر بوده اند و مالی از میان
یکدیگر قسمت کرده از هم جدا شدند و باز یکجا شدند و یکی از آن میان فوت شد سه تا کسی شده باز
خواهد که مال را میان هم قسمت نمایند حصه او را جدا کرده مال را قسمت نمایند بعده مال را بدین طریق منقسم
قسمت نمایند در مردم برادران اگر برادری بدین صفت موصوف باشد با و حصه نرسد مانند و بار چه بار باز
صفات مذکور اینست یعنی نیست مردود و دانست که برهمن یا هیچ کسی را کشته باشد شخصی که از مردود
جدا شده باشد یا با مادر زنا نموده دیوانه بی شعور یا نهایت بیماری که او را علاج نباشد مثل برص و کهنی و رگ
شخصی که اسناسی باشد یا بت پرست شده باشد شخصی که پدر را کشته باشد یا برای کشتن پدر آنکه شده

دختر بدهد چنان ترتیب که نوشته شده است لیکن درین محل تفاوت شود این است اگر زنی مرد و دختر او دو
مانده یکی صاحب اولاد و دختر دوم یکی صاحب اولاد دو دختر دوم اولاد ندارد پس تمامی مال را دو دختر که
اولاد ندارد بدهند تفصیل چهار قسم کتخدایی این است براهمه بواه و دیو بواه و ارکهه بواه و پرجاپت بواه
که دختر بی زر با شوهر بدهد و غیره اهل قبیله شوهر هر کدام نزدیک باشد بگیرد و در تتمه چهار قسم دیگر که کتخدا شده باشد
چه پسر و از جانب دختر و پسر اولاد نداشته باشند از خویشان مادر و پدر هر کدام قرابت نزدیک داشته باشند
بگیرد تفصیل چهار کتخدایی مذکور این است [illegible] گندهرب بواه راکهس بواه پیشاچ بواه [illegible]
پیش از کتخدایی از عنایت شوهر [illegible] خرج گرفته باشد بعد از فوت شدن او آن مال را
برادر حقیقی دختر مذکور بگیرد و اگر برادر نباشد مادر او بگیرد و اگر مادر نباشد خواهران دختر بگیرد و اگر
پسر و از دختری در از دختر دیگر او دختری مانده باشد تفاوت در قسمت نیست آنچه در حصه او
او [illegible] دختر بگیرد و اگر زنی مرده و از دختری و دختر همان دختر مانده پس به دختر نبیره [illegible]
دختر [illegible] بدهد و اگر زن برهمن که آن از قوم سودر باشد بمیرد و از اولاد دختر و پسر کسی نباشد مال
او را دختر برهمن مذکور اگر آن دختر از زنی که از قوم برهمن بوده زاییده باشد بگیرد و همین ترتیب زنانی که
از قوم چهتری و بیس [illegible] گرفته باشند مال آنها را [illegible] یعنی دختر برادر اعلی بگیرد و دختر برادر زبون بگیرد
بشرطیکه از آن زن اولاد نمانده باشد قرض جده مانده پسری بدهد و اگر از جده مالی مانده باشد
بعد ادای دین مال او دختر بگیرد و اولادی به دختر [illegible] دختر خود را بکسی نامزد کرده باشد و خواهد

دختر پسر همان ترتیب که پیشتر نوشته شد معتبر است الحکم درین محل تفاوت نمود این است اگر زنی مرد و دختر او
مانده یکی صاحب اولاد و دختر او و دیگری صاحب اولاد و دختر دوم اولاد ندارد پس تمامی مال را دختر یکه
اولاد ندارد دیگر را تفصیل چهار قسم کتخدائی این است براهم بواه و دیو بواه و ارکهه بواه و پرجاپت بواه
که شده باشد برادر و غیره اهل قبیله شوهر هرکدام نزدیک باشد بگیرد و در تملیک چهار قسم دیگر ملکی کتخدا شده باشد
و جا که دختر و پسر و اولاد و غیره نداشته باشد از خویشان مادر و پدر هرکدام مراتب نزدیک داشته باشد
او بگیرد و تفصیل چهار کتخدائی مذکور اینست اسر بواه گاندهرب بواه راکهس بواه پیشاچ بواه دیگر که
پیش از کتخدائی از جانب شوهر و خسر به خصوص جهت دختر گرفته باشد بعد از فوت شدن او آن مال را
برادر حقیقی دختر مذکور بگیرد و اگر برادر نباشد مادر او بگیرد و اگر مادر نباشد خویشان دختر بگیرد و اگر زنی
بمیرد و از او دختری دارد و دختری از دختر دیگر او و دختری مانده باشد نشان دهی در قسمت نسبت آنچه در حصه او در
او حصه آن دختر بگیرد و اگر زنی مرده و از دختری و دختر همان دختر مانده پس به دختر ...
دختر ... و اگر زن برهمن که آن از قوم سودر باشد بمیرد و از اولاد و دختر پسر کسی نباشد مال
او دختر برهمن مذکور اگر آن دختر از زنی که از قوم برهمن بوده زائیده باشد بگیرد و به همین ترتیب زنانیکه
از قوم چهتری و بیس گرفته باشند مال آنها را بعد از ملت یعنی دختر هران اعلی بگیرد و دختر هران زبون بگیرد
بشرطیکه از آن زن اولاد نمانده باشد قرض جیوه مانده پسری بدهد و اگر از جده مالی مانده باشد
جده دای دین مال او دختر بگیرد و اولادی به دختر نرسد اگر ... دختر خود را بکسی نامزد کرده باشد و خواهد

جوار را جمع کرد. باید گفت که شخص ساده که در حد انگشت یا جو سی سالی در زیر زمین بکند اگر درخت ممکن باشد
اگر اتفاقا بر هند و الا معزز کنند که مقداری زمین افتاده باشد مالک از خاک یا سنگ در سر حد بنهند
یا پشته از خاک بسازند یا پاره زمین بکنند و خاکی بسازند تا استخوان در زیر زمین بکنند سر حد چهار قسم است
یکی میان ورثه برادران دوم سر حد دیه سیوم قطعه زراعت غیره زمین چهارم حد در حویلی و خانه دکان
هر چهار از پنج چیز دانسته میشود یکی آنکه از علامت درخت معزز کرده دانسته میشود دوم آنکه راه مثل نهر یا
و نالا و تالاب و چاه حایل باشد سیوم آنکه انگشت یا جو سی یا بوت غله ساله یا استخوان یا سنگ در زمین
فرو برده باشند چهارم آنکه هر دو کس در جوار یکدیگر باشند سر حد خود را دیده واقف شده باشند
پنجم آنکه راجه برضای خود سر حد معزز نماید و در سر حد شش قسم مناقشه می افتد یکی آنکه کسی بگوید
که در اینجا که زمین من زیاده است و دیگری بگوید که از هیچ جهت زیاده نیست مناقشه دوم آنکه یکی بگوید
که زمین من هیچ جهت کم است و دیگری بگوید که از هیچ جهت کم نیست مناقشه سیوم آنکه یکی بگوید که در اینجا هیچ جهت
زمین از من است و دیگری بگوید که زمین آن در اینجا نیست چهارم آنکه یکی بگوید که این زمین از من است
و هر گاه کسی در زمین دخل کرده الحال برو متصرف شده است و او در جواب بگوید که من همیشه متصرف
بوده ام مناقشه پنجم آنکه در سر حد مناقشه نهند هم ششم آنکه یکی بگوید که این زمین در حصه من است
و دیگری بگوید نیست اگر مناقشه در حدود دیه باشد معتبران دیهات جوار از آنها باید طلبید و اگر
مناقشه در سر حد قطعه زراعت باشد مزارعان جواران قطعه باید طلبید و اگر در حدود حویلی باشد

جوار را جمع کرد. باید گفت که شخص بسازد که در حد انگشت یا موی سیالی در زیر زمین بگذارد اگر در وقت ممکن باشد
اگر اتفاق نیفتد و الا معتبر کنند که مقداری زمین افتاده باشد ملاک سی ای از خاک یا سنگ در سرحد بنهند
یا پشته از خاک باشد یا پاره زمین کنده خاکی انبار کنند تا استخوان در زیر زمین بگذارند سرحد چهار قسم است
یکی سرحد شاهزاده دوم سرحد دیهه سیوم قطعه زراعت مزرعه زمین چهارم حد و در و حویلی و خانه دکان
هر چهار قسم از پنج چیز دانسته میشود یکی آنکه از علامت وقت معتبر کرده دانسته میشود دوم آنکه ای مثل دریا
و نالا و تالاب و چاه حائل باشد سیوم آنکه انگشت یا موی سر یا پوست غله سال یا استخوان یا سنگ در زمین
فرو برده باشند چهارم آنکه هر دو کس در جوار یکدیگر باشند سرحد خود را دیده واقف شده باشند
پنجم آنکه راجه برضای خود سرحد معتبر نماید و در سرحد شش قسم مناقشه می افتد یکی آنکه کسی بگوید
که در اینجا چند بیگه زمین من زیاده است و دویمی بگوید که از هیچ بیگه زیاده نیست مناقشه دوم آنکه یکی بگوید
که زمین من پنج بیگه است دویمی بگوید که از پنج بیگه کم است مناقشه سیوم آنکه یکی بگوید که در اینجا پنج بیگه
زمین از من است و دویمی بگوید که زمین آن در اینجا نیست چهارم آنکه یکی بگوید که این زمین از من است
و هرگز کسی در زمین دخل نکرده الحال برور متصرف شده است و او در جواب بگوید که من همیشه متصرف
بوده ام مناقشه پنجم آنکه در سرحد مناقشه نهند هم ششم آنکه یکی بگوید که این زمین در حصه من است
و دیگری بگوید نیست اگر مناقشه در حد دو دیهه باشد معتبران دیهات جوار آنرا باید طلبید و اگر
مناقشه در سرحد قطعه زراعت باشد مزارعان جواران قطعه باید طلبید و اگر در حدود حویلی باشد

زمین خانه‌ها را پرسیده کند یا نشنیده بود در غایب بود و اگر مدعی شاهد بیارد گفته آنها را اعتبار باید کرد تا
زمانیکه شنیده باشد از دیگری شاید پرسید و اگر شاهد جاهل باشد از حدود زمین باید پرسید و اگر حدود زمین را نشناسد
از مدعی حدود زمین به استفسار نماید که در همسایه در جهت جنوبی ظاهر شود از همسایه جنوب باید پرسید و اگر
یک کس جنوب نباشد و تاملی درست کرده از حدود است که شاهد باشد و جای دیگر او را قبول داشته باشند
بجای چهار کس حدود ثابت باید کرد و دیگر [illegible] بپوشد لباس سرخ و غیره چنانچه گفته
شده پوشیده و حدود برابر آید اگر [illegible] معلومات حدود را ضایع کرد باید که مردم دیگر بر حدود
واقف باشند آنها را از دعوی قیاس و تامل باید حدود را پیموده واقف سازند تا بر اندازه زمین
آن دیه واقف شده تفریق حدود باید کرد حدود زمین آنست که طرف مشرق یا مغرب یا جنوب یا شمال
چه مقدار که زمین نوشته اند در هر جهت که [illegible] جدا شود آنها را اعتبار نموده باید و اگر شاهد [illegible]
حدود [illegible] آنست که زمین چند حد و اطراف باشد تا زمین [illegible] که حدود [illegible] یافته بود مقدار
زمین را [illegible] که مدعی علیه باشد [illegible] اندازه حدود اربع
آن زمین قسمت داده از شاهدان مذکور باید پرسید اگر [illegible] آنها که شاهدی داده بالباس
سرخ پوشیده و حدود مشخص نموده یا خود [illegible] که حدود مشخص کرده اند [illegible] از طرف
رابعه حدود [illegible] مثل عمارت [illegible] مشخص از جمله و غیره راست گو باید دانست
و آن حدود مشخص شد و الا نه باید دانست که آنها دروغ گفته اند و حدود مشخص نشده از دروغگویان [illegible]

زمین متنازع فیه را پرسید که [illegible] شده بود در کدام جهت واگر مدعی شاهد جهار [illegible] گفته همه را اعتبار باید کرد تا
زمانیکه نشده باشد از دیگری نیز باید پرسید واگر شاهد هم نباشد از چودهری باید پرسید واگر چودهری هم نباشد
از مردم جوار یعنی همسایه استفسار نماید که در همسایه کدام جهت ظاهر میشود از همسایه جنوب هم پرسد واگر
یک کس جواب ندهد و تامل درست کرده [illegible] کفایت باشد و عاملین او را قبول داشته باشند
بجای چهار کس همین کافی است باید که او و دیگر [illegible] و مدعی [illegible] لباس سرخ و غیره چنانچه گفته
شد بپوشد و حدود برآید اگر [illegible] حدود را ضایع کرد باید که مردمی که بر حدود
واقف باشند [illegible] قیاس و تامل [illegible] حدود را پیموده واقف سازند تا بر اندازه زمین
آن جهت واقف شده تفریق حدود باید کرد حدود شش است که طرف مشرق یا مغرب یا جنوب یا شمال
چه مقدار که زمین نوشته اند در هر جهت که [illegible] جدا شود بهمان قدر پیموده باید واگر شاهد متنازع فیه
حدود زمین [illegible] که زمین چند جهت واقف باشند یا نشان زمین آنجا که [illegible] دخل یافته بودند مقدار
زمین [illegible] یا اختیار زمین آنها که مدعی و مدعی علیه باشند [illegible] اندازه حدود اربع
آن زمین قسمت داده از شاهدان مذکور باید پرسید اگر در [illegible] ماه آنها را که شاهدی [illegible] با لباس
سرخ پوشیده و حدود مشخص نموده یا خود [illegible] و معتبران که حدود مشخص کرده اند [illegible] از طرف
رابعه [illegible] حدود [illegible] مشخص از قبیله و غیره راستگو باید دانست
وآن حدود مشخص شد و الا باید دانست که اینها دروغ گفته اند و حدود مشخص نشده از دروغگو باید نقص

کرده است که از صد تن که ادعا نماید بابت جریمانه بگیرد و اگر برده عرف شده باشد با نصف تن جریمه بگیرد

و اگر شخصی بخواسته باشد که بعد از تشخیص حدود در حصه دیگری دخل نماید مردم زور واضح میکرده باشند

و گفته مردم قبول نکرده آن را بگیرد از آن جریمانه ادعا ... بگیرد و اگر زمین بسیاری از ور گرفته باشد

و دیگران عمل از و سر زده باشد و گفته مردم قبول نکرده صاحبان ظلم شده باشد از کشتن یا از زخم

اطوار ... نمودن آنچه در آنجا ... یا ... داغ بکند یا قطع اعضا بکند اگر کسی بخواهد که از صاحب زمین

زمینی خریده یا از ایشان گرفته چاه یا ... یا تالاب تا میدانست بجهت نفع خلایق بسازد صاحب زمین هیچ

وجه نمیدهد باید که از صاحب زمین جریمانه بگیرد بجهت آنکه زمین کم ارزد که میرود نفع بسیار بخلایق میرسد

و اگر زمین بسیار میرفته باشد و نفع کم از آن چاه وغیره که میسازند منظور باشد منع باید کرد که نسازد

و مثل چاه در کنار دریا برای آنکه احتیاج نیست از آن هم منع باید کرد بست آب بر دو قسم است یکی

بجهت جمع شدن و پر نرفتن آب میبندند دوم آب اگر از راه رسیده در راه آن آب میبندند تا مزاحمت

نرساند و اگر ... آب شکسته باشد و شخصی بخواهد که از نو تعمیر نماید باید که از صاحب بند اگر صاحب بند نباشد

از ورثه او ... اگر ورثه نباشد از راجه اجازت گرفته تعمیر نماید و اگر بی اجازت تعمیر نماید صواب نمی یابد

در آنجا از آن آب مثل زراعت وغیره پیدا شد و از صاحب ... است باید که صاحب بند موصوف

شود و در صورتیکه صاحب بند و ورثه او نباشد حاصلات را راجه بگیرد و اگر یکی زمین یکی را با حصه خود

مقرر کرده بجهت قلبه رانی بگیرد و بگفته خود عمل نکند یعنی نکند و یا قلبه رانی کرده همان طور که ...

کرده است و حصه این که او هم شراکت داشت به جهت چراه بگیرد و اگر ببرد تصرف شده باشد با حصه این جریمه بگیرد
و اگر شخصی بخواسته باشد که بعد از تشخیص حدود در حصه دیگری دخل نماید مردم او را منع میکرده باشند
و گفته مردم قبول نکرده آن را بگیرد از آن جریمانه از هم ستاند بگیرد و اگر زمین بسیاری را به زور گرفته باشد
و دیگری را تحمل از و سر زده باشد و گفته مردم قبول نکرده صاحب این ظلم شده باشد از کشتن یا از زجر
اخراج نمودن آنچه دانند بکنند یا به چوب شلاق زده داغ بکنند یا قطع اعضا بکنند اگر کسی بخواهد که از صاحب زمین
زمینی خریده یا رایگان گرفته چاه یا رباط یا تالاب یا عمارات به جهت نفع خلایق بسازد صاحب زمین هیچ
وجه نداده باید که از صاحب زمین جریمانه بگیرد به جهت آنکه زمین کم از دکه میبرد نفع بسیار بخلایق میرسد
و اگر زمین بسیار میگرفته باشد نفع کم از آن چاه و غیره که میسازد منظور باشد منع باید کرد که نسازد
و مثل چاه در کنار دریا برای آنکه احتیاج نیست آن را هم منع باید کرد و آب بند دو قسم است یکی
به جهت جمع شدن و به در رفتن آب میبندند دوم آب اگر از رسیدن در راه آن آب میبندند تا مزاحمت
نرساند و اگر بند آب شکسته باشد و شخصی بخواهد که از تعمیر نماید باید که از صاحب بند اگر صاحب بند نباشد
از ورثه او دیگر ورثه نباشد از راجه اجازت گرفته تعمیر نماید و اگر بی اجازت تعمیر نماید صواب نمی یابد
و آنچه از آن آب مثل زراعت و غیره پیدا شود و از صاحب جدا است باید که صاحب بند موصوف
شود و در صورتیکه صاحب بند و ورثه او نباشد حاصلات را راجه بگیرد و اگر کسی زمین یکی را با حصه خود
معزز کرده به جهت قلبه رانی بگیرد و گفته خود عمل نکنند یعنی نکند و یا زراعت قلبه رانی کرده همان منظور نکند

از خاوند جانور جریمانه بگیرد و اگر گاوبانان برای چرانیدن برده باشند در این صورت از گاوبانان جریمه بگیرد

یا گاوبانان را هم تنبیه کنند و محصول زراعت از جمع مشخص باید صاحب زراعت از خاوند چارپایان باید داد باید

در صورتیکه شاید جانور محصول خلع زمین را به صاحب زراعت داد از زمین ضایع شد از بهوس و گرسنگی وغیره

زراعت به پرسد صاحب جانور بگیرد اگر زراعت متصل به راه و زراعت سرراه و زراعت زمینی که در نزدیکی آنکه

بجهت بودن گاو میش جای مقرره باشند به صاحب زراعت خاربندی و خندق در کناران زراعت نکرده باشد

و جانور در نادانستگی صاحب جانور و گاوبان بخورد در اینجا جریمه و تاوان هیچ نباید گرفت و اگر از روی دانستگی

انها باشد پس از انها جریمه برابر جریمانه دزد بگیرند و اگر خاربندی و خندق را برهم زده جانور زراعت بخورند

هر چند در نادانستگی باشد قیاس اول گفت جریمانه بگیرد و زراعت متصل به راه باشد و اگر خاربندی

کند صاحب زراعت را باید که در کناران انقدر بلند خاربندی بکند که شتر ... باشد در بیرون و سوراخ انقدر تنگ که خوک

و سگ و بزغالان درون نتوانند آمد اگر درآمد در ان نکند و اگر گاو سالار زراعت را بخورد هیچکس تاوان نیست

اگر ماده گاوی که تازه زاییده باشد و ان ماده گاو داغ شده باشد زراعت را بخورند تاوان هیچ کس نیست

اگر قبل از وقت شب زراعت را در نادانستگی بخورند تاوان هیچکس نیست اگر قبل از وقت جانور یک

چشمش کور باشد و جانور بکه منع باشد اگر زراعت بخورد تاوان هیچکس نیست بعضی گاوان هستند که در

سر شاخ بستن انها و شیر دوشیدن انها منع است اگر انها زراعت را بخورند تاوان هیچکس نیست گاوبانان را

باید که هیچ گاوان وغیره جانوران را شمرده بجهت چرانیدن ببرند و تا وقت شام آورده بهمان دستور شمار کرده

از خاوند جانور جریمانه بگیرد و اگر گاو بانان برای چرانیدن برده باشند در این صورت از گاو بانان جریمه بگیرد
و گاو بانان را هم تنبیه کنند و محصول زراعت از هر صورت با صاحب زراعت از خاوند جانور یا بان باید داد
در صورتیکه خاوند جانور محصول تلف زمین را با صاحب زراعت بدهد و اگر زمین ضایع شده از هوس و گوسفند و غیره
هر چه بهم رسد صاحب جانور بگیرد و اگر زراعت متصل به ده و زراعت سر راه و زراعت زمینی که در نزدیکی آنکه
بجهت بودن گاو میش جای مخصوص باشد و صاحب زراعت خاربندی و خندق در کناران زراعت نکرده باشد
و جانور در نادانستگی صاحب جانور و گاو بان بخورد در اینجا جریمه و تاوان هیچ نباید گرفت و اگر از دانستگی
آنها باشد پس از آنها جریمه برابر جریمانه دزد بگیرد و اگر خاربندی و خندق را برهم زده جانور زراعت بخورد
هر چند در نادانستگی باشد تاوانش را از گفت جریمانه بگیرد و زراعت متصل به ده باشد و اگر خاربندی
کند صاحب زراعت را باید که در کناران آن قدر باشد خاربندی بکند که گوسفند … اند دوید و سوراخ آن قدر تنگ که خوک
و سگ و بهائم دیگر درآمدن نتوانند و اگر شگاف در آن نکنند و اگر گاو سالار زراعت را بخورد هیچ کس تاوان نیست
اگر ماده گاوی که تازه زاییده باشد و آن ماده گاو داخل شده باشد زراعت را بخورند تاوان هیچ کس نیست
اگر قبل از وقت شب زراعت را در نادانستگی بخورند تاوان هیچ کس نیست اگر قبل از وقت جانوری که یک
چشمش کور باشد و جانوری که منع باشد اگر زراعت بخورد تاوان هیچ کس نیست بعضی گاوان هستند که در
سر شکستن آنها و شیر دوشیدن آنها منع است اگر آنها زراعت را بخورند تاوان هیچ کس نیست گاو بان را
باید که صبحی گاوان و غیره جانوران را شمرده بجهت چرانیدن ببرد و نماز شام آورده بهمان دستور شمار کرده

یعنی در هر ذرعت مقدار صدگان زمین دو باشد و باقی به جفا بس و اگر شهر باشد مقدار چهار
صدگان در اطراف او افتاده مگر چهار دانگی از قسم مواشی با تمام رسید

[illegible] امانت شخص مالی رضای صاحب مالی ببرد شود

مال کسی را که آن مال از صاحب مال گم شده باشد و دیگری در جایی افتاده بیابد و بفروشد مال کسی را
که دزد و یا کشیده بگیرد و بفروشد مگر شخص آن مال خریده است و صاحب مال متاع خود را پیش او بشناسد
باید که بحکام اطلاع داده بگیرد هر چند شخصی که آن مال خریده است بر حقیقت اطلاع نداشته باشد بعد
از اثبات مال مجاهد باید داد چه اگر مشتری آن مال را از شخصی خریده که مانع لیاقت آن مال نداشته به
بهای کمی و سهلی مال گران بها خریده یا در کوشه و خلوت خرید نموده یا بوقت مثل اسب خریده آن مشتری
را که آن قسم مال مشخص غایب را خریده دزد یا به پنداشت که آنچه بدزد باید کرد یا وکیله لازم است که
هر کس چیزی را که خرید نماید بمردم اطلاع داده خرید نماید شخصی که دعوی مال خود بکند باید که صورت وضع مال
خود را با ثبات رساند بعد از باید بداند اگر این قسم مال خود را که در بالا گذشت پیش کس بشناخت و یا نشان
رسید مال او باید داد و شخصی که این مال را خریده بود باید گفت که تو از پیش کدام کس خریده بودی
زیرا اگر اینجا حاضر ساخت را جدا از آن جرمانه بگیرد و بندر از آن عهده واپس بدهد و اگر حاضر نکند مباشی
بماند و عهده باید گرفت تا به سر وعده حاضر کند و اگر ظاهر کند که فروشنده کجائی رفت و مرا بر حال او اطلاع
نیست بمردم چنانچه رسم خرید و فروخت خریده باشد بصاحب مال مال بدهاند و را جهانگرا در و اعتبار کرده

یعنی در هر طرف مقدار صد کمان رفته و جا شده و باقی هم چنانست و اگر شهر باشد مقدار چهار
صد کمان در اطراف او افتاده مکان مذکور در خارج از قسم موات است با تمام رسید
... امانت شخص مالی رضای صاحب مالی بعرو شود
اینکه کسی را که آن مال از صاحب مال گم شده باشد و دیگری در جای افتاده بیابد و ظاهر شد مال کسی را
که دزد وجه یا کشیده بگیرد و ظاهر شد اگر شخص آن مال خریده است و صاحب مال متاع خود را بشناسد
باید که بحکام اطلاع داده بگیرد هر چند شخصی که آن مال خریده است بر حقیقت اطلاع نداشته باشد بعد
از اثبات مال خود و باید داد و اگر مشتری آن مال را از شخص خریده که مانع لیاقت آن مال نداشته به
بها کمی و سهلی مال که آن بها خریده یا در کوشه و خلوت خرید نموده یا بوقت مسل (?) اسب خریده آن مشتری
را که آن قسم مال مشخص غایب را خریده دزد یا بد پنداشت که آنچه خرید باید کرد یا و بگیرد لازم است که
هر کس چیزی را که خرید نماید بمردم اطلاع داده خرید نماید شخصی که دعوی مال خود بکند باید که صورت وضع مال
خود را با ثبات رساند بعد از باید بدهد اگر این قسم مال خود را که در بالا گذشت پیش کس بشناخت و باثبات
رسید مال او را باید داده بشود و شخصی که این مال را خریده بود باو باید گفت که تو از پیش کدام کس خریده بودی
زیرا اگر اینجا حاضر ساخت از جهت آن جرمانه بگیرد و نقد را از آن خود واپس بدهند و اگر حاضر نکند بیاساقی (?)
مانند وعده باید گرفت تا بسر وعده حاضر کند و اگر ظاهر کند که فروشنده کجا رفت و مرا بر حال او اطلاع
نیست بمردم چنانچه رسم خرید و فروخت خریده باشد بصاحب مال بدهند و را جه اگر او در و اعتبار کرده

همه چیز میدهند یا مادر زن و پسر خود را نباید داد دوم آنکه اگر اولاد داشته باشد کل مال خود را یعنی تمامی مال
خود را نباید داد سیوم آنکه مالی را که جهت شخصی نامیده باشد به دیگری بدهد شخصیکه مادر و پدر او پیر باشند
یا زن پارسا داشته باشد یا اطفال داشته باشد برای پرورش آنها بهر طرزیکه زر پیدا شود بهم رساند
بجز گناه لازم نمیشود امانت کسی را نباید بخشید مالی که بعاریت آورده باشند بکسی نباید بخشید مالی که از
کسی بگرو گرفته باشد نباید بخشید اگر کسی چیزی بکسی داده باشد گیرنده را باید که بمردم اطلاع داده بگیرد
خصوصا مالی که منکر شده است آنرا بجمیع کیفیت نموده بگیرد اگر مالی که لایق دادن است بکسی بدهد و باز بخواهد
که پس بگیرد و اپس نباید داد نمیدهد و اگر مالی را بجهت کسی نامیده باشد و آن شخص بعد از این حال مردود شد
آن مال را به او نباید داد بر هفت قسم اگر چیزی داده باشد پس نمیتوان گرفت بهای چیزی داده باشد
و آن مال را منصرف شده باشد ماهیانه و اجوره بکسی بعد خدمت داده باشد خوشحال شده بکسی اصل
یا در فروش و غیره چیزی که بخشد از روی مهربانی بکسی مثل اولاد چیزی داده باشد کسی باین کس نفعی
رسانیده یا مالی داده باو چیزی داده باشد بجهت کتخدائی که پدر و مادر زنی بجهت خود میکرد اند داده
باشد بجهت ثواب خیرات داده باشد مالی که نباید داد شانزده گونه است و انرا اگر بخواهد و اپس بگیرد
مالی که بیم و هراس مثل آنکه در قید داده باشد رشوه که از روی غضب داده باشد صورتش الست کی با پدر
شخصی کسی دشمنی داشته و پسر بکسی چیزی بدهد تا باو آزار نرساند پیش از رسیدن آزار و اپس بگیرد
مالی که در ماتم از انده داده باشد سوای جهیز که در آن وقت دادن آن گفته باشد مالی که در بیماری بوقتیکه

همه چیز میدهند یا مادران و پسر خود را نباید داد دوم آنکه اگر اولاد داشته باشد کل مال حرث یعنی تمامی مال
خود را نباید داد سیوم آنکه مالی را که بجهت شخصی نامیده باشند بدیگری بدهند شخصیکه مادر و پدر او پیر باشند
یا زن پارسا داشته باشد یا اطفال داشته باشد برای پرورش آنها بهر طرزیکه زر پیدا شود بهم رساند
بی گناه لازم نمیشود امانت کسی را نباید بخشید مالی که بعاریت آورده باشند بکسی نباید بخشید مالی که از
کسی بگرو گرفته باشد نباید بخشید اگر کسی چیزی بکسی داده باشد گیرنده را باید که بمردم اطلاع داده بگیرد
خصوصا مالی که متبرک میباشد آن را بجمیع قبول نموده بگیرد اگر مالی که لایق دادن است بکسی بدهد و باز بخواهد
که پس بگیرد واپس نباید داد نباید و اگر مالی را بجهت کسی نامیده باشد و آن شخص بعد از این حال مردود شود
آن مال را به او نباید داد بر هفت قسم اگر چیزی داده باشد پس نمیتوان گرفت بهای چیزی داده باشد
و آن مال را مصرف شده باشد ماهیانه و اجوره بکسی بعد خدمت داده باشد خوشحال شده بکسی مثل
با دفروشی وغیره چیزی که بخشد از روی مهربانی بکسی مثل اولاد چیزی داده باشد کسی باین کس نفعی
رسانیده یا مالی داده یا چیزی داده باشد بجهت کدخدائی که پدر و مادر زنی بجهت خود میگیرد از او داده
باشد بجهت ثواب خیرات داده باشد مالی که نباید داد شانزده گونه است و آنرا اگر بخواهد واپس بگیرد
مالی که بیم و هراس مثل آنکه در قید داده باشد مالی که از روی غضب داده باشد صورتش آنکه با پدر
شخصی کسی دشمنی داشته و پسر بکسی چیزی بدهد تا باو آزار رساند پیش از رسیدن آزار واپس بگیرد
مالی که در ماتم از اندوه داده باشد سوای چیزیکه در آن وقت دادن آن گفته باشد مالی که در بیماری بوقتیکه

بر میگردد اما حکم سوای برین چیزهاست که نوشته میشود حکم غله اگر خوب نباشد تا ده روز و آهن این
آلات تا یکسال بر میگردد شتر و گاو و خر و غیره جانور که از آن شیر نمیدوشند تا پنج روز و جواهر تا هفت روز و دواها تا یکماه
و چهارپایان که از آن شیر میدوشند تا سه روز غلام تا پانزده روز و خانه و قطعه زراعت و مرکب سوار
و ملک مفروز سالها تا ده روز اگر خریدار بخواهد پس هم او مال خود را بتمامی واپس بگیرد و بعد از مدت مذکور
که برای هرکدام جدا نوشته این مال بر نمیگردد و مالی که خریدار امتحان نموده در خوب تحقیق کرده بگیرد بهیچ وجه
بر نمیگردد و مالی که خریدار امتحان نموده در خوب تحقیق کرده بگیرد بهیچ وجه بر نمیگردد خواه یکروز بر آنجا گذشته باشد
خواه بسیار لازم است که در وقت خریدن خوب امتحان نموده باشد شرط و عده تحقیق در میان بیارد
[illegible] اگر طلا را بزرگر بجهت ساختن چیزی داده باشند بمقدار
که داده بود واپس بگیرد بجهت آنکه طلا در آتش کم نمیشود و اگر زرگر کم بدهد جرمانه یا مالی که بطور دیگر نگاه داشته
از زرگر باید گرفت اگر صد پل نقره داشته باشند ده پل حق الناس بدهد و در مس از صد پل هشت پل حق الناس
بدهد و از صد پل سرب هشت پل حق الناس بدهد از صد پل مس پنج پل حق الناس بدهد و در آهن از صد پل ده
پل حق الناس مجری بدهد و آهن از مس کمتر باید دانست و اگر زیاده ازین بگیرد جرمانه باید گرفت
[illegible] اگر صد پل ریسمان
پشم یا سوت [illegible] داده باید که کل و غیره را یکصد و ده پل بگیرد و اگر صد پل سوت میانه داده باشند
یکصد و پنج پل پارچه بگیرد و اگر سوت یا ریسمان پشم باریک یکصد پل داده باشد یکصد و سه پل

برمیگردد اما حکم سوای برین چیزهاست که نوشته میشود حکم غله اگر خوب نباشد تا ده روز واپس این

آلات تا [illegible] شتر و گاو و خر و غیره جانور که از آن شیر [illegible] تا پنج روز و جواهر تا هفت روز و دانه یکی

و چهارپایان که از آن شیر نمیدوشند تا سه روز غلام تا پانزده روز و خانه و قطعه زراعت و مرکب سواری

و ملک مغروس تا ده روز اگر خریدار بخواهد پس هم او مال خود را تمامی واپس بگیرد و بعد از مدت مذکور

که برای هرکدام جدا نوشته این مال برنمیگردد و مالی که خریدار امتحان نموده و خوب تحقیق کرده بگیرد به هیچ وجه

برنمیگردد و مالی که خریدار امتحان نموده و خوب تحقیق کرده بگیرد به هیچ وجه برنمیگردد خواه یکروز برآمده باشد

خواه بسیار لازم است که در وقت خریدن خوب امتحان نموده باشد شرط و عهده تحقیق در میان بیارد

[illegible] اگر طلا را به زرگر جهت ساختن چیزی داده باشند نقد

که داده بود واپس بگیرد به جهت آنکه طلا در آتش نمیسوزد و اگر زرگر کم بدهد جرمانه یا مالی که به زردی نگاه داشته

از زرگر باید گرفت اگر صد پل نقره داشته باشند صد پل حق الناس بدهد و در حساب از صد پل هشت پل حق الناس

بدهد و از صد پل سرب هشت پل حق الناس بدهد از صد پل مس پنج پل حق الناس بدهد و در آهن از صد پل ده

پل حق الناس مجری بدهد روی آهن از مس سرب باید دانست و اگر زیاده ازین بگیرد جرمانه باید گرفت

[illegible] اگر صد پل ریسمان

پشم یا سوت اگر داده باید که کل و غیره را یکصد و ده پل بگیرد و اگر صد پل سوت میانه داده باشند

یکصد و پنج پل پارچه بگیرد و اگر سوت یا ریسمان پشم باریک یکصد پل داده باشد یکصد و سه پل

اگر [illegible] قرار [illegible] شرط [illegible] غلام آنکه [illegible] باشد آورده بعمد کرده فسخ [illegible] در آنکه ششم [illegible] دیگر [illegible] خود [illegible]

یازدهم آنکه اگر کسی مسلمانی [illegible] غلام بشود [illegible] آمده خود برضای آنکه [illegible] بهره [illegible] غلام خود [illegible] دهم [illegible]

[illegible] کسی [illegible] خود را [illegible] شخصی کرده [illegible] کند [illegible] غلام خود [illegible] بشود [illegible] گذاشته [illegible] دهم

غلام بشود [illegible] سید [illegible] بگوید [illegible] قبول [illegible] غلام [illegible] از روی [illegible] خود [illegible] آنکه [illegible] دهم [illegible] باشد

کسی را [illegible] غلام بشود [illegible] خود را فروخته [illegible] خود را آنکه [illegible] پانزدهم [illegible] قرار [illegible] شخصی [illegible] خود را [illegible] کرده [illegible] آنکه [illegible] چهاردهم

غلام [illegible] آورده [illegible] یا دزدیده [illegible] را فروخته کسی پسر کسی [illegible] اگر [illegible] کرد [illegible] غلام نمیشود [illegible] غلام کرده باشد [illegible]

باید کرد [illegible] غلام نمیشود [illegible] آورده [illegible] فروخته پسر کسی [illegible] اگر [illegible] باید کرد [illegible] خلاص [illegible]

غلامیکه جان صاحب خود را از مهلکه [illegible] آزاد میشود مثلا آنکه شیری قصد کشتن کرده باشد یا دزدی

کشته باشد غلام [illegible] خلاص بکند و بعد از مردن آقای خود از میراث بهره می یابد غلامیکه [illegible]

برضای خود آمده غلام بشود [illegible] نشود [illegible] باشد [illegible] همه [illegible]

خلاص نشود قول [illegible] آنکه [illegible] باید [illegible] اگر [illegible] کرده است همان خدمت عوض [illegible]

و اگر خدمت نکرده است خوراک و لباس [illegible] بدهد غلامیکه [illegible] گرفته [illegible] اگر [illegible] داده خلاص بکند

صاحب [illegible] باید داد غلامیکه جان صاحب خود را از مهلکه خلاص کرده باشد اگر از دار خانه پیدا شده باشد

هم آزاد میشود هم در مراتب میراث حصه می یابد شخصی را که در قحط سالی خوراک داده غلام کرده است

اگر خواهد آزاد شود [illegible] هرچه خورده باشد ادای آن نموده برود قول دارد آنکه اگر غلام

دهم خود دیگری باشد ششم آنکه در جنگ فتح کرده به غلام آورده باشد هفتم آنکه در شهر [illegible] قرار [illegible] اگر
[illegible] اگر کسی [illegible]
کسی پای دهم غلام خود باشد [illegible] و پای [illegible] نهم آنکه برضای خود آمده غلام بشود یازدهم آنکه اگر
دهم گذاشته [illegible] بشود [illegible] یا آنکه غلام خود [illegible] شخصی خود را [illegible]
باشد [illegible] دهم آنکه [illegible] خود از روی اخلاص غلامی قبول کند [illegible] غلام بشود
چهاردهم آنکه [illegible] خود را [illegible] پانزدهم آنکه خود را خود فروخته غلام بشود و اگر کسی را
[illegible] غلام کرده باشد غلام نمیشود [illegible] خلاص باید کرد و اگر کسی پسر کسی را فروخته یا دزدیده آورده بفروشد غلام
نمیشود [illegible] خلاص باید کرد و اگر کسی [illegible] پسر کسی را فروخته یا دزدیده آورده بفروشد غلام نمیشود [illegible] باید کرد
غلامیکه جان صاحب خود را از [illegible] بیرون [illegible] یا آنکه [illegible] کرده باشد یا دزدی
گرفته باشد غلام را خلاص بکند و بعد از مردن آقای خود از میراث بهره نمی یابد غلامیکه [illegible] و پارچه
برضای خود آمده غلام بشود [illegible] یک شود [illegible] خورده باشد همه را [illegible]
خلاص نشود قبول ندارد آنکه از وجه [illegible] نباید گرفت اگر [illegible] کرده است همان خدمت عوض خود [illegible]
و اگر خدمت نکرده است [illegible] غلامیکه در [illegible] اگر صاحبش [illegible] خلاص بکند
صاحب [illegible] غلامیکه جان صاحب خود را از مهلکه خلاص کرده باشد اگر از دادخانه پیدا شده باشد
هم آزاد نمیشود [illegible] میراث حصه می یابد شخصی را که [illegible] سالی خود [illegible] غلام کرده است
اگر خواهد آزاد شود [illegible] هرچه خورده باشد ادای آن نموده برود قبول ندارد آنکه اگر غلام

[illegible] در [illegible]

[illegible] علوم [illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible] نماید [illegible] بعد از [illegible]

[illegible] علوم [illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

تمام میشود و اگر از شخصی که اقا خیال کرده بود زیاده اگر دو فیل یا علوفه مقرر چیزی دیگر بار دیده اگر بست
کسی را بیک کاری چسبانیدند در نصف روز یا اول روز دو کس از آن بیمار شوند و بعد ده کس تمامی آن کار را
بانجام رسانیدند باید که اجوره بر بیست کس مال بر ده کس بدهند و اگر آن کار تمامی ساخته نشد پس تفاوت اجوره دو کس وضع
کرده بگیرد و اجوره بیست کس ... اگر کسی مالی را سپرده که بجای برسانند و آن مال از بی خبری او ضایع شود تاوان باید گرفت
و اگر از آن مال را گرفت یا خدای بر سر آن آمد چنانچه ... بر روی کشتی در دریا غرق شد و اسباب آن
درین صورت تاوان نباید گرفت اگر ظروفی از کهار شکست و مالی که در آن بود مثل مربا و اچار و غیره ضایع
شد قیمت آن مال یعنی مربا و اچار و غیره سوای ظروف از کهار بگیرد و اگر سپاه چیزی سپرده باشند که بجا
برسانند و از بیخبری آن مال ضایع شد از انها تاوان باید گرفت و اگر راجه آن مال گرفت یا خدای بر سر آن مال آمد تاوان
نباید گرفت و اجیر بگیرد و اگر کهار یا مزدور ظروفی را گم نمود از آن تاوان باید گرفت و اگر کهار یا کرایه کش که آن مقرر نموده
چیزی قلیل یا کثیر حملی گرفت و بر سر وقت حاضر نشد یا اگر بهت کم نزد کرایه کرده است پس از زیاده بیست اجوره
دیگر یا کرده شود باشد تاوان بگیرد و اگر سوای کار کشتی های کرایه کرده باشد در صورتیکه هنوز روانه نشده اند و حرکت کرده اند
کرایه دیگر بر سید هشتم حصه کرایه تاوان بگیرد و اگر در نیمه راه حرکت بکنند تمامی کرایه هرچه مقرره باشد از انها جرمانه
بگیرد و اگر چند راه بعد از روانه شدن حرکت بکنند حصه کرایه جریمه بگیرد و در جمیع صورتها با انها چیزی بدهد اگر کرایه
کرایه کش یا کهار بیمار شود دکان و آن نیست تاوان نباید گرفت همچنان تا کرایه کش حاضر شد و کهار و مزدور حاضر آمدند
... شش شخص که بکرایه و اجوره گرفته بود انها را قبول نماید بر چیزی که از انها جرمانه میگرفت بهمان نسبت از آن شخص

تمام شده بود و اگر از نفعی که اتفاقاً خیال کرده بود زیاده اگر بوسیله علوفه مفرو چیزی دیگر باد بدهد اگر کسی را بکار دیگر بچسبانند در نصف روز یا اول روز دو کس از دان تیار شوند در هر ده کس تمامی آن کار را با تمام رسانیده باید که اجوره هر بیست کس مال هر ده کس بدهد اگر آن کار تمامی ساخته شد پس تفاوت اجوره دو کس وضع کرده بگیرد و اجوره هر ده کس بدهد اگر بکرایه کشتی یا شتر برند که بجای برسانند و اگر مال از تقصیری او ضایع شود تاوان باید گرفت و اگر راه آن مال را گرفت یا غدرای بر سر آن آمد چنانچه آبی در آن در آمد بر دو یا کشتی غرق شد و اسباب آن در صورت تاوان نباید گرفت اگر ظروفی از کهار شکست و مالی که دران بود مثل مربا و اچار وغیره ضایع شد قیمت آن مال یعنی مربا و اچار وغیره سوای ظروف از کهار بگیرد و اگر اسباب چیزی سپرده باشند که بجا برسانند و از تقصیری آن مال ضایع شد از انها تاوان باید گرفت و اگر راه آن مال گرفت یا غدرای بر سر آن مال آمد تاوان نباید گرفت و اجره بگیرد و اگر کهار یا مزدور ظروفی را گم نمود از ان تاوان باید گرفت و اگر کهار یا کرایه کشی که آن مقرر نموده چیزی قلیل یا کثیر حالی گرفت و بر سر رفتن حاضر نشد و اگر کجا که نزدای کرایه کرده است پس از ضابطه بیست اجوره دیگر دیگر گشته باشد تاوان بگیرد و اگر سوای کار کسی های کرایه کرده باشد در صورتیکه هنوز روانه نشده اند و حرکت نکرده اند دیگر کرایه دیگر به هر سید هفتم حصه کرایه تاوان بگیرد و اگر در نیمه راه حرکت بکند تمامی کرایه هر چه مشده باشد از انها باز بگیرد و اگر در راه بعد از روانه شدن حرکت بکند حصه کرایه جریمه بگیرد و در جمیع صورتها با انها چیزی بدهد اگر کرایه کش یا کهار بیمار شود دکاه آن میت تاوان نباید گرفت همچنان تا کرایه کش حاضر شد و کهار و مزدور حاضر آمده به باشند تنخواه که بکرایه و اجوره گرفته بود از انها قبول نماید و جرمانه هر شی که از انها جرمانه میگرفت بهمان نسبت از ان شخص

بدل هر روز یافته البته قمار بسیار خواهد یافت بازی آدم که کجا قمار میکنند همین قاعده که ... قمار بازی

نوشته شد منظور باید داشت قول ... نوشته شد که کسی قمار بازی بکنند با دیگران فروختن انبار را به

اخراج نماید شود که درهم ... گردد و جهه باید که او را در ... [illegible]

دشنام بر چند گونه است یکی آنکه نام کسی را برده بگوید که فلان بیان همه ... باشند چهارم آنکه صفت را

... بگوید مثل آنکه بگوید که فلان ... همه ... باشند دوم آنکه نام همان شخص را برده بگوید و دشنام از حالی

بیرون نیست یکی سهل و صورتش آنست که کسی بی شعور یا نادان یا بیچاره و امثال این چیزها بگوید دوم آنکه

دشنام فحش داده باشد سیوم آنکه عیب ... که آدم از آن کار فرود ... شود چنانچه کسی را که شراب

خوردن روا نباشد او را بگوید که تو شراب خورده یا با زن استاد زنا کرده یا ... ... و دیگر

و امثال آن جریمانه دشنام اگر با هم جنس خود گفته باشد مثلاً برهمن به برهمن و چهتری به چهتری از انجمله جریمانه

دشنام سهل اگرچه صورت دشنام سهل پیشتر ازین نوشته شد فاما درین مکان هر دو انکشاف باید کرد

دران اینست مثلاً تا ... بیند او را کور یا نابینا و آدم صحیح را مبروص یا ... بگوید و صحیح الاعضا را

کوش یا ... ناقص ... آدم لاغر را از روی تمسخر فربه یا ... را از روی ... خوش صورت بگوید از آن

شخص دوازده ... جریمانه باید گرفت اگر نابینا را نابینا مبروص را مبروص بگوید نصف آن جریمانه که شش پنا

دیا دین باشد جریمانه باید گرفت اگر ... در ... این قسم بگوید از آن ... جریمه باید گرفت و اگر

بجبر ... و ... در ... هر چند ... با هم ... داده باشند دشنام سهل هر دو از آن بگیرند همین

نرد بازی یا فته البته قمار بسیار خواه یافت [illegible] بازی دوم که [illegible] میکنند همین قاعده که همیشه قمار بازی
نوشته شده منظور باید داشت قول آن [illegible] گذشت که کسی قمار بازی بکند یا به دیگران فرید [illegible] اخبار را به
اخراج باید شود که هم [illegible] حسب [illegible] کرده [illegible] باید که او را در [illegible]

دشنام بر چند گونه است یکی آنکه [illegible] بگوید که همان [illegible] همه [illegible] باشند چهارم آنکه صنعت را
[illegible] بگوید مثل آنکه میگوید که [illegible] همه [illegible] باشند پنجم آنکه نام همان شخص را برده بگوید و دشنام [illegible]
بیرون نیست یکی سهل و صورت [illegible] که کسی [illegible] شعور [illegible] یا بیچاره [illegible] از این چیزها بگوید دوم آنکه
دشنام فحش داده باشد سیوم آنکه عیب یا گناه [illegible] آن کار فرود شود منسوب کند چنانچه کسی را که شراب
[illegible] روا نباشد او بگوید که تو شراب خورده یا با زن استاد زنا کرده یا ده ماشه طلا دزدیده

و امثال آن جریمه دشنام اگر هم جنس خود گفته باشد مثلا برهمن به برهمن و چهتری به چهتری از انجمله جریمه
دشنام سهل اگرچه صورت [illegible] دشنام سهل [illegible] از این نوشته شد اما درین مکان [illegible] باید کرد
[illegible] است مثلا [illegible] بگوید [illegible] کور [illegible] بینا [illegible] صحیح را [illegible] بگوید صحیح [illegible] عضو را
گوش یا بینی بریده [illegible] مرد لاغر را از روی تمسخر فربه [illegible] زشت را [illegible] خوشصورت بگوید از آن
شخص دوازدهم جریمه باید گرفت اگر نابینا را نابینا [illegible] مجروح را مجروح بگوید نصف آن جریمه که شش پنا
زیاد نمیشود جریمه باید گرفت اگر [illegible] در [illegible] این قسم بگوید از آن [illegible] جریمه باید گرفت و اگر
[illegible] داد [illegible] در [illegible] هر چند [illegible] باشند دشنام سهل [illegible] آنان بکنند

مثل عیبهای یکان ندور را در تحقیر و ناموزون دشنام داده است از آن کمتر جرمانه بگیرد و همان بگیرد تا غیر

مذکور را از اینها بسیار و اگر بعضی منسوب سازد مثل آنکه برهمن را کشته به هم ساهس جرمانه بگیرد و اگر بگوید

باده گاو را کشته اوتم ساهس جرمانه بگیرد و اگر راجه یا برهمن را فاحش و عابد و دیوانه را دشنام بدهد در شود

جمیع به گفتن ها اوتم ساهس جرمانه باید گرفت اگر نام شهری یا ملکی مثل خراسان یا لاهور یا بان نام برده

دشنام داده باشند اوتم ساهس جرمانه بگیرد و ترتیب جرمانه دشنامها تمام شد فصل [illegible]

[illegible]

[illegible] بدانکه آن بر قسم است یکی آنکه دست برداشته فاما ضرب نرسانید دوم آنکه

ضرب رسانیده فاما علامت ضرب ظاهر نیست سیوم آنکه اثر جراحت پیدا باشد و کسیکه میزند از سه حال بیرون نیست

یکی آنکه با علی تر از خود میزند مثل آنکه چهتری برهمن را بزند دوم آنکه به دون تر از خود میزند مثل آنکه برهمن چهتری را

بزند سیوم آنکه حکم مساوات داشته باشد اگر میان دو کس جنگ شروع شد یکی تغافل نمود یا کنار قلیلی کرده

کرده خاموش مانده از جنگ دست کشید نمود از شخص که اضرار و در زیر جرمانه نباید گرفت شخصیکه در جنگ پیش دستی

نموده باشد از ده جرمانه بسیار باید گرفت شخصیکه متواتر جنگ میکرده باشد از و جرمانه باید گرفت اگر بطریق پیش دستی

ممکن نباشد از هر دو جرمانه برابر بگیرد و اگر از چنڈال این تقصیر سرزند او را باید کشت لیکن علیکه آدم بزرگ دست درازی

کرده باشد کشتن چنڈالی برای آن گفت که درین قسم جا از چنڈال جرمانه نباید گرفت و اگر چنڈال و آدم مردود

بعضی است و صیاد و ماهی گیر و خیلبان و بی ایمان و غلام کاری بکنند که در آن جرمانه باید گرفت از اینها جرمانه

مثل عملهای هندو را دربحقیر نامودن دشنام داده است از ان کمتر ازین جرمانه بگیرد و هامین بگیرد تا کمتر
مذکور را از انها بساند و اگر بعضی منسوب سازد مثل آنکه برهمن را کشته هم ساهس جرمانه بگیرد و اگر بکسی
داده کاو را کشته او هم ساهس جرمانه بگیرد و اگر راجه یا برهمن فاضل و عابد و دیوته را دشنام بدهد در شهر
جمیع به کفتن ها او هم ساهس جرمانه باید گرفت اگر نام شهری و ملکی مثل خراسان یا لاهور یا ان نام برده
دشنام داده باشد او هم ساهس جرمانه بگیرد و ترتیب جرمانه دشنام تمام شد فصل [illegible]

[illegible]

[illegible] چه آنکه ان بر سه قسم است یکی آنکه دست برداشته فاما ضرب نرسانید دوم آنکه
ضرب رسانیده فاما علامت ضرب ظاهر نیست سیوم آنکه اثر جراحت پیدا باشد و کسیکه میزند نسبت بحال مردمان
یکی آنکه با علی تر از خود میزند مثل آنکه چهتری برهمن را بزند دوم آنکه بدون تر از خود میزند مثل آنکه برهمن چهتری را
بزند سیوم آنکه حکم مساوات داشته باشد اگر میان دو کس جنگ شروع شد یکی تغافل نمود یا انکار قبلی کرده
کرده خاموش مانع از جنگ دیگری نمود ازین شخص که اعتراض [illegible] جرمانه نباید گرفت شخصیکه در جنگ پیش دستی
نموده باشد از و جرمانه بسیار باید گرفت شخصیکه مقرر جنگ میکرده باشد از و جرمانه باید گرفت اگر بطریق پیش دستی
ممکن نباشد از هر دو جرمانه برابر بگیرد و اگر از چندال این تقصیر سرزده او را باید کشت بشرطیکه آدم بزرگ دشنام
کرده باشد کشتن چندال برای آن گفت که درین قسم جا از چندال جرمانه نباید گرفت و اگر چاندال و آدم مردود
بیعی بت و صیاد و ماهی گیر و فیلبانان [illegible] و غلام کاری بکند که در ان جرمانه باید گرفت از انها جرمانه

برهمن براق برداشته باشد فاما ضرب نرساند و هم ... جرمانه بگیرد و اگر براق برآورده باشد دست او را باید برید

و اگر دست به براق کرده فاما از غلاف برنیاورده ... جرمانه بگیرد و اگر شودر بر برهمن نجاست بیندازد

و برای برهمن دست به براق کند دست او را باید برید و اگر شودر بر برهمن تف بیندازد هر دو لب او را باید برید اگر شودر

بر برهمن بگوزد مقعد او را باید برید در جائیکه جرمانه گفت اگر بیش ... بر چهتری باشد ... بر بیش ... علی کردن

جرمانه باید گرفت ... کرده باشد جرمانه که در مناقشه دشنام گفته ... بگیرد و اگر برهمن چهتری و بیش و شودر را بزند

یا دست برد از جرمانه باید گرفت و اگر دو کس ... یک ... برای یکدیگر برداشته باشند از هر کدام

ده پن بگیرد و اگر پا برداشته باشند از هر کدام ... جرمانه بگیرد و اگر کسی دست یا پای یا موی ...

کسی را گرفته بجانب خود کشیده باشد از آن ده پن جریمه بگیرد و اگر کسی دست بر عضو عضوی بکند که از گرفتن آن عضو

آزار تمام ... یا ... و اگر گرفته انداخته باشد که بر زمین یا بر چیزی ایستاده یا نشسته باشد از آن را کشیده بیندازد

از آن ظالم یکصد پن جرمانه بگیرد و اگر کسی چوب و سنگ شخصی را بزند و خون از آن جراحت برنیامده باشد سی و دو پن

از آن جریمه بگیرد و اگر خون برآمده باشد شصت و چهار پن جریمه بگیرد و اگر پوست شکافته باشد یکصد پن جریمه بگیرد

و اگر ... گوشت شکافته باشد شش نک جریمه بگیرد و اگر استخوان شکسته باشد آن ظالم را از شهر بدر

اخراج کند اگر پای یا دست یا دندان کسی را بشکند یا شخصی را بزند و آن شخص از شدت ضرب بیهوش شود

یا بینی بشکند از آن ... جریمه بگیرد لیکن ... شرکت داشته باشد در مناقشه آن با هم جنگ کنند

اگر کسی شخصی را از راه رفتن باز دارد یا جهت طعام خوردن بگذارد یا چشم ... او ... باشد از آن طعام هم

برهمن بران برداشته باشد فاما ضرب نرسانده هم [illegible] جرمانه بگیرد و اگر بر او براورده باشد دست او را باید برید

و اگر دست به براق کرده فاما از خلاف برنیامده هم [illegible] جرمانه بگیرد و اگر شودر بر برهمن نجاست بیندازد

و برای برهمن دست به براق کند دست او را باید برید و اگر شودر بر برهمن نعف بیندازد هر دو لب او را باید برید و اگر شودر

بر برهمن بگوزد باید سرین مقعد او را باید برید در جایی که جرمانه گفت اگر بیس شودر بر چهتری یا شودر بر بیس عملی کرده [ن]

جرمانه باید گرفت کرده باشند جرمانه که در منافقه دشنام گفته شد بگیرد و اگر برهمن چهتری و بیس و شودر را بزند

یا دست بردارد جرمانه باید گرفت و اگر دو کس از یک جنس چوب یک برای یکدیگر برداشته باشند از هر کدام

ده پن بگیرد و اگر پا برداشته باشند از هر کدام [illegible] هشت جرمانه بگیرد و اگر کسی دست یا پای یا موی یا جامه

کسی را گرفته بجانب خود کشیده باشد از ان ده پن جریمه بگیرد و اگر کسی دست بر عضو عضوی بکند که از گرفتن آن عضو

آزار تمام یا ورمه بیاید یا پارچه او را گرفته انداخته باشد که بزند یا بر چیزی ایستاده یا نشسته باشد از ان را کشیده [صد و از]

از آن ظالم یکصد پن جرمانه بگیرد و اگر کسی به چوب و سنگ شخصی را بزند و خون از آن جراحت برنیامده باشد سی و دو پن

از ان جریمه بگیرد و اگر خون برآمده باشد شصت و چهار پن جریمه بگیرد و اگر پوست شکافته باشد یکصد پن جریمه بگیرد

و اگر پوست و گوشت شکافته باشد ششصد پن جریمه بگیرد و اگر استخوان شکسته باشد آن ظالم را از شهر بدر

اخراج کند اگر پای یا دست یا دندان کسی را بشکند یا شخصی را بزند و آن شخص از شدت ضرب بیهوش شود

یا بینی بشکند از ان [illegible] جریمه بگیرد لیکن طایفه در چیزی شرکت داشته باشند در منافقه آن با هم جنگ بکنند

اگر کسی شخصی را از راه رفتن باز دارد یا جهت طعام خوردن بگذارد یا چشم و دوش [illegible] افزون او ما باشد از ان طعام هم

و اگر اینچ هر یک نشاند چون جرمانه باید گرفت و اگر درخت مذکور میوه دار باشد مثل انبه و انجیر وغیره در صورتیکه

که گفته شد بعد از این جرمانه بگیرد و اندکی قسم درخت هرچند میوه دار نباشد در صورتیکه گفته شد برابر میوه دار

جرمانه بگیرد و اگر میوه دار باشد ده مثل میوه دار جرمانه بگیرد درختیکه جای نشستن اهل ده و جمعی باشد و درختی که بر بالای

جای سوختن مستی باشد درختیکه برای تعریف حدود مقرر کرده باشند درختی که کنار زیارتگاه باشد مثل کنار

هفت

کنار چشمه درختیکه در بتخانه عبادتگاه باشد درختیکه بزرگان در هر آن دیه مشهور است مثل پیپل و ... که در

قسم درخت و بوته بریده اگر کسی آن را بشکند یا شاخ آن بشکند در هر صورت آنچه برای درخت کلان جرمانه مقرر کرد

در آن صورت همین بوته نصف آن جرمانه بگیرد تفصیل هفت قسم این است کلم مثل چنبلی و رای بیل و کیمه بوته که کلان هم

مثل

... بسیار کلان و بلند نشود و گیاه شاخ آن بر آید چون مثل کدو و کنیر وغیره لتا مثل انگور پان مثل عشق

پیچه و سیم وغیره او کهدی مثل کیله و اناس وغیره ... و گورچ وغیره که بر درختان بر آمده سبز میشود و اگر

اینها را بشکند بر می آید ... و کسی که مال دیگری را بدزد یا حصه میراث دیگر

را از شان ... و تمامی را خود بدزد و متصرف شود یا کسی سوگند را چه میداده باشد آنها قبول نکرده کسی را یا از

را بزند یا زن کسی را بعنف بگیرد و هر کاری که بزور و ضرب بکند آن را نیز همین قسم باید دانست تفصیل بر سه قسم

یکی آنکه میوه و هیچ مثال درگ آب و اسباب زراعت یا زراعت را بشکند یا بمالد یا ضایع سازد یا بگیرد

این را در سیوم درجه باید دانست دوم آنکه پارچه غله و برگ تنبول و خانه اسباب و مرکب سواری را ضایع

بکند این را در دوم درجه باید دانست سیوم آنکه بزهر و یا به آتش کسی را بکشد یا بزن دیگری مجامعت کند

و اگر از بیخ ببرید هشتاد و چهار جرمانه باید گرفت اگر درخت مذکور میوه دار باشد مثل انبه و انجیر و غیره در صورتی که

که گفته شد نصف بیست و ... آن جرمانه بگیرد و اگر شش قسم درخت ... میوه دار نباشد در صورتی که گفته برابر میوه دار

جرمانه بگیرد و اگر میوه دار باشد ده ... میوه دار جرمانه بگیرد و درختیکه جای نشستن اهل ده و جمعی باشد و درختی که بر بالای

جای سوختن میتی باشد درختیکه برای تعریف حدود مقرر کرده باشند و درختی که کنار زیارتگاه باشد مثل کنار

... درختیکه در نزدیک عبادتگاه باشد درختیکه بزرگان در ... مشهور است مثل پیپل و ... که در هفت

قسم درخت و بوته ... اگر کسی آن را بشکند یا شاخ بشکند در هر صورتیکه برای درخت کلان جرمانه مقرر کرد

در آن صورت برای بوته نصف آن جرمانه بگیرد ... هفت قسم این است کلم مثل جنبلی و برای بیل که بوته که کلان هم

... بسیار کلان و بلند نشود و که هیچ شاخ آن بر نیاید ... مثل ... لتا مثل انگور ... مثل عشق

پیچه و سیم و غیره ... مثل کیله و اناناس و غیره ... و غیره که بر درختان بر آمده سبز میشود و اگر

اینها را ... می آید ... و کسی که مال دیگری را ببرد یا حصه میراث دیگر

... از شان ... و تمامی را خود ببرد و در تصرف شود یا کسی سوگند را جهیز داده باشد آنرا قبول نکرده کسی را یا از

را ببرد یا زن کسی را بعنف بگیرد و هر کار که بزور و ضرب بکند آن را نیز همین قسم باید دانست منحصر بر سه قسم است

یکی آنکه میوه و بیخ ... و اسباب زراعت یا زراعت را بشکند یا ... یا ضایع سازد یا بگیرد

این را در سوم درجه باید دانست دوم آنکه پارچه غله و برگ تنبول و خانه اسباب و مرکب سواری را ضایع

بکند این را در دوم درجه باید دانست سوم آنکه بزهر و یا براق کسی را بکشد یا بزن دیگری مجامعت کند

دیگر جهت بر ... شده باشد یا کسی که ... بزبان آفرین نباشد و بر زبان بیارد و در صورت آن ... کند
جهت ... اگر ... اینکار بکند باید ... خواهر عفو ... کند ... آن ... کاری که او را باید کرد مثل آنکه چیزی
مردم ... باشد ... جهری بپوشد یا گاو ... و غیره ... جانور را ضعیف بکند تا مال
... یا از شریک ... سازد یا ... کسی را انگوره و غیره داده ضایع سازد یا ... [illegible] ... یا
پسر یا پدر یا مادر یا برادر یا خواهر ... را بموجب ... از آن یک ... جرمانه باید کرد
اگر ... جامه کسی را بفروشد یا ... گرو بگذارد یا بزری گرفته جهت پوشیدن دیگری را بدهد یا
همین طور بی آنکه بزری گرفته باشد جهت پوشیدن دیگری را بدهد یا همین طور بی آنکه بزری گرفته باشد جهت
پوشیدن کسی بدهد در هر صورت ... جرمانه باید گرفت کاذر را باید که پارچه مردم را بر تخته از چوب ...
باشد بشوید در هر سنگ و غیره نشوید و در خانه خود بعد از شستن نگاه ندارد ... در شستن مرتبه
اول هشتم حصه از قیمت پارچه کم میشود و در مرتبه دوم ششم حصه از قیمت کم میشود و در مرتبه سیوم سوم
حصه قیمت مال کم میشود در شستن مرتبه چهارم نصف قیمت کم میشود و در مرتبه پنجم ... حصه می باید در مرتبه ششم
ششم حصه می باید و در مرتبه هفتم هفتم حصه میماند و در مرتبه هشتم هشتم حصه می ماند پارچه نو را که میشویند از
شستن حساب قیمت بعد از آنکه پارچه را شسته رخت پوشیدنی و غیره و خنداران را پوشیده جهت
شستن دادن باز ... وقت حساب ... در شستن مرتبه نهم کهنه میشود و قیمت آن هیچ است مثلا شخصی پارچه
که قیمت آن هشت ... است جهت شستن داد کاذر آنرا در دفعه اول گم کرد ... جرمانه در شستن دفعه دوم اگر

دیگر بهشت و جنت شده باشد یا کسی که لایق به زبان آوردن نباشد و بر زبان بیارد و صورت آن سوگند
دشمنت اگر دلالی اینکار بکنند باده و خواهر خود و ناکند اعمال آن ناکار بکه او را باید کرد مثل آنکه بهتری
مردم بر جان و خسارت نابد یا سن طلا جوهری بیش کرد یا کاه و غیره زهره جانور را ضعی بکنند یا مال
شه برکت را از شر کیفیت ضعیف سازد یا دخت کسی را نکوزه و غیره داده ضایع سازد یا حمل زنی را بیندازد یا
غیبت
پسر یا پدر یا مادر یا برادر یا همادر یا خواهر یا عمه یا انشاگرد را بموجب بزرگ شده از آن یکصد تن جرمانه باید کرد
اگر کاله دیگر که تنها جامه کسی را بفروشد یا کامی کرد بگذارد یا بزی گرفته بجهت پوشیدن دیگری به بها
همین طور بی آنکه نذری گرفته باشد بجهت پوشیدن دیگری به بها همین طور بی آنکه نذری گرفته باشند بجهت
پوشیدن کسی بدهد در هر صورت سه تن جرمانه باید گرفت گاذر را باید که پارچه مردم را بر تخته از چوب سمل
باشد بشوید و بر سنگ و غیره نشوید و در خانه خود بعد از شستن نگاه ندارد و دیگر که در شستن مرتبه
اول هشتم حصه از قیمت پارچه کم میشود و در مرتبه دوم ششم حصه از قیمت کم میشود و در مرتبه سیوم سیوم
حصه قیمت مال کم میشود در شستن مرتبه چهارم نصف قیمت کم میشود و در مرتبه پنجم دو حصه می باید در مرتبه ششم
ششم حصه می باید و در مرتبه هفتم هفتم حصه میماند و در مرتبه هشتم هشتم حصه می ماند پارچه نو را که میشویند از آن
شستن حساب نیست بعد از آنکه پارچه را شسته رخت پوشیدنی و غیره و خنداون را پوشیده بجهت
شستن داد از آن وقت حساب است در شستن مرتبه نهم کهنه میشود و قیمت آن هیچ است مثلا شخصی پارچه
که قیمت آن هشت تن است بجهت شستن داد گاذر آنرا در دفعه اول گم کرد هشت تن جرمانه در شستن دفعه دوم اگر

جریمانه باید گرفت اگر در گرفتن یا در سپردن داد و ستد جنس نیم صحه کم زیاد بعمل آمده باشد بر اندازه آن جریمانه
باید گرفت اگر در داد و ستد جنس با انداختن پارچه یا غش یا نمک یا خاک یا خشت یا خاشاک یا مله یا قند سیاه یا انگور و ریگ جنسهای دیگر را مخلوط
نموده فروخته باشند از ان یکسان دهند جریمانه باید گرفت اگر کسی از صحاف و مرحوم در سامان و سوت و آهن و چوب و پوست و رخت
و غیره چیز از جنس دیگر باشد و جنس دیگر نام کرده فروخته شد به این جهت آن مال جریمانه باید گرفت اگر کسی جنس
اعلی نموده و قیمت مشخص کرده جنس زبون به مثل مشک علی یا طلای اشرفی یا جنس خوب نموده جنس زبون
به پرسانید کرده بگیرد و بگذارد و در جای قیمت جنس اعلی و زبون را حساب کرده سیر مسایه تنبیه جریمانه بگیرد اگر کسی
نرخ تقلب نموده باشد مشتری را [illegible] جریمانه بگیرد [illegible] اگر [illegible] و هشت صد جریمه بگیرد اگر از جهت
[illegible] گران جوهریان فرموده باشند که جوهر مصوران یا معماران یا کلاه کار [illegible] کنند اینها [illegible] مکنند
از نرخ و معمول وقت واقف هستند و [illegible] جریمانه بگیرد اگر جماعتی
از سوداگران یا بقالان متاعی یا جنسی هر نوع که باشد بجهت فروختن آورده باشند یا بگیرند متفق شده قیمت
آنرا کم کرده خریده باشند یا قیمت متاع خود را متفق شده زیاد کرده باشند و نرخ گران نموده باشند از هر کدام ادم [illegible]
جریمانه باید گرفت جنسی که برای فروختن بیارند باید گران را مهیا کنند [illegible] که هر روز در خانه راجه شخص بشود و مسعور دهنده باشند
و مردم را جهامای باید که خرید کرایه و نفع آنها قیاس کرده نرخ قرار داده باشند اگر شخص معین نرخ هر روزه
مقرر باشند بعد از پنج روز یا هفت روز یا پانزده روز یا یکماه البته نرخ مقرر بکنند اگر سوداگر یا غله فروش
و غیره مالی را که آورده اند از ملک [illegible] است چهار روز که آورده فروختند سر یکصد پنج پنج نفع باید [illegible]

(115)

جریمانه باید گرفت اگر در گرفتن یا در سپردن داد و ستد [illegible] کم و زیاد بعمل آمده باشد جرم باندازه آن جریمانه

باید گرفت اگر در ادویه یا روغن یا اشیا یا نمک یا [illegible] یا غله یا قند سیاه یا انگور و مویز چیزهای دیگر [illegible]

بفروشد از آن شانزده برابر جریمانه باید گرفت اگر کسی [illegible] و چرم و ریسمان و پوست و آهن و چوب و پوست درخت

و دیگر چیزها از جنس دیگر باشد در جنس دیگر نام کرده بفروشد [illegible] آن مال جریمانه باید گرفت اگر کسی جنس

اعلی نموده و قیمت مشخص کرده جنس ادنی [illegible] مثل مشک [illegible] یا اجناس طلا [illegible] یا جنس مغشوش نموده [illegible]

به پرسیدن [illegible] کرده بگیرد [illegible] حساب کرده [illegible] جریمانه بگیرد اگر دلال

نرخ [illegible] نموده باشد [illegible] جریمانه بگیرد [illegible] اگر [illegible]

[illegible] فرموده باشد [illegible]

از نرخ و معمول وقت واقف هستند [illegible]

از سوداگران یا بقالان متاعی یا جنسی هر نوع که باشد بجهت فروختن آورده باشند و با یکدیگر متفق شده قیمت

آنرا کم کرده خریده باشند یا قیمت متاع خود را متفق شده زیاد کرده و نرخ گران نموده باشند از هر کدام از آنها [illegible]

جریمانه باید گرفت جنسی که برای فروختن بیارند باید که آنرا [illegible] که هر روز در خانه [illegible] شخص [illegible] باشند

و مردم را جای باید که [illegible] نرخ [illegible] قیاس کرده نرخ قرار داده باشند اگر شخص معین [illegible] نرخ هر روزه

متعذر باشد بعد از [illegible] یا هفت روز یا پانزده روز [illegible] البته نرخ مقرر بکند اگر سوداگر یا غله فروش

و غیره مالی را که آورده [illegible] از ملک [illegible] آورده فروخته [illegible] نفع باید [illegible]

به معامله‌ای یا و نمود و پس بعد از مطابق نفع کردن ملک مذکور باشد به هر حال بیان قسم دوم که غیر متحرک است
مثل باغ و حویلی و تالاب و غیره این قسم چیزها را فروخته قیمت گرفت و متاع نداد باید دید که در این مدت شده
است یا نقصان پیدا راه یافته نفع مثل آنکه از باغ و زمین زراعت محصول شده است یا از حویلی کرایه
یافته در این صورت آن متاع را با نافع به ... و نقصان آنکه [illegible] از باغ شکسته است
یا سوراخی در کنار تالاب شده است در این صورت بجهت مرمت امکان در کار شود حساب کرده بان مال
بدهند اگر مشتری مال را داد در صورت نفع با منافع و در صورت نقصان زر یکه بجهت مرمت حساب شود باشد با نقد یا فنا
بدهند و دیگر اینکه اگر چیز یکه سوای فروختن نفع حاصل کردن ممکن باشد بر همین قیاس عمل باید نمود مثلش
اینکه اسپی را فروخته زر گرفته و آن را نداده خودش بعنوان نوکری وغیره بر همان اسپ زر حاصل کرد لیکن زر
مشتری را به آن زر که پیدا کرده است بدهند یا اسپ را فروخته زر گرفت [illegible] بطریق کرایه
داده زری حاصل نمود زر یکه در کرایه حاصل شده باشد باز مشتری به مشتری باید داد و آنچه در قیمتی
که بایع زر را گرفته مال به مشتری نداده و در شهر خودش یا به مسافتی فرستاده بعز و شد آنچه باید کرد مثلش
اینست به تفصیل شخصی مالی را فروخته زر گرفت و مال را به مشتری نداده است در این اثنا آن مال مرد یا کسی
برد یا در آتش سوخت نقصان بایع است به مشتری [illegible] و اگر خریدار زری داده مال را خریده فاما
از پیش او نبرده است و نبگیرد و زر خود پس میخواهد زر او را پس باید داد لیکن هرچه نقصانیکه
به صاحب مال برسد از مشتری باید داد اگر مشتری مال را خریده و باز پیش بایع گذاشته رفت در این اثنا

بدهد معاملتی باو نموده پس موافق نفع کردن ملک مذکور باشد به هر حال بآن قسم دوم که غیر متحرک است
مثل باغ و حویلی و تالاب و غیره این قسم چیزها را فروخته قیمت گرفت و متاع نداد باید دید که در آن نفع شده
است یا نقصان بدلا مثلا یافته نفع مثل آنکه از باغ و زمین زراعت محصول شده است یا از حویلی کرایه
یافته در هر صورت آن متاع را با فایده به مالک دهد و نقصان [illegible] از باغ شکسته است
یا سوراخی در کنار تالاب شده است در این صورت به جهت مرمت آن مکان در کار شود حساب کرده بآن مال
بدهد اگر مشتری مال را داد در صورت نفع با منافع و در صورت نقصان زری که به جهت مرمت حساب شده باشد وضع نموده
بدهد و در غیر متحرک نیز از چیزیکه سوای فروختن نفع حاصل کردن ممکن باشد بر همین قیاس عمل باید نمود مثلا
آنکه اسپی را فروخته زر گرفته و آن را نداده خود کش بعنوان نوکری و غیره بر همان اسپ زر حاصل کرده پس
مشتری را به آن زر که پیدا کرده است بدهد یا ارابه را فروخته زر گرفت [illegible] به کرایه
و علاوه زری حاصل نمود زریکه در کرایه حاصل شده باشد با زر مشتری به مشتری باید داد و آنچه در وقتی
که بایع زر را گرفته مال به مشتری نداده و در شهر خود کش یا به مسافتی فرستاده بعزم فروش آنچه باید گردش
از این به تفصیل نوشته شخصی مالی را فروخته زر گرفت و مال را به مشتری نداده است در این اثنا آن مال مرد یا
به دریا افتاده نقصان بایع است به مشتری [illegible] اگر خریدار زری داده مال را خریده فاما
زر پیش او نه برده است و نیکرده و زر خود پس می خواهد زر او را پس باید داد نیابتش در هر کار نقصانیکه
به صاحب مال برسد از مشتری نباید داد اگر مشتری مال را خریده و باز پیش بایع گذاشته رفت در این اثنا

قرار داد عمل [illegible] و نقصان و مخارج آن و غیره از این قبیل اگر متفق شده بجای [illegible] در شهری بیاید برابر

قسمت کرده [illegible] میان یکدیگر حصه قرار داده باشند مطابق قرار داد بگیرد اگر جمعی در یک مال

شریک هستند و اجازه [illegible] که [illegible] بفروشد و [illegible] فروخت نقصان را [illegible] همان

فروشنده حساب باید [illegible] اگر جمعی در یک مال شریک هستند و [illegible] اگر فروخت آنچه نقصان

بشود از فروشنده باید [illegible] باید و [illegible] شریک [illegible] کم فروده یا [illegible] نمود قیمت اجزا از آن

شخص باید [illegible] باید [illegible] مال [illegible]

را یک [illegible] از [illegible] زیاده باید [illegible] اگر مالی [illegible]

آورده در حضور [illegible] آن شخص [illegible] حصه قیمت مال مذکور را چه [illegible] اگر راجع [illegible] کرده و فرق

نموده که فلان چیز [illegible] یا [illegible] بنظر [illegible] نفع [illegible] را قرار داده که در فلان بازار

فروخته شود [illegible] خلاف [illegible] کرده فروخت باید که آن مال را [illegible] بگیرد و [illegible] مال [illegible] قیمت آن چیز

[illegible] جواهر خوب با قیمت [illegible] متاع نفیس را [illegible] را چه برای خود خواهد خرید و ببرد

فروخت [illegible] مال را [illegible] بگیرد و در قیمت آن [illegible] اگر کسی از [illegible] زکوة مال خود را بخفیه [illegible]

مال [illegible] زکوة قیمتی را [illegible] مال فروخته است [illegible] در صورت آنچه زکوة

[illegible] بگیرد اگر [illegible] زکوة [illegible] در زکوة در [illegible] باید و [illegible]

زکوة دریا در زکوة خشکی داخل کند از هر کدام [illegible] بگیرد اگر [illegible]

قرار داد [illegible] و نقصان و مخارج آن و غیره از این قبیل اگر منعقد شده که هرگاه [illegible] و ضرری پیدا آید برابر

قسمت کرده [illegible] میان [illegible] حصه [illegible] داده باشند مطابق قرارداد [illegible] اگر جمعی در یک مال

شریک هستند [illegible] که [illegible] نقصان را [illegible] همان

[illegible] حساب [illegible] اگر جمعی در یک مال شریک هستند و [illegible] اگر فروخت آنچه نقصان

[illegible] فروشنده [illegible] نموده [illegible] قیمت [illegible]

شخص [illegible] مال [illegible]

[illegible] زیاده [illegible] اگر مالی برای

[illegible] در صورت [illegible] آن شخص [illegible] قیمت مال مذکور را [illegible] اگر [illegible] کرده [illegible]

نموده که فلان چیز [illegible] قرار داده که در فلان بازار

[illegible] خلاف [illegible] کرده [illegible] باید که آن مال را [illegible] بگیرد و [illegible] قیمت آن چیز

[illegible] جواهر خوب [illegible] برای خود خواهد خرید [illegible]

فروختن مال را [illegible] بگیرد و [illegible] اگر کسی [illegible] زکوة مال خود را [illegible]

[illegible] زکوة [illegible] مال فروخته است [illegible] در صورت آنچه زکوة

[illegible] بگیرد اگر [illegible] زکوة خشکی [illegible] دریا [illegible] داروغه

زکوة دریا [illegible] خشکی [illegible] از هر کدام ده [illegible] بگیرد اگر [illegible]

مال امانت مردم را ضبط بکنند اگر در مدت ده [illegible] شاد یا بهتر باز دهد والا بعد از ده سال راجه بگیرد و اگر چند کس
بشرکت تجارت میکنند و از آن میان یکی شخصی ظاهر شد از حصه اصل نفع یعنی اصل مال او داده از مال خود خارج
کنند اگر وارثی نداشته یکی بیمار شود یا در معاملات و تجارت کار از میقات خود گذاشته خود تعیین کند مزارعان و اهل حرفه
که نیکه جایگاه میکنند مجموعه آنها شانزده شخص میشود اگر با هم شریک باشند بدستوریکه برای سوداگران گفته شد عمل
نمایند [illegible] انکه کسانیکه تجارت میکنند میان خود درین ترتیب قسمت نمایند بعضی را چهار اجاره که شارابه آن مردم
باشد [illegible] صورت تقسیم اینست که مثلا صد باره تا واست بآن کس که شارابه هستند چهل و هشت بگیرند
هر چهار دیگر که از انها پایین تر از اعلی است بیست و چهار بگیرند چهار دیگر که از انها پایین تر اند شانزده بگیرند و چهار دیگر
که از همه اسفل اند دوازده بگیرند [illegible] اول در بیان دزدی و آن هر دو قسم است
یکی آنکه بزور بر خانه شخصی ریخته مال او را ببرند دوم آنکه بخفیه ببرند و پنهان نگاه دارند کسانیکه بزور ریخته ایشان کرده اند
پنهان نیستند معلوم همه کس میشود باید که راجه حکام ایشان را خفیه یا صریح یا به تجسس یعنی در هر وقت که پیدا بکشد و مال او
باید [illegible] بخفیه دزدی کرده برای پیدا کردن دزد گوناگون تلاش باید کرد مثال آنکه نشان قدم دزد را گرفته بجا
میرود دوم آنکه از جمله متاع که بدزدی رفته مقداری پیش کسی ظاهر شود از این رهگذر دزد پیدا گشت سیوم آنکه دزدیکه
در میان مردم مشهور باشد او را بگیرند چهارم آنکه یکی در دیهه یکبار دزدی کرده ظاهر شده باشد مرتبه دوم آنجا دزد
بشود او را باید گرفت پنجم آنکه مردم بی نام و نشان که خانه خویش و قوم در دیهی ندارد یا نوکر باشد و اگر [illegible] ششم
او را در قید باید کرد شخصی که ذات یا نام یا خانه یا جای مسکن یا دیهه شهر وطن خود پنهان کند او را هم باید گرفت [illegible] معروف

مال ایامت مردم را جبر کنند اگر در مدت ورثه او پیدا شود بهتر باز دهند والا بعد از ده سال احد کم واگر چند کس
به شرکت تجارت میکنند و از آن میان یکی شغلی ظاهر شد از حصه اول نفع یعنی اصل مال او را داده ارباب خود خارج
کنند اگر در شرکا یکی بیمار شود یا در معاملات و تهمت بار در حضور خود گماشته خود تعیین کند مزار عان واهل حرفه
کسب که چاکر میکنانند مجموعه انها شانزده شخص میشود اگر با هم شریک باشند به دستوریکه برای سوداگران گفته شد عمل
نمودن است و کسیرا که کسانیکه چاکر میکنند میان خود به این ترتیب قسمت نمایند بعد از چهار اجاره که شارا به این مردم
بدهند سهم نصف بدیشان یکی از آن صورت شانزده است که مسلا صد یا ده تا واست با کس که شارا به هستند چهل و هشت بگیرند
و چهار دیگر که در غیبه انها باین تراز او اعلی است هشت چهار بگیرند چهار دیگر که از انها باین تراند شانزده بگیرند و چهار دیگر
که از همه اسفل اند دوازده بگیرند [illegible] اول در بیان دزدی و آن بر دو قسم است
یکی آنکه بزور بر خانه شخصی ریخته مال او را ببرند دوم آنکه بخفیه ببرند و پنهان نگاه دارند کسانیکه بزور بر ریخته اینکار کرده اند
پنهان نیستند معلوم همه کس میشود باید که راجه حکام انها را گرفته با دست یا در بجبر یعنی در هر وقت که باید بکشد و مال را
با بدهد و آنکه بخفیه دزدی کرده برای پیدا کردن دزد گونا گون تلاش باید کرد مثال آنکه نشان قدم دزد را گرفته تا جا
برود دوم آنکه از جمله متاع که بدزدی رفته مقداری پیش کسی ظاهر شود از این رهگذر دزد پیدا کنند سیوم آنکه دزدی که
در میان مردم مشهور باشد آنرا بگیرند چهارم آنکه یکی در دیه یکبار دزدی کرده ظاهر شده باشد مرتبه دوم آنجا دزد
بشود او را باید گرفت پنجم آنکه مردم بی نام و نشان که خانه خویش و قوم در دیهی ندارد یا نوکر باشد داگر نسبت به همین قسم دیگر کنند
آنرا در قید باید کرد ششم شخصی که ذات یا نام یا خانه یا جای مسکن یا دیه شهر وطن خود پنهان کند او را هم باید گرفت هفتم شخصی که معروف

جرمانه نمودن آنست که بگویند اکنون سیاست بایک نیست و یا ممکن باشد مال دزدی بجنس و یا قیمت مال بصاحب مال
ازو بدهد و یا بدهد دزد را بکشد تنها جنس اگر دزد دزدی کلان کرده باشد و آن دزدی مقابل ادهم باشد
اگر کشت
باشد بکشد اگر مال کمی مثل گل یا شاخ یا درخت یا میوه یا دو سه پارچه شخص دزد برهمن باشد از او نباید
مقدار گناه دیده جرمانه باید گرفت اگر برهمن دزدی کلان بکند بر پیشانی او داغ نموده از ملک خود بدر کند
برهمن را نباید کشت بصورت داغ مذکور باید که بشبیه قدم سگ باشد اگر برهمن مال دزدی پس بر همه پیراهن
بکند در پشت او داغ نباید کرد از جرمانه او هم بس باید گرفت اگر در دیهی دزدی شد یا در حدود دیهی کسی
کشته شد مقدم آن دیهه را بگیرد تا دزد را گرفته بدهد یا جواب آن بگوید و اگر مقدم پی دزد از دیهه خود برآورده بحدود
دیگر رساند مقدم آن دیهه را بگیرد و از آن بازخواست نماید اگر پی دزدی از دیهه برآمده بدیگر دیهه نرسید
پس مقدمان دیهات نواحی آن دیهه را در قید بکنند اگر بر آنها هم ثابت نشود طرفداران پرگنه را گرفته از آنها
بازخواست نماید اگر بر آنها هم ثابت نشود محافظان و داروغهای راه و غیره را که در آن حدود باشند
بازخواست بکند طریق دیگر قول اصح در این ضابطه آنست که اگر پی دزدی به دیهی برسد مقدم آن دیهه
[illegible]ت بگوید تا از دیهه خود پی به دیگر جا رساند و اگر بطریقی کسی را در جای کشته اند یا مال کسی رفته است
که آن مکان در هیچ کشش دیهه واقع است و از اسباب و یا بطرز دیگر ضایع شده باشد جمیع آن دیهه جواب
معامله بکنند نهایتش دیهی که نزدیک باشد زیاده بدهد و دیهی که دور باشد کم بدهد اگر مقدمان این دیهات
از روی قسم و غیره خود را خلاص کرده [illegible] جواب بگوید اگر [illegible] خلاص شود کوتوال و داروغه

جرمانه دزد آنست که بگونه‌ای که مناسب باشد بازگشت و اگر ممکن باشد مال دزدی بجنس یا قیمت مال بصاحب مال
از دهند و یا مبلغ دزد را بکشند یا حبس کنند و دزدی کلان کرده باشد و آن دزدی مقابل ادعای شخص
باشد بکشند اگر مال کمی از گل یا شاخ یا درخت یا میوه یا دوست پارچه شخص دزدیده باشد آنرا نباید
مقدار گناه دیده جرمانه باید گرفت اگر برهمن دزدی کلان بکند برجبینش او داغ نموده از ملک خود بدر کنند
برهمن را نباید کشت صورت داغ مذکور آنکه شبیه قدم سگ باشد اگر برهمن مال دزدی پس بدهد و
بکند در پیش او داغ نباید کرد از دو جرمانه او و پیش باید گرفت اگر در دهی دزدی شد یا در حدود دیهی کسی
کشته شد مقدم آن دیه را بگیرد تا دزد را گرفته بدهد یا جواب مال گوید و اگر المقدم پی دزد از دیه خود برآورده بحدود
دیگر رسانید مقدم آن دیه را بگیرد و از آن بازخواست نماید اگر پی دزدی از دیه برآمده بدیگر دیه نرسیده
پس مقدمان دیهات نواحی آن دیه را در قید بکنند اگر بر آنها هم ثابت نشود طرفداران پرگنه را گرفته از آنها
بازخواست نماید اگر بر آنها هم ثابت نشود محافظان و داروغهای راه و غیره را که در آن حدود باشند
بازخواست بکنند طریق دیگر قول اصح درین ضابطه آنست که اگر پی دزدی به دهی برسد مقدم آن دیه
خواست بگوید تا از دیه خود پی به دیگر جا رساند و اگر بطریقی کسی را در جای کشته اند یا مال کسی رفته است
که آن مکان در هیچ یک دیه واقع است و از اسباب دو یا سه طرز دیگر یا ضایع شده بین جمیع آن دیه جواب
معامله بکنند تا یکی دیهی که نزدیک باشد زیاده بهره و دیهی که دور باشد کم بهره اگر مقدمان این دیهات
از روی قسم و غیره خود را خلاص کردند چوکیداری جواب بگوید اگر چوکیداری خلاص شود کوتوال و داروغه

نگاه بر ده رای [illegible] داری نباید این قسم چیزها را اگر کسی ببرد دو مال خورد و سیوم باید داشت ظروف سنگ خرد [illegible]

چهارم پایه استخوان چوب [illegible] گاه و بوریا [illegible] این چیزها را اگر کسی بدزدد مال میانه دانست [illegible] سوای [illegible]

جانور ریزه ها که او در خلا داشت سوای طلا خورد [illegible] این چیزها را اگر بدزدد مال اول باید دانست طلا جواهر

پارچه ابریشمی و [illegible] غلام [illegible] گاو و فیل و اسب [illegible] ازین قسم و [illegible] هر که دزدی مال اول جرمانه ادنی

ساهس [illegible] که در دزدی مال دوم جرمانه میانه ساهس [illegible] در دزدی مال سیوم جرمانه [illegible] ساهس [illegible] قیمت

مال [illegible] جرمانه هم زیاده باید کرد اگر مال جنس دوم و سیوم از برهمن باشد از قسم اول اعتبار باید کرد و آنکه

در بالا گذشت که دزد [illegible] نظر بکند برای آنست که در جائیکه از شودر هشت باید گرفت در انجا از ویش

شانزده باید گرفت و از چهتری سی و دو باید گرفت و از برهمن شصت و چهار باید گرفت [illegible] برهمن یکصد باید گرفت

بگیرد و آنکه گفت که جرم قدر مال نظر بکند برای آنست که اگر غله زیاده از آنچه در ده سبو گنجد بدزدد دست را

باید برید اگر کمتر از ده سبو دزدیده باشد یازده برابر مال جرمانه باید گرفت و مقدار غله یک سبو [illegible]

[illegible] برنج [illegible] جهالی [illegible] ناشناس [illegible] که دزد [illegible]

[illegible] ارزانی غله نظر در آورد که از شنیده بودن و قطع اعضا [illegible] آنچه مناسب داند بکند اگر قیمت مال جنس

اول از صد گرکه طلا زیاده باشد باید کشت و اگر از صد کمتر و از پنجاه گرکه طلا زیاده باشد دست ببرد

و اگر تا پنجاه گرکه طلا باشد یازده برابر مال جرمانه بگیرد فاما اگر جواهر یا زن کسی یا آدم بزرگ را دزدیده باشد

دزد را باید کشت اگر غلام کسی را بدزدد دزد را باید کشت اگر مال قلیلی از غریبی بدزدد پنج برابر جرمانه باید گرفت

نگار برده را ... دای نباید این قسم چیزها را اگر کسی ببرد دو مال خورد و سیوم باید داشت ظروف سنگ خورد کن

چهارپایه استخوان چوب چرم کاه و بور باشد این ... چیزها را کسی ببرد دو مال جرمانه داشت ... سوای ابریشم

چاندر ریزه‌ها و کاه و غلا داشت سوای طلا خود شاید این چیزها را اگر ببرد دو مال اول باید داشت طلا جواهر

یا جامه ابریشمی و داه ... کاه و فیل و اسپ ... از ... و برهمن ... هرکه دزدی مال اول جرمانه ادنی

ساهس کند در دزدی مال دوم جرمانه ... در دزدی مال سیوم جرمانه ... ساهس کند ... قیمت

مال ... جرمانه ... باید کرد اگر مال ... دوم و سیوم از برهمن باشد از قسم اول اعتبار باید کرد و آنکه

در بالا گذشت که ... نظر بکند برای آنست که ... از سود ... باید گرفت ... از ...

شانزده بن بگیرد و از چهتری سی و دو بن بگیرد و از برهمن شصت و چهار بن بگیرد مالک ... برهمن یکصد بن بگیرد

بگیرد و آنکه گفت که ... مال نظر بکند برای آنست که اگر غله زیاده از آنچه در ده سبو گنجد ببرد دو ... را

باید زد اگر کمتر از ده سبو دزدیده باشد یازده برابر مال جرمانه باید گرفت و مقدار غله یک سبو ...

در ... ده من ... بوزن ... جهالی ... باشد ... مال ... که دزد ... از ...

... ارزانی غله بنظر در آورده از ... و قطع اعضا ... آنچه مناسب داند بکند اگر قیمت مال ...

زیاده از صد کرکه طلا زیاده باشد باید کشت و اگر از صد کمتر و از پنجاه کرکه طلا زیاده باشد دست ببرد

و اگر تا پنجاه کرکه طلا باشد یازده برابر مال جرمانه بگیرد فاما اگر جواهر یا زن کسی یا آدم بزرگ را دزدیده باشد

دزد را باید کشت اگر غلام کسی را بدزدد دزد را باید کشت اگر مال ... از غریبی بدزدد پنج برابر جرمانه باید گرفت

بشرطیکه حمل [illegible] از برهمن باشد و اگر از [illegible] حمل که [illegible] است [illegible] باشد گناه [illegible]

[illegible] برهمن [illegible] شود اگر کسی [illegible] بر [illegible] از آن [illegible] ادم [illegible]

[illegible] همراه [illegible] کشی [illegible] گفته [illegible] باید گشت [illegible] باید گشت [illegible] تفصیل [illegible]

[illegible] زنیکه شوهر خود را کشته [illegible] بلکه گوناگون [illegible] از آن [illegible] کمتر [illegible] گرفته

باشند [illegible] کند [illegible] این قسم [illegible]

[illegible] کند [illegible] که [illegible] باشد [illegible]

[illegible] خود را باشند [illegible] گوشش [illegible] لب

دستهای او را [illegible] تا [illegible] نموده بکشند بشرطیکه حمل نداشته باشد

اگر شخصی را در محلی یا کوچه یا باغی کشته باشند و اتفاقاً در شب یا بوقتی کشته که قاتل آن کسی [illegible]

باید که [illegible] گواه [illegible] نوکران [illegible] تحقیق نماید که [illegible] کند این چه قسم [illegible]

[illegible] تجارت با کدام [illegible] میکرد و جهت نوکری یا تجارت یا کاری دیگر همراه کدام کس [illegible] داشت بکدام چیز مایل

بود از زبان [illegible] و زنان قبیله او تحقیق نماید که موجب کشته شدن چه سبب [illegible] و این بکدام زن مایل بود [illegible]

از روی عقل و تدبیر قاتل را پیدا کرده بقصاص رسانند و مکان کشته شدن را از باغبانان مثل مردم صحرا

[illegible] و صیاد و مارگیر و هیزم کش وغیره نیز تحقیق این معامله باید کرد [illegible] است [illegible] یا خرمن یا جائیکه

[illegible] و هیزم بیرون ده [illegible] جمع نموده باشند یا خانه یا باغ یا ده [illegible] بسوزد یا بزن راجه جماع بکند [illegible] در بوریا

بشرطیکه حمل داده از مرحمت باشند و اگر آن حمل که انداخته است از مرحمت باشد گناه بر هر دو ثابت [illegible]

است [illegible] بر هر دو می شود و اگر کسی [illegible] [illegible] بر [illegible] [illegible] همراه او [illegible] [illegible] [illegible]

[illegible] همراه [illegible] کشتن [illegible] گفته [illegible] [illegible] را باید کشت [illegible] تفصیل [illegible]

[illegible] زن [illegible] شوهر خود را کشته [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible]

باشند [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible]

[illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible]

[illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] باشد [illegible] [illegible]

دستهای او [illegible] اثر در پای [illegible] [illegible] تا [illegible] نموده [illegible] بشرطیکه [illegible] باشد

اگر شخصی را در محلی یا کوچه یا باغی کشته باشند و اتفاقاً در شب یا موقعی کشته که [illegible] [illegible] [illegible]

باید که [illegible] [illegible] نوکران او را طلب داشته تحقیق نماید که او وفات کند این چه قسم چه شد و نشست

به تجارت یا کدام [illegible] میکرد و [illegible] نوکری یا تجارت یا کارهای دیگر همراه کدام کس داشت بکدام چیز مایل

بود و از زمان [illegible] و زنان قبیله او تحقیق نماید که موجب کشته شدن چه سبب و این بکدام زن مایل بود [illegible]

از روی عقل و تدبیر قاتل را پیدا کرده بقصاص رسانند و [illegible] کشته شدن را از باغبانان مثل مردم صحرا

و [illegible] و صیاد و مارگیر و هیزم کش و غیره نیز تحقیق این معامله باید کرد [illegible] [illegible] یا خرمن یا جائیکه

[illegible] و هیزم [illegible] [illegible] اجتماع نموده باشند یا خانه یا باغ [illegible] بسوزد یا [illegible] [illegible] [illegible] [illegible]

یا زبون تر از برن او باشد با زن محفوظ نسبت با نصد پن جریمه بگیرد همانطور بصورتیکه نوشته اگر چهتری یا بیس
سودر با زن هم برن خود فعلی [illegible] هزار پن جریمه بگیرد اگر مردی با زن هم برن و هم جنس خود زنا کند از آن
مرد هزار پن جریمه بگیرد و اگر مردی با زن زبون تر از قوم خود زنا کند از آن پانصد پن جریمه بگیرد و اگر مادر
و خاله [illegible] شوی و زن ماموں و عمه و زن دوست و زن مربی و شاگرد و خواهر و زنیکه دوست خواهر باشد
عروس و دختر و زن استاد و معلم و پیر و زنان بزرگ قبیله خود [illegible] و زنیکه بجهت خوراک یا مزد دیگر پناه
[illegible] باشند و زن راجه و سنیاسی و دایه و زنان یا از برن اول زنان کنند اثر آن بهمه دی گر بینک
گویند معنی آلت برن یعنی استاد و معلم خود زنا کرده باشد آلت تناسل این قسم مرد را باید برید اگر مرد
از برن زبون باشد و با زن برن اول زنا کند بشرطیکه آن را محافظت میکرده باشند آن مرد را باید کشت
اگر زن محفوظ نیست بطور خود میکرد در این صورت جرمانه باید گرفت اگر چهتری یا بیس با زن برهمن که محفوظ
نباشد زنا کند ز هزار پن و از بیس پانصد پن جریمه باید گرفت اگر سودر با زن برن اعلی زنا کند آلت اعلی
تناسل او را با یک عضوی بریده تمامی مال او بگیرند و اگر سودر برن اعلی زنا کند او را باید کشت و هر چه در نسبت باشد
باید گرفت و اگر زن از برن اعلی باشد و مرد یکم هم جنس و هم برن او نباشد مجامعت بکند هر دو گوش و بینی
آن را باید برید و اگر زن با هم برن و هم جنس یا به اعلی از برن خود زنا کرده باشد هزار پن از آن جریمه باید گرفت
تا مادام کشتن یعنی بقصاص رسانیدن و دست پا بریدن مخصوص راجه است به دیگری نمیرسد که آدم بقصاص
رساند برهمن را نباید که برای امتحان هم بر آن بگیرد و تنها بخشش گفته اند که در جاییکه برهمن بداند که علل مذهب

یا زمین دز برن او باشد با زن محفوظه سبب یا نصد بن جرمه بگیرد همانطور بطوریکه نوشته اگر چهتری یا بیس

سودر با زن هم برن خود غیر محفوظه ... هزار بن جرمه بگیرد واگر مردی با زن هم برن وهم جنس خود زنا کند از ان

مرد هزار بن جرمه بگیرد واگر مردی با زن زبون تر از قوم خود زنا کند از ان پانصد بن جرمه بگیرد واگر با در

دخاله ... وزن ماموں و عمه وزن ودست وزن مرید وشاگرد وخواهر وزنیکه دوست خواهر باشد

عروس و دختر وزن استاد و معلم ... و زنان ... قبیله خود ... بجهت خوراک یا ... دیگر پناه

... باشند و زنان راجه و سنیاسی و ... و زنان یا از برن اول زنان کنند ... بهیه دی گر بینک

گویند یعنی السند ... برن سیاه استاد و معلم خود زنا کرده باشد الت تناسل این قسم مرد را باید برید اگر مرد

از برن زبون باشد و با زن برن اول زنا کند بشرطیکه ان زن را مجامعت میکرده باشند ان مرد را باید کشت

اگر زن محفوظ نیست بطور خود میکرد در ان صورت جرمانه باید گرفت اگر چهتری یا بیس بزن برهمن که محفوظ

نباشد زنا کند ز هزار بن وا ز بیس پانصد بن جرمه باید گرفت اگر سودر با زن برن اعلی زنا کند الت اعلی

... اسل او را با یک عضوی بریده تمامی مال باید گرفت و اگر سودر برن اعلی زنا کند او را باید کشت هر چه داشته باشد

باید گرفت ... اگر زن از برن اعلی باشد و مردیکه هم جنس وهم برن او نباشد مجامعت بکند هر دو گوش و بینی

ان را باید برید و اگر زن با هم برن وهم جنس یا به اعلی از برن خود زنا کرده باشد هزار بن ازان جرمه باید گرفت

جانا ادم کشتن یعنی بقصاص ساینده و دست پا بریدن مخصوص راجه است به یکی نمیرسد که ادم بقصاص

رسانید برهمن را نباید که برای امتحان هم ازان بگیرد و نهایتش گفته اند که در جاییکه برهمن بداند که ظلم ... مذهب

و انگشت ضایع کند سیران زن باید تراشد و انگشت به چه برضر سوا کرده باید کرد انید اگر مرد از زن زبون
به ضرر بردن اعلی زنا کند اگر اما کشت اگر اینهم بردن بد ضرری بر خصا آن دختر زنا کند بعد از آن یکشد گاو یک
نر کار نالان زانی به پدر دختر واده خواهد که به جهان دختر که الشود داشد باید کشت اگر به دختر هم زن درج باید
رضای دختر زنا کرده باشد از آن جریمه بگیرد اگر کسی دختر کسی را در کتخدای بی موجب بدنام کند بزنا یا به
بیماری و غیره پس از دادن دو صد پن جریمه بگیرد و اگر آن عیب در آن دختر باشد و شخصی در هنگام کتخدای خام
نزد دادن کسید پن جریمه بگیرد اگر مردی با هموزنا است سوای ماده گاو جماع کند از آن یکصد پن جریمه بگیرد
و اگر بزن چنداز هرچه بردن زبون خواه بدرضای او خواه در نارضای او زنا کند خواه آن واه ذریده
نگاه داشته یا در پرده نداشته از آن پنجاه پن جریمه بگیرد اگر با لولی وغیره زنان طوایف و زن مسو
ری کسی جماع کند از آن پنجاه پن جریمه بگیرد و در داسکنده بران مرقوم است که هیچ جوانان البته بوده
هر زنی که از قوم طوایف است اولاد آن پسر است و این خارج چهار برن است هدا این انها کمند ا
نخ است این در جماع کردن بزنان طوایف جرمانه باید گرفت برای آنست که هر چند زنا نیست گناه
لازم میشود و اگر کسی بزور یا داه خود جماع کند از آن مرد دو پن جرمانه باید گرفت میگویند زنیکه داه میشود
در رایابه که از دهن و این خود انحراف نورزند به دستور قدیم عمل کند و خدمت آقای خود بجای آورده
باشد به هر یک جماعتی متعلق شده در نارضای زنان طوایف بر سر جماع بکنند از هر کدام بسبب چهار پن
جریمه بگیرد و اگر زنی از طوایف زری گرفته برای جماعتی متعهد شده باشد خواهد که از قرار داد خود بر گردد

به انگشت جماع کند پسران زن باید فراش برود و انگشت به چه به هر صورت که کرده باید کرد اگر مرد از زن زبونی
به دختر بدن اعلی زنا کند اگر ما را کشت اگر او هم بدن به دختری برضای آن دختر زنا کند بعد از آن بگذارد کاو یک
شرکا و فان ذاتی به پدر دختر واده خواهد که به همان دختری که آبستن شود زن است باید گرفت اگر به دختر هم بدن در تهیه
رضای دختر زنا کرده باشد از آن جریمه بگیرد اگر کسی دختر کسی را در کدخدای به موجب بدنام کند به زنا یا به
بجاری یا وغیره پس از دارا از آن دو صد بن جریمه بگیرد و اگر آن عیب دران دختر باشد و شخص در بدنام کند ای خام
بعد از آن کسه بن جریمه بگیرد اگر مرد زن اهون است سوای مادر که با وجماع کند از آن یکصد بن جریمه بگیرد
و اگر بدن اعلی بدن زبون خواه به رضای او خواه در نا رضای او زنا کند خواه آن را زبرده
نگاه داشته یا در پرده نداشته از آن پنجاه بن جریمه بگیرد اگر بلولی وغیره زنان طوایف و زن مسو
ری کسی جماع کند از آن پنجاه بن جریمه بگیرد و دلاسکنده بدان معلوم است که هیچ یوا نام البسر بوده
هر زن که از قوم طوایف است اولاد آن پسر است و این خارج جهاد بدن است و در آیین آنها کمند ا
نیست این در جماع کردن به زنان طوایف جرمانه بایست گرفت برای آنست که هر چند زنا نیست گناه
لازم میشود اگر کسی بزور زن یا داه خود جماع کند از آن مرد دو بن جرمانه باید گرفت میگوید زنیکه داه میشود
در رعایا به که از دهن و آیین خود انحراف نورزد به دستور قدیم عمل کند و خدمت آقای خود بجای آورده
باشد اگر یک جماعتی منفق شده در نا رضای زنان طوایف برسند جماع بکند از هر کدام صبت جهار بن
جریمه بگیرد اگر زنی از طوایف زنی گرفته برای جماعتی منعقد شده باشد خواهد که از قرار داد خود برگردد

زنان معتبر باشد و سوای اینها نروند و خواهند میگوید که زنان را جو تره آمدن خوب نیست اگر بشوهر مناقشه نشوده ام
اگر بیهوده ای با آن مطلع نشود یا از گفتار مردم برای اطلاع علم از که کار هر چه بکنید هر کدام را بر قوم خود نشان
معتبر سازد و مخصوصات این قدر است که بجا آورد با هم مفصل نوشته است در شهادات راجه را باید که خود بحقیقت
وا رسد و شخص تمام در جایی که کسی حکم راجه را بجا نیاورد و خلاف حکمی که کرده یا در کاری که راجه فرموده باشد تعامل نماید
شهرها یا دیهی آبادی نموده باشد یا جهت آنها اتفاق نمایند یا مشوره از کسی دیده سبب غلو بر گردد جماعتی از
متوطنان شهر یا دیهه خلاف قاعده عمل کنند با هم [illegible] از این معتبر نمایند و مناقشه در پدر و پسر بیفتد
کسی که برهمن [illegible] لازم شده باشد ادیه اشیعت لازم شده باشد ادیه اشیعت نکند یا کسی مالی را گرفته منکر شود یا شناسایی
یا کسی خیانت کنند و فعل بدی که بر هم [illegible] کنند و طرز زیست بر آن [illegible] مناقشه های مذکور را راجه تشخیص نماید اگر راجه یا کسی [illegible]
مبالغه نویسنده [illegible] کم و زیاده [illegible] با کسی [illegible] را بطور [illegible] و بگذارد از آن او تمام سامان [illegible] بگیرد و اگر
و اگر کسی چیزی را که بر کسی باید خورانید داخل چیزی کرده یا بزد [illegible] بخوراند از آن او تمام سامان جریمه بگیرد اگر آن چیز برای [illegible]
بخوراند دو صد پن بگیرد و اگر آن چیزها [illegible] بخوراند یکصد پن بگیرد و اگر کسی طلا یا نقره عملی قلب بصورت طلای خالص نموده
بفروشد یا گوشت حرام در گوشت حلال داخل کرده بفروشد دست عضو از اعضای او باید برید عضو از گوشت [illegible]
بینی و دست هر سه برای هر یک گناه باید برید و جرمانه [illegible] سامان باید گرفت اگر زرگر طلا از راجه و
برهمن [illegible] تمامی عضو او را از استره ریزه ریزه کرده باید کشت اگر کسی جانوری روی جایی می برد
تا خود کشتن جوان [illegible] برای [illegible] جان از حرام زاده باشد باید که باز بلند مردم را از راه

زبان معتبر باشد و سوای اینها تربوند و خواننده میگوید که زبان را بچوبه آمران خوب نیست اگر بشود بر مناقشه بشود

اگر بسود دی بوقت مطلع بشود یا از گفتار مردم برای اطلاع حاکم از اینکه کار بر بگیرد و هر کدام را بر دوم خود شان

معتبر سازد و مقدمات این مقدمات در چهار ابواب مفصل نوشته است در مقدمات راجه را باید که خود تحقیق

وارسی بشخص نماید در جایی که کسی حکم راجه را بجا نیاورد و خلاف حکمی که کنند یا در کاری که راجه فرموده باشد تعامل نماید

شهری یا دیهی آبادی نموده باشد یا رعیت با هم اتفاق نمایند یا مشوره از کیش و دین همه شود مرکز دو جماعتی از

منطقات شهر یا دیهه خلاف قاعده عمل کنند یا اینکه یکدسته از این معتبر نمایند و مناقشه در بیده و پسر بعند

کسی که بر عهده بر شخص لازم شده باشد او پرداخت لازم شده باشد او پرداخت نکند یا کسی مالی را گرفته منکر شود یا شناسایی

یا کسی خیانت کنند و فعل بدی که بر مردم ستم کند و طرز زیست برین ملک مناقشه های مذکور را راجه مشخص نماید اگر راجه با کسی

مبالغه نویسنده در سکه کم و زیاده بنویسد یا کسی که هیچکاری را بطور خود بگیرد و بگذارد از آن اول ساهس جرمانه بگیرد و اگر

و اگر کسی چیزی را که برکه نباید خورانید داخل چیزی کرده یا بزرگی برهمن بخوراند از آن اوتم ساهس جریمه بگیرد و اگر آن چیز را چهار

بخوراند در صد پن بگیرد و اگر آن چیزها بسود بخوراند یکصد پن بگیرد و اگر کسی طلا و یا نقره عملی قالب بصورت طلای خالص نموده

بفروشد یا گوشت حرام را گوشت حلال داخل کرده بفروشد دست عضو از اعضای او باید برید عضو لذکوشش

بینی و دست بر سر برای هر یک گناه باید برید و جرمانه مدهم ساهس را هم از آن باید گرفت اگر زرگر طلا از راجه و

برهمن دزدی نماید در تمامی عضو او را با استره ریزه ریزه کرده باید کشت اگر کسی جانوری را بجایی می برد

تا خود بنشیند بران جا به معلوم است و برای مرد از حرام زاده باشد باید که بآواز بلند مردم را از راه

واگر کسی ملک کشته شود بکما بسته پس بگیرد و اگر شخصی برای زنا بخانه شخصی در آمده باشد و صاحب خانه از ملاحظه بدنامی
نمود گفته فریاد نزند آن زانی را گرفته برود و از صاحب [illegible] کسی آمده را بگیرد و زری از آن
گرفته او را سزا دهد پس هر قدر زر که او گرفته باشد هشت برابر آن از وجرمانه باید گرفت و اگر کسی مذمت راجه
کند پیش راجه بجای اظهار کند زبان او را بریده از شهر و دیهه بدر باید کرد و اگر کسی پیش راجه ستایش دشمن
راجه بکند زبان آن را بریده از شهر و دیهه بدر باید کرد و اگر کسی در مال راجه دزدی بکند او را باید کشت و از مردیکه
راجه باشد شخصیکه احوالات راجه خبر میشوده باشد یا اهتمام در ضایع نمودن کار راجه بیغمد باشد او را باید کشت
و در جاییکه تمامی مال شخصی را باید گرفت باید که برائی که از آن براق او برای خود او تاث کرده حاصل میکند بگیرد که او
براق وزدی بجهت انکه او را باید گرفت صورت براق که باید گذاشت است شمشیر وغیره براق بجهت سپاه
داده کرایه کسی بجهت کرایه کسان زیر سند مان لولی بگذارد در جائیکه کسی را باید کشت و آن گناه از برهمن سر زند
سران برهمن را تراشیده و بر خر سوار کرده و در پیشانی او داغ کرده از شهر و دیهه بدر کند و اگر کسی که پارچه پوشیده
مرد باشد بعزو شده باشد در ویهه پر را بزند یا بی حکم راجه بر دابه سواری راجه سوار شود یا بر فرشی که مخصوص نشستن راجه
باشد بنشیند از ان او تم ساهسی جریمه باید گرفت و اگر کسی از غصه هر دو چشم کسی کور بکند یا حرف نا ملایم مثل انکه
دشنام باد شناهای اقه ببرد برابر راجه بگوید سوای بخوبی دو دوستدار و او ستاد یا سودر باشد و زنار پوشیده بجهت
برهمن خانه مردم طعام بخورده باشد او ان شخص جریمه باید گرفت اگر سودر زنار پوشیده در سرا دهه خود را
برهمن نامزد کرده طعام بخورد در صورت شناخته شدن بدن او داغ باید کرد اگر سودر خود را برهمن ناصیه زمینی دعوه

و اگر سگی کشته شود یکماشه مس بگیرد و اگر کسی برای زنا بخانهٔ شخصی در آمده باشد و صاحب خانه از ملاحظهٔ بدنامی
نشود گفته فریاد نزند آن زانی را گرفته برود و از صاحب [illegible] کسی اسب را بگیرد و وزیر از آن
گرفته او را سزا دهد پس هر قدر زر که او گرفته باشد هشت برابر آن از وجه مال باید گرفت و اگر کسی مذمت راجه
کند یا سر راجه بجای اظهار کند زبان او را بریده از شهر و دیهه بدر باید کرد و اگر کسی پیش راجه ستایش دشمن
راجه بکند چنان آن را بریده از شهر و دیهه بدر باید کرد و اگر کسی در مال راجه دزدی بکند او را باید کشت از مردیکه
راجه باشد شخصی که احوالات راجه خبر میشود باشد یا مدام در ضایع نمودن کار راجه متعهد باشد او را باید کشت
و در جائیکه تمامی مال شخصی را باید گرفت باید که براقی که از آن براق او برای خود او ثابت که در حاصل میکند بگیرد و اگر
براق و دزدی بجهت آنکه او را باید گرفت صورت براق که باید گذاشت اینست شمشیر و غیره براق بجهت سپاه
و اسب کرایه کسی بجهت کرایه کسان زیر سندان لوتی بگذارد و در جائیکه کسی را باید کشت و آن گناه از برهمن سرزند
سر آن برهمن را تراشیده و بر خر سوار کرده و در پیشانی او داغ کرده از شهر و دیهه بدر کند و اگر کسی که بار چوب پوشیده
همراه باشد بغرور و شیوه مادر و پدر را بزند یا بی حکم راجه بر دابهٔ سواری راجه سوار شود یا بر فرشی که مخصوص نشستن راجه
باشد بنشیند او را ادنی [illegible] هشت جریمه باید گرفت اگر کسی از غصه هر دو چشم کسی کور بکند یا حرف ناملایم [illegible] آنکه
در شنیدن باد دستهای [illegible] برود براجه بگوید سوای [illegible] و از دستار [illegible] یا سودر باشد و زنار پوشیده بجهت
برهمن بخانهٔ مردم طعام خورده باشد او را [illegible] جریمه باید گرفت اگر سودر زنار پوشیده در سرا [illegible] خود را
برهمن نامزد کرده طعام بخورد در صورتیکه [illegible] داغ باید کرد اگر سودر خود را برهمن [illegible] زمین [illegible]

دست قسم نمودن بجهتی زن میراث ناشایسته حدود تمامی کاویان و غیره مالیکه بی صاحب فروخته خود داده را
واپس گرفتن از خریدار فروخته برگشتن نوکری قبول کرده برگردد از حدود شخص نگاه نباید ترتیب کرایه و اجوره
ناشایسته قمار بازی بدگفتن و دشنام دادن بکسی مرا [illegible] آن چون کرده باشد مال بها فروخته مال نداده باشد
ناشایسته بزدی ناشایسته زنا

آدمی از وقتیکه خود را از ناپاکی
و غیره پاک ساخت بعد از آن کار ثواب و اعمال حسنه میتواند کرد و آنکار صواب مثل پرستش ایزد و خیرات خواندن
عبادات عالی [illegible] قیاس بعضی از عادات غیری [illegible] که از کار کرد بازمی ماند و آن دو وقت است یکی در مردن شخصی
از قبیله دوم تولد پسر و دختر در قبیله اکنون بیان وقت اول اگر طفلی که دو ساله پوره نشده باشد بمرد آنرا در زیر زمین
باید کرد بیرون ده به در زمینی که مرده را متوجه باشند دفن کنند و آب و غیره برای او هیچ نباید داد و سراده نباید کرد
و در آتش نباید سوخت همراه او سوای مادر و پدر کسی نرود و گرد دیگران بروند عیب ندارد و بعد از دو سال هرکه بمیرد
اهل قبیله یکجا شده او را برده بسوزند فاما در زمینی که میسوزند پاک و پاکیزه باشد اگر شخص مرده النهوتر [illegible] از هر سه
آتش اگنی هوتر آنرا بسوزند و الا از سایر آتش بسوزند و اینکار با شخصی که همقوم و هم برن او باشد بجا بیارد و اگر همقوم
باشد برهمن هیزم و آتش آورده در طلب نماید زن برهمن از عالت رجبه خلاص میشود آتش خانه جایی که اهل و برادر و خانه که زن
زائیده باشد و ده روز بران گذشته باشد و آتش جاییکه بران مرده را سوخته باشند باید گرفت بعد از غسل دادن
مرده را باید سوخت و خوشبوی نیز بران باید مالید غسل [illegible] و الا دیگر کمیه در قبیله نسبت نزدیکی داشته باشد

دست و قسم خوردن بجهت گرفتن میراث ساختن مهر و تمغا و نامه کاوبان و غیره مالیکه بی صاحب فروخته خود واده را

واپس گرفتن از خریدار فروختن به کسی نوکری قبول کرده برگردد از حدود مشخص کجا و نماید ترتیب کرایه را جوره

ساختن قمار بازی بدگفتن و دشنام دادن بکسی مراتب آن خون کرده باشد مال ها فروخته مال نداده باشد

ساختن سندی ساختن زنا

آدمی از وقتیکه خود را از ناپاکی

و غیره پاک ساخته بعد از آن کار ثواب و اعمال حسنه میتوان کرد و انکار صواب مثل پرستش و توبه و خیرات و خواندن

عبادات علی هذا القیاس بعضی از علامات عجزی و سبب هر که از کار کرد باز می ماند و آن دو وقت است یکی در مردن شخص

از قبیله دوم تولد پسر و دختر در قبیله اکنون بیان وقت اول اگر طفلی که دو ساله پوره نشده باشد بمرد او را در زیر زمین

باید کرد بیرون ده در زمینی که مرده را متوجه باشند دفن کنند و آب و غیره برای او هیچ نباید داد و سراده نباید کرد

و در آتش نباید سوخت همراه او سوای مادر و پدر کسی نرود و اگر دیگران بروند عیب ندارد و بعد از دو سال هر که بمیرد

اهل قبیله یکجا شده او را برده بسوزند فاما در زمینی که میسوزند پاک و پاکیزه باشد اگر شخص مرده اگنهوتری باشد از هر سه

آتش اگنی هوتر او را بسوزند و الا از سایر آتش بسوزد و اینکار با شخصی که معلوم و هم برن او باشد کجا نباید و اگر معلوم

باشد برهمن هیزم و آتش بیارد در طلب تمام آن برهمن از علامات رجبه غلامی میشود و آتش خانه ... و برادر و فامیل که از نسل

زائیده باشد مرده روز همراه نگذاشته باشند و آتش جاییکه بران مرده را سوخته باشند باید گرفت بعد از آن غسل

مرده را باید سوخت و خوشبوی و عنبر چراغ باید مالید غسل ... دیگر کسیکه در قبیله نسبت نزدیکی داشته باشد

[illegible] نخورده باشد یا بشیره و دختر آنکه برای آنها شده باشد و شخصیکه
بیکی از بستگان یا کسانی که برای قبالۀ میکند برای آنها هیچ کجا باید اگر دختر نهاد پسر برای جدا دری و معلم ضرور و جهت
برای دوست و غیره لازم نیست اگر خواهد آب بدهد و الا خیر اگر جدا دری و معلم است به یکماه لازم می‌آید روز
اول غاسلی که جمیع اهل قبیله که همراه مرده میروند پارچه در آب ترکرده یا پارچه در آب دریا غسل کنند سنگی
با مقداری که کل آنها دریا بیرون انداز نما اگر دریا نباشد از تالاب یا اگر تالاب نباشد کناره چاه اگر برهمن مرده باشد
در بار بهر [illegible] به نیت او آب بدهد اگر چهتری است دوازده نوبت و اگر بیش است پانزده مرتبه و اگر سودر است
سی بار بهمان ترتیب آب بدهد بر کجا آری و شخصی را که پرانشچت میکرده باشند میمیرد که برای اهل
قبیله و غیره هیچ کس آب ندهد و شخصیکه از همه جرج و پرانشچت برآید سه روز صبر کرده روز چهارم به نیت آن
مرده آب بدهد و اگر [illegible] در راه جاری بمیرد برای عمالی که هست در هر جا جرج یکجا کرده او را منع است [illegible]
[illegible] منی و دزد شخصیکه در ایام معتبر نماز نگرفت و پرانشچت نکرده باشد
زنانی که شوهر کشته باشند یا حمل انداخته باشند یا شراب میخورده باشند شراب برای همان زنان که برای
آنها شراب منع است و هم خود کشته باشند [illegible] اینها باشند
سبوره شخصیکه بیدرا قبول نمیکرده باشد و دزد [illegible] که سوبرن دزدیده باشد بمقدار ده ماشه طلا
شخصیکه [illegible] گرفتن قرض شده باشد و ادا نکرده و [illegible] باسپاس گرفتن باشد زنیکه شوهر
را کشته باشد زبان را نسبت مردان رانیکه شراب میخورده باشند لفاما انهای که برای آنها شراب حق است

... بر خود بوده و غسل میت ... دختر آنکه دایی انها شده باشد شخصیکه
بیکس باشد نان جائی برای قبر میکند برای انها ... باید اگر دنبال نعش برای جهاد ری و معلم ضرور است
برای دوست وغیره لازم نیست اگر بخواهد آب بدهد والا غیر اگر بچه یا دری و معلم آب ... گناه لازم ... روز
اول قابله باید که جمیع اهل قبیله که همراه مرده میروند پارچه در آب ترکرده یا پارچه در آب دریا غسل کنند سنگی
یا مقداری گل از دریا بیرون انداز ... اگر دریا نباشد از نالا ... اگر تالاب نباشد کناره چاه اگر برسر مرده باشد
دهبار ... بنیت او آب بدهد اگر چهل است دوازده نوبت و اگر بیست پانزده مرتبه و اگر سی و دو است
سی بار بهمان ترتیب آب بدهد برجاری دنیت شخصی را که برانشجت میکرده باشند میرسد که برای اهل
قبیله وغیره هیچ کس آب نزین بدهد و قتیکه انجمه جرج و برانشجت برآمد سه روز صبر کرده روز چهارم بنیت ان
مرده آب بدهد و اگر ... در برجه جاری بمیرد برای عمالی که هست در برجه جرج بجا آرد و او را منع است ...
... نمی دزد شخصیکه در ایام معزز ... نکرفت و برانشجت نکرده باشد
باشد اگر شوهر کشته باشند یا حمل انداخته باشند یا شراب میخورده باشند شراب برای مهمان زنان که برا
انها شراب منع است ... فرو کذاشته باشند ... انها باشند
... شخصیکه بیدر ... قبول نمیکرده باشد دزد ... دزد ... دزد دیده باشد ... طلا
... اسم کرفتن قرض شده باشد و انرا بکیرد ... پاسبانی کرفتن باشد زنیکه شوهر
را کشته باشد زبان را سنه مردان را ... که شراب میخورده باشد ... که برای انها شراب حلال است

به نسبت انها بجز نامناسب ... کرچه بکنند از گناهان خلاص میشود و اگر کسی مردهای مذکور را مساس کند و برای انها گریه بکنند باید که

اگر گریه نتواند کرد یک روز و یک شب روزه بدارد و هیچ نخورد تا گناه خلاص شود و اگر کسی که آن قسم مرده را نوشته شد با

ریسمان یا ریسمان خود را خفه کرده یا کشته باشد مرد و گریه نتواند کرد تا یکماه هر روز سه بار غسل کند و طعام از

گدای ... حاصل کرده بخورد و اگر برهمن ... یکسال فوت باشد ... بجای ... باشد که از ... هیچ فرق

نتواند کرد ... شعوری ... باشد یا بیماری ... بیماری ... باشد امید به شدن ...

باشد ... این ترتیب که از بلندی ... از دریا ... در آتش ... دریا در آب

غرق شوند یا ترک آب و طعام نمایند ... و اینها را ... آتش باید داد و ناپاکی قبیله انها تا سه روز است

قول بعضی ... در باب جماعه که خود را بقصد ... صورت ... بودن مفصل نوشته شد گذشته باشد الست

که تا یکسال برای انها هیچ نباید کرد بعد یکسال ناراین بل باید کرد صورت ناراین بل اینست که مقداری غله حسب المقدور

به نسبت ناراین بل ... و بعد از آنکه ناراین بل بکنند ... و غیره جمیع لوازم بجا آورد قول دیگران در صورت ناراین

بل آنکه ... ناراین بل بکنند ... بقدار ... ساخته در دریا ...

آنکه برهمنان را که عدد آن طاق باشد مثل هفت ... طعام بخورانند ... روز اول هیچ ...

... مرده باشد بعد از ناراین بل ... که در ماه ... صورت ... ساخته ... گاو

خیرات نماید و ... بجا آورد ... بعد از آنکه ... غسل کرده اب به نسبت مرده داده فارغ

شد باید ... زمین نرم که سبزه ... باشد ... و ... سال را باید که ...

به نیت انها بدینها ساخت می کرد چه بکنند از گناهان خلاص میشود و اگر کسی مردهای مذکور را مس کند و برای انها گریه بکند باید که
اگر گریه نتواند کرد یک روز و یک شب روزه بدارد و هیچ نخورد تا گناه خلاص شود اگر کسی که آن قسم مرده را نوشته شده با
بر سیما فیلکان ریسمان خود را نفخه کرده میکشته باشد مرد و گر چه نتواند کرد تا یکماه هر روز سه بار غسل کند و طعام از
گدای [illegible] کرده بخورد و اگر بان برسد که یکسال فرتوت باشد شخصیکه کرسی بجای رسیده باشد که از نیک و بد هیچ فرق
نتواند کرد و مطلقا درد و شعوری نمانده باشد یا بیماری که خصوص زان بیماری بهتر شده باشد امید بهتر شدن نداشته
باشد و مثل مبروص با صاحب [illegible] که خود را خود بکشد به این ترتیب که از بلندی خود را از دریا و در آتش سوز یا در آب
غرق شوند یا ترک آب و طعام نمایند عیب غسل و آتش بهرام [illegible] باید داد و با کی قبله انها تا سه روز است
قول بعضی کهسران در باب جماعه که خود را بقصد وغیره که صورت رضا بودن مفصل نوشته شد گذشته باشد آنست
که تا یکسال برای انها هیچ نباید کرد و بعد یکسال نارابن بل باید کرد و صورت نارابن بل اینست که مقداری غله المعدود
به نیت نارابن بل بدهد و بعد از انکه نارابن بل بکند سیماره وغیره جمیع لوازم بجا آورد و قول دیگران در صورت نارابن
بلا انکه وز [illegible] که [illegible] نارابن بل بکنند در انوقت ده بندار کنجد و سل و روغن ساخته در دریا بیندازد و فرد
انکه بر جهان راکه صد [illegible] ظاهر باشد مثل هفت ماهه طعام بخورانند و انروز بدستور روز اول هیچ پخته نپزد و اگر از
[illegible] بن مار مرده باشد بعد از نارابن بل بر [illegible] که در ماه [illegible] میشود و صورتها از طلا ساخته تا یک گاو
خیرات نماید و پرستش بار بجا آورد و آمدیم بر مطلب بعد از انکه مرده را غسل کرده اب به نیت مرده داده فارغ
شد باید [illegible] زمین نرم که سبزه انجا روییده باشد نشیند و میان [illegible] سال [illegible] باید که در انوقت [illegible]

اگر طعام نخورد و در خانه او نباشد و از غسل روز اول [illegible] شد به همین ترتیب برای پس یازده روز و برای
سه روز و یکماه یعنی چنانچه اسپید خویشان مادری بجا بیارند این نیز همان وجه بطرزیکه نوشته شد در هر صورت
بجا آورده و اگر سه روز برهمن و غیره را برای سوختن برد و دیگر احتمال که از خوردن طعام و بودن در خانه مرده باشد
بجا آورد و لیس آنچه خویشان مادری را اسپیدان مرده بجا آورند این نیز بجا آرد برهمچاری یا در و پدر و [illegible] خود را
اگر مرده باشد برداشته ببرد و بسوزد و آنچه لازم اینهاست باشد بجا آرد و نباشند غله مردم قبیله و غله خانه
نخورد و در خانه خود خواب بکند و اگر سوای اینها را برهمچاری برد و بسوزد برهمچاری [illegible] او میرد و مردی
را که سوخته بجا نمی آید باید که غله خانه خود بخورد و اگر کسی [illegible] بخورند یا از بازار خریده بخورند و اگر از این
دو وجه حاصل نشود فاقه بکشد تا روزیکه از سوتک پاک شوند این قسم بجا بیارند و بوقت شب هر کدام جدا
جدا بر زمین بخوابند یعنی زن و شوهر یکجا نخوابند و بر فرش نگاه بخوابند تا سه روز گوشت نمک و چهار رس
نخورد و در وقت غسل هیچ نخوانند شخصیکه مرده را سوخته در وقت سوختن آتش داده باشد پند را تا ده روز
همان شخص همراه آن شخص خواه نمک گوشت باشد خواه از گوشت [illegible] اسماک یا برنج یا آرد جو از هر جنس که روز
اول پند داده باشد تا ده روز از همان جنس غله پند دهد با وجود حضوری پسر دیگری اینکار نکند اگر پسر نباشد
زن چنانچه برای میراث وارث مقرر کرده همان ترتیب برای سوختن و سراده کردن باید دانست اگر شخصی
سه چهار پسر داشته باشد باید که کلان پسر این اعمال بجا آرد و نهایتش اگر از زری که چنان قسمت نشده
باشد و برادران همدران شریک باشند اینکار بجا آورده باید که از برادران رضا گرفته بکند و اگر هر کدام [illegible]

اگر طعام نخورد و در خانه او نباشد و از غسل بعد از اول بایستد در همین ترتیب برای پس یازده روز و برای
سه روز در کلماه یعنی چنانچه اسپند و خورشان مادری بجا بیارند این نیز همان وجه بطرزی که نوشته شد در هر صورت
بجا آورده و اگر سه روز بر زمین و هیزم را برای سوختن برد و دیگر اعمال که از خوردن طعام و بودن در خانه مرده باشد
بجا آورد و پس آنچه خورشان مادری و اسپند آن مرده بجا آورده اند این نیز بجا آرد بر سه چهاری یا در و بعد از آن مرده خود را
اگر مرده باشد مرده را شسته به برد و بسوزد و آنچه لازم است همان باشد بجا آورد نه باشش غله مردم قبیله و غله خانه
نخورد و در خانه خود خواب بکند و اگر سوای اینها را بر سه چهاری برد و بسوزد بر سه چرخ او میرد و مردی
را که سوخته بجا نمی آیند باید که غله خانه خود نخورد اگر کسی بی طلبیده بخورند یا از بازار خریده بخورند و اگر از این
در وجه حاصل نشود فاقه بکشد تا روزی که از سوتک پاک شوند این قسم بجا بیارند و بوقت شب هر کدام جدا
جدا بر زمین بخوابند یعنی زن و شوهر یکجا نخوابند و بر فرش نگاه نخوابند تا سه روز گوشت نمک و چهار رس
نخورد و بوقت غسل هیچ نخواند شخصی که مرده را سوخته و وقت سوختن آتش داده باشد پنج را تا ده روز
همان شخص همه آن شخص خواه نمک گوشت باشد خواه از گوشت ملحق از اسماک یا برنج یا آرد و جواری هر جنس که روز
اول پنج داده باشد تا ده روز از همان جنس غله پنج بدهد با وجود حضوری پسر دیگری این کار نکند اگر پسر نباشد
زن چنانچه برای میراث وارث مقرر کرده همان ترتیب برای سوختن و سرا داده کردن باید دانست اگر شخصی
سه چهار پسر داشته باشد باید که کلان پسر این اعمال بجا آرد نه باشش اگر از زری که چنان قسمت نشده
باشد و برادران همه در آن شریک باشند این کار بجا آورند باید که از برادران رضا گرفته بکند و اگر هر کدام [illegible]

بوقتی که الهوتر یکسر د بوتت جگ کردن باید داشت که در وقت ناپاکی هر کاریکه مطابق بید و سمرت گفته اند
باید کرد نه پانینش شیخ جیکه که الهوتر باشد و الهوتر شیکرده باشد و بهمان دستور اگر آفتاب و ماهتاب گرفته شود
هر چند در جانب ناپاکی باشد که در انوقت مطابق سمرت باید کرد بکند مثل سراده و خیرات وغیره نه پانینش
الهوتر به غله خام و میوه در ناپاکی بکند و برای اسنرهیا هم ناپاکی یکبار گایتری خوانده یکبار هر دو دوقت
آب بنت افشاند و در زمین انداز و مردم را می باید که از قبیله شخصیکه مرده باشد یا پسری و دختر
متولد شده باشد تا از ناپاکی سوتک طعام نخورند قبیله آنرا میگویند که در ناپاکی شریک باشند و مردم قبیله
اگر طعام از خانه مرده بخورند معیوب نیست و اگر کسی نادانسته از خانه آنها که منع کرد طعام بخورند معیوب نیست
و اگر در هنگام کتخدائی یا جگ یا سر تراشی وغیره در خانه شخصی ناپاکی از جهت مردن یا زائیدن بشود
پس غله که از پیکار پخته باشند باید گفت که آنرا صاحب خانه نخورانند دیگری آورده بمردم بخورانند و اگر
پخته اند در خانه دیگری پخته بخورند نه پانینش همانقدر که پیش از این کار در خانه او جمع شده باشد
ز عیب خوردن سوتک نشود طعامیکه در پیش باشد بخورند و برای اچون آب از خانه دیگری بیاورند
و چیزیکه از خانه اهل سوتک دبرده سوتک اگر بگیرد معیوب نیست تفصیل آن اینست نمک و عسل و
روغن آب گل هیچ مثل ادرک میوه سبزی ساک وغیره هیزم کاه جغرات شیر روغن زرد کهجور ادو
شیرینی وغیره غله نپخته نه پخته بشرطیکه برضای صاحب مال بدست خود از خانه او برداشته بگیرد
اینها برای آنست که مثلا شخصی سنکلپ کرده که هر روز بعده کس خوراک داده خود بخورد در خانه او سوتک

بوقتی که اگر هوزی بکسر و بوقت جنگ کردن باید دانست که در وقت ناپاکی هر کاری که مطابق عهد و سیرت گفته اند
باید کرد و هیچ اشتمی نیست که اگر هو تر باشد و اگر هو تر نشده کرده باشد و بهمان دستور اگر آفتاب و ماهتاب گرفته شود
هر چند در جانب ناپاکی باشد که در آنوقت مطابق سیرت باید کرد بکنند مثل سراده و خیرات و غیره هیچ اشتمی نیست
اگر هو تر هم غله خام و میوه در ناپاکی بکنند و برای استفرها هم ناپاکی یکبار کاتیری خوانده یکبار هر دو وقت
آب بهشت آفتاب هیچ پس انداز و مردم را می باید که از قبیله شخصیکه مرده باشد یا پسری و دختر
شوهر شده باشد تا از ناپاکی سوتک طعام بخورند قبیله آنرا میگویند که در ناپاکی شریک باشند و مردم قبیله
اگر طعام از خانه مرده بخورند معیوب نیست و اگر کسی نادانسته از خانه آنها که منع کرد طعام بخورند معیوب نیست
و اگر در هنگام کتخدائی یا جشن یا سر تراشی و غیره در خانه شخص ناپاکی از هلکید مردن باز آمدن بشود
پس غله که از بکار پخته باشند باید گفت که آنرا صاحب خانه بخوراند دیگری آورده بمردم بخوراند و اگر
پخته اند در خانه دیگری پخته بخورند هیچ اشتمی همانطور که پیش از این کار در خانه او جمع شده باشد
در عیوض خوردن سوتک نشود طعامیکه در پیش باشد بخورند و برای آن چون آب از خانه دیگری بیاورند
و چیزیکه از خانه اهل سوتک دبرده سوتک اگر بخورد معیوب نیست تفصیل آن اینست نمک و عسل و
نوشت آب گل هیچ مثل ادرک میوه سبزی ساک و غیره هیزم کاه جغرات شیر روغن زرد گهند خرما و
شیر سی و غیره غله پخته و ناپخته بشرطیکه برضای صاحب مال بدست خود از خانه او بر داشته بگیرد
اینهم برای آنست که مثلا شخصی سنکلپ کرده که هر روز بعد کس خوراک داده خود بخورد در خانه او سوتک

به باشند برای او تا سه روز سوتک بدارند و در خانهٔ شخصی پسر تولد شود و مادران بر حال سراحت کنند

[illegible] می‌شود تا پاک می‌گردد و نهایتش روز اول و دیگر روز باشد و در آن خانه که پسر تولد شده سوتک اعتبار نباید کرد

برای آنکه سرداره و غیره باید کرد و مردم قبیله اگر حاسس کند عیب نیست نهایتش اگر مادر آن طفل کسی باد[ست]

بکند داخل سوتک می‌شود او را باید که غسل کرده پاک شود و چون آن پسر را و فتی حاسن باید کرد که غسل بکند

تا بعد از تولد او اول مکر و عبادت کسی نباید کرد مادر پسر بعد از بیست روز از تولد پاک می‌شود بعد از بیست بعد

پرستش و دیونه می‌تواند کرد و مادر دختر بعد از یکماه تولد دختر پاک می‌شود روز یک پسر تولد شود در آن روز

برهمنان در خانهٔ او اگر خیرات بگیرند جایز است نهایتش طعام در خانهٔ او نخورند اگر برهمن در خانهٔ او طعام

نخورد باید که چندراین برت بکنند تا از گناهان خلاص شود و زنیکه پسر زاییده است روز اول و ششم و دهم

پاک است و در این سه روز از اعمال خسته هرچه بخواند می‌تواند کرد و در شب ششم از زاییدن پسر محافظت زن بسیار

باید کرد و چراغ همیشه در دست گرفته خبردار باید بود اگر در خانه یکی پسر شده و هفت روز بر آن گذشته و

نجاست در خانه برآید دوم آن شخص پسر تولد شده پس بر مدت که برای پاک شدن از تولد اول لازم باشد آن را

حساب کرده بقیه ده روز دیگر در ناپاکی یا پاکی باشد به همین دستور از ماتم برآید یعنی خواه تولد باشد خواه

فوت‌شدن بشرطیکه در ماتم یکی ماتم دیگری بیاید تا در جدا شدن یکی پس از پاک شدن دیگری متولد شود

و اگر کسانی را که ماتم سه روز گفته از آن ماتم ده روز پس نباید باید که آنچه ملان [؟] شده همان را اعتبار نمایند

اگر در خانهٔ شخصی طفل متولد شده و پیش از برآمدن از ناپاکی یکی از قبیله فوت شده آن پسری یا دختر

ینه باشند برای او تا سه روز سوتک بدارند در خانه شخصی که پسر تولد شود و مادران پس رجال را حاجت کنند
ه نمیشود ناپاک میگردد تنها پنج روز اول دیگر روز باشند دران خانه که پسر تولد شده سوتک اعتبار نباید کرد
برای آنکه سراده وغیره باید کرد و مردم قبیله را اگر مساس کند عیب نیست تنها پنج اگر مادر آن طفل کسی را دست
بکند داخل سوتک میشود او را باید که غسل کرده پاک شود و همان پسر را وقتی مساس باید کرد که غسل بکند
تا بعد از تولد او روز دهم گذشته باشد مساس نباید کرد مادر پسر بعد از بیست روز از تولد پاک میشود بعد از بیست بعد
پرستش دیوته میتواند کرد و مادر دختر بعد از یکماه تولد دختر پاک میشود روزی که پسر تولد شود دران روز
برهمنان در خانه او اگر خیرات بگیرند جایز است تنها پنجشش طعام در خانه او نخورند اگر برهمن در خانه او طعام
نخورد باید که چندراین برت بکنند تا از گناه آن خلاص شود زنیکه پسر زاییده است روز اول و ششم و دهم
پاک است درین سه روز از اعمال حسنه هرچه بخواهد میتواند کرد و در شب ششم از زاییدن پسر محافظت زن بسیار
باید کرد و چراغ روشن و درو دست گرفته بیدار باید بود اگر در خانه یکی کس پسر شده و هفت روز بران گذشته و
بحالت درخانه برادر دوم آن شخص پسر تولد شد پس هر مدت که برای پاک شدن از تولد اول مانده باشد آن را
حساب کرده بقیه ده روز دیگر در ناپاکی باشد بهمین دستور از ماتم برآید یعنی خواه تولد باشد خواه
مردن بشرطیکه در ماتم یکی ماتم دیگری بیاید تا در پیدا شدن یکی پس از پاک شدن دیگری متولد شود
و اگر کسانی را که ماتم سه روز گفته‌اند ماتم دو روز پیش بیاید باید که آنچه کلان پیش آمده همان را اعتبار نمایند
اگر در خانه شخصی طفل متولد شود و پیش از برآمدن از ناپاکی یکی از قبیله فوت شود همان پسری یا دختر

بشرطیکه خون قطع شده باشد و این شرط در پرتش نوشته است زنیکه روز هفتم هم حایض بشود
او را تا پاک اعتبار نباید برد تا هیتش غسل بکند و اگر روز هیژدهم حایض بشود تا پاکی او بگذرد تا بیست
اگر روز نوزدهم حایض بشود تا پاکی او در روز اعتبار باید کرد اگر بعد از بیست روز یا روز بیستم حایض
بشود همان دستور که نوشته شد یعنی روز چهارم پاک میشود این دستور برای زنی است که گاهی
درین روزها حایض شده باشد اگر زنی مدام روز هفدهم و یا هیژدهم و یا نوزدهم حایض می شده باشد
برای پاک شدن او همان دستور چهار روز مقرر است زن حایض سه روز مطلق غسل نکند و در چشم
دوده و سرمه نکشد او عینه بر بدن نمالد و در آب نه در آینه و روزانه نخوابد آفتاب و ماهتاب
و ستارگان نه بیند و بالش دست نکند مسواک نکند خنده بسیار نکند کار خانه نکند بطرف خورد
هر دو کف دست جمع کرده آب بخورد یا از ظرف آهن آب نخورد و به ظرف گل یا برگ درخت گذاشته
طعام هوکهه نخورد طعام هوکهه برنج و دال مونگ و روغن یا دکا و نمک سیندهه یعنی نمک سنگ گفته اند میوه
و میوه ادرک نام هوکهه است بر زمین بخوابد اگر زنی سنکلپ کرده باشد که تمام باد بیساکهه یا کاتک و غیره ازین
قبل غسل بکند یا در سنکرانت یا کسوف در میان حایض شد باید که به آب در نماید و بطرفی آب
بر داشته غسل کند فاما با پارچه که پوشیده باشد غسل بکند و پارچه بیغسار دو یا پارچه نپوشد همان پارچه
چنین بر بدن خشک شود اگر زنی در بیماری که غسل نتواند کرد حایض بشود باید که روز چهارم زن دیگر باید
کرده با پارچه غسل بکند بعد از غسل باز آن زن دست نرساند ده مرتبه یا دوازده مرتبه این عمل بکند

بشرطیکه خون قطع شده باشد و این شرط در پیشش نبوده است زنیکه روز هفتدهم حایض بشود
او را ناپاک اعتبار نباید برد تا حیضش غسل بکند و اگر روز هیژدهم حایض بشود ناپاکی او بگیرند زیراست
اگر روز نوزدهم حایض بشود ناپاکی او در روز اعتبار باید کرد اگر بعد از بیست روز یا روز بیستم حایض
بشود همان دستور که نوشته شد یعنی روز چهارم پاک میشود این دستور برای زنی است که گاهی
در این روزها حایض نشده باشد اگر زنی مدام روز هفتدهم و یا هیژدهم و یا نوزدهم حایض می شده باشد
برای پاک شدن او همان دستور چهار روز مقرر است زن حایض سه روز مطلق غسل نکند و در چشم
درود و سر شانه نکشد او مینه بر بدن نمالد و در آب نه در آید و در روزانه نخوابد آفتاب و مهتاب
و ستارگان نه بیند و بالش دست نکند مسواک نکند خنده بسیار نکند کار خانه نکند بطرف خورد
هر دو کف دست جمع کرده آب بخورد یا از ظرف آهن آب نخورد و به ظرف گل یا بر دست گذاشته
طعام هوکیه بخورد طعام هوکیه برنج و دال مونگ و روغن با دکا و نمک سندهه یعنی نمک سنگ گفته اند میوه
و مغز ادرک تمام هوکیه است بر زمین بخوابد اگر زنی سنکلپ کرده باشد که تمام بادبیساکه یا کاتک و غیره از این
قبل غسل بکند یا روز سنکرانت یا کسوف در این میان حایض شد باید که آب در نماید و ظرفی آب
بر داشته غسل بکند اما با پارچه که پوشیده باشد غسل بکند و پارچه بیفشارد و پارچه نپوشد همان پارچه
چنین بر بدن خشک شود اگر زنی در بیماری که غسل نتواند کرد حایض بشود باید که روز چهارم زن دیگر بادست
کرده با پارچه غسل بکند بعد از غسل باز بان زن دست نرساند ده مرتبه یا دوازده مرتبه این عمل بکند

بعد از یک روز پاک می‌شود اگر کسی در جنگ کشته شود ناپاکی او معلوم نیست هم‌انوقت اهل قبیله پاک می‌شوند اگر
تولد شده‌اش پسر بعد از ده روز بشنود فی الحال یا وقت غسل بکند پاک می‌شود دیگر اهل قبیله بشنوند احتیاج غسل نیست
اگر پیش از ده روز بشنود آنچه از ده روز نسبت باشد داخل ناپاکست اگر مردن شخصی از قبیله در سالی
بعید کسی در یک سال بشنود باید که تا سه روز ماتم بدارد که داخل ناپاکیست و اگر بعد از یک سال
بشنود فی الحال غسل بکنند که هم‌انوقت پاک می‌شود قول بیشتر دیگر آنکه اگر در سه ماه بشنود
سه روز ناپاکست و اگر تا شش ماه بشنود دو روز و یک شب که میان آن دو روز می‌شود ناپاک
است و اگر تا نه ماه بشنود یک روز و بعد از نه ماه اگر بشنود غسل کافیست و دیگر ناپاکی نیست
نهایتش سوای ماتم مادر و پدر برای آنکه پسر هر وقت بشنود از همان روز ده روز معزز ماتم
بدارد و داخل ناپاکی بشمارد و این ده روز که همه جا گذشته می‌شود برای هر همین است و الا نه
برای چهترها دوازده روز بهای پیس پانزده روز برای شوهر یکماه معزز است هر چند لازم
سر آورده خبر شده باشد باید که پسر جمیع مراتب از سر نو بعمل آرد و اگر خبر فوت شدن مادر
را پسر یکه از آن زن نیست بشنود تا یکسال ده روز و بعد از یکسال اگر شنیده است معذور
ماتم بدارد و اگر خبر فوت شدن شخصی از قبیله پیش از سه ماه و بعد از ده روز کسی بشنود آن
شخص در جائیکه مرده است دریائی در راه حایل است باید که فی الحال غسل بکند بجهت آنکه همان
زمان پاک می‌شود و اگر از قبیله شخصی نامرد جنی یا سی یا سی‌روبان برست بمیرد همان زمان غسل بکند

بعد از یکروز پاک می شود اگر کسی در جنگ کشته شود ناپاکی او مطلق نیست تا وقت اهل قبیله پاک میشوند اگر
تولد شده باشد بعد از ده روز بشنود فی الحال بارخت غسل کنند پاک میشود که اهل قبیله بشنوند احتیاج غسل نیست
اگر پس از ده روز بشنود و آنچه از ده روز بیشتر باشد داخل ناپاکست اگر مردن شخصی از قبیله در مسافت
بعید کسی در یکسال بشنود باید که تا سه روز ماتم بدارد که داخل ناپاکیست و اگر بعد از یکسال
بشنود فی الحال غسل بکنند که همان وقت پاک میشود قول یکشت دیگر آنکه اگر در سه ماه بشنود
سه روز ناپاکست و اگر تا شش ماه بشنود دو روز و یک شب که میان آن دو روز میشود ناپاک
است و اگر تا نه ماه بشنود یکروز و بعد از نه ماه اگر بشنود غسل کافیست و دیگر ناپاکی نیست
نهایتش سوای ماتم مادر و پدر برای آنکه پسر هر وقت بشنود از همان روز ده روز معزز ماتم
بدارد و داخل ناپاکی بشمارد و این ده روز که همه جا نوشته میشود برای برهمن است و الا نه
برای چهتری دوازده روز بهای بیس پانزده روز برای شودر یکماه مقرر است هرچند لازم
سر از ده خبر شده باشد باید که پسر جمیع مراتب از سر نو بعمل آرد اگر خبر فوت شدن مادر
را پسر یکه از آن زن نیست بشنود تا یکسال ده روز و بعد از یکسال اگر شنیده است سه روز
ماتم بدارد و اگر خبر فوت شدن شخصی از قبیله پیش از سه ماه و بعد از ده روز کسی بشنود آن
شخصی در جائی که مرده است در پای دو سه ماه حایل است باید که فی الحال غسل بکنند بجهت آنکه همان
زمان پاک می شود و اگر از قبیله شخصی نامردی یا سناسی یا بان پرست بمیرد همان زمان غسل بکنند

دختر برهمن پیدا شده باشد تا ده روز داخل ناپاکیست و بقول بعضی تا که سر برای جمع مردم و هر چهار برن
ده روز مقرر است داده و غلام هر کسی که باشد برای ناپاکی خاوند خود تا مدتی که صاحبش ناپاکست او نیز
ناپاکست و هنگامی که صاحب پاک شود او هم پاک میشود و برای ماتم خویشان هر برن که غلام داده
مطابق برن اصل خود بعمل آورند و بقول اکثر کسی که داده و غلام در ماتم قبیله خود تا کی شان یکماه ناپاک
میباشند برت نوم داخل ناپاکی نیستند برای آنکه اینها را دهرم مقرر نیست و برت نوم شخصی را میگویند
که مادر او از برن اعلی و پدر او از برن زبون باشد اینها از مردم زبون اند برای ناپاکی غسل بکنند
پاک شوند اگر دختری که کتخدا نکرده باشد و سرتراشی هم نشده باشد بمیرد برای او در ماتم ناپاکی نمی افتند
و اگر سرتراشی دختر شده باشد اما کتخدا نکرده باشند بمیرد برای او یک شبانروز ماتم و ناپاکی اختیار
باید کرد و اهل قبیله برای ماتم دختر تا کرسی در ناپاکی میشوند از کرسی چهارم نمیتوانند اگر دختر نامزد شده
کرده باشند و بمیرد برای آن سه روز ناپاک میشوند باید که در هر دو صورت یکی جانب پدر دوم جانب شوهر
این سه روز ناپاکی اختیار نمایند اگر زنی بعد از کتخدای در خانه پدر بزاید یا بمیرد برای او یک شبانروز در
زائیدن ناپاک میشوند و در مردن سه روز ناپاک میشوند و اگر در خانه شوهر خود بزاید یا بمیرد طرف مادر
و پدران زن هیچ ناپاکی و این احکام که در باب دختر و زن گفت برای هر چهار برن مساوی است و بقول
بعضی اینها در کسر جمیع مراتب که در پاک شدن از ناپاکی زائیدن و مردن نوشته برای هر چهار برن یک قسم است
اختلاف جایز نیست ده مردن معلم که شاستر تعلیم میکرده باشد و شاگرد اهل خرقه ماموم خود ماموم پدر

دختر برهمن پیدا شده باشد تا ده روز داخل ناپاکیست و بقولی بود تا یکسال برای جمع مردم و هر چهار برن
ده روز مقرر است داده و غلام هر کس که باشد برای ناپاکی خاوند خود تا زمانی که صاحبش ناپاک است او نیز
ناپاک است و هنگامیکه صاحب پاک شود او هم پاک میشود و برای ماتم خودهای شان از هر برن که غلام و داده
مطابق برن اصل خود بعمل آورند و بقول اکثر کسی داده و غلام در ماتم قبیله خودهای شان یکماه ناپاک
میباشند برن سوم داخل ناپاکی نیستند برای آنکه اینها را در هر دم مقرر نیست و برن سوم شخصی را میگویند
که مادر او از برن اعلی و پدر او از برن زبون باشد اینها از مردم زبون اند برای ناپاکی غسل بکنند
پاک شوند اگر دختری که کتخدا نکرده باشد و سر تراشی هم نشده باشد بمیرد برای او در ماتم ناپاکی نمی افتند
و اگر سر تراشی دختر شده باشد فاما کتخدا نکرده باشند بمیرد برای او یک شبانروز ماتم و ناپاکی اختیار
باید کرد و اهل قبیله برای ماتم دختر تا کرسی در ناپاکی میشوند از کرسی چهارم نمیشوند اگر دختر نامزد شده
کرده باشند و بمیرد برای آن سه روز ناپاک میشوند باید که در هر دو صورت یکی جانب پدر دوم جانب شوهر
این سه روز ناپاکی اختیار نمایند اگر زنی بعد از کتخدای در خانه پدر بزاید یا بمیرد برای او یک شبانروز در
زائیدن ناپاک میشوند و در مردن سه روز ناپاک میشوند و اگر در خانه شوهر خود بزاید یا بمیرد طرف مادر
و پدران زن هیچ ناپاکی و این احکام که در باب دختر و زن گفته برای هر چهار برن مساوی است و بقول
جابالی در کتب جمیع مراتب که در پاک شدن از ناپاکی زائیدن و مردن نوشته برای هر چهار برن یکسان است
اختلاف جایز نیست در مردن معلم که شاستر تعلیم میکرده باشد و شاگرد اهل خرقه مامون خود مامون [illegible]

سه روز سوگ بسیار باید کرد و اگر از جای دور خبر آورده اند سوگ کم باید کرد و اگر از دوازده گز [illegible] فرزند سوا

فرزند [illegible] کسی ببرد [illegible] کرده باشند [illegible] برای ایشان کردن تا [illegible] شود [illegible]

ناپاک نشوند اگر شخصی زن دیگری را خانه آورده و آن زن [illegible] برای آن سه روز ناپاکی ماند و [illegible] زنی را

که ترک [illegible] باشد و آن زن را ببرد برای آن سه روز ماتم بدارد و بعد از آن زن [illegible] سوگ باشد و

[illegible] غسل پاک شود [illegible] خورد که [illegible] کرده زن ناپاکی باشد [illegible]

که همراه [illegible] سال [illegible] سوای خود [illegible] و اگر همراه جنبه [illegible] اسپند [illegible] خود [illegible]

غسل کرده [illegible] باشند [illegible] روغن [illegible] خوردن طعام [illegible] بعد از خوردن [illegible]

طعام بخورد و اگر برهمن همراه جنبه [illegible] برود [illegible] شب سوگ باشد و [illegible] از گناه خالی نمی شود

بعد از آن [illegible] غسل کرده [illegible] نام بجا آورد [illegible]

[illegible] پاک شود و اگر برهمن [illegible] برود [illegible] روزه بدارد و اگر برهمن [illegible] مرده [illegible]

همراه [illegible] کرده [illegible] روز [illegible] سه روز [illegible] و اگر [illegible] همراه مرده [illegible]

سود [illegible] برای [illegible] روز در سوگ باشد و اگر [illegible] همراه مرده [illegible] شبانروز

در سوگ [illegible] دیگری را [illegible] با خوشبوی [illegible] شبانروز روزه بدارد و اگر [illegible]

[illegible] کنند و اگر کم [illegible] باشد غسل [illegible] استخوان آدم [illegible] آلوده باشد [illegible] کسی [illegible] کند

[illegible] سه روز ناپاک می باشد [illegible] ناپاک [illegible] برای [illegible] کرده باشند [illegible] کسی [illegible]

سرو سوتک بسیار باید کرد و اگر از جای دور آورده اند سوتک کم باید کرد و اگر از دوازده گزی فرزند سوا
فرزند مرده کسی [illegible] یکماه [illegible] کرده باشند [illegible] برای آنها بکرد تا پاکی پیدا شود [illegible]
ناپاک می شوند اگر شخصی زن دیگری بخانه آورده و آن زن بمیرد برای آن سه روز تا پاکی بماند و [illegible] زنی را
که ترک داده باشد و آن زن بمیرد برای آن سه روز ماتم بدارد و بعد از آن زن [illegible] سوتک باشد و
[illegible] غسل پاک [illegible] بخورد [illegible] که [illegible] آتش [illegible] تا پاکی باشد [illegible]
که همراه [illegible] سال [illegible] بسوی خود [illegible] و اگر همراه [illegible] اسپند [illegible] خود [illegible]
غسل کرده باشد [illegible] روغن [illegible] خوردن طعام [illegible] بعد از خوردن
طعام بخورد و اگر [illegible] همراه [illegible] برود [illegible] سوتک باشد ولی از گناه خالی نمیشود
و بعد از آن سه روز [illegible] باشد غسل کرده [illegible] تا نام بجا آورد [illegible]
[illegible] تا پاک شود و اگر [illegible] برود [illegible] روزه بدارد و اگر [illegible] مرده [illegible]
همراه [illegible] شبانه روز [illegible] و اگر [illegible] همراه مرده [illegible]
سوده برود [illegible] شبانه روز برای [illegible] در یکنیم روز در سوتک باشد و اگر [illegible] همراه مرده [illegible] شبانه روز
در [illegible] دیگری را [illegible] بپوشاند با خوشبوی [illegible] شبانه روز روزه بدارد و اگر [illegible]
[illegible] کند و اگر کم [illegible] باشد غسل [illegible] استخوان آدم [illegible] آلوده باشد [illegible] کند
تا سه روز ناپاک می باشد [illegible] تا پاک شدن برای [illegible] کرده باشند اما اگر کسی [illegible]

بکت باید واگر در سوکت مشغول بشود یا بعد از انزال غسل بکند پاک میشود و وقتیکه روز دهم شد از آنها
برآمده باید که بعد از غسل باید دست بر ساند و بمهتری براق و دایه سواری و بستن بر ریسمان
ولادت راندن کادان وشود بعضا بعضی الاتی دست برسانند واگر دست کسی بکسی که دست آن شخص
بجای خون و پیه و پیت و جانوران و زنکه از زائیدن ده روز نکذشته باشد و آدم سوتکی رسیده است
بر سر یکبار کافری در دل بخواند اچون بکند تا پاک شود ...
... اگر دست کسی بمیته یا بپیت یا جانوران و زنکه زائیده باشد و ده
روز بران نگذشته است یا زن حایض یا آدم سوتکی برسد باید که غسل بکند تا پاک شود و اگر کسی
خواب بر بیند یا جماع بکند که یا زن از حیض فارغ شده بکند یا آب منی در عطسه بر بدن افتاده باشد
یا قی بکند یا زمینی راکه دران مرده را سوخته اند یا دفن کرده اند دست بکند یا به استخوان خام انسان
استخوان که انها را دست باید کرد دست بکند یا چوب یک کی که ان را چوب کویند دست برساند
باید که غسل بکند اگر جلاب خورده باشد یا قی بکند یا ریش تراشیده باشد یا موی سر قصر کرده باشد باید
که بعد از شدن غسل بکند و قدری روغن زرد بخورد و اگر آدمی مردم غسل نکرده باشند و کسی با آنها دست بر ساند
باید که اچون بکند و اگر طعام خورده باشد دست و پا شسته اچون بکند و در جائی که از زدن حیض برآمده
بکند غسل باید کرد و در دیگر اوقات دست و پا شستن و اچون کردن کافیست و بعد از صحبت خانه رفتن
و نشانش کردن دست و پا شسته و اچون کردن بکنند روز اسمی و چهاردهمی و روزانه ایام منیر که اگر جماع

بکند تا پاک شود اگر در سوگی کسی بنشیند یا بعد فی الحال غسل بکند تا پاک میشود و وقتیکه روز دهم شد از تا با
برآمده باید که بر بدن بعد از غسل باید دست برساند مهتری به براق و دابه سواری و نشستن بر ایشان
ولایت راندن گاو و ان (?) و شود بعضا بعضی الاتفاق دست برسانند و اگر دست کسی بکسی که دست آن شخص
بجایهای سینه و پشت و جانوران و زنیکه از زائیدن ده روز نگذشته باشد و آدم سوتکی برسد
برسه یکبار گاتها (?) در دل بخواند و اجون بکند تا پاک شود
اگر دست کسی به سینه یا پشت یا جانوران و زنیکه زائیده باشد و ده
روز چهل نگذشته است یا زن حایض یا آدم سوتکی برسد باید که غسل بکند تا پاک شود و اگر کسی
خواب بد بیند یا جماع بکند که با زن از حیض فارغ شده بکند یا آب منی در حالت بر بدن افتاده باشد
یا قی بکند یا زمینی را که در آن مرده را سوخته اند یا دفن کرده اند دست بکند یا به استخوان خاماهان
استخوان که آنها را دست نباید کرد دست بکند یا چوب خشک که آن را چوب گویند دست برساند
باید که غسل بکند اگر جلاب خورده باشد یا قی بکند یا ریش تراشیده باشد یا موی سر قصر کرده باشد باید
که بعد از شدن غسل بکند و قدری روغن زرد بخورد و اگر آن مردم غسل نکرده باشند و کسی با ایشان دست برساند
باید که اجون بکند و اگر طعام خورده باشد دست و پا شسته اجون بکند و در جایی که از زن حیض برآمده
بکند غسل باید کرد و در دیگر اوقات دست و پا شستن و اجون کردن تا خفت بعد از صحبت خانه رفتن
و شاش کردن دست و پا شسته و اجون گرفتن بکند روزانه سنی و حضرد شتی و روزانه ایام منزلکه اگر جماع

ب جوالدار جامه الی جامه جوالدوز باشد و اگر جنبه جامه‌ای نوشته شده مسافت کم بماند غسل باید کرد

و اگر جوجیت کرده جامه خشک باشد و آنچه بر دو شش [illegible] که زشته عرابه و قلبه را حرکت می آورند

اگر [illegible] مساس شده باشد باید غسل کرد اگر در مساس کرد و صحت [illegible] آب بگیرند [illegible]

چند بردن [illegible] باید که آن پارچه غسل بکنند اگر کسی با کفش یا گربه یا [illegible] یا خوک دست رسانیده باشد

آن پارچه غسل باید کرد [illegible] برای مساس گربه [illegible] غسل بکنند که طعام خورده است و دست [illegible] ناشسته

باشد برای آنکه [illegible] پارچه پاک نشود و اگر بر مرده مساس کرده [illegible] دست

رسانیده باشد چه جنابت اگر بر سگ بالاتر از ناف سوای هر دو دست مساس شود غسل باید کرد اگر

از ناف پایان بر مساس سگ شده باشد آنجا را بشوید و اگر چون بکند غسل واجب نیست قول بعضی از کبار این

است که اگر برهنه‌ای که در مساس آنجا [illegible] بالاتر از ناف سوای هر دو دست مساس کند غسل باید

کرد و اگر از ناف پایان بر مساس کرده باشد آنجا را بشوید و اگر چون بکند غسل واجب نیست غسل آنست که

سر تا پا بشویند و اگر بر غسل [illegible] چشم و گوش و دهن و بینی [illegible] باید که غسل بکنند مثل خون و غایط و بول

و بلغم [illegible] سرگین باشد بخورد

آن وقت پاک شود [illegible] که از دیگری [illegible] و اگر از خود باشد شستن کافیست

و اگر گل و آب گرم [illegible] خشک [illegible] بالاتر [illegible] غسل باید کرد و اگر از ناف پایان برسد

بشوید و اگر [illegible] و آب [illegible] باشد [illegible] دانسته دیگر [illegible]

ب جواد در جایی که الحال [illegible] باشد و اگر چه مسافت کم ماند غسل باید کرد
و اگر وقت که در آب خنک [illegible] باشد و آنچه در وقت [illegible] کند از تشنه و غلبه و [illegible] حرکت می آید
اگر [illegible] مساس شده باشد یا باید غسل کند اگر دست مساس کرده است فاما که آب بگرفته و [illegible]
چند بردن که گشته باید که [illegible] غسل بکند اگر کسی یا کلی یا گربه یا خر یا استر یا خوک دست رسانیده باشد
پاره غسل باید کرد [illegible] مساس کرده وقتی غسل بکند که طعام خورده است و دست [illegible] باشند
باشد برای آنکه [illegible] پاک شده و اگر بر خود مساس کرده بود و [illegible] دست
نرسانیده باشد [illegible] اگر بر [illegible] بالاتر از ناف سوای هر دو دست مساس شود غسل باید کرد و اگر
از ناف پایان بر [illegible] مساس شده باشد آن جا را بشوید و اگر چون بکند غسل حاجت نیست قول بعضی از [illegible]
است که اگر برهنه ای که در مساس آنجا غسل [illegible] بالاتر از ناف سوای هر دو دست مساس کند غسل باید
کرد و اگر از ناف پایان بر مساس کرده باشد آن جا را بشوید و اگر چون بکند غسل حاجت نیست غسل آنست که
سر تا پا بشویند و اگر بر [illegible] چشم و گوش و دهن و بینی [illegible] باید که غسل بکند مثل خون و غایط و بول
و [illegible] تا سه روز [illegible] چیزها [illegible] باشد بخورد
آن وقت پاک شود [illegible] از دیگری [illegible] و اگر از خود باشد [illegible]
و اگر کل و آب کرده [illegible] خشک [illegible] بالاتر غسل باید کرد و اگر از ناف پایان برسد
بشوید [illegible] و آب کرده [illegible] باشد و آن [illegible] دانسته دیگر [illegible]

بترتیب پاک شدن بانقلام رسید فصل سوم در بیان چیزها اگر ... کار کرد برهمن

بطریق اوقات گذارد بهر سه شیوه در اجارادهای نوشته شود اگر بان طرز اوقات گذار نشود بائین چهتری

بحوران پیشه نوکری نمودن باشد زیست نماید اگر باین طرز هم نشود آئین بیس پیشه گیرد و آن از وجهه

بیرون جبت زراعت نمودن و گاو بانی کردن سوداگری پیشه گرفتن نه آتش و جنگه ایام غلی و سختی

بکند و وجه کفاف بهر سه در جمیع صورت باز بائین قدیم خود که اعمال برهمی باشد زلست قابرو هم

خیرات بکند تا پاک شود بطریقی که در هنگام ضرور برای برهمن کیش چهتری کار بیس و سودر و بیس اعمال

سودر باید کرد و بر عکس آن سودر را اعمال بیس و چهتری باشد و بیس را کار کرد چهتری باشد بصورت

وسودر بوقت ضرورت که بهیچ جا اوقات نکند هم نرسد آئین بیس پیشه گیرد با عمار درودگری وغیره

عمل می نموده باشد این که برای سودر ضرورت نوکری و خدمت برهمن و چهتری و بیس ضرورت

نه آتش عمل برهمن بهر سه برن دیگر منع است برهمن را کار کرد سودر و سودر را آئین برهمن نباید کرد

بوقت ضرورت هر که آن بوم باشد کار کرد هر برن که زبون تر ازو باشد میتواند کرد برهمن که بوقت

ضرورت تیناج سوداگری و آئین بیس پیش گیرد که اینچیزها نفروشد میوه سوای کنار سبک جواهر وغیره

هر چه از قسم سنگ است یا رچه ابریشمی دراه وغیره ادم شیر بیخی اشتها خورد و کلان ریسمان ... چادر جیه

پشمی موم بلی برنج نخته و طعام پخته رس مسل قند سیاه و نمک ... غیره جنرنکه کهار باشد مسل جوا کهار وغیره

و شراب روغن زرد و تیل شیشه وغیره یراق سپاه غسل لاک داپه کلان مینه وری کس کل هرم ...

بترتیب پاک شدن بانعام رسید فصل سوم در بیان چهار گروه ... ذی ... کار کرد برهمن

در مواد و اوقات گذاری هر سه فرقه در اچار ادهیای نوشته شده اگر بان طرز اوقات گذار نشود با آئین چهتری

که آن پیشه و نوکری نمودن باشد زیست نماید اگر باین طرز هم نشود آئین بیس پیش گیرد و آن از وجه

بهروان جهت زراعت نمودن و گاو پالی کردن سوداگری پیشه گرفتن نماید پس وقتیکه ایام تنگی و سختی

بگذرد و وجه کفاف بهم رسد در جمیع صورت باز آئین قدیم خود که اعمال برهمنی باشد زلت نماید و هم

خیرات بکند تا پاک شود بطریقی که در هنگام ضرورت برای برهمن گفت چهتری کار بیس و سودر و بیس اعمال

سودر باید کرد و برعکس آن سودر را اعمال بیس و چهتری باشد و بیس را کار کرد چهتری باشد صورت نیست

و سودر بوقت ضرورت که بهیچ وجه اوقات نگذرد هم نرسد آئین بیس پیش گیرد یا معماری و درودگری وغیره

عمل می نموده باشد این که برای سودر ضرورت نوکری و خدمت برهمن و چهتری و بیس ضرور است

نه پیشه عمل برهمن بهر سه برن دیگر منع است برهمن را کار کرد سودر و سودر را این برهمن نباید کرد

بوقت ضرورت هر که آن بوم باشد کار کرد هر برن که زبون تر ازو باشد میتواند کرد برهمن که بوقت

ضرورت پیشه سوداگری و آئین بیس پیش گیرد کالا خبر با فروشد میوه سوای کنار مسکه جواهر وغیره

هرچه از قسم سنگ است یا هرچه ابریشمی دراه وغیره ادم شیر بهمی اشجار خورد و کلان ریسمان پشمی و جامه

پشمی موم لای برنج پخته و طعام پخته و رس مسل قند سیاه و نمک وغیره چیزیکه کهار باشد مسل جوا کهار جوهر و

و شراب روغن زرد و تیل شهد شیر وغیره پراق سیاه عسل لاک داپه گلان ... کس کا کل حرم بهوت

پس بگیرد و اگر پس نباشد از خانه سودیه بگیرد و اگر در این صورت هم میسر نشود سه روز فاقه بکنند بعد
از آن روز چهارم از مهمان خویش دخیره هرجا که ممکن باشد هر روز بگیرد ده غله برابر ده بگیرد محبوب است
اگر صاحب مال بپرسد که مال مرا که گرفته است قبول نماید که من گرفته ام و اگر از حال این قسم مردم
حاصل گرسنه راجه خبر بگیرد و اعانت کند او نه به حکومت او صبر و وجود ملک و قحط سال پیدا شود
ایمن گرهست با تمام رسید ... اگر کسی بخواهد بان پرست شود زن خود را
به پسر بسپارد و به صحرا برود و اگر زن میل همراهی داشته باشد همراه بگیرد فاما با و میل نکند مگر اگنهوتر
باشد آتش اگنهوتر میکرده باشد بعد از گرهست بان پرست می شود اگر کسی خواهد که بعد از برهمچاری
گرهست نشود و بان پرست شود جایز است گرهست نشود و این بان پرست پس بگیرد جایز
است گرهست وقتی بان پرست میتواند شد که از کبر سن بسیار ضعیف زبون شده باشد اگر بان پرست
اگنهوتر نبسته و زنش مرده است یا در خانه پیش پسر خود مانده است اگنهوتر نبسته و زنش مرده است یا
در خانه پیش پسر خود مانده است اگنهوتر تنها خود آتش صحرا میتواند کرد بان پرست موی سر و ریش
وغیره ... بکنند یعنی نگاه دارد لباس کهنه ... و در زمین قلبه رانده نشسته
است بلکه از زمین قلبه نارانده ... صحرای بخورد ... باشد ... اگر کسی
بکند ... اگر ... از پوست درخت ... از آن میوه صحرا
بکنند ... نیز از همان میوه باشد ... خوراک خود از صحرا

بپس بگیرد و اگر پیش نباشد از خانه سوده بگیرد و اگر در این صورت هم میسر نشود سه روز فاقه بکند بعد
از آن روز چهارم از همان جمن [illegible] هر جا که ممکن باشد هر روز یک روزه غله برآورده بگیرد محبوب است
اگر صاحب مال چیزی پرسد که مال مرا که گرفته است قبول نماید که من گرفته ام و اگر از مال این قسم مردم
ناحق گرسنه را به جبر بگیرد او را عقاب کند و هر حکومت او میرود و به ملک و نیز سالی بود یا پیدا شود
ایمن گرهست با تمام رسید [illegible] اگر کسی بخواهد بان پرست شود زن خود را
به پسر بسپارد و همراه ببرد و اگر زن میل همراهی داشته باشد همراه بگیرد فاما با وصل نکند اگر گرهست
باشد آتش اگنهوتر میکرده باشد بعد از گرهست بان پرست می شود اگر کسی خواهد که بعد از برهمچاری
گرهست نشود و این بان پرست پس بگیرد جایز است گرهست شود و این بان پرست پس بگیرد جایز
است گرهست وقتی بان پرست میتواند شد که از کبر سن بسیار ضعیف زبون شده باشد اگر بان پرست
اگنهوتر نیست و زن او مرده است یا در خانه پیش پسر خود مانده است اگنهوتر نیست و زن او مرده است یا
در خانه پیش پسر خود مانده است اگنهوتر تنها خود آتش صدرا میتواند کرد بان پرست موی سر و ریش
و غیره بتراشد و تقصیر بکند یعنی نگاه دارد لباس که به درخت پوست [illegible] بپوشد و در زمین قلبه رانده نشده روید
السند چیزیکه از زمین قلبه رانده به هم رسد نخورد و میوه و بیخ صحرایی بخورد و رتم دله باشد [illegible] بکند اگر کسی چیزی
بکند بیخ و درخت ماند اگر از قسم که گفته شد نماید از پوست درخت [illegible] بسیار [illegible] از آن میوه صحرا
بکشد و خوراب و خراب [illegible] از آن [illegible] نیز از [illegible] میوه باشد [illegible] خوراک [illegible] صحرا

بیان رو به مشرق و شمال العقده برود که جان از قالب برآید علاج جاری برای بان پرست اگر بمیر نمی
مسلم شود که از آن فرصت می یابد در این صورت خود را در آتش بسوزد یا در آب غرق کند یا از مکان
بلند افتاده بمیرد جایز است ترتیب غسل میت که برای بان پرست مقرر است در اچار ادهیای نوشته
شد اگر باین طرز تا که از ابتدای این نوشته شده بان پرست بگذرانند و در همین حالت بمیرد برهم لوک
هم باید اما مکث میشود برای آنکه سوای اسرم سناسی مکث میشود دگر هست اگر بطرز مقرر در این
پسند بوده بگذرانند مکث می باید و طرز پسندیده کردن گرهست علامت که در او تمام سابق سنیاسی
بوده اما نت گیان خدا است در این او تار که گرهست است نت گیان بهم رسد و وقتیکه بمیرد
مکث خواهد شد و اینکه در اسرم سنیاسی مکث کنند برای آنکه در آن آسرم البته میشود بان
دهرم بان پرست با تمام رسید فصل ... وقتیکه در دهرم بان پرست تمام
وقتیکه در دهرم بان پرست قایم شد یا در گرهست دهرم اندروی مکث کرد باید که برجا هست یک
کرده و ترک جمیع چیزها داده رو بصحرا نهد و اگر اگنهوتری باشد آتش اگنهوتر را خاموش کرده
برود و اگر بعد از بر سه چرخ بخواهد که سنیاسی بشود جایز است هر چهار اسرم که برهمچاری و گرهست
و بان پرست و سنیاسی باشد هر سه برن که برهمن و چهتری و بیس باشد جایز است
... روز پورنماشی که در موسمیکه آفتاب اوتراین باشد خود را طاهر و پاک نموده دوازده ساله
خود را گشته بعد از آن بصحرا برود بعد از سه کار سنیاس با بشود بر سه چرخ بگیرد و جامه گیرند و سر

باین رو بمشرق و شمال افتد برود که جان از قالب برآید علاج بجاری برای بان پرست اگر مرگی
مسلا شود که از ان نوعست که باید در انصورت خود را در اتش بسوزد یا در آب غرق کند یا از مکان
بلند افتاده بمیرد جایز است ترتیب غسل و غیره که برای بان پرست مقرر است در اجارادهای نوشته
شد اگر باین طرز تا که از ابتدای این نوشته شد بان پرست بگذرانند و در همین حالت بمیرد برهمه لوگ
همی باید حالا مکث میشود برای آنکه سوای آسرم سنیاسی مکث نمیشود دیگر جهت اگر بطرز مقرر و آئین
پسندیده بگذرانند مکث می باید و طرز پسندیده گردیدن گرهست علامت که در او تا بسابق سنیاسی
بوده فاما نت گیان عزا است در بن او تار که گرهست است نت گیان بهم رسد و وقتیکه بمیرد
مکث خواهد شد و اینکه در آسرم سنیاسی مکث گفت برای آنکه در آن آسرم البته میشود بیان
دهرم بان پرست باتمام رسید فصل [illegible] وقتیکه در دهرم بان پرست باتمام
وقتیکه در دهرم بان پرست قایم شد یا در گرهست دهرم اندر وی مکث کرد باید که بر جا چک
کرده و ترک جمیع چیزها داده رو بصحرا نهد و اگر اگنهوتری باشد آتش اگنهوتر را خاموش کرده
برود و اگر بعد از برهمچرج بخواهد که سنیاسی بشود جایز است هر چهار آسرم که برهمچاری و گرهست
و بان پرست و سنیاسی باشد هر سه برن که برهمن و چهتری و بیس باشد جایز است
[illegible] روز پورنماشی که در موسمیکه آفتاب اوتراین باشد خود را طاهر و پاک نموده دوازده ساله
خود را بگشد بعد از ان بصحرا برود بعد از سنکار سنیاس یا بر شد و برهمچرج بگیرد و جک کنند و سر

گویا دیده شود از کسی که زیاده شده که گویا شعری به سبب کار کرده روی اصل آنکه فلان از من رنجیده برای
فلان کار خواهم رفت که به سنیاسی سوای سه کار چهار نکند یکی آنکه نام آفریدگار هیچ گرفته باشد دوم ملاش
شناختن نفس خود هیچ کرده باشد سیوم آنکه در هوای بودن از همه چیز مقید باشد برای خوراک بهم نماید
برای آسایش نماید و هوای برسات اگر در ... بسر برد معیوب نیست فاما همین دو ماه که ساون و بهادون
است یا بان آبادانی که در یکجا بگذراند اگر ضعیف باشد چهار ماه درست از برسات جا آبادانی باشد سوا
برسات در یکجا بسیار نباشد الا ابتدای چهار ماه برسات از ماه ساون باید کرد سنیاسی زیاده بر یک شب
در هیچ دیهه نماند و در شهر زیاده بر پنج شب نماند فاما این را سوای برسات گفته‌اند

روز را پنج بخش کرده در بخش پنجم به طلب روزی جانب آبادانی برود و تامل نماید تا بیوره برای گدای
آنوقت چون خانه میرفته باشد در خانه که غوغا شده باشد یا حجام اصلاح ریش و غیره میکرده باشد نرود
از هفت خانه گدای بکند لیکن باید که از مردم آن خانها برآمدن سنیاسی کسی واقف نباشد یکایک رفته
طلب روزی بکند و نگاه کند که اثر دود آتش ایشان خانها نمی آمده باشد و آواز کوفتن غله از آن خانها بگوشش
نمیرسیده باشد و اهل خانه طعام خورده فارغ شده باشند در خوردن احتیاز مزه بکند یکبار بخورد زیاده
بر یک دو نیاله نخورد سنیاسی را در خانه طعام باید خورد که او را هیچکس نشناخته باشد سوای خانه برهمن از خانه
دیگری نخورد سنیاسی را باید که گوشت نخورد و از یک خانه وقتی بخورد که خوشنود بسیار نداشته باشد در خانه
که سنیاسی بسیار یا برهمن بسیار باشند نرود در خانه که پرندگان هرگونه بسیار باشند نرود و در خانه که سگ

گویا دیده شده و از دست کسی که زیاده شده گویا شهری را دیده کار کرده روی اصل آنکه فلان از من بابت برای
فلان کار خواهم رفت بگیرد سناسی سوای سه کار است سه کار یکی آنکه نام آفرین کار در پیش گرفته باشد دوم ملاحظه
شناختن نفس خود دیگر ده باشد سوم آنکه در هوای بودن از همه چیز مقید باشد برای اخذ کسب پیشه بنابر اینها
برای آسایش باید در هوای برسات اگر در ... به بسر برد معیوب نیست فاما همین دو ماه که ساون و بهادون
است ... ابادانی که در یکی بگذرانند اگر ضعیف باشد چهار ماه درست از برسات در آبادانی باشد سوای
برسات در یکجا بسیار نباشد اما ابتدای چهار ماه برسات از ماه ساون باید کرد سناسی زیاده بر یک شب
در هیچ دیهه نماند و در شهر زیاده بر پنج شب نماند فاما این را سوای برسات گفته اند
روز را پنج بخش کرده در بخش پنجم بطلب روزی جانب آبادانی برود و تأمل نماید تا بسیار برای گدای
آن وقت دیگران خانه ها نرفته باشند در خانه که غوغا شده باشد یا حجام اصلاح ریش و مو میکرده باشد نرود
از هفت خانه گدای بکند بشرطیکه از مردم آن خانه ها بر آمدن سناسی کسی واقف نباشد یکبار یک خانه
طلب روزی بکند و نگاه کند که اثر دود و آتش از آن خانه ها نمی آمده باشد و آواز کوفتن غله از آن خانه ها بگوش
نمیرسیده باشد و اهل خانه طعام خورده فارغ شده باشند در خوردن احتیاز مزه نکنند یکبار بخورد زیاده
بر یک دو نباید خورد سناسی را در خانه طعام باید خورد که او را هیچکس نشناخته باشد سوای خانه برهمن از خانه
دیگری نخورد سناسی را باید که گوشت نخورد از یک خانه وقتی بخورد که خوب بسیار گرسنه باشد در خانه
که سناسی بسیار باز همین بسیار باشند نرود در خانه که پرندگان هرگونه بسیار باشد نرود و در خانه که سگ

آفرید معده زبان آفرید معده برای هرکدام خاصیت آفرید برای استماع آواز برآ با داواز و مناسبه بدن
و برای روشنای آواز و مناسب نمودن دیدار که دیده میشود و برای انبساط آواز و مناسب زدن دو بهار
و مزه و برای زبان آواز و مناسب نمودن و چهار مزه و برای جریان طعام هضم شود اول خون میشود از خون
گوشت شود و از گوشت چربی میشود و از چربی استخوان میشود و از استخوان مغز استخوان میشود و از مغز استخوان
آب منی میشود و شش پوست تو بر تو بر بدن آدم است و آدم را شش اندام است دو دست و دو پای سر و یکی
از بالای کمر تا زیر پهلو سیصد و شصت استخوان خورد و بزرگ در بدن آدم است و پنج حواس است بینی و چشم زبان
پوست و گوش و برای هرکدام یک خاصیت مخصوص است برای بینی بوییدن و برای چشم دیدن برای زبان
مزه کردن و برای پوست مساس کردن و آنرا لامسه گویند و برای گوش آواز شنیدن همین پنج چیز آدمی
را از بون محسوس گفته اند و پنج چیز آدمی کار میکند دست و هر دو پای آلت تناسل قوت حرف زدن و یکی
دل است و خاصیت آن این است که چون یکی از آن هیچگونه قوت آمیزش کرد آن قوت کار نتوان کرد و بپای
راه نتوان رفت و با آلت تناسل جماع نتوان کرد و بقوت حرف زدن تکلم نتوان کرد و در آدم پنج باد است
یکی ارواح جای بودن ارواح دماغ و روح [illegible] یک چیز است که در سینه می شود در معده و آب منی
در [illegible] و چهار [illegible] پیشانی از گردن گرفته تا سر هر دو [illegible] سوای [illegible] دیگر نیز میباشد باد دوم سماعان است
کار سماعان این است که در هیچ اعضا آدمی میباشد خون مغز [illegible] بجا [illegible] میرساند باد سیوم
آبان است که [illegible] چهارم باد [illegible] است که غذا مغز و مزه را از یکدیگر جدا میکند پنجم باد

آفرید معده زبان آفرید معده برای هرکدام خاصیت آفرید برای شنیدن آواز برآ با داوار و مماسه بدن

و برای روشنای آواز و مماس نمودن دیدار که دیده میشود و برای ... آواز و مماس زدن و چهار

و مزه و برای زبان آواز و مماس نمودن و چهار مزه و بوی چون طعام هضم شود اول خون میشود از خون

گوشت شود و از گوشت چربی میشود و از چربی استخوان میشود و از استخوان مغز استخوان میشود و از مغز استخوان

آب منی میشود و شش پوست تو بر تو بر بدن آدم است و آدم را شش اندام است دو دست و دو پای و سر و یکی

از بالای کمر تا زیر پلو سیصد و شصت استخوان خورد و بزرگ در بدن آدم است و پنج حواس است بینی و چشم و زبان

پوست و گوش و برای هرکدام یک خاصیت مخصوص است برای بینی بوئیدن و برای چشم دیدن برای زبان

مزه کردن و برای پوست مماس کردن و اینها لامسه گویند و برای گوش آواز شنیدن همین پنج چیز آدمی

را از بدن محسوس ساخته اند و پنج چیز آدمی کار میکند دست هر دو پای آلت تناسل قوت حرف زدن و یکی

دل است و خاصیت آن این است که چون یکی از آن هیچگونه قوت تمیزش کرد آن قوت کار نتوان کرد و بپای

راه نتوان رفت و بآلت تناسل جماع نتوان گرفت و بقوت حرف زدن تکلم نتوان کرد و در آدم پنج باد است

یکی ارواح جای بودن ارواح در دماغ و روح ... یک چیز است که در سینه می شود در معده و آب منی

در خون است و چپ و راست مثانی از گردن گرفته تا سر برداشته ... دیگر نیز میباشد باد دوم سمان است

کار سمان این است که در همه اعضای آدمی میباشد خون ... باد سیوم

ایان است که فعل ... چهارم ... است که خواب ... را از یکدیگر جدا میکند پنجم باد

بعضی دیگر گفته‌اند که شخص بطرز دیگر میکشته باشد بعد از مردن بصورت شجر بر می‌آید نهایتش اگر کار بسیار
میکرده باشد درخت کلان میشود اگر کارها میانه باشد متوسط میشود و لیکن ثمری را گویند که مثل انگور باشد و آن
بر درخت ثمره میدهد و اگر کار سهل باشد ریحان میشود و آن ثمری را گویند که مثل عشق پیچان باشد و در یک
فصل طلوع میشود و اگر در اعمال حسنه و کارهای ثواب بعد از آن [illegible] و ریاضت عمر بگذرانند بعد از مردن
دیوته میشود و اگر در دنیا در معاصی مسرور و مشغوف باشد و در تلاش بهر سلطنت اوقات گذرانیده
اقسام نوکری و افزایش مال دنیا مقید باشد و عطا بسیار میکرده باشد بعد از مردن باز بصورت آدمی
بر می‌آید شخصی که در جواب مقید باشد و از آزار خلایق میکرده باشد و حریص باشد و [illegible] قبول میکرده باشد
و با آنکه محتاج نیست و از مردم فی الحال چیز طلب کرده میگرفته باشد و بخیل باشد در گفتار و کردار او خیانت باشد
بعد از مردن جانور میشود نهایتش جانوریکه زبون باشد بعد الصورت بر می‌آید اگر در وقت مردن
بیاد سبحانه تعالی بگذرد و در زندگی در اعمال حسنه مقید باشد بعد از مردن مکت میشود اگر در زندگی اعمال
حسنه بجا آورده باشد و بوقت مردن در اعمال حسنه بگذرد بعد از مردن بطور آدم عالی همو بر آید
اگر خدا را نشناسد در فکر خواب و خور باشد بعد از مردن آدم کور یا شل یا لنگ یا گنگ بر آید آدم
که از اعضای او زندگی می‌شود یا متغیر میشود بدین جهت یکی از [illegible] م آنکه در کسوف و خسوف
اگر زن حامله اندرون بند یا حرکت بکند البته اگر در زبون که در شکم [illegible] مرده باشد در عهد یا مادر عنی باشد
اگر بر همین راه در رسش بکت شدن و بر کناره نشستن و کار کرد یک [illegible] دوزخ [illegible] بعد از مردن [illegible]

بعضی دیگر گفته اند که بطرز دیگر گفته باشد بعد از مردن بصورت شجر بر می آید نهایت اگر با مال بسیار
میکرده باشد درخت کلان میشود اگر کسی میانه باشد درخت میانه میشود و لیکن نوعی را گویند که مثل انگور باشد و آن
بر درخت خورده میرود و اگر کسی مسکین باشد درخت خرد میشود و آن نوعی را گویند که مثل عشق پیچه باشد و در یک
فصل ضایع میشود و اگر در اعمال حسنه و کارهای ثواب بعضی اوقات بسر برده و بعضی عمر بگذرانید بعد از مردن
دیو پری میشود و اگر در دنیا بر معاصی مسرور و مشغوف باشد و در تلاش بهر ساختن اوقات کند و مرده
اقسام نوکری و افزایش مال دنیا مقید باشد و خطا بسیار میکرده باشد بعد از مردن باز بصورت آدمی
بر می آید شخصی که در جواب مقید باشد و آزار خلایق میکرده باشد و حریص باشد و بعید از قبول میکرده باشد
و یا آنکه محتاج نیست و از مردم فی الحال چیز طلب کرده میگرفته باشد و بخیل باشد در گفتار و کردار او خیانت باشد
بعد از مردن جانور میشود نهایت جانور بیگانه زبون باشد بد الصورت بر می آید اگر در وقت مردن
یاد سبحانه تعالی بکند و در زندگی در اعمال حسنه مقید باشد بعد از مردن مکت شود اگر در زندگی اعمال
حسنه بجا می آورده باشد و بوقت مردن در اعمال حسنه بگذرد بعد از مردن بطور آدم عالی همو بر آید
اگر فساد نشناسد در فکر خواب و خور باشد بعد از مردن آدم کور یا شل یا لنگ یا گنگ بر آید آدم
که از اعضای او زندگی می شود یا متغیر میشود در همین جهت یکی از ... بست ... م آنکه در کسوف و خسوف
اگر زن حامله آنرا ببیند یا حرکت بکند اسبابی که در زبون که در شکم ... مرده باشد در بعید یا مادر عنی باشد
اگر بر همین راه در رسن بکت شدن و بر کناره نشستن و کار کرد دیگر ... در برخ حیز دهند بعد از مردن پشه و کرم

بر همین وقتیکه بصورت آدم تولد شود گاهی بر درکها میشود همین که شراب خورده مرده است وقتیکه بعد از آدم
برآید دندان در دهن او بوی بد میکند و در [illegible] وقتیکه بصورت آدم برآید بعض دست و پای او از بیرون و کج میشود
کور و لمبک وقتیکه بصورت آدم برآید پوست آدم برآید پوست فیل بر رشت باشد اگر کسی غله در دیده باشد وقتیکه
بصورت آدمی تولد شود مرض اسهال که آنرا اینجا سنگرهنی (?) گویند تا دعا بد میشود اگر کسی کتب کسی را دزدیده باشد گنگ برآید
اگر کسی غله شخصی را در غله خود داخل کرده باشد در دست و پای او تیج انگشت زیاده شود از مثل هندی باشد مسیر
میشود مرغ سنجه خوار را گویند تا زبان بعد از مردن در تن بصورت آدم برآید مرض پیش گرفتار شود پس نوعی از
مرض بهست که در بینی میشود اگر دروغ میگفته باشد در دهن او بوی بد همیشه تا وقتیکه اینها از صورت جانوران
برآینده بعده بصورت آدم شد باین مرضها گرفتار میشود اگر کسی زن دیگری را ببرد یا مال برهمن سوای طلا بدزدد در چمن
میشود تا مقام آن برهمه راچهس یعنی جن در صحرای بی آب باشد اگر جواهر دیگری را بدزد و بعد از آنکه از صورت
برآید در خانه زرگر که آدم زبولت (?) متولد میشود اگر سبزی و ساگ [illegible] باشد طاوس بشود اگر خوشبوی بدزدد
همچو [illegible] بشود اگر شالی بدزدد موش بشود اگر دانه سواری بدزدد شتر بشود اگر میوه بدزدد بوزنه بشود اگر آب بدزدد
کرکله بشود که نوعی از مرغ است اگر [illegible] بدزدد کلاغ بشود اگر باجمایع خانه بدزدد مثل ظروف وغیره کرمی که آنرا الکهیری میگویند
بشود حاصل آنست که در دیوار یا سقف خانه بصورت خانه از خاک [illegible] سازد اگر عسل بدزدد کرکس بشود
اگر [illegible] بدزدد سیهی بشود اگر آتش بدزدد بگله بشود اگر پارچه ریسمان بدزدد [illegible] بشود اگر شیره نیشکر بدزدد
سگ میشود اگر نمک بدزدد [illegible] بشود میگویند که قسم اجناس در عالم بسیار است تا کجا تفصیل نوشته شود برای نمونه

چه میشود و وقتیکه بصورت آدم تولد شود کهی رو کباب و میشود و بد بوی که شراب خورده مرده است و وقتیکه بعد از تولد آدم
بر آید دندان در دهن او بوی بد میکند و دزد و طلا و وقتیکه بصورت ادم بر آید یعنی دست و پای او وزبون و کج میشود
کور و لنگ و وقتیکه بصورت ادم بر آید پوست ادم بر آید پوست فیل در شب باشد اگر کسی غله در دیده باشد و وقتیکه
بصورت آدمی تولد شود مرض اسهال که آنرا اپچی سار گویند تا دعا به میشود اگر کسی کتب کسی را دزدیده باشد گنگ بر آید
اگر کسی غله شخصی را دغله نمود و راهل کرده بیار در دست و پای از تیچ انگشت زیاده شود از مثل بد دیده باشد مسیر
میشود مرغ سنجه خوار را کوبید عقا رباشد بعد از مردن در وقتی بصورت آدم بر آید بمرض جیش گرفتار شود پس نوعی از
مرض بهیست که در بینی میشود اگر دروغ میگفته باشد در دهن او بوی بد بهم رسد فاما وقتیکه اینها از صورت جانوران
بر آید بعده بصورت آدم شد باین امراضها گرفتار میشود اگر کسی زن دیگری را ببرد یا مال برهمن سوای طلا بدزدد و جن
میشود فاما طعام اتی برهمه را جهس یعنی جن در صحرای بی آب باشد اگر جواهر دیگری را بدزد و بعد از انکه از صورت
بر آید در خانه زرگر که آدم زبولست متولد میشود اگر سبزی و ساگ بدزدیده باشد طاوس بشود اگر خوشبوی بدزدد
همچو میه بشود اگر شالی بدزدد موش بشود اگر دانه سواری بدزدد شتر بشود اگر میوه بدزدد بوزنه شود اگر آب بدزدد
کرکله بشود که نوعی از مرغ است اگر شیر بدزدد کلاغ بشود اگر با اسباع خانه بدزدد مثل ظروف و غیره کرمی که انرا الکهیری میگویند
بشود حاصل آنست که در دیوار یا سقف خانه بصورت خانه از خاک ... سازد اگر عسل بدزدد کرکس بشود
اگر کاه بدزدد سینی بشود اگر آتش بدزدد بگله بشود اگر پارچه ریسمان بدزد ... بشود اگر شیره نیشکر بدزدد
سگ میشود اگر نمک بدزدد و خهبکر بشود میگویند که قسم اجناس در عالم بسیار است تا کجا تفصیل نوشته شود برای نمونه

دروغ به هر [illegible] حسد گرفتار شود اگر کسی [illegible] شخصی را [illegible] بخیل باشد اگر کسی براق برای کسی
کسی به دوست باشد [illegible] شود اگر کسی را [illegible] زده باشد [illegible] شود اگر مادر را دست دراز
کرده زده باشد [illegible] شود اگر [illegible] زنا کرده باشد [illegible] شود اگر در چهار راه [illegible] بکند باز
[illegible] شود اگر به خبر کسی زنا کرده باشد [illegible] شود اگر [illegible] باشد [illegible] میشود اگر [illegible] بکند
صاحب [illegible] میشود اگر امانت [illegible] بسر ماند اگر جوابها [illegible] و از فوت روز مره بسیار عاجز باشد
اگر علم [illegible] شود اگر [illegible] شیر [illegible] شود اگر [illegible] های تمام در بهم میکرده باشد مرغ [illegible]
شود اگر کسی را [illegible] نبیند او را [illegible] بکند [illegible] شود اگر [illegible] برای خوردن [illegible] کلاغ
شود اگر چیز شیرین خود بخورد و به دیگری [illegible] شود اگر [illegible] خانه [illegible] خورده [illegible] میشود اگر [illegible]
در گاه صحرا [illegible] کرم شب [illegible] میشود اگر دختران را تعلیم علم بکند [illegible] بوی [illegible] اگر طعام را که
بران [illegible] باشد بخورد کرم میشود [illegible] طعامی را که بران [illegible] خوردنش [illegible]
منع کرده است اگر بخورد کرم میشود اگر مال کسی را [illegible] بطرزی بگیرد [illegible] میشود اگر [illegible]
کسی را خواند [illegible] میشود اگر [illegible] بکار [illegible] شود اگر [illegible] در تعلیم [illegible] جانوران
میشود اگر [illegible] میشود اگر روغن [illegible] گرفتار باشد اگر [illegible]
کسی را گم [illegible] موش میشود اگر بزن جانوران [illegible] جماع بکند [illegible] میشود اگر [illegible]
جماع بکند [illegible] شود و در صحرائی که آب نباشد مقام نماید اگر [illegible] کسی بزن [illegible] جماع بکند کرم

145

کسی برای کفش اگر کسی براف باشود غسل باید بعمر [illegible] شخصی اگر کسی کفن های گرفتار شود حاصل مریض به بچه ورزش

کسی پرورش یافته باشد بخورد اگر کسی را جیب زده باشد غسل بشود اگر مادر را دست دراز

کرده زده باشد بیمار شود اگر عروس را نا کرده باشد به خانه بشود اگر در چهار راه سر شکسته کند با جرم

جنس اولیا بشود اگر به خبر کسی زنا کرده باشد عشق بشود اگر کلاه باشد پیچیده میشود اگر نا به منافقت بکند

صاحب مرحم میشود اگر امانت داشته به پی پسر ماند اگر جوابی نخورده دارد فرصت روز مره بسیار عاجز باشند

اگر علم بخورد داشته باشد آبروی تو بشود اگر بنه بخورد دشته شیر بشود اگر چه جای تمام در بهم کرده باشد مرغ ابلی

بشود اگر کسی را جانب بار کنند او را حکمت بکند خوک بشود اگر نا طلبیدن برای خوردن پرورد کلاغ

بشود اگر چیز شیرین خود بخورد در سر کردن به بوزینه بشود اگر جای خانه بخانه خورده بگردد کره میشود اگر کش

در کاه صحرا بزند کرم شب تاب میشود اگر دختران را تعلیم علم بکشد از دهن بوی به جا باید اگر طعام را که

بران شب گوشه نشسته باشد بخورد کرم میشود تنها جنس طعامی را که بران شب گذشته خوردنش در اخبار ادعا

منع کرده است اگر بخورد کرم میشود اگر مال کسی را نا داده بطرزی بگیرد کاو سانتی میشود اگر نیکی و بهبود

کسی را نخواند در بد بهبود به میشود اگر انگشتی انگشتری را بکشد برکت بکار بشود اگر سود در تعلیم سیر کند جانوران

میشود اگر آدمها و جوارد در وار بشود اگر روغن و فتیل پرورد همیشه برای بیمی گرفتار باشد اگر عمر دادن و چهره

کسی را کم کند موش میشود اگر بزن جانوران و بهائم جماع بکند مار اجگر میشود اگر بر ملکه سینا ساسی

جماع بکند حق بشود در صحرائی که آب نباشد مقام نباید اگر بر بدین براه کسی بزن سود در جماع بکند کرم

بکنند منع نمی بخشند و هنگامیکه گنهکاران از دوزخ برآمده بصورت حیوانات نباتات و نار گرفته سزا یافته بصورت
آدم معیوب متفاوت بری باشند و هنگامیکه جمع گناهان پاک شده در خانه مردم نیک و متمول متولد میشود گناه بر سه قسم است
یکی آنکه آنچه منع کرده اند بکنند دوم آنکه آنچه باید کرد نکند سیوم آنکه حواس خمسه از توان خود نشانند درین است که گناه
هر کدام که از آدم حادث میشود باید که پراشچت آن بکند ثواب خلاصی برای خود در آخرت و هم که ... در دنیا حاصل
کند برهمن اگر کار کرده برهمن بکشند حلال شود در جهنمی اگر از جنگ بگریزد و بس اگر چیز ناخوردنی بخورد و سود در
اگر کار کرده رها بکنند حلال میشود کسیکه از گناهان باز نیاید و پراسچت بکند به دوزخ میرود و همه کتب ...
است که آدمی موافق گناهان خود هر کدام میبودند به ... باید دانست نامیر مر لوه سنگ مهاری
سامل روره کوره سس بیت مرت کال سوترک سنهاب مبوهت اومک سکم
نرنان مهانرک کاکول بحون مهاپت اسمن اندمار مرکوهی ناکت این ملدرش نیز میگویند اگر نادانسته
گناهی میکند پراشچت کافی است و اگر دانسته گناهی کرده باشد برای آن دو بار پراسچت بکند مثل اگر از
سهو و نادانسته ... جمع بکند سه کرچهه بکند اگر دانسته کرده باشد شش کرچهه بکند اگر کسی بگوید که
آدمی از گناه بهیچگونه از کردن پراشچت پاک نمیشود جوابش این است که صورت گناه از کتب دانسته میشود و پراشچت گناه
نیز از کتب مفهوم میگردد اگر پراشچت درست نیست گناه هم نمیشود برای آنکه هردو در یکجا مفهوم کرده ام هردو را
یک حال است پس ثابت شد که از پراشچت کردن گناه میرود فاما هیچ گناه معظم که از آنها آنکه گویند به پراشچت
نمی رود فاما این پراشچت است که خیرات به برهمنان ... و امثال آنکه این هیچ گناه معظم زایل میشود و اینکه گفته خواهد

(146)

بکشند نفع نمی بخشند و قتیکه گناهکاران از دوزخ برآمده [illegible] او نار گرفته سزا یافته بهشت

آدم معیوب [illegible] برسی آیند و [illegible] جمع کنند آن پاک [illegible] مردم [illegible] معقول [illegible] میشود گناه هر سه قسم است

یکی آنکه آنچه منع کرده اند بکنند دوم آنکه آنچه باید کرد نکند سیوم آنکه [illegible] از آن بخود نشانند درین باب که گناه

هر کدام که از آدم صادر میشود باید که پراشچت آن بکند و ثواب خاصی برای خود در آخرت [illegible] [illegible]

کند [illegible] اگر گناه کرد [illegible] بکنند [illegible] میشود [illegible] اگر [illegible] بگیرد [illegible] اگر [illegible] نخورد [illegible] بخورد [illegible]

اگر گناه کرده [illegible] بکنند چون [illegible] میشود که [illegible] گناهان باز نیاید و پراشچت بکند به دوزخ میرود [illegible]

است که آدمی موافق گناهان خود به کدام [illegible] میرود [illegible] تفصیل باید دانست [illegible] [illegible] سنگ [illegible]

[illegible] رود و کوه [illegible] [illegible] کال [illegible] [illegible] [illegible] او [illegible] سیم

زبان [illegible] کاکول [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] میکوبند اگر نادانسته

گناهی میکنند پراشچت کافی است و اگر دانسته گناهی کرده باشد برای آن دو بار پراشچت بکند مثل اگر زن

[illegible] ندانسته [illegible] جمع بکند [illegible] بکنند اگر دانسته کرده باشد شش [illegible] بکنند اگر [illegible] بگوید که

آدمی از گناه هیچگونه از کردن پراشچت پاک نمیشود و جوابش این است که صورت گناه از [illegible] دانسته میشود و پراشچت گناه

[illegible] مفهوم میگردد اگر پراشچت [illegible] گناه هم [illegible] میشود برای آنکه [illegible] مفهوم کرده ام هر دو را

یک حال است پس ثابت شد که از پراشچت کردن گناه میرود فاما هیچ [illegible] معظم که [illegible] آنکه گویند به پراشچت

می رود فاما این پراشچت است که خیرات [illegible] و امثال آنکه این هیچ گناه عظیم زایل میشود [illegible] گفت

نسلی قاتل برهمن را نمود این هر سه کس برابر قاتل برهمن اند اگر یک جماعتی که نوکر کسی باشند و یکجا شده برای
مهم رفته و از ایشان یکی برآمده برهمن را بکشد یا بهر که دیگران او را منع نکنند و بگذارند که برهمن را بکشد منع نکنند
جمله ایشان بمنزله قاتل برهمن میشوند اگر نوکر شخصی نباشند و محکوم نبوده همراه شخصی میروند گناه جماعت نیم نسبت
کسی که ثواب و گناه شریک یکدیگر اند یکی آنکه کسی را بکاری امر فرمایند دوم آنکه بگوید که [illegible] را باید کرد سوم
آنکه آن کام را بکند تنها بخش گناه [illegible] که کار را انکار نکنند و چنانچه معامله باشد زیاده است شخص او بدین
قسم میباشد یکی نوکر و محکوم خود را امر فرمایند دوم آنکه کسی را زر داده ملتمس و الحاج کرده برای دشمن
خود امر فرمایند سوم آنکه راه نمای بکنند و بگوید که فلانی دشمن است بفلان ترتیب او را بکشد شخص در پی او دو قسم
میباشد یکی آنکه کسی برای کشتن کسی میرود او نیز همراه راه نمای بکند تنها بخش قدری نفع برای خود هم در آن خیال
بکند دوم آنکه بی هیچ نفع همین طور راه بنماید یا بگوید که در هنگام ضرر بتو خواهد رسید من حمایت تو خواهم کرد
اگر کسی برهمن را بچوب و دشنام بهمه یا بزند یا بلا عزت بکند یا مال برهمن را نگاه دارد درین هر سه کار اگر
برهمن را دست بهت آنکه اگر این قسم کار بکند برهمن کشته نمیشد اگر سوای برهمن دیگری [illegible] کشته شود
خون همان شخص بذمه آن ظالم میشود اگر برهمن دیگری یا بجهت [illegible] دست خود یا بجهت زن خود یا بجهت قبیله خود
یا بجهت [illegible] برهمن خود بر سر ظالمی جان خود نثار کند این ظالم را قاتل برهمن باید دانست در قسم کشته شدن
برهمن از ابتدای دشنام تا مردن بجهت [illegible] اگر [illegible] ظالم این بوده است که نه دشنام دادن یا زدن
یا بدین که [illegible] برهمن [illegible] ظالم داخل آن مردم است که هیچ گناه همه کرده باشند اگر قصد کشتن شدن [illegible]

نسلی قاتل برهمن را نمود این هر سه کس برابر قاتل برهمن اند اگر یک جماعتی که نوکر کسی باشند و یکجا شده برای
چیزی و لطف و از پیش جایی برآمده برهمن را بکشند یا یک دیگران را منع نکنند و بگذارند که برهمن را بکشند اگر منع نکنند
جملهٔ ایشان بمنزلهٔ قاتل برهمن میشوند که نوکر شخصی باشند و محکوم بوده همراه شخصی میروند گناه جماعت هیچ نسبت
بکسی هم ثواب و گناه مشترک یکدیگرانند یکی آنکه کسی را بکاری امر بفرستند دوم آنکه بگوید که بیا مرا یاری کن سوم
آنکه آن کار را بکند تنها بکشد گناه مسبوقی که کمر را بکار نکشند و نه چنین معامله باشد زیاده است شخص اول این
قسم میباشد یکی نوکر و محکوم خود را بفرستد دوم آنکه کسی را زر داده ملتمس و الحاج کرده برای دشمن
خود بفرستد سوم آنکه راه نمای بکند و بگوید که فلانی دشمن است بفلان ترتیب او را بکش شخص دوم هم دو قسم
میباشد یکی آنکه کسی برای کشتن کسی میرود او هم راه نمای بکند تنها جنس فهوری نفع برای خود هم ازان خیال
بکند دوم آنکه بی هیچ نفع همین طور راه نماید یا بگوید که در هر کار ضرور بتو خواهد رسید من حمایت تو خواهم کرد
اگر کسی برهمن را بچوب و دشنام بهم یا بزند یا بله عزت بکند یا مال برهمن را نگاهدارد درین هر سه کار اگر
برهمن دست بهت آنکه اگر این قسم کار بکند برهمن کشته شد اگر سوای برهمن دیگری هم بهم نزد به کشته شود
خون همان شخص بذمهٔ آن ظالم میشود اگر برهمن دیگر یا بجهت دست خود یا بجهت زن خود یا بجهت قبیلهٔ خود
یا بجهت برهمن خود بر سر ظالمی جان خود نثار کند آن ظالم را قاتل برهمن باید دانست درست قسم کشته شدن
برهمن از ابتدای دشنام تا مردن بجهت برهمن اگر قصد ظالم این بوده است که نه دشنام دادن یا زدن
یا زمین کرفتن زر و برهمن بمیرد آن ظالم داخل آن مردم است که هیچ گناه همه کرده باشند اگر قصد کشتن نداشته

از خود دور نا بخواهر زنکه حامل ل وزنان معصوم و هم برن وزن ابیه که مرد مسلمان باشد کناهست راکه برابر بودن برهمنی دوزخ

و دور دیرین علاوه بودن شراب و جماع زن او ستاد و مالکیت از برا نسبت بطرف شوند بجهت آنکه اگر از نیز نسبت

بطرف میشوند بجهت آنکه اگر از نیز نسبت نشسته بقتل هیچ گناه عظیمه می شمرد و تفصیل این در باب نسبت گرفتن زن ملک خواهر

گفت اگر از زنا نکه جماع با ایشان منع است مساعده و بخود پرداخت بر دری آمده هیچ شوند گناه عظیمه هر مردمان زمان

میشود و [illegible] عظیمه [illegible] صغیره زیاده از جماع

کردن برهمن نسبت به پدر و مادر و هر دو وزن که دزد باشد و زنکه بسیار زنیکار ان امثال

ممنوعه بسیار کرده باشد و کشتن شخصی که پناه آورده باشد و کشتن زن حایض و حامله و گواهی دروغ دادن

اگر گناه عظیمه کرده باشد دو هزار سال در دوزخ بماند اگر گناه اوسط که ازان از گناه صغیره بالا شمرده اند بکند یک هزار

سال در دوزخ بماند اگر گناه صغیره بکند پانصد سال در دوزخ بماند گناهان عظیمه که نوع اند و گناهان اوسط

که از صغیره بالاتر اند تا اینجا نوشته شد [illegible] وان بر چند قسم است کشتن گاو

بر اب شدن و آن شخصی را گویند که تا وقت معین زنار بگرفته باشد و بعد ازان گرفته دزدی فاما سوای

طلا چیزیکه برابر طلا باشد از مال برهمن برای آنکه تفصیل این هر دو چیز برهمن در صدر نوشته شد قرض و الیس

نداده باشد ادای دین دیوتها که نذر کرده باشد مالک آنکه لازم شده باشد و ازان آنکه حسب فرض

جنس نیک و غیره آنچه در صدر منع کرده نیز بکند با وجود برادر کلان برادر خورد کتخدا بشود یا آنکه نیز بکند مالی

مقرر کرده تعلیم بیند بکند و نقش آنکه هزار روپیه بر منع هم هم بیند را تمام تمام تعام بکند زنا کردن با زنی سوا

از خود دور نا بخواهر زنکه حامله و زنان معصوم و هم برت وزن ... که مرد مسن باشد کناهان را که برابر بودن برهمن و دزدی زر

و دوزدیدن طلا و خوردن شراب و جماع زن اوستاد و مصاحبت اینها شصت برابر شوند بجهت آنکه اگر از برا شصت

برابر شوند بجهت آنکه اگر از اینها شصت بنشینند و اختلاط بیج کناه عظیمه می شمرد و تفصیل اینها در ... شصت کم کناه خواهد

گفت اگر از زنانیکه جماع با اینها منع است مساعد ... آمده جمع شوند کناه عظیمه ... مردمان زمان

میشود و تفصیل ... کناهان عظیمه ... صغیره زیاده از جماع

کردن برنیکه نسبت او به پدر و مادر ... وزنان ... و مرد و دوزن کرد دزد باشد وزنکه سبوره وزنیکه ان اعمال

ممنوعه بسیار کرده باشد و کشتن شخصی که پناه آورده باشد و کشتن زن حائض و حامله و گواهی دروغ دادن

اگر کناه عظیمه کرده باشد دو هزار سال در دوزخ بماند اگر کناه اوسط که از کناه صغیره بالا شمرده اند بکند یکهزار

سال در دوزخ بماند اگر کناه صغیره بکند پانصد سال در دوزخ بماند کناهان عظیمه که بیج اند و کناهان اوسط

که از صغیره بالاتر اند تا اینجا نوشته شد تفصیل ... و آن هر چند قسم است کشتن گاو و

براب شدن و آن شخصی را گویند که تا وقت مقرر زنار بگرفته باشد و بعد از آن گرفته دزدی فاما سوای

طلا چیزیکه برابر طلا باشد از مال برهمن برای آنکه تفصیل این هر دو چیز برهمن در صدر نوشته شد قرض واپس

نداده باشد ادای دین ... که ... نکرده باشد ... که لازم شده باشد و انرا نکند ...

... با وجود ... کلان برادر خورد کتخدا بشود یا آنکه ... مالی

مقرر کرده تعلیم بید بکیرد ... آنکه هزار روپیه ... تمام ... نکند زنا کردن بزنی سوای

برکه شراب خورده باشد جماع بکند بیوه خوانده باشد و برکت ازان بکند الشی آنکه هو تر و اشنی بهمان عادت مثل بیر

بزرگ‌زاده بهشتی آن جا بیاید و چه دوش معمول باشد و از مردم بجهت معلولیان که عاجز باشند خبر دار بشود

برای دوختن و پختن طعام و غیره اعمال سوای جا که به رغبت بسپرند و بسیار بسازد و دراز بکند و زنان مال پیدا کرده

اوقات گذار بکنند مثل طوایف لولیان و غیره مال آن را برد و بگرفته اوقات گذار بکند جا نماز گشته اوقات

انداز مثل صاد و ماهی گیر و قصاب و غیره به ادویه و مشرکان ادم مطیع میشود و زر حاصل کرده وقت بکند از نشستن

جوازه بجهت بشنود بخشکه روغن کنجد شنود بکار باشد خود را خود فروخته غلام و داده دیگری بشود خدمت

شود در بکند غسل پای شستن و جز پاک کردن امثال و غیره که از خود زبون باشد و دوستی بکند بدختر کسی و زنان

و زنان طوایف جماع کردن اسم معتبر نباشد مثل حجامی نباشد با کرهت بشود غرض چهار اسم است هیچ کلام

را اعتبار نباید طعام دیگری بخورده باشد و شغوف طعام دیگران باشد و در خانه خود طعام نه پزد علم ممنوعه

بخواند مثل سبوره با کتب علمی اهل اسلام صاحب اتهام و دار دغه گلان طلا و غیره احتباس شود و زن خود را بفروشد

داشته شیر و غیره ممنوعه بخورد علاج برای کشتن دیگری بکند مثل سوم یا تسبیح یا خنثی و غیره کاری بکند که از قوم

خود به آیه مثل آنکه برهمن طبابت یا برهمن شراب و غیره نا بوهیه به رغبت او بکند یا تمام عمر دنیا باز باشد و با اغلام بکند

[illegible] خرد شیر و فیل و بز و قوچ را ذبح کند و بکشد [illegible] از کسی که خیرات نباید گرفت

خیرات بگیرد و برهمن سوداگری بکند و برهمن نوکر شودر بشود دروغ گفتن [illegible]

کشتن کرم و کشت برند خوردن طعام باده فروشان دزد بدن آبیوه و گل و [illegible] و سر آسیمه بودن بگویند که اگر شخصی

بر کسی که شراب خورده باشد جماع بکند بیهوا خوابیده باشد و برکت از آن بکشد آتش که مهر تر و آتش پرستان مسلم

زن سنه پرستش آن بجا نیارد و به روش مشغول باشد و از مردم به طفولیتان که عاجز باشند خبر دار بشود

برای دوختن و پختن طعام و غیره اعمال سوای کار [illegible] هر روز ببارد و از زر بکند زر آن مال پیدا کرده

و فات گذار بکند مثل طوایف لولیان و غیره مال آن را بزور گرفته اوقات گذار بکند جا نماز گشته اوقات

[illegible] مثل صیاد و ماهی گیر و قصاب و غیره به ادویه و شکر آدم مطیع میشود زر حاصل کرده وقت بکند از فروختن

جوازه به جهت شنبوه شکر روغن کنجد مشغوف بکار باشد خود را خود فروخته غلام و داده دیگری بشود خدمت

شودر بکند مثل پای شستن و غیره پاک کردن بچال و غیره که از خود زبون باشد دوستی بکند بدختر کسی و زن کسی

و زنان طوایف جماع کردن اسم متغیر باشد مثل چوبداری نباشد با کرهت بشود غرض چهار اسم است هیچ کدام

را اختیار نماید طعام دیگری بخورده باشد مشغوف طعام دیگران باشد و در خانه خود طعام نه پزد طعام ممنوعه

بخواند مثل سبوده یا کتب علمی اهل اسلام صاحب انعام و داروغه کلان طلا و غیره احتباس شود زن خود را فروخته باشد

در اشنه شیر و غیره ممنوعه بخورد علاج برای کشتن دیگری بکند مثل هوم یا نسخ یا غیره کاری بکند که از قوم

خود بیرون آید مثل آنکه برهمن طبابت یا برهمن شراب و غیره [illegible] یا تمام عمر [illegible] باشد یا اقدام بکند

[illegible] خر و شتر و فیل و غیره را ذبح کند و بکشد [illegible] از کسی که خیرات نباید گرفت

خیرات بگیرد و برهمن [illegible] اگر بکشد و برهمن نوکر شودر بشود دروغ گفتن [illegible]

کشتن کرم و کیت [illegible] برند خوردن طعام باده فروشان دزد [illegible] و [illegible] بودن بگویند که اگر شخصی

وسفر دور و رقاصی نه بکنند و لباس بزرگ نه پوشند و آنچه برای برهمچاری منع است از آن پرهیز کنند و سفرها بجا
می آورده باشند برای آنکه کسی که بجهت او سفرها مقرر کرده است اگر رسیده باشند هیچ گردکار او نفع نمی بخشد و
بفایده است و اگر قاتل برهمن شخصی است که نادانسته بی قصد برهمن را کشته باشد دوازده سال بر یک روش
که ذکر شد پاک می شود و اگر دو برهمن کشته باشد شش چهار سال اگر سه برهمن کشته باشد چهل و هشت سال به شرط بسر برد
از چهار برهمن کشته باشد پاک شدن او ممکن نیست از هر گناهی که عظیمه اگر یکی را چهار بار بکند پاک شدن محال است
شخصی که قاتل برهمن را حمایت کرده باشد نه سال بهمین ترتیب آگاه ماشده بگردد باید دانست که هر کس جای
گناهکار باشد او کم از برابر پراشچت اصل گناه آن جای پراشچت بکند یعنی سه سال اگر شخصی شخصی را برای کشتن
دشمن خود یا سوختن دیهی فرستاده باشد و آن شخص رفته انکار کرده و در جای قصد آن برهمن کشته شود تا در
آتش سوخت شخصی که فرستاده بود باید که شش سال پراشچت بکند و آن شخص که رفته و انکار کرده نیفتد که دوازده
سال پراشچت خواهد کرد و شخصی که مصلحت و مشورت آن شخص برای سوختن دیهه یا قتل جامعی که در بالا نوشته شد مردم
تعیین کرده باشند و آنجا برهمن کشته شده است چهاردهم سال پراشچت بکند و اگر شخصی برهمن را دشنام داده
یا آزار داده یا آزار دیگر رسانیده و شخصی که دشنام داده قصد کشتن آن نبود که برهمن کشته شود در آنجا
برهمن خود را کشت باید که آن ظالم سه سال به دستوری که نوشته شد پراشچت بکند و اگر سه سال پراشچت بکند در
پرستش قدیم که در کورکهیت است و به برن او درکت مشهور است غسل بکند از گناه ها خلاص شود و اگر برهمن گناه شخصی
کرده و آن دشنام باید داد و آن شخص دشنام داد و در آنجا برهمن خود را خودکشی کرد آن شخص یک سال بطرزی که نوشته شد

دستور و دعا صبح و پیکش همه راس بزرگ و آنچه برای برهمن جای مع است اگر ابیز نکنند و دستها بجا
می‌گردد باشد برای آنکه کسی از جهت اسب شوهر کرده است اگر بسته باشند هیچ گردد کار او نفع نمی‌بخشد و
بجا آید است و اگر قابل برهمن طلبکار تا دانسته یک قصه برهمن کشته باشد روزه دوازده سال بر یک روش
کند را اشنان پاک شود و اگر دو برهمن کشته باشد هشت چهار سال و اگر سه برهمن کشته باشد چهل و بیست سال به ضبط لشکر برود
از چهار برهمن کشته باشد پاک شده و تمکین سبب اینها که تمام پنج گناه عظیمه اگر یکی را چهار بار بکنند پاک شدن گناه
شخصیکه تعالی برهمن رعایت کرده باشد نه سال بر این ترتیب آگاه شده بگردد باید دانست که هر کس جای
گناهکار باشد یا کم از برابر پراشچت اهل گناه آن جای پراشچت بکند یعنی سال اگر شخصی شخصی را برای کشتن
دشمن خود یا سوختن دیهی فرستاده باشد و آن شخص رفته انکار کرده و در جای قصد آن برهمن کشته شد تا در
آتش وقت شخصیکه فرستاده بود باید که شش سال پراشچت بکند و آن شخص که رفته و انکار کرده نیفشکه دوازده
سال پراشچت خواهد کرد و شخصیکه مصلحت و مشورت آن شخص برای سوختن دیه یا قتل جماعتی که در بالا نوشته شد دوازدهم
تعیین کرده باشند و آنجا برهمن کشته شده است چهاردهم سال پراشچت بکند و اگر شخصی برهمن را دشنام داده
عار داده یا آزار داده یا آزار دیگر رسانیده و شخصیکه دشنام داده قصد کشتن آن نمود که برهمن کشته شود در آنجا
برهمن خود را کشت باید که آن ظالم سه سال به دستوری که نوشته شد پراشچت بکند و اگر سه سال پراشچت بکند در
پرستش قدیم که در کورکهیت است و به برن اودک عشره دست غسل بکند از گناهان خلاص شود و اگر برهمن گناه شخصی
کرده در آن دشنام باید داد و آن شخص دشنام داده و در آنجا برهمن خود را خود کشته باشد آن شخص یک سال بطرزی که نوشته شد

بر وی [illegible] که [illegible] باشد [illegible] اگر [illegible] قرار داده بقصد [illegible] شود [illegible]

[illegible] برهمن [illegible] جاهل باشد [illegible] ده سال [illegible] کند بعد از [illegible]

[illegible] برای [illegible] سال [illegible] باشد [illegible] بجای برسد که برهمنی را در آنجا [illegible]

کشته باشد و این [illegible] خود را در جنگ [illegible] برهمن را خلاص کند از [illegible] گناه قتل برهمن خلاص

شود [illegible] کشته باشند و آن گناه [illegible] کرده [illegible] و آن خلاص کند از [illegible] نیست

خلاص [illegible] اگر [illegible] کشته [illegible] باشد [illegible] شخصی که [illegible] کشیده [illegible] غسل [illegible]

باشد غسل کند پاک شود [illegible] اگر [illegible] خلاص کردن برهمن از جنگ شیر [illegible] یا در [illegible] ماده گاو [illegible]

از دست کشیده قاتل برهمن [illegible] کشته شود [illegible] برهمن یا ماده گاو [illegible] خلاص شوند قاتل مذکور کشته شده باشد

می باید اگر قاتل برهمن برهمنی را که [illegible] برهمن [illegible] باشد [illegible] کرده یا بر درش

دیگر [illegible] کرده [illegible] خلاص سازد از گناه پاک می شود و [illegible] اگر قاتل مذکور چیزی از

ماده گاو [illegible] از گناه پاک شود اگر تمامی مال برهمن را دزدان می برده باشند قاتل

مذکور [illegible] دزدان [illegible] مال را خلاص سازد از گناه پاک می شود اگر قاتل برهمن را دزدان [illegible] کرده [illegible] شود [illegible] مال

خلاص شده باشد قاتل برهمن از گناه پاک می شود اگر قاتل [illegible] کشته نشود اما از زخمهای [illegible] خورده باشد بعد از

[illegible] در این صورت نیز پاک می شود اما عدد دزدان باید که سه باشد یا بیشتر اگر یکی دزد یا دو دزد باشند

حساب [illegible] باشد [illegible] یابد [illegible] منترهای مقرر خوانده خود را

یک روپیه که مالک سیصد و شصت روپیه باشد [illegible] اگر [illegible] در جهان [illegible] وار داده یکصد و [illegible] شد و صد و پنجاه

بهره برهمنی برهمن [illegible] باشد [illegible] سال [illegible] پراشچت یک صد از برای پراشچت [illegible]

[illegible] برای پراشچت [illegible] سال [illegible] باشد [illegible] جای برسد که برهمنی را در آنجا می

کشته باشد و این گناه کار [illegible] خود [illegible] برهمن را خلاص کند از همان وقت از گناه قتل برهمن خلاص

شود [illegible] کشته باشد و ان گناه [illegible] کرده [illegible] ماده کاو [illegible] خلاص کند از همان وقت

خلاص دیگر [illegible] اگر گناه مذکور [illegible] پراشچت [illegible] باشد [illegible] شخصی که [illegible] کرده [illegible] نسل [illegible]

باشد [illegible] پاک شود و [illegible] پراشچت [illegible] خلاص کردن برهمن [illegible] شیر [illegible] یا [illegible] ماده کاوان

از دست کشیده قاتل برهمن که پراشچت [illegible] کشته شود [illegible] برهمن یا ماده کاوان خلاص شوند قاتل مذکور کشته [illegible]

می باید اگر قاتل برهمن برهمنی را که به جاری برهمن [illegible] سال [illegible] باشد [illegible] کرده یا بر درش

دیگر [illegible] کرده [illegible] خلاص سازد از گناهان پاک می شود و پراشچت [illegible] اگر قاتل مذکور چندی از

ماده کاوان [illegible] از گناهان پاک شود اگر تمامی مال برهمن را دزدان می برده باشند قاتل

مذکور [illegible] دزدان رفته مال را خلاص سازد از گناهان پاک می شود اگر قاتل برهمن را دزدان [illegible] کرده [illegible] شود [illegible] مال

خلاص شده باشد قاتل برهمن از گناهان پاک می شود اگر قاتل کشته نشود اما از زخمهای [illegible] خورده باشد بعد از

[illegible] در صورت نیز پاک می شود اما عدد دزدان باید که سه باشد یا بیشتر اگر یکی دزد یا دو دزد باشند

حساب نیست [illegible] باید [illegible] منتر های مقرر خوانده خود را

باید که در تمام مدت بیست سال هر چه خورد بسیار بعد از آن هر روز پای سرستی که از نزدیکی گور کهنه است رفته غسل کند

دور بعضی نعمت ... خورده باشد به همین صورت از گناهان پاک میشود و اگر برهمن فاضل و عابد و دانای هر چهار بید

و غیره علوم ... برهمن جاهل را نادانسته کشته باشد باید که یک برهمن فاضل و عابد و خلیفه دار با اطلبیهن

خوراک ... خوراک ... یکسال برهمن ... حساب کرده ... بصورت

نیز پاک میشود و اگر برهمن جاهل متمول برهمن جاهل را نادانسته کشته باشد باید که از مال دنیوی هر چه در بساط

داشته باشد بکسی برهمن فاضل ... پاک میشود ... این خیرات میکرد باید که ...

کنند تا گناهکار نشود قول ... آنکه برهمن فاضل دانای هر چهار بید برهمن جاهل را نادانسته کشته باشد

باید که سر و پا برهنه گدای کنان و اعمال قبیحه خود را گفته ... رفته در آب دریای ... غسل

کرده مراجعت نماید و بجای خود رسیده به برهمنان خوب طعام خورانیده ...

از برهمنان بخانه خود بیاید به همین صورت پاک میشود قول ... آنکه اگر برهمن جاهل متمول برهمنی را کشته

و مرده ... باشد نادانسته بکشد باید که یکسال روزه گرفته ... در برهمن بخواهد ... روز بسیار غسل کند

و اعمال خود را دیگران ... کرده باشد در کوه و صحرا ...

... بعد از پوره شدن یکسال طلا و جواهر و زمین و غله و روغن ...

پاک میشود ... برای تمام ... برهمن باشد و اعمالش ... برهمن نباشد و اگر

کسی در خاطر کشتن برهمن یا بر زبان قتل نمودن برهمن ذکر کرده باشد باید که دوازده شبانه روز ...

باید که در تیرتهه رفته سه بار هر چهار بید را بخواند یا در کنار دریای سرستی قیام کند که از نزدیکی کورکهیت است رفته غسل کند

و در صورت خصومت و جنگ بمیرد و یا بشود بر صورت از گناه پاک میشود و اگر برهمن فاضل و عابد و دانای چهار بید

و چند علوم دیگر را برهمن جاهل را نادانسته کشته باشد باید که یک برهمن فاضل و عابد و قبیله دار را طلبیده

خوراک و پوشاک او را [illegible] بدهد تا آنکه در یکسال [illegible] حساب کرده بدهد بدین صورت

نیز پاک میشود و دیگر برهمن جاهل متمول برهمن جاهل را نادانسته کشته باشد باید که از مال و [illegible] بهر جهت بساط

و رسیده باشد [illegible] برهمن فاضل [illegible] پاک میشود [illegible] این خیرات میکرد باید که [illegible] سوای

بکنند تا گناه بکار نشود قول [illegible] آنکه برهمن فاضل و دانای هر چهار بید برهمن جاهل را نادانسته کشته باشد

باید که سر و پا برهنه گدای کنان و اعمال قبیحه خود را گفته [illegible] رفته در آب دریا غوطه خورده غسل

کرده مراجعت نماید و بجای خود رسیده به برهمنان خوب طعام خورانیده و پوشاک و صدقه داده [illegible] رضا

این برهمنان بخانه خود بیاید بدین صورت پاک میشود قول [illegible] آنکه اگر برهمن جاهل متمول برهمنی را که

و مرد و دختر باشد نادانسته بکشد باید که یکسال روزه گرفته باشد در برهمن بخواهد روز بسیار غسل کنند

و اعمال خود را دیگران بگوید و آنکه بخورد و طهارت [illegible] میکرده باشد در کوه و صحرا بگردد و [illegible]

نشستن را [illegible] بعد از پوره شدن یکسال طلا و جواهر و زمین و غله و روغن بهر [illegible] بدهد

پاک میشود [illegible] مقبول بعض برای تمام با ذات برهمن باشد و اعمالش بطریق برهمن نباشد و اگر

کسی در خاطر کشتن برهمن یا بر زبان قتل نمودن برهمن ذکر کرده باشد باید که دوازده شبانه روز سوای

اگر زن برهمن را از نسل برهمن پسر باشد کسی بکشد برابر قتل برهمن است اگر شخصی زنی را که همراه شوهر ستکلپ یگیه کرده

چه شده بکشد برابر قتل برهمن است حایض حامله یا ... را که کسی بکشد عقوبت قتل همان برابر است اگر زن حیض

دیده برهمن را یا ... که از آن حیض اگر حمل مانده باشد و اگر کسی بکشد برابر قتل برهمن است برای هر کدام که برابر قتل

برهمن نوشته شد اگر نا دانسته کرده باشد دوازده ساله پراشچت بکند اگر دانسته کرده باشد دو چند آنکه بیست و چهار سال

باشد پراشچت باید کرد و بقول بعضی در آن جاها که برابر قتل برهمن نوشته شد اگر نادانسته کرده شش سال و اگر دانسته

کرده تا دوازده سال پراشچت بکنند کم و زیاده نه سال پراشچت برای هر برن و هر کار چنانچه جا بجا نوشته شده

از آنجا قیاس باید کرد اگر گواهی دروغ بر برهمن بدهد یا ... و علم خود را از هر برن که باشد بکشد یا امانت برهمن

از قسم طلا و نقره چهار و ... یا برادر حقیقی را بکشد برابر قتل برهمن است اگر برای کشتن شخصی یراق بر داشته باشد

یا دانسته و کار گرفته یا برای قتل شخصی رفته باشد و مجال کشتن نیافت در هر سه صورت هر پراشچت بعد از کشتن

آن شخص لازم می‌باشد بکند پراشچت عذاب قتل برهمن آن قسم را که مستوجب باشد دیده مطابق برن آن قرار

پراشچت

چهار ... در هر قسم پراشچت از آن پراشچت سابق چهارم حصه کم بکند مثلاً در صورت دوازده سال نه سال بکند این پراشچت

قتل برهمن با تمام رسید ... که برهمن دانسته شراب سرا خورده باشد

باید که شراب سرا ... در دهن ... و ... شیر ماده گاو و ... بجوشانند ... آتش بشود بخورد و بمیرد تا پاک شود

و وقت خوردن این جوشانده غسل کرده پارچه تر باید پوشید ظرفی که ... جوشانده بجوشانند از مس باشد یا از آهن

فاما اگر ... خورده باشد این قسم بکند و ... اگر مکرر خورده باشد این چنین باید کرد و سرا آن را گویند که از غله سازند

اگر زن برهمن را از نسل برهمن باشد کسی بکشد برابر قتل برهمن است اگر شخصی زنی را که همراه شوهر ستکلبه یوم یک

... شده بکشد برابر قتل برهمن است حایض حامله برهمن را اگر کسی بکشد عذاب قتل همان برهمن است اگر زن چهتری

و بیده برهمن را ... که از ان حیض اگر حمل بماند باشد هر اینکه کسی بکشد برابر قتل برهمن است برای هر کدام که برابر قتل

برهمن نوشته شده اگر نادانسته کرده باشد دوازده سال پراشچت بکند اگر دانسته کرده باشد دو چند آنکه بست و چهار سال

باشد پراشچت باید کرد و بقول بعضی در این جاها که برابر قتل برهمن نوشته شد اگر نادانسته کرده شش سال و اگر دانسته

کرده تا دوازده سال پراشچت بکنند کم و زیاده صد سال پراشچت برای هر برن و هر کار چنانچه جا بجا نوشته شده

و از انجا قیاس باید کرد اگر گواهی دروغ در جهای برادر ... و عصم خود را از هر برن که باشد بکشد یا امانت برهمن

از قسم طلا و نقد هزار و پانصد ... برادر حقیقی را بکشد برابر قتل برهمن است اگر برای کشتن شخصی یراق بر داشته باشد

یا دانسته و کار کرده یا برای قتل شخصی رفته باشد و مجال کشتن نیافت در هر سه صورت هر پراشچت بعد از کشتن

ان شخص لازم میباشد بکند پراشچت عذاب قتل برهمن ان شخص را که میخواست بکشد دیده مطابق برن ان قرار

... شش ... قسم پراشچت از ان پراشچت باقی چهارم حصه کم بکنند مثلا در صورت دوازده سال نه سال بکند این پراشچت

قتل برهمن با تمام رسید [illegible] که برهمن دانسته شراب سرا خورده باشد

باید که شراب سرا ... در روغن ... و شیر ماده گاو بهم آمیخته بجوشانند و قتیکه آتش بشود بخورد و بمیرد تا پاک شود

و بوقت خوردن این جوشانده غسل کرده پارچه تر باید پوشید ظرفیکه ... جوشانده ... از مس باشد یا از اهنا

فاما اگر ... خورده باشد این قسم بکند و ... اگر بکرر خورده باشد اینچنین باید کرد و سرا ان را گویند که از غله ساز

شراب [illegible] نادانسته چیزی آب یا دیگر چیز خورده باید که فرو برد بیرون نیارد بعد ازان برشنوم بکند تا
[illegible] هیچ چیز ماده گاو که شیر در صفرات و روغن [illegible] شش [illegible] سرگین [illegible] هر روز میخورده باشد اگر
به همین [illegible] که در [illegible] همین گفته شد نیره ازگناه خوردن شراب پاک میشود فاما اگر بر بیست [illegible] بکنند برا
سال برشنوم بشود و عوض سی سال برشنوم [illegible] برای برهمین شراب را فرو برده بیرون انداخته [illegible]
مرد [illegible] برای خورد سال نه ماه و برای هشتاد ساله یکنیم سال مقرر کرد اگر برهمین جا هیچ چیز سوای شراب تغییر
نمی شده باشد [illegible] شراب را با مقداری وسلی بخورد باید که بعد از تغییر شدن جانور این بسرای شراو برای مقداری
برگ [illegible] وسلی نیست کرده بکنند اگر قطره شراب را بر چیزی افتاده خشک شده باشد و برهمین نادانسته
آنرا بخورد باید که تا نشنود زنار از سر نو بگیرد اگر برهمین از ظرف شراب را بوقتی که آن ظرف خشک شده باشد
آب بخورد و دران آب تمام شب در آن ظرف مانده باشد باید که تا سه روز روغن با شکر [illegible] بعد ازان سه روز دیگر
شیر ماده گاو بخورد تا پاک شود و اگر فی الحال آب از ظرف مذکور برآورده بخورد باید که سه روز شیر با شکر [illegible]
بخورد تا پاک میشود اگر برهمن نادانسته میخورد باید که از سر نو زنار بگیرد اگر غایط و بول نادانسته خورده باشد
همین حکم است فاما زنار [illegible] بگیرد که اول تا سه روز هر روز هفت مرتبه قدری شیر و آب میخورده باشد بعد
ازان زنار بگیرد و در وقت [illegible] گرفتن در میان بیدی که مقرر [illegible] آمده بنشینند و منتر مقرر بخوانند بعده زنار پوشانند
بعده گایتری تعلیم کنند اگر برهمن دانسته شراب [illegible] خورده باشد باید که کرچهه واث کرچهه بکنند و روغن بخورد
بعده [illegible] زنار بپوشند و بقول بعضی [illegible] جانور این برت بکنند اگر شراب را برهمن نادانسته خورد فاما [illegible]

شراب [illegible] نیایه نادانسته بجای آب یا دیگر چیز خورده باید که قی کند و بیرون اندازد و بعد از آن براشنوم بکنند تا

سه [illegible] هیچ چیز ماده گاو که شیر در [illegible] روغن نخورد [illegible] و سرگین [illegible] هر روز میخورده باشد اگر

به همین [illegible] که در نقل [illegible] همین گفته شد زیرا که از گناه خوردن شراب پاک میشود و اما اگر به [illegible] بکنند برای

سال براشنوم بشود و [illegible] سال براشنوم [illegible] زیرا که برای به همین شراب [illegible] برده بیرون انداخته [illegible]

نرید در اینجا برای خوردن سال نه ماه و برای هشتاد سال یکنیم سال مقرر کرد اگر بر همین جای هیچ چیز سوای شراب تغیر

نمی شده باشد و جهت شراب [illegible] یا [illegible] وصلی بخورد باید که بعد از تغیر شدن [illegible] این [illegible] و برای قندی

برکنی برای وصلی نیست کرده بکند اگر قطره شراب را بر چیزی افتاده خشک شده باشد و بر همین نادانسته

[illegible] بخورد باید که تا بشنود زنار از سرنو بگیرد اگر بر همین از ظرف شراب آب [illegible] که آن ظرف خشک شده باشد

آب بخورد و آن آب تمام شب در آن ظرف مانده باشد باید که تا پنج روز روغن با شکر کوهی و بعد از آن بخورد دیگر

شیر ماده گاو بخورد تا پاک شود و اگر فی الحال آب از ظرف مذکور بر آورده بخورد باید که سه روز شیر با شکر کوهی

بخورد تا پاک میشود اگر بر همین نادانسته مرغ بخورد باید که از سرنو زنار بگیرد اگر غایط و بول نادانسته خورده باشد

بهمین حکم است و از زنار روغنی بگیرد که اول تا سه روز هر روز هفت مرتبه قدری شیر و آب میخورده باشد بعد

از آن زنار بگیرد و هر سه زنار کمر [illegible] در میان بیدی که معتبر [illegible] آمده بشنید و [illegible] مقرر بخواند بعده زنار بپوشانند

بعده گناه تبری تعلیم کنند اگر بهمین دانسته شراب [illegible] خورده باشد باید که [illegible] بکنند و روغن بخورد

بعده [illegible] زنار بپوشند و [illegible] بکنند [illegible] این برت بکنند اگر شراب [illegible] را [illegible] نادانسته خورد فاما [illegible]

برد و در آنجا [illegible] خود ظاهر کرده قتل نفس خود و در حیات کسی که [illegible] موسل [illegible] بجهان موسل او را [illegible] کشت خلاص میشود در

نهایت میشود یا به یک ضرب [illegible] اگر به یک ضرب کشته نشود [illegible] در صورت [illegible] نیز پاک [illegible] شود [illegible] که در [illegible] خلاص کند

[illegible] عذاب [illegible] از گناه [illegible] پاک میشود [illegible] چهار برن هر کدام که خواهد [illegible] قاعده همین است [illegible]

را باید که اگر [illegible] برهمن باشد [illegible] اگر کشته [illegible] پاک میشود [illegible] برهمن [illegible] یافت نیز [illegible] میشود [illegible]

[illegible] موسل که [illegible] برای کشتن [illegible] در صورت [illegible] دیگر طلای برهمن [illegible] دزد [illegible] نزد [illegible]

[illegible] معلوم [illegible] میشود [illegible] مقدار وزن سابق اول [illegible] است که در میان سوراخی که در دیوار یا سقف

خانه باشد به شعاع آفتاب نمودار میشود و از هشت [illegible] یک [illegible] میشود و از سه [illegible] یک دانه خردل [illegible] میشود و از سه خردل

یک دانه [illegible] سفید میشود و از شش [illegible] سفید یک جو میشود و از سه جو یک [illegible] میشود و از [illegible] یک [illegible] میشود [illegible] سرخ [illegible]

از پنج سرخ یک [illegible] میشود [illegible] شانزده ماشه را یک سوبرن گویند برین حساب شانزده ماشه [illegible] میشود [illegible]

از [illegible] ده ماشه میشود اگر زر شانزده ماشه کم [illegible] دزدیده باشد برای آن [illegible] و اگر یک [illegible] طلا دزدیده باشد

بر [illegible] برای طلا [illegible] برای خوردن چهار [illegible] برای [illegible]

[illegible] برای [illegible] روزه [illegible] هیچ نخورد و برای یک سرخ [illegible]

سه جو [illegible] بخورد و اگر [illegible] کم از یک سوبرن که شانزده ماشه باشد دزدد یک سال [illegible] بخورد و اگر [illegible]

کم از یک سوبرن که شانزده ماشه باشد بدزدد یک سال [illegible] بخورد زیاده از شانزده ماشه یا شانزده ماشه باشد

[illegible] دانسته [illegible] باشد [illegible] طلب [illegible] کردن پاک نشود و اگر نادانسته دزدیده باشد دوازده سال [illegible] کند [illegible]

مرد و زن ... پیش خود ظاهر کرده قتل ... و جنایت ... ماهیچه مو سال ... ۔ ... مو سال ... کشت قلاع ... خورد ...

... باشد ... اگر ... کشته شود ... صورت ... اگر ... خود ... را ... [illegible] کنند

... عذاب ... آن ... از ... پاک ... چهار ... هر کدام که خواهد ... قاعده همین است

... اگر ... برهمن باشد ... اگر کشته ... پاک ... برهمن ... شود ... [illegible]

... موسل ... برای کشتن ... در صورت ... برهمن ... شانزده ماشه ... [illegible]

... سوراخی که در دیوار سقف

خانه باشد شعاع آفتاب نمود از شود ... هشت ... یک ... شود و از ... یک دانه خردل شود و از ... خردل

یک دانه ... شود و از شش ... یک ... شود و از سه جو یک ... شود و از ... یک ... شود ... سرخ ... شود

از ... سرخ یک ماشه می‌شود و شانزده ماشه را یک سوبرن گویند بدین حساب شانزده ماشه هشتاد سرخ می‌شود ... مثقال

از هشتاد سرخ ده ماشه می‌شود اگر از شانزده ماشه کم ... دزدیده باشد برای آن ... و اگر ... طلا دزدیده باشد

... کافیست برای ... برای خوردن ... برای ... هشت ... باشد

... برای ... روزه ... برای یک سرخ ... یک ماشه

سه جو ... و اگر ... کم از یک سوبرن که شانزده ماشه باشد ... یک سال ... و اگر ...

کم از یک سوبرن که شانزده ماشه باشد ... یک سال ... زیاده از شانزده ماشه یا شانزده ماشه باشد

... دانسته دزدیده باشد ... پاک نشود و اگر نادانسته دزدیده باشد دوازده سال ...

اما دانستن نصف [illegible] جواهر [illegible] طلاست [illegible]

نصف [illegible] طلا [illegible] نصف [illegible]

[illegible] دانستن [illegible] یک [illegible] نقره [illegible]

[illegible] نقره [illegible]

[illegible] بکنند [illegible] طلا [illegible]

[illegible] طلا و نقره [illegible]

[illegible] جواهر [illegible] قیمت [illegible]

[illegible] آتش [illegible] طلا [illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible] افتاده [illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible] تعلیم کرده باشد [illegible]

[illegible] بالا [illegible]

[illegible] جواهر [illegible] که جواهر [illegible] طلا [illegible] برداشته [illegible]

[illegible] طلا [illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible] طلا [illegible]

[illegible] طلا [illegible]

[illegible] جواهر [illegible] قیمت [illegible] جواهر [illegible]

[illegible] طلا [illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible] افتاده [illegible]

[illegible]

[illegible] از این قسم [illegible]

[illegible] که هر قسم [illegible] تعلیم کرده باشد [illegible]

[illegible] خوردن [illegible] اگر [illegible] مردم [illegible] جماع کنند [illegible] خود را [illegible]

یا به حالی یکبار در شیر چیزی بکند باید که شصت مسکین را طعام بکند و اگر کسی چنین کار بکند و با شوهران شد در باید که زن را

بحوزه و اگر نادانسته برین جماع آنکه جماع بکند تا دانسته بکرر چیزی بکند باید که دوازده سال ... نخورد ...

اگرچه به او زنان ... حیض ... و عقاب ... که ... شدن جمع ... باشد و زنان حایض ...

و زنیکه مسلمان باشد و دانسته یکبار جماع بکند یا از ... یکبار و دانسته بخورد چاندر این بکند اگر زنان ...

و در یک شب یکبار و دانسته جماع کرده باشند یک سال در کفاره چهار بدهد و اگر در یک شب دانسته بکرر جماع کرده باشند

... و اگر دانسته ... باید که خود را ... بکند اگر نادانسته بکرر انکار کرده

باشد دوازده سال ... و در باب ... که با دختر خواهر و دختر برادر ... بکند یکمرتبه توبه کند

اگر ... از ... تا ... پاک شود و اگر نادانسته ... با زن ...

... و زن ... و زن حایض ... تمام ...

و زنیکه ... باشد و زنیکه کسی ... باشد ... و بعد از رسیدن امکان

... باشد ... روزه ... بگیرد ... گناه

... نیست و ... زنان که جماع با ایشان کرده ... دانسته یکبار ...

جماع ... در صورت جماع کردن ... که ... نوشته شد ... کسی

... با ... جماع کند حاکم ... جماع کردن ... قبل از ...

نوشته شد ... حالت ... اگر کسی ... در احکام ...

[illegible] و اگر [illegible] کار بکند [illegible] که [illegible] سال [illegible] چیزی [illegible] یکبار [illegible]

[illegible] سال [illegible] باید که [illegible] چیزی بگیرد [illegible] دانسته [illegible] جماع بکند [illegible] دانسته و اگر [illegible]

اگر [illegible] باشد [illegible] که [illegible] زنان [illegible]

[illegible] اگر [illegible] جائز [illegible] دانسته [illegible] جماع بکند [illegible] دانسته [illegible]

[illegible] دانسته بکر جماع کرده [illegible] و اگر [illegible] جماع کرده باشند [illegible] یکبار [illegible]

[illegible] دانسته [illegible] باید که خود را [illegible] و اگر [illegible]

[illegible] مکرر [illegible] دختر [illegible] خواهر [illegible] ده سال [illegible] باشد

[illegible] دانسته [illegible]

[illegible] جماع [illegible] و زن [illegible] و زنان [illegible]

[illegible] و بعد از رسیدن [illegible] باشد [illegible]

[illegible] گناه [illegible] روزه [illegible] باشد [illegible]

[illegible] دانسته [illegible] جماع [illegible]

[illegible] صورت جماع کردن [illegible]

[illegible] جماع کردن [illegible] جماع بکند [illegible] باشند [illegible]

[illegible] بزرگ [illegible] احکام [illegible] اگر کسی [illegible]

دیگر چهارپایان [illegible] مناسبت در یک قطار رشته طعام خوردن جمله باشند و دیگری جای [illegible]

[illegible] جا گرفتن باهم و خوابیدن [illegible] یک [illegible] باهم نشستن با یکدیگر [illegible]

[illegible] قبول [illegible] باهم رفاقت [illegible]

[illegible] اعضای یکدیگر باهم [illegible] رفاقت هرکدام [illegible]

[illegible] سال [illegible] خوردن [illegible] از [illegible]

[illegible] با [illegible]

[illegible] اگر کم و زیاده [illegible]

[illegible]

[illegible] طعام خوردن [illegible]

[illegible] چهارپایان [illegible]

[illegible] اعضای یکدیگر باهم

[illegible] رفاقت [illegible] باشد [illegible] رفاقت [illegible]

[illegible] رفاقت [illegible] سال [illegible] دوازده

[illegible] رفاقت [illegible] حساب [illegible]

[illegible] رفاقت [illegible]

دیگر چهارپایان [illegible] مناسبت است و دیگری قصاب [illegible] به ادام خوردن غله باشد و دیگری که [illegible]

[illegible] و مناسبت ها که گردن با هم [illegible] یکدیگر با هم نشستن [illegible] و دیگری [illegible]

[illegible] قول [illegible] با هم رفاقت [illegible] و دیگر [illegible]

[illegible] مراتب [illegible] شدن اعضای [illegible] با هم [illegible] رفاقت [illegible] هر کدام [illegible]

[illegible] صحبت [illegible] سال [illegible] خوردن [illegible] از ترتیب [illegible]

بعضی [illegible] مرتبه [illegible] غله باشد [illegible] گفتن با [illegible]

رفاقت [illegible] صحبت [illegible] اگر کم و زیاد [illegible] صحبت [illegible]

[illegible] رفاقت [illegible]

[illegible] چهار [illegible] خوردن [illegible] افزوده [illegible]

[illegible] چهارپای [illegible]

[illegible] اعضای [illegible]

[illegible] اگر [illegible] رفاقت [illegible] باشد [illegible] رفاقت [illegible]

[illegible] رفاقت [illegible] صحبت [illegible] سال [illegible] و برای [illegible]

[illegible] صحبت [illegible] برای رفاقت [illegible] حساب [illegible] حساب [illegible] شود [illegible]

[illegible] آنکه در رفاقت [illegible] ماه [illegible] و [illegible] رفاقت [illegible]

شفیع بالفرام حقرسنا [illegible] پراشچت [illegible] — با بیرلی کاب [illegible]

بکند تا پاک شود و اگر گاو و یا چهار بکشد یا از خانه اینها طعام بخورد یا برن گاو و یا چهار زنا کند باید که سه ورت پراکت

تا پاک شود و اگر برت سه [illegible] دانسته کشته باشد یک چهارم این بکند اگر ندانسته سوئت را بکشد پراکت بکند

اگر بیمهک را ندانسته بکشد چهارم حصه کم از پراک بکند اگر جانوران را ندانسته کشته باشد نصف پراکت بکند

و اگر یا کدو را ندانسته بکشد چهارم حصه کم یک پراکت بکند و اگر چهار را ندانسته کشته باشد نصف پراک بکند

اگر ادهو بیور را ندانسته بکشد نصف پراک بکند و همین صورت پراکت به دانسته قتل کردن برت سوم جانداران

را کم زیاد قرار بدهد اگر برهمن بکند برت سوم را کشته باشد تا سوده برت سوم را بکشد همین دستور عمل بکند

در کشتن سوت بشتماه و در کشتن بیمهک چهار ماه در کشتن چاندال دو ماه در کشتن مالکه چهار ماه و در کشتن

چهار دو ماه و در کشتن الوکوده ماه پراشچت بکند و اگر چهری و بیش [illegible] را بکشد به دستور برهمن عمل نمایند پراشچت

برای سود در بران نوشت که جانوران بشود منع است از هر آنکه منتر جانوران بخوانند و سود در را خواندن

بید منع کرده است در جا بکه گفته اند که بید را بخوانند تا پاک شود اگران کار را سود در میکرده باشد سا ست

این مکان پراشچت بکند قول من رکهسر آنکه سود در هیچ جایک نذر نکند نیا یشن بجای سوا اینهم میگفته باشد

انجمن هیچ جایک نیست غسل کردن نذرین یعنی آب دادن به ارواح گذشتگان پرستش دیوته ملد پوسرا ده اگر

بجای خود برهمن گفته جانوران بکند عوض نیست سو در اگر برای پراشچت بصحرا برود و کرچه و پراک و چار این بکند

فاما ما مدتی آن برای همه پراشچت معتبر شده روزه میگرفته باشد و خدمت و نیایش برهمن و ماده گاو بجا

با برنه کبک جانور

شفیع الف الدم حرف [illegible] پراشچت [illegible]

بکند ناپاک شود و اگر گاو یا چهارپا بکشد یا از خانه ایشان طعام بخورد یا بزن گاو یا چهار زنا کند باید که بهر ور پراکت بکند

ناپاکی و اگر برهمن را ندانسته کشته باشد یک جانور این بکشد اگر ندانسته سوخت را بکشد پراکت بکند

اگر بیهک را ندانسته بکشد چهارم حصه کم از پراکت بکند اگر جانور این را ندانسته کشته باشد نصف پراکت بکند

و اگر پالیده را ندانسته بکشد چهارم حصه کم یک پراکت بکند و اگر چهار را ندانسته کشته باشد نصف پراکت بکند

اگر ابو کبور را ندانسته بکشد نصف پراکت بکند و همین صورت پراکت دیده دانسته قتل کردن برهمن سوم چاندال

و اکم زیاد قرار بهر اگر برهمن بکشد برهمن لوم را کشته باشد تا سود برهمن لوم را بکشد همین دستور عمل بکند

در کشتن سوت شش ماه و در کشتن بیدیهک چهار ماه در کشتن چاندال دو ماه در کشتن ماکده چهار ماه و در کشتن

شجت

چهار دو ماه و در کشتن الوکوده ماه پراشچت بکند و اگر چهتری و بیش ها را بکشند به دستور برهمن عمل نمایند برا

برای سودر بران توبت که جانور این بشود منع است از همرا که جانور این بخوانند و سودر را خواندن

بید منع کرده است در جاییکه گفته اند که بید را بخوانند تا پاک شود اگر این کار را سودر میکرده باشد ساست

این مکان پراشچت بکند قول من [illegible] آنکه شود در هیچ جایی [illegible] بکند نه [illegible] بجای سوا [illegible] میگفته باشد

[illegible] هیچ جایی است غسل کردن برهمن یعنی آب دادن به ارواح گذشتگان پرستش [illegible] اگر

بجای [illegible] گفته جانور این بکند [illegible] سود و اگر [illegible] پراشچت بصحرا برود و گرچه [illegible] پراکت [illegible] بکند

فاما [illegible] برای [illegible] پراشچت [illegible] روزه میگرفته باشد و خدمت [illegible] برهمن و ماده گاو [illegible]

[illegible]

[illegible] در [illegible] بست احتیاج روزه هر به جرابت ستم [illegible] باشد و گاو ماده [illegible] جبرات [illegible]

[illegible] بجهة از سم [illegible] بست احتیاج روزه [illegible] جبرات ماده گاو یک بر با علم و [illegible] دانسته و باشد سود از که

[illegible] ماده گاو [illegible] [illegible] اگر کسی برادر وان ماده [illegible] کسی برادر گاو ماده اگر [illegible] نوشته [illegible] امادانسته [illegible] زبون

[illegible] جبرات ماده گاو یک بعد از آن باشد برعایت آبستن ماه یک تا [illegible] آن شخص [illegible] در [illegible] باشی [illegible]

[illegible] بجوشانید جو اردو یکماه [illegible] دانسته [illegible] کسی [illegible] که [illegible] [illegible] [illegible] [illegible]

گاو ماده [illegible] گذشت [illegible] بدین [illegible] ماه سه آنکه از بعد بخورد مرتبه یکمرتبه روزی در [illegible] چهارم [illegible] [illegible] بخورد [illegible]

[illegible] گاو ماده اگر [illegible] [illegible] جبرات [illegible] [illegible] [illegible] [illegible]

[illegible] بکشد زیاده [illegible] نوشته شد [illegible] [illegible] [illegible] [illegible]

[illegible] چون [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] بخورد [illegible]

[illegible] آبستن [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible]

[illegible] اگر [illegible] نوشته شد [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] ماه [illegible]

که [illegible] قوال [illegible] بکنند [illegible] دو ماه [illegible] نوشته شد یکماه [illegible] بکرد [illegible] آبستن [illegible] بکشد [illegible] دانسته

[illegible] ماده گاو [illegible] اگر ماده [illegible] نگاه دارد [illegible] باکشیدن [illegible] بالای [illegible] معقول [illegible] ماده گاو [illegible]

را گاو ماده همین اگر و [illegible] بالای [illegible] گاو ماده پوست از بکنند نوشته شد چنانچه ماه سه [illegible] آبستن [illegible] باشد [illegible] [illegible]

[illegible] [illegible] [illegible] [illegible] شش ماه بکنند [illegible] نوشته شد ماه سه در که [illegible] بکنند آبستن برای ماه [illegible] دانسته

[illegible] اشتباه نیست [illegible] هر روزه [illegible] نوشته [illegible] باشد و اگر از سود [illegible] ماده گاو [illegible] تجربت

[illegible] احتیاج نیست [illegible] روزه [illegible] تجربت [illegible] یک ماده گاو [illegible] دانسته [illegible] که از سود [illegible] باشد

[illegible] کسی برادران ماده گاو [illegible] کسی برادران ماده گاو [illegible] نوشته [illegible] اما دانسته [illegible]

[illegible] تجربت یک ماده گاو بعد از آن [illegible] باشد برای تجربت یکماه [illegible] آن شخص [illegible]

[illegible] یکماه [illegible] دانسته [illegible] کسی [illegible]

[illegible] ماده گاو [illegible] سه ماه [illegible] بعد از آنکه [illegible] روز [illegible] چهارم [illegible] ماه [illegible]

[illegible] اگر ماده گاو [illegible] تجربت [illegible]

[illegible] زیاده بکند [illegible] نوشته [illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible] یکماه [illegible] نوشته [illegible]

دانسته بکند [illegible] یکماه نوشته [illegible] دو ماه [illegible] قول [illegible]

[illegible] ماده گاو [illegible] بالای [illegible]

[illegible] دانسته باشد [illegible] سه ماه [illegible] نوشته [illegible] بکند از پوست ماده گاو [illegible] بالای [illegible] و اگر همین ماده گاو را

دانسته [illegible] ماه برای تجربت بکند [illegible] سه ماه نوشته [illegible] شش ماه بکند [illegible] تجربت [illegible]

برای هر صورت ... عیالان را طعام خورانیده سی ماده گاو و یک گاو نر برابر ... [illegible]

گاو ... بایست بکنند برای ... سال ... برابر مردمان نصف ... [illegible]

بچه ماده گاو ... اگر ... کشته باشد در هر صورت که کسی بکشد از پراشچت ده گاو ... [illegible]

... گاو بیمار را بکشد ... پراشچت ... پراشچت ماده گاو ... [illegible]

برای ... که طعام به مهمانان بخورند ... بچه ماده گاو ... [illegible]

بخورد اگر مادران بکشند ربع کرچهه بکند و اگر بچه ماده گاو و بعد از یک ساله شدن تا ... دو ساله شود

... بکشد نیم کرچهه بکند و اگر بعد از دو ساله شدن تا وقتیکه سه ساله شود کسی بکشد ربع کم یک

... سال ... اگر کسی بکشد ... اگر حمل ماده گاو که ... باشد ...

کسی بکشد باید که ربع یک کرچهه بکند و بعد از قائم شدن و محکم گردیدن کسی بیندازد باید که ربع ... [illegible]

و بعد از قائم شدن و محکم گردیدن کسی بیندازد باید که نصف کرچهه بکند و اگر بعد از سه ماه از ماندن حمل

کسی بیندازد باید که ربع یک کرچهه بکند و اگر بعد از هفت ماه از ماندن حمل کسی بیندازد باید که دو برابر

ده گاو پراشچت بکند اگر چند کس ... ماده گاو را کشته باشند باید که هر کدام ربع پراشچت

بکنند ... بسیار باشند از ربع کمتر ... فرموده ... کشته باشند در هر صورت ... [illegible]

برای هر کدام ربع پراشچت بکنند ... ماده گاو نصف پراشچت ... [illegible]

... پراشچت بکنند اگر دو ماده گاو را ... کشته باشند هر کدام دو پراشچت بکنند علی هذا القیاس ... [illegible]

برای هر صورت ... عیالات را طعام خوانیده کسی ... ده گاو و یک گاو ... [illegible]

[illegible] ... بکنند برای ... سال ... نصف [illegible]

[illegible] ... باشد ... هر صورت که کسی بکشد از برای پرایشچت ده گاو ... [illegible]

[illegible] ... بیمار را ... پرایشچت ده گاو ... پرایشچت [illegible]

[illegible] ... که طعام به مهمانان بخورند ... بچه ماده گاو [illegible]

شود اگر ... بکشد ربع پرایشچت بکنند و اگر بچه ماده گاو و بعد از ... شدن تا ... دو ساله شود

[illegible] بکشد ... بکنند و اگر ... ساله شود و کسی بکشد ربع کم [illegible]

[illegible] ... اگر کسی بکشد پرایشچت بکنند اگر حمل ماده گاو ... باشد [illegible]

[illegible] باید که ربع ... بکنند و بعد از قایم شدن ... کسی ... باید که ربع [illegible]

و بعد از قایم شدن و ... کسی بیندازد باید که نصف پرایشچت بکنند و اگر بعد از سه ماه از ماندن حمل

کسی بیندازد باید که ربع ... بکنند و اگر بعد از هفت ماه از ماندن حمل کسی بیندازد باید که [illegible]

ده گاو پرایشچت بکنند اگر چند کس ... ده گاو را کشته باشند باید که هر کدام ربع پرایشچت

[illegible] ... از ربع کمتر نباید فرمود ... کشته باشند در هر صورت [illegible]

برای هر کدام ربع پرایشچت بکنند ... ده ماده گاو و نصف پرایشچت هر کدام باشند ... [illegible]

[illegible] ... اگر دو ماده گاو را ... کشته باشند هر کدام ... پرایشچت بکنند علی هذا القیاس [illegible]

ماده گاوان رشته کنند و درین صورت ماده گاو در آب غرق شود یا از کوه افتاده بمیرد باید که ربع [illegible] پرایشچت سه ماه

بکند تا پاک شود و بر اشخاص که رشته ماده گاو و گاو نر را بر آب است قول برادر [illegible]

[illegible] که موافق احکام شرع [illegible] ماده گاو بمیرد یا [illegible] جمع کردن ماده گاو [illegible]

با [illegible] ببندد و درین صورت اگر ماده گاو یا گاو نر بمیرد گناه ثابت اگر [illegible] علامت شود ماده گاو را

داغ میکرده باشند و دران داغ ماده گاو و نر بمیرد گناه ثابت بر اشخاص نباید کرد قول [illegible] آنکه ماده گاو و گاو نر

را بریسمان پوست تا رسن و ریسمان [illegible] و ریسمان موی و ریسمان [illegible] و زنجیر آهنی نباید بست اگر به اینها ببندد

گاو [illegible] و بالا [illegible] آن چیز بگرفته خنجر در دست باشند تا اگر احتیاج شود آن ریسمان را بریده خلاص سازد و اصح آنست که ماده گاو

را بریسمان [illegible] ببندد و در جایکه هموار از چاه و حفره و دزد محفوظ باشد باید بست اگر در بستن این قسم ریسمان

و این چنین جا بمیرد گناه ثابت و اگر بریسمان [illegible] بسته باشد و [illegible] از آن [illegible] بمیرد نصف [illegible] پرایشچت

بکند و اگر ماده گاو بسیاری در جای تنگ جمع کرده نشانند و از [illegible] بمیرند باید که ربع پرایشچت سه ماهه بکند و اگر آن

دو ماه و بست و سه روز [illegible] شود اگر از [illegible] ماده گاو در آب افتاده بمیرد یا برف و باران بکشد یا در حفره افتاده بمیرد یا شیر و غیره

درنده بکشد باید که [illegible] پرایشچت بکند تا پاک شود و اگر از [illegible] ماده گاو گرسنه بمیرد یا باد تند بکشد یا [illegible] بسته

نباشد و [illegible] برخاسته [illegible] بمیرد یا در خانه خالی نگاه دارد و در آنجا بمیرد باید که مالک آن پرایشچت بکند تا پاک شود و اگر

از [illegible] خبر نگرفته و در آن وقت ماده گاو بمیرد باید که نصف پرایشچت بکند و اگر ماده گاوان را [illegible]

گاوان [illegible] باید که نصف [illegible] پرایشچت بکند اگر ماده گاو در آب افتاده بمیرد یا در حفره افتاده بمیرد و شیر و غیره درنده بکشد [illegible]

ماده گاو آن را شیر کند و در صورت ماده گاو در آب غرق شود یا از کوه افتاده بمیرد باید که ربع بها بر شبانست و ما

بکشد تا پاک شود و بر اشتر ... ماده گاو و نرگاو برابر است قول ... سر ... دو بهر

رود که موافق احکام شبانست و بمیرد یا نافشار ... جمع کردن ماده گاو و راه ... گرد

یا ... ببندد و در صورت اگر ماده گاو یا گاو نر بمیرد گناه شبانست اگرچه ... علامت شود ماده گاو را

داغ میکرده باشند و در آن داغ ماده گاو و نر بمیرد گناه شبانست بر انجمن بابد کرد و قول بابسی انکه ماده گاو و نرگاو

را بر ریسمان پوست یا ریسمان ... ریسمان موی و ریسمان ... و زنجیر آهنی بابد بست اگر ابنها ببندد

گاو ... آن چیز ... دارد باشند تا اگر احتیاج شود آن ریسمان را ببرد خلاص سازد ... الت گوساله گاو

را بر ریسمان ... ببندد و در جایی که همواره از چاه و خندق ... محفوظ باشد باید بست اگر در بستن این ریسمان

و این چنین جا بمیرد گناه شبانست و اگر بر ریسمان ... بسته باشد ... ازان ... بمیرد نصف که بها بر انجمن

بکشد و اگر ماده گاو بسیاری در جای تنگ جمع کرده ... و از ... یکی بمیرد باید که ربع بها بر انجمن ... بکشد و اگر آن

در راه و ... روز ... شود اگر از بیخبری ماده گاو در آب افتاده بمیرد یا برف و باران بکشد یا در خندق افتاده بمیرد یا شیر ببرد

... بکشد باید که ... بر جانب بکشد تا پاک شود و اگر از بیخبری ماده گاو ... بمیرد یا باد تند بکشد یا ... بسته

نباشد ... بر خاسته ... بمیرد یا در خانه خالی نگاه دارد و در آنجا بمیرد باید که ... بر جانب بکشد تا پاک شود ...

از ... بی خبر ... و در آن وقت ماده گاو بمیرد باید که نصف بر انجمن بکشد و اگر ماده گاو ... دارد

... باید که نصف ... بر انجمن بکشد اگر ماده گاو در آب افتاده بمیرد یا در خندق افتاده بمیرد یا شیر ... بکشد

(۱۶۰)

کرده باشد بهر ... تا اینجا در قسم پرشتهای که در کشتن ماده گاو نوشته شد در باب ... [illegible]

بکند و اگر چیزی کمتر از این چیزها کم پرایشچت بکند مسائل ... ماده گاو را دوا ... روزه باید ... [illegible]

پیشش ... روزه چهار ... و اگر پیر و خورد سال و زن ... کند ... پرایشچت بکند و پسر که با وزن ... ماده گاو

اگر این عمل کند نصف پرایشچت بکند و پسر که باو زنار نداده باشند اگر این ... بکنند چهارم حصه پرایشچت بکند اگر نتواند بشر وقت

پرایشچت زن بیکس ... باشد سر خود چتر ... در جای ماده گاوان ... ماده گاوان همراه شده بگردد و از پوست

ماده گاو پوشش خود بسازد و زنان بجای سر تراشیدن موی سر خود را جمع کرده از ... مقدار دو انگشت قصر بکنند و جمیع جا و مکان

که مرد را موی سر تراشیدن زنان جمیع موی سر خود را جمع کرده مقدار دو انگشت قصر کنند شخصی که ربع پرایشچت باید کرد جمیع موی

بدن بتراشد اگر نصف پرایشچت بکند جمیع موی بدن و ریش بتراشد و اگر ربع کم پرایشچت بکند جمیع موی بدن و ریش و سر بتراشد

... نگاهدارد و اگر تمام پرایشچت باید کرد جمیع موی بدن و ریش و سر تراشد و هیچ نگاه ندارد ... پرایشچت باید کرد

جمیع موی بدن و ریش و سر تراشد و هیچ نگاه ندارد ... پرایشچت قتل ماده با تمام رسید ... [illegible]

[illegible] ... در صورت دانسته کردن پرایشچت

دانسته کشتن و در صورت نادانسته گناه کردن پرایشچت ... دانسته کشتن ماده گاو ... انجا همراه ماده گاوان

... در جای ماده گاوان ... پوست ماده گاو بر خود ... روزه ... و آب ...

و ... خیرات و خوراک برهمنان باید کرد این قسم برای هر چهار برن مقرر است و در هر جا که روزه ...

نوشته در ... این سه ماه باید دانست ... [illegible] ... در جائیکه ناگزیر

کرده بود مقصر ... چه ... نا ایجا ... برشنوم کی در کشتن ماده کاو نوشته شد در باب ... [illegible]

کنند و اگر چهری کشته از این جهت های کم برشنوم بکنند مسائل ... ماده کاو ... را دوا ... روزه باید ... [illegible]

... روزه چهار ... واگر پیر و خورد سال ... نیمه برشنوم بکنند و بسر یکه با وزنار نداده ...

اگر این عمل کنند نصف برشنوم بکنند و بسر یکه با وزنار نداده باشند اگر این ... چهارم ... برشنوم کنند اگر ... وقت

برشنوم ... باشد ... سر خود ... تراشند ... در جای ماده کاوان ... ماده کاوان همراه شده ... کرد و ...

ماده کاو ... خود ... در زمان جای ... سر تراشیدن موی سر خود را جمع کرده ... مقدار دو انگشت قصر کنند و جمیع جا و مکان

... سر تراشیدن زمان جمیع موی سر خود را جمع کرده مقدار دو انگشت قصر کند شخصی که ربع برشنوم باید کرد جمیع موی

بدن ... تراشد اگر نصف برشنوم کنند جمیع موی بدن و ریش ... تراشد و اگر ربع کم برشنوم بکنند جمیع موی بدن و ریش و ... تراشد

... کل ... نگاه دارد و اگر تمام برشنوم باید کرد جمیع موی بدن و ریش و سر تراشد و هیچ نگاه ندارد ... برشنوم باید کرد

جمیع موی بدن و ریش و سر تراشد و هیچ نگاه ندارد ... برشنوم ... قتل ماده با تمام رسید ... [illegible]

[illegible] در صورت دانسته کردن برشنوم

دانسته کشتن و در صورت نادانسته گناه کردن برشنوم ... دانسته کشتن ماده کاو ... در آنجا همراه ماده کاوان

... کنند ... در جای ماده کاوان ... باید بود ... پوست ماده کاو بر خود ... باید انداخت ... روزه ... کرجه ... آب ...

و ... وغیره ... و خیرات و خوراک ... باید کرد این قسم برای هر چهار برن مقرر است و در هر جا که روزه ... این

... در ... این سه ماه باید دانست ... [illegible] ... در جائیکه ...

والا نه فاقه کند و اگر تا پانزده سالگی نگرفته شد سه روز سوای آب چیزی نخورد اگر تا ده سالگی زنار نگرفته یک شبانروز هیچ
نخورد یا همراه شخصی که حکم آن شبیه کرده شسل شد بجهت احتیاج تا پانزده سالگی و چند ماه زنار نگرفت و تا شانزده سال گذشت
شده باید که سه روز کفاره نگاه داشته زنار بگیرد تا برات استوی شد اگر هیچ جهت احتیاج در مدت مقرر زنار نگرفت
بعده سه ماه چنانچه در قسل یا ده گاو نوشته شده بکند بعده زنار بگیرد اگر پدر شخصی زنار نگرفته باشد و پسر خواهد که زنار بگیرد
اول یک سال در برهمچرج باشد بعد از آن زنار بگیرد اگر جد و پدر شخصی زنار نگرفته باشد پسر نخواهد که زنار بگیرد اول دوازده سال
برهمچرج بگذراند بعده زنار بگیرد ... اگر برهمن از خانه برهمن غله و زر سوای طلا دزدی کند
باید که یک سال روزه کریچه بگیرد تا پاک شود و اگر برهمن همین جنس از خانه چهتری بدزدد شش ماه روزه کریچه بدارد و اگر برهمن این جنس
از خانه بیس بدزدد سه ماه روزه کریچه بگیرد و اگر برهمن این جنس از خانه شودر بدزدد یکماه روزه چاندراین بکند و اگر چهتری مال
برهمن بدزدد نه ماه روزه کریچه بگیرد و نهایت مقدار آن غله باید که آنچه در ده کوزه بگنجد از آن زیاده باشد دانسته تقصیر دزدید
باشد اگر این مال ها دانسته دزدیده باشد برای نجات سه ماه بلکه برای نجات قتل یا ده گاو بکند و اگر ده و غلام یا خانه و زمین
و جاه و باولی یا اثاث البیت چیزی کسی کشیده بگیرد یا از این جمله آنچه ممکن باشد بدزدد قیمت آن را ملاحظه باید کرد اگر قیمت
آن دو صد و پنجاه پن است یک چاندراین روزه نگاه دارد تا پاک شود موجب آنکه از قیمت مال دزدی دو برابر برای نجات بدهد
فرمود ثواب روزه نگاه داشتن چاندراین یکماه با ثواب خیرات پانصد پن برابر است خیرات کردن پانصد پن عوض یک چاندراین
میشود و اگر این مال نذر برهمن باشد برابر به دزدی طلاست برای نجات آن را در بیان برای نجات دزدی طلا نوشته شده دزد
... مرتب روزه جبر سهل تا که مقدار شش ماهی چیزها که سطور صدر کم باشد ساخت بن کریچه بکند نهایت شش از جمیع صورتهای دزدی مال را

والا نه فافه که و اگر تا پانزده سالگی نگرفته شد یک شبانروز سوای آب چیزی نخورد و اگر تا ده سالگی زنار نگرفته یک شبانروز هیچ
نخورد یا همراه شخصی که یک اسپه به کرده نسل ... بجهت احتیاج تا پانزده سالگی و چند ماه زنار نگیرند و شانزده سال تمام
شده باید که ... هر گرچه گناه داشته زنار بگیرد تا برات استوی ... اگر هیچ چیز محتاج در مدت مقرر زنار نگرفت
بعد از سه ماه چنانچه در فصل باده گناه نوشته شده بکنند بعده زنار بگیرد اگر بزرگ شخصی زنار نگرفته باشد و پسر خواهد که زنار بگیرد
اول یک سال در برهمچرج باشد بعد از آن زنار بگیرد و اگر چند روز شخصی زنار نگرفته باشد برهمن نخواهد که زنار بگیرد اول دوازده سال
برهمچرج بکند از آن بعده زنار بگیرد ... اگر برهمن از خانه برهمن غله و زر سوای طلا دزدی شانی ... دزد
باید که یک سال روزه کرچهه بگیرد تا پاک شود و اگر برهمن همین جنس از خانه چهتری بدزدد شش ماه روزه کرچهه بدارد و اگر برهمن همین جنس
از خانه بیس بدزدد سه ماه روزه کرچهه بگیرد و اگر برهمن این جنس از خانه سودر بدزدد یکماه روزه چاندراین بکند و اگر چهتری مال
برهمن بدزدد نه ماه روزه کرچهه بگیرد و نهایت مقدار آن غله باید که آنچه در ده کوزه بگنجد از آن زیاده باشد دانسته ... دزدیده
باشد اگر این مالها دانسته ندزدیده باشد برای آن سه ماه ... برای قتل باده گناه بکنند و اگر ... غلام یا خانه و زمین
و چاه و باولی یا از مال چیزی کشتی کشیده بگیرد یا از جمله آنچه ممکن باشد بدزدد قیمت آنرا ملاحظه باید کرد اگر قیمت
آن دوصد و پنجاه پن است یک چاندراین روزه گناه دزدی پاک شود موجب آنکه از قیمت مال دزدی دو برابر برای آنچه ...
فرمود ثواب روزه گناه ... چاندراین یکماه با ثواب خیرات پانصد پن برابر است خیرات کردن پانصد پن عوض یک چاندراین
میشود و اگر این مال از برهمن باشد برابر هر دزدی طلاست برای آنچه الحال در بیان برای دزدی طلا نوشته شده در دزد
... ورده ... سهل ... اشیای چیزهای ... سطور ... کم باشد ... گرچهه بکند ... از جمیع صورتهای دزدی مال ...

او اهیشو و اگر کسی ... کار نکند ... برابر تفصیل یادگار در است چهار شحت اینرا بطرز ... برابر ... اینرا

بطرز یکه در ابتدای براشنحت تفصیل یادگار و چهار قسم نوشته شد بکند از چهار هرکدام که ... برابر ... برا

... بکند اگر کسی زر داشته باشد و صحیح البدن باشد فاما از کم فرصتی در یک سال از ابتدای ... بر در

حالت پس جلک یا سوم جا بکند بعد از امر شدن یک سال باید که پیشوا از ری است بکند تا پاک شود و اگر یکسال گذشته

مدتی دیگر هم بسر آید و این شخص از سه جلک مطهر چیزی نکرد باید که از هر چهار براشنحت تفصیل یادگار در نوشته شد بکند تا

پاک شود و اگر آن شخص که زر دارد و صحیح البدن است و فرصت دارد یکسال و چیزی دیگر گذشت و لبس جلک و سوم جلک

نکرد باید که براشنحت سه ماهه چنانچه در تفصیل یادگار و نوشته شد بکند صورت براشنحت سه ماهه بدین ترتیب است که بعد از

و نیم سال سه ماه براشنحت لازم می آید یک سال اول فرصت است از ابتدای سال دوم سر هر ماه سه روز براشنحت بکنند

لکن یک سال اول و یک ماه گذشت سه روز براشنحت بکند اگر یکسال و دو ماه گذشت شش روز براشنحت باید کرد علی هذا القیاس

اگر پدر و جد شخصی جلک نکرده باشد و نبیره خواهد که جلک کند اول برای براشنحت جلک ... بکند بعد از آن دیگر جلک بکند

و دیگر براب ... جلک بکند آن مقدار زر که برابر قرار داده باشد خیرات بکند اگر پسران شخصی یا جان برادران آنکه

کلان است نکند اشد در پرستش و نیایش آتش بر او لازم شده باشد بجا نیارد باید که در تمام سال هر ماه یکروزه روزه

چاند راین لکاه ارد ... در فروختن این اجناس

... را باید که براشنحت بکند بدیگران فروختن منع است و در دزد دیدن مال از چهار برلن را براشنحت باید کرد در

فروختن ... براشنحت نوشته شده اگر آن را بدزدد برابر فروختن آن چیز براشنحت بکند مسئلا اگر ... فروختن

اد[illegible] میشود اگر کسی [illegible] سگ نکشد [illegible] برابر فصل ماده گاو است پراشچت اینرا بطرز [illegible] پراشچت [illegible] اینرا
بطرز یکه در ابتدای پراشچت فصل ماده گاو و چهار قسم نوشته شد بکنند از چهار هر کدام که [illegible] سال [illegible] برابر [illegible]
پراشچت بکنند اگر کسی زر داشته باشد و صحیح البدن باشد فاما از کم فرصتی در یکسال اینها اجرای [illegible] این هر دو
حالت پس چک یا سوم چک بکنند بعد از امر شدن یکسال باید که پیشوا از وی است بکنند تا پاک شود و اگر یکسال گذشته و
مدتی دیگر هم بسر آمد و این شخص از سه چک مطرح چیزی نکرد باید که از هر چهار پراشچت فصل ماده گاو نوشته شد بکنند تا
پاک شود و اگر این شخص که زر دارد و صحیح البدن است و فرصت دارد یکسال و چیزی دیگر گذشت و پس چک و سوم چک
نکرد باید که پراشچت سه ماهه چنانچه در فصل ماده گاو نوشته شد بکنند صورت پراشچت سه ماهه بدین ترتیب است که بعد
دو نیم سال سه ماه پراشچت لازم می آید یک سال اول فرصت است از ابتدای سال دوم سر هر ماه سه روز پراشچت بکنند
لکن یک سال اول و یک ماه گذشت سه روز پراشچت بکنند اگر یک سال و دو ماه گذشت شش روز پراشچت باید کرد علی هذا القیاس
اگر پدر و چند شخصی چک نکرده باشد و پسر و خواهد که چک کند اول برای پراشچت چک را پس بکند بعد از آن دیگر چک بکند
و اگر برابر پس چک بکند آن مقدار زر که برابر قرار داده باشند خیرات بکند اگر پسران شخصی یا میان برادران آنکه
کلان است نکرده باشد در پرستش و نیایش آتش بر و لازم شده باشد بجا نیارد باید که در تمام سال هر ماه یک روزه روزه
چاندراین [illegible] بکند

در فروختن این اجناس

[illegible] را باید که پراشچت بکنند بدیگران فروختن منع است و در دزدیدن مال از چهار برن را پراشچت باید کرد در
فروختن [illegible] پراشچت نوشته شده اگر آن را بدزدد برابر فروختن این چیز پراشچت بکند مثلاً اگر در فروختن

واگر طعام پخته [illegible] حوالت برو شد نشیند بکند اگر آلوده و گوشت [illegible] و غسل [illegible]

و با کسی دیگر [illegible] ساخته [illegible] گاو [illegible] باغ و کار [illegible]

[illegible] سال [illegible] باز [illegible] طعام یکبار [illegible] هر روز کم خورد و دو [illegible]

تا پاک شود و اگر در فروختن کم داده باشد یا در گرفتن زیاده گرفته باشد یا چیزی زبون داده [illegible] اصل [illegible]

یا چیزی [illegible] فروختن [illegible] باشد [illegible] که [illegible] فروختن باغ نوشته شد [illegible]

[illegible] دختر [illegible] اگر این گناه را دانسته کرده باشد [illegible] باید [illegible]

نوشته شده بکند و اگر نادانسته کرده باشد [illegible] چیست [illegible] نوشته [illegible]

خوکرده بکند [illegible] باید کرفه

و اگر [illegible] کرده [illegible] برادر کلان را کتخدا سازد [illegible] هم اول کرفه [illegible] بکند تا پاک شود

[illegible] سابق خود [illegible] کتخدا بکند [illegible] کرفه باشد در باب [illegible] هم

همین حکم است اگر کسی پیش از دختر کلان دختر خورد را کتخدا [illegible] آن دختر را باید کرفه [illegible] روز روزه کرده یا

آن [illegible] کرده باشد [illegible] دختر را باید که بکند [illegible] کلان [illegible] کرفه بکند بعد از آن کتخدا

بشود و اگر [illegible] کسی [illegible] از برادر کلان کتخدا شده یا [illegible] کرده باشند

کتخدا شود تعلیم بکنند یا از پیش آن تعلیم [illegible] ماه [illegible] تا پاک شود و اگر کسی [illegible]

را [illegible] و علم [illegible] تعلیم کرده باشد باید که [illegible] شود

و اگر طعام بخورد [illegible] چون بر و شد [illegible] کنند اگر آلوده و دیگر گل [illegible] و غسل [illegible]

و ماسی [illegible] از مالش [illegible] فروخت گلی [illegible] قیمت [illegible] باغ و تاک [illegible]

[illegible] سال [illegible] بار [illegible] طعام یکبار [illegible] روز بخورد [illegible] تا [illegible]

تا پاک شود و اگر در فروختن کم داده باشد یا در گرفتن زیاده گرفته باشد یا [illegible] [illegible]

یا [illegible] فروخته باشد [illegible] فروختن باغ نوشته شد در [illegible]

[illegible] گناه را دانسته کرده باشد [illegible]

نوشته شده بکند و اگر او را نادانسته کرده باشد [illegible] نوشته [illegible]

خورده بکند [illegible] گرجه

و اگر چه کرده [illegible] را [illegible] کنند [illegible] هم اول گرجه [illegible] تا پاک شود

[illegible] سابق [illegible] بکند و شخصی [illegible] باشد در باب [illegible]

همین حکم است اگر کسی پیش دختر کلان دختر خورد را کتخدا کند [illegible] دختر را [illegible] روز روزه کرده یا

[illegible] کرده باشد [illegible] دختر را [illegible] کلان [illegible] گرجه بکند [illegible]

شود و اگر [illegible] اگر کسی از برادر کلان کتخدا شده یا [illegible] کرده باشد

کتخدا شود تعلیم بکند یا از پیش ان تعلیم بکند [illegible] و تا پاک شود و اگر کسی علم

را [illegible] تعلیم کرده باشد [illegible] تا پاک شود

بیرنگ گناه سی عدد ماده گاو که شیر دهند و خیرات و روغن زرد و سرکه و پاس باشد بخورد و ده ماده گاو و [illegible] تا در خیرات
دهد و اگر آن را بکشد گناه برهمن [illegible] کند و اگر زن از فعل بد [illegible] شود زنا کند باید که ضعف این پراشچت [illegible] و اگر برهمن زن
[illegible] زنا کند باید که گناه آن دور شود [illegible] بخورد و [illegible] ماده گاو و [illegible] باشد تا پاک شود و اگر [illegible] زنا کرده باشد
پانزده روز [illegible] اگر برهمن [illegible] زنا کند باید که آب [illegible] و اگر [illegible]
[illegible] تا پاک شود و [illegible] دختر سودر باشد اگر برهمن [illegible] خود را از مرد بد فعل [illegible]
شدن از خانه بدر کرده باشد و [illegible] زنا کند [illegible] تا پاک شود و [illegible] این زنان زیاده
[illegible] فعل بد کرده باشد این زنان [illegible] اگر از قوم سودر باشند و [illegible] فعل بد کرده باشند و برهمن
با این زنان زنا کند [illegible] غسل [illegible] خیرات بدهد تا پاک شود و اگر [illegible] زن از قوم [illegible]
و برهمن با این [illegible] طعام بخورند و [illegible] طعام بخورد و اگر این زن از قوم چهتری
باشد [illegible] برهمن [illegible] بخورد [illegible] خیرات بدهد تا پاک شود اگر زن از قوم برهمن باشد
باید که [illegible] روزه بدارد و [illegible] خیرات بدهد تا پاک شود و اگر این زنان [illegible]
[illegible] فعل بد کرده باشند و برهمن [illegible] زنا کند باید که اگر زن از قوم [illegible]
[illegible] و اگر قوم چهتری است [illegible] و اگر از قوم [illegible] و اگر از قوم سودر است [illegible]
[illegible] خیرات بدهد تا پاک شود و اگر [illegible] یک روز روزه [illegible] طعام بخورد و اگر این زنا
[illegible] باید که پراشچت [illegible] در صورت خیرات کردن [illegible]

باید که گناه این جهد ... گاو کشته و خیرات ... بدهد و سر کین و ... باشد بخورد و در ماده گاو و ... تا در خیرات

بدهد و اگر ... اگر کسی گناه ... بکشد و اگر ... باید که ... برابر خیرات ... و اگر برهمن ... زن

... نکشد باید که گناه ... و ... بخورد و ... ماده گاو ... باشد ... شود و اگر ... کشته

پانزده روز ... در ترتیب ... اگر ... برهمن ... نکشد باید که ... بکشد و اگر ... موسی ...

بدهد ... بکشد تا پاک شود ... دختر سود ... باشد اگر ... خود را از ... فعل ...

شدن از خانه ... کرده باشد ... نکشد ... بکشد تا پاک شود و ... کار این زنان زیاده

... فعل ... کرده باشد این زنان ... اگر از قوم سود ... باشد و ... فعل ... کرده باشد و ... فعل ...

با آن زنان ... نکشد ... خیرات بدهد تا پاک شود و اگر ... زنان از قوم ...

و برهمن با آن ... طعام بخورد و ... در چهارم ... طعام بخورد اگر آن زن از قوم چهتری

باشد ... برهمن ... بخورد ... خیرات بدهد تا پاک شود اگر زن از قوم برهمن باشد

باید که ... روزه بدارد ... طرف ... روغن زرد و خیرات بدهد تا پاک شود و اگر این زنان ...

... فعل بد کرده باشند ... برهمن ... نکشد باید که اگر زن از قوم برهمن است ... خیرات

بدهد و اگر قوم چهتری است ... و اگر از قوم بیس است ... و اگر از قوم سود است ...

... خیرات بدهد تا پاک شود و ... بدهد یک روز روزه ... طعام بخوراند و اگر از این زنان

... باید که برابر ... کند ... که در صورت خیرات کردن ... [illegible]

هر آنکه اگر نادانسته بر اساس قول دیگر پاک شود تا این بکند چاندراین کرچه یک نادانسته شعر با ز کند اورده است فروشی

آنکه کسی حج کرا تا قیامت پاک شود نا باید کرد یکدیگر جدا شود شده در بعد کردن انزال تا بیشتر و نکند دیگر

ایشان جا دو کند اگر انها جا با زنان یکبار نادانسته بخورد جا کند گرفته کرد ظرف کاسه جوکیان طعام نادانسته

زنان کسی از اولی جانه از زن اگر و شود پاک تا باید کرد چه یکسال نکند زنا بار بخورد انها طعام دیگر نادانسته اگر شود پاک تا

ملاح و بردار و باز چمار کاند برهمن از کسی اگر و بکند پراشچت یک دوازده سال یک کور نظر ببندد باید که

اگر مرد بکند دیهه ... که زانی را داغ کرد باید که مانها عمل زنا و در جهت

هم جنس با هم زن خود یا مرد اعلی تر از زن خود که انزال لوم گویند زنا کنند در صورت هر پراشچت که مرد انرا باید کرد

زن برود در بهشت دیهی شود نه پس زن و چهتری که است زنان برای لوم این پراشچت بخر است برابر هم زنا پراشچت در

در زن بیس پس شود در بیس و برهمن زن چهتری و بیس شود در چهتری زن بیس زن چهتری زن برهمن که مردان برای لوم و ان برود در بیس شود

در زنا کند که باید که شود در زنا کند اگر زن برهمن است علیحده کدام پراشچت زنا کند لوم برت اگر زن کند زنان

از کرده سوار سفید خر بر و مالیده بدن بر روغن و نموده برهنه تراشیده سر را زنکه و بسوزند انداخته اتش میان بیسه یا

تراشیده سر را زنکه و بسوزند بیجیده کنند سر پوست مرگ برای چهتر کنند زنا برهمن زن با چهتری اگر شود پاک تا کنند بهر دیهه

زن بسود یا بیس اگر شود پاک تا دانند بگردانند بازار میان از کرده سوار سفید خر بر و مالیده بدن بر روغن و نموده برهنه

در ماه نیم چهتری با زنا صورت در کند نا بیس و چهتری بکند نادانسته برهمن زن اگر آنکه دیگر قول است حکم همین کند زنا چهتری

صورت زنا با شش یک ماه زرد جوشانیده بخورد سالها ده گاو مجوره باشد واین عمل نادانسته بکند پراشچت ده است

فروشی او وقت گناه زبو باشد تا دانسته بکند کرچه چاندراین بکند تا پاک شود قول براسپاتی اگر نادانسته بر ملک
دیگر زنا بکند و پیش از انزال کردن خبردار شده جدا شود یک کرچه باید کرد تا پاک شود قیامت کرا چه آنکه اگر کسی
نادانسته طعام چوکبان که ظرف کرده کرفته گدای میکند بخورد نادانسته یکبار بزنان اینها جماع کند دو چاندراین
ناپاک شود و اگر دانسته مکرر طعام اینها بخورد یا زنا کند یکسال کرچه باید کرد تا پاک شود و اگر بزن چاندالی از کسی زنا کند
باید که دوازده سال مطر کور نبلیک پرانچت بکند و اگر از کسی بزنان کافر و چمار و رسمان باز و برده دار و ملاح و قصاب
دهبی و در زنا عمل نماید باید که ان زانی را داغ کرده از دیهه بدر کنند اگر مردم
هم جنس هم بزن خود یا مرد اعلی تر از برن خود که اینها ان قوم کوینده زنا کنند در ین صورت بر پرانچت که مرد انرا باید کرد
صد در پرانچت زنا هم برابر است نیا تیشن ان قوم برای زنان است که چهتری و زن بیسی شود در بیشن همین برود و زن
شود در بیسن برود و ان قوم برای مردان که برهمن بزن چهتری و بیس و سودر و چهتری با زن بیس و سودر و بیس با زن سودر
زنا کند اگر زن به برت لوم زنا کند پرانچت ان کدام علحده است اگر زن برهمن با سودر زنا کند باید که شودر را در پور
یا بچیده میان آتش انداخته بسوزند و زنکه راسر تراشیده برهنه نموده و روغن بر بدن مالیده و بر خر سفید سوار کرده از
دیهه بدر کنند تا پاک شود اگر چهتری بزن برهمن زنا کند چهتری را به برگ و پوست سر کنده پیچیده بسوزند و زنکه راسر تراشیده
و برهنه نموده و روغن بر بدن مالیده و بر خر سفید سوار کرده از میان بازار بگردانند تا پاک شود اگر بیس و یا سودر بزن
چهتری زنا کند همین حکم است قول دیگر آنکه اگر زن برهمن نادانسته بچهتری و بیس زنا کند در صورت زنا بچهتری نیم ماه در
صورت زنا بیس یکماه زرد و جوش ابنده بخورد و سه شب پاده گاو مجوره باشد و این عمل نادانسته بکند پرانچت است

فرو ... بات کند بیکرده باشد چون کند سر و بدن را بن بکند تا پاک شود و اگر زن برهمن نا دانسته ... جامه ...

و جامه مسلمان و جهت ... کند باید که چهار ... بدن را بن بکند تا پاک شود و اگر ... بدانسته ... نشنا ...

بکند تا پاک شود و اگر زن برهمن نادانسته ... بکند ... و بر کند ... شامیده بخورد ... روز ... ساب ...

تا به جبه ... بخورد سوای آب چیزی نخورد ... بدن کنده از سر ... کرده ... روز در ...

و ... نخورد و جبه بخورد ... هیچ ... کرده و گل و طلا در شیر انداخته بخورانند و آن شیر بخورد و جبه تا ...

... هر روز یکبار طعام بخورد ... پاک شود در ... طعام خورانیده و کار خیرات بدهد تا پاک شود و ...

تا روز که پاک شود ... اگر ... بر ... یک ... مردم ... یکبار جمع شود ...

یکسال ... باد و تا پاک شود و اگر آن زن ... حامله باشد با ... وضع حمل ... ناخوش ... شد ...

با اهل قبیله یک جا طعام بخورد بعد از آنکه ... برانجیت یکساله ... کرده پاک شود و طلا با ماده گاو خیرات بدهد

و اگر ... زن مکرر این عمل بکند و با ... یکجا بخورد باید که خود را در آتش بسوزد تا پاک شود و اگر زن ... که ... آن

برانجیت لازم شده باشد ... برانجیت بکند ... باید که ... بکند با ... برهمنان

او ... کرده ... کند ...

... باید که ... برانجیت ... خود ... نوشته شد ... بکند قول دیگر آنکه اگر ... خود

... کند ... باید که ... کرده بعد از آن ... شود و اگر ... بکند ... بگوید

که ... اگر ... نمک بخورد ... باز

۱۴۹

فرو فضاوات کند پیکرده باشد چون کند سر جامه را بن بکند ناپاک شود و اگر دانی هرمن نا دانسته در ... جامه ...

و ... مسلمان و ... ناپاک کند باید که چهار ... را بن بکند ناپاک شود و اگر دانسته باید ... بشنا ...

بکند ناپاک شود و اگر دانی هرمن نا دانسته باید ... کند ... گوشت مرده بخورد ... بشنا ...

تا به ... سوای آب چیزی نخورد ... بیدین کند و از ... کرده ... بشنا ...

و ... نخورد ... بخورد ... بخور د ... نا ...

... هر روز یکبار طعام بخورد ... پاک شود ... با طعام خورانیده و کار خیرات ... ناپاک شود ...

تا روز ... پاک شود ... با ... سال ... یکبار جمع شود ...

یکسال ... پاک شود و اگر ... زن ... باشد ... بیرون ... شده ...

با اهل قبیله یک جا طعام بخورد بعد از آنکه ... برشنوم ... یکساله ... کرده پاک شود ... کار خیرات ...

و اگر ... زن ... این ... بکند و ... و غیره ... بخورد باید که ... ناپاک شود و اگر زن ...

برشنوم لازم شده باشد ... برشنوم بکند ... باید که ... با ... بر ...

او ... کرده از ... شهر ... کند [illegible]

[illegible] باید که هر برشنوم ... نوشته ... بکند قول دیگر آنکه اگر ... خود

کرده ... بکند ... باید که ... کرده بعد از آن ... شود و اگر ... بگوید

که ... [illegible] اگر ... نماید ... بازر

[illegible] ۱۱۹

و انهار کسی دانسته بکشد برای هر کدام دوازده سال پرائچت بکند این پرائچت فلان ... است که
در قتل هر همین نوشته شد اگر جهی و بیس چلک کرده باشند در آن وقت انهار کسی دانسته بکشد برا
کدام دوازده سال پرائچت بکند اگر جهی و بیس و سود و سوزی باشند چلک کرده باشند انهارا
دانسته کسی کشته باشد در قتل جهی شش سال پرائچت بکند و یکهزار ماده گاو و یک گاو نر خیرات
بدهد در قتل بیس سال پرائچت بکند یکصد ماده گاو و یک گاو نر خیرات بدهد اگر جهی و بیس و سود در
سوزی باشند و چلک کرده باشند انهارا دانسته کسی بکشد باید که در قتل جهی دوازده سال
پرائچت بکند بعد از آن یکهزار ماده گاو خیرات بدهد و در قتل بیس شش سال پرائچت بکند بعد از آن
یکهزار ماده گاو خیرات بدهد و در قتل ... شش سال پرائچت بکند و پانصد ماده گاو خیرات بدهد
و در قتل سود در سه سال پرائچت بکند دوصد پنجاه ماده گاو خیرات بدهد و اگر جهی و بیس و سود در باطن منقور
زلت میکرده باشند و خلاف آئین از وقات بسر برده باشند انهارا دانسته کسی بکشد در قتل جهی
سه ماه پرائچت بکند و در قتل بیس دو ماه پرائچت و در قتل سود در یک چاندراین بکند اگر نادانسته
انهارا بکشد در قتل جهی یکماه سوای شیر چیزی دیگر نخورد و در قتل بیس یکماه سوای جو ماده گاو که شیر
وغیره باشد چیزی دیگر نخورد و در قتل سود در سه شبانه روز روزه بدارد و بعد ... ماده گاو و یک گاو نر خیرات بدهد
... از راندن ... پرائچت کشتن جهی و بیس و سود در همه پرائچت و خیرات که نوشته شده برای برهمن
است که قاتل آن ... باشد اگر قاتل جهی باشد و در پرائچت که در صورت که برای برهمن نوشته شده

و اینها را کسی دانسته بکشد برای هر کدام دوازده سال پراشچت بکند این پراشچت قاتلان ... است که
در قتل هر یک نوشته شد اگر جهتری و بیس و جلک کرده باشند در آن وقت اینها را کسی دانسته بکشد برای
کدام دوازده سال پراشچت بکند اگر جهتری و بیس و سودر و سودری باشند و جلک میکرده باشند اینها را
و اگر دانسته کسی کشته باشد در قتل جهتری شش سال پراشچت بکند و یکهزار ماده گاو و یک گاو نر خیرات
بدهد و در قتل بیس سه سال پراشچت بکند یکصد ماده گاو و یک گاو نر خیرات بدهد اگر جهتری و بیس و سودر
سودری باشند و جلک میکرده باشند اینها را دانسته کسی بکشد باید که در قتل جهتری دوازده سال
پراشچت بکند بعد از آن یکهزار ماده گاو خیرات بدهد و در قتل بیس شش سال پراشچت بکند بعد از آن
یکهزار ماده گاو خیرات بدهد و در قتل بیس شش سال پراشچت بکند و پانصد ماده گاو خیرات بدهد
و در قتل سودر سه سال پراشچت بکند دوصد و پنجاه ماده گاو خیرات بدهد و اگر جهتری و بیس و سودر در باطن مغرور
زنیت میکرده باشند و خلاف آیین اوقات بسر برده باشند اینها را دانسته کسی بکشد در قتل جهتری
سه ماه پراشچت بکند و در قتل بیس دو ماه پراشچت و در قتل سودر یک چاندراین بکند اگر نادانسته
اینها را بکشد در قتل جهتری یکماه سوای شیر چیزی دیگر نخورد و در قتل بیس یکماه سوای جبر ماده گاو که شیر
و غیره باشد چیزی دیگر نخورد و در قتل سودر شبانروز روزه بدارد و بعد از آن ماده گاو و یک گاو نر خیرات بدهد
و از راندن میان پراشچت کشتن جهتری و بیس و سودر همه پراشچت و خیرات که نوشته شده برای برهمن
است که قاتل آن سه برن باشد اگر قاتل جهتری باشد از پراشچت که در این صورت که برای برهمن نوشته شده

یک پهر روز شبانروز روزه بدارد و در این سه روز آنچه خوردنی بوده مجبور ده باشد یا پانچ و اگر به دراز
یا خوک دشتی یا گوی بکشد یا زاغ یا سیه‌گوش یا لو جانور پرنده بکشد بر هر کدام سه روز سوای شیر چیزی نخورد
یا ربیع چهار بکشد تا پاک شود یا چهار کروه مسافت بکمر بدود در صورت نیز ... می‌شود ... بای روان
کدام کار پنجم غسل بکند ... به وقت سه بار همراه گایتری می‌خواند بخواند تا پاک شود و در این قسم پراینچت
برای کشتن یک کدام جانور مذکور باید کرد اگر کسی گربه و گوه و راسو و غوک و زاغ و سگ و سگ آبی و الو همه را کشته باشد
مثل پراینچت قتل شودر شش ماه پراینچت بکند و قول لبشنا اگر کسی سگ و گربه و غوک و راسو و مار و موش
و ... همه را بکشد یک کچهه دوازده روز بکند و چیزی خیرات بدهد بنا بر قول این دو قسم پراینچت یکی شش ماه
دومی دوازده روزه در قتل این حیوانات وقتی باید کرد که مکرر اینها همه را کشته باشد اگر فیل را بکشد هیچ
نرگاو سیاه اگر خر را بکشد یک گاو نر یکساله را اگر بز را بکشد یک گاو نر اگر قوچ را بکشد یک گاو نر و اگر سارس
بکشد یک گاو سه ساله اگر طوطی را که در هندوی سوا نام دارد بکشد یک گاو نر دو ساله بدهد تا پاک شود اگر اسب را
بکشد پارچه بدهد اگر هنس یا باز و غیره پرنده شکاری و بوزنه و علیوار و غیره پرنده گوشت خوار و مموله و کرکس و بط و کوک
مرغی و خشکی بکشد ... کشتن یک کدام یک ماده گاو خیرات بدهد اگر شیر و شغال و غیره درنده گوشت خوار و آهو
کسی بکشد یک کدام یک بچه ماده گاو سه ساله خیرات بدهد اگر شیر بکشد یک ... طلا بدهد اگر مار را بکشد عصای
آهنی ... خیرات بدهد اگر جانوری از پرنده که آلت تناسل ندارند کسی بکشد ... تبت ...
یا یک لبشنا ... که از ... در هندوی پیال گویند خیرات بکند اگر خوک بکشد یک کوزه پر از روغن بدهد اگر

یک پهر دیرتر شبانروز روزه بدارد و درین سه روز آنچه خوردنی نخورده مجبور ده باشد یا بانیج و اگر برهمن را
با خوک و دیگ یا سگ بکشد یا زاغ سبک و دیگر جانور پرنده بکشد برهمن هر کدام سه روز سوای شیر چیزی نخورد
یا پنج گاو پنجگانه بکشد تا پاک شود یا چهار کروه مسافت پیموده برود در صورت تیرگی ... شود یا ... ندیای روان
کدام یک نیست غسل بکند و ... وقت بستن با همراه گایتری میخوانند بخوانند تا پاک شود درین قسم پراشچت
برای کشتن یک کدام جانور مذکور باید کرد اگر کسی گربه و گوره خر و آسو و خوک و زاغ و سگ و اینها همه را کشته باشد
مثل پراشچت قتل شودر شش ماه پراشچت بکند بقول بعضی اگر کسی سگ و گربه و خوک و راسو و مار و موش
و چیزهای دیگر همه را بکشد یک کرچه دوازده روز بکند و چیزی خیرات بدهد بنا بر بعض این دو قسم پراشچت کلی شماه
دو بمی دوازده روزه در قتل این حیوانات وقتی باید کرد که مکرر اینها همه را کشته باشد اگر فیل را بکشد پنج
نرگاو سیاه اگر خر را بکشد یک گاو نر یکساله را اگر بز را بکشد یک گاو نر اگر قوچ را بکشد یک گاو نر و اگر سارس
بکشد یک گاو نر سه ساله اگر طوطی را که در هندوی سوا نام دارد بکشد یک گاو نر دو ساله بدهد تا پاک شود اگر اسپ را
بکشد پارچه بدهد اگر هنس و باز و غیره پرنده شکاری و بوزنه و غلیواز و غیره پرنده گوشت خوار و مموله و کرک و قطا و کوک
نر و خرگوش کشته بکشد ... کشتن یک کدام یک ماده گاو خیرات بدهد اگر شیر و شغال و غیره درنده گوشت خوار و آهو
کسی بکشد یک کدام یک بچه ماده گاو سه ساله خیرات بدهد اگر شیر را بکشد یک ... طلا بدهد اگر مار را بکشد عصای
آهنی راست کنانیده خیرات بدهد اگر جانوری از پرنده که آلت تناسل ندارند کسی بکشد یک ماشه تبت و سرب هم
تا پاک شود بشمار معنف شانی که ازار در هندوی پیال گویند خیرات بکند اگر خوک بکشد یک کوزه پر از روغن بدهد اگر

برای برهمن ... این برهمنان تمام کفارت قبول بر اوست آنکه اگر هنس و سارس و مرغاب و کلنگ و طاووس و خروس

و مرغ را کسی بکشد برای هرکدام یک روز سوای یکبار چیزی نخورد و اگر زاغ و طوطی یعنی شوا و کبوتر ... را

کسی بکشد یکروز تمام روز هرکدام چیزی نخورد وقت شام بخورد تا پاک شود اگر ... و کبوتر و ساری

و ... را بکشد برای هرکدام یکروز ... شام ... در آنکه سه شب ... و برهمنان را طعام بکشد تا پاک شود اگر کرگس

یا باز یا ... یا بوم را بکشد یکروز صبح و شام ... برهمنان تمام بکشد از روز غله نخورد تا پاک شود اگر ... بکرد

یا ... خورد و کلان یا مار ... را بکشد برای هریکی یک برهمن را طعام بخوراند و یک اعضای آهن بصورت ...

... خیرات بدهد اگر سیهی و ماهی و ... و ماهی وغیره جانور ... را بکشد برای هرکدام یک شبانروز سوای ...

... چیزی نخورد تا پاک شود ... را در ... مانند خوردن یا ... دران روز لازم است اگر

آهو یا نیلگاو و یا خوک یا گرگ یا ... یا شغال یا خرس یا دیگر جانور درنده بکشد برای هرکدام سه روز سوای ...

چیزی نخورد یعنی روزه بدارد و ... خیرات بدهد تا پاک شود اگر فیل و ... و گرگ و شیر و نیلگاو را بکشد برای

هرکدام یک شبانروز روزه بدارد و در هر سه شب ... غسل بکند تا پاک شود اگر خر و ... و شیر ... را بکشد سه

شبانروز روزه بدارد و چندی از برهمنان را طعام بخوراند تا پاک شود مقدار برهمنان از سه نفر زیاده باشد

تا ایشان قبول بکنند — اگرچه در بجا از حکم سابق خلاف [illegible] حالت و اندازه صاحب گناه دیده به کم زیاده

مطابق نوشته حکم باید کرد

اگر هرچه که درخت میوه دار باشد و گلی که بوته خورد مثل چنبلی وغیره بود و ... که مانند انگور وغیره باشد و ...

برای برهمن ... این برت تا تمام کامل جهت قبول برابر است انکه اگر هنس و سارس و مرغاب و کلنگ و طاوس و خروس
و مرغ را کسی بکشد برای هرکدام یک روز سوای یکبار چیزی نخورد و اگر زاغ و طوطی یعنی سوا و کبوتر ... را
کسی بکشد یکروز تمام روز هرکدام چیزی نخورد و وقت شام بخورد تا پاک شود اگر ... و کبوتر و ساری
... را بکشد برای هرکدام یکروز ... شام در آب ... بکند و برتا تمام بکند تا پاک شود اگر کرس
یا باز یا ... یا بوم را بکشد یکروز صبح و شام ... تمام بکند از روز غله نخورد تا پاک شود اگر ... بکشد
یا با خورد و کلان یا مار آبی را بکشد برای هر یکی یک برهمن را طعام بخوراند و یک اعضای آهن بصورت ...
... خیرات بدهد اگر ... ماهی و ... و کوه و ماهی وغیره جانور ... را بکشد برای هرکدام یک شبانروز سوای ...
... چیزی نخورد تا پاک شود ... را در ... نامند خوردن با ... دران روز لازم است اگر
آهو یا نیله گاو یا خوک یا گرگ یا ... یا شغال یا خرس یا دیگر جانور درنده بکشد برای هرکدام سه روز سوای باد
چیزی نخورد یعنی روزه بدارد و یک ... سنه ... خیرات بدهد تا پاک شود اگر فیل و ... و کرگ و شیر و نیله گاو بکشد برا
هرکدام یک شبانروز روزه بدارد و ... سنه ... غسل بکند تا پاک شود اگر خر و بوزنه و شیر ... را بکشد سه
شبانروز روزه بدارد و چندی از برهمنان را طعام بخوراند تا پاک شود مقدار برهمنان از سه نفر زیاده باشد
تا ... قبول ... اگرچه در بجا از حکم سابق خلاف ... حالت و اندازه صاحب گناه دیده به کم و زیاده
مطابق نوشته حکم باید کرد [illegible]
اگر هرچه که درخت میوه دار باشد و گلی که بوته خورد مثل چنبلی وغیره بود و ... که مانند انگور و ... باشد ...

از نجاست چنان تر خوب بگیرد باید که برهمچاری سه روز و گرهست پنج روز و اگهور تری یکروز تا رشنا [illegible] نکرده

تا پاک نشود سوای آن چیزی نخورد اگر از ناف بالا تا زیر گلو کزیده باشد هر کدام ده بست [illegible] بیارد و اگر

شده دهن یکروز سه برابر آن بکند و اگر در سر بگزد چهار برابر آن امام برهمن [illegible] عمل باید دانست که

هر جا [illegible] که نام برهمن نوشته شده ادم آن برن موافق آن عمل باید هر جا که نام برن گرفته نوشته شده

آن برای برهمن است جوای برهمن است برای اچهتری از آن [illegible] ربع کم باید دانست برای بیس نصف آن کنایس

باید کرد و برای شودر ربع آن کم که چهارم حصه باشد حکم باج قول [illegible] اگر آنکه شودر برای پراشچت روزه بگیرد

بدادن خیرات پاک میشود اگر شودر بکشد کاو نر برای قتل بعضی جانور ریزه و در بیان استجمار : برهمن [illegible]

پاک میشود قول بسنت آنکه اگر سگ برهمن را در سر و روی بگیرد باید که بدریای که جو دس [illegible] هر نای شود

پیوسته باشد رفته غسل کند و صد بار گایتری بخواند تا پاک شود و اگر زن برهمن اسکی باشغال یا گرگ گزیده

باشد بعد از دیدن ستاره تا پاک میشود اگر زن برهمن حایض وقتیکه روزه گرفته دیگر میکرده باشد سگ بگزد

باید که سه شبانروز روزه بدارد و در این سه روز آنقدر جو جوشانیده با روغن میخورده باشد بعد از سه روز

برهمن [illegible] روزه کرده [illegible] که میکرد [illegible] باشد بکند اگر زن حایض را سگ یا خر و شغال از ناف پایان

نه بگزد باید که هیچ شبانروز بروزه بدارد و در [illegible] سوای هیچ چیز ماده گاو که شیر [illegible] باشد چیزی دیگر

نخورد اگر از ناف بالا تا زیر گلو بگزد ده بست آن پراشچت بکند اگر در دهن بگزد و سه برابر و اگر در سر

بگزد چهار برابر آنها پراشچت بکند اگر در پای بگزد غسل کافیست اگر زن حایض سگ نوی [illegible] یا [illegible] بلنباجن

ازنان سه پان مرغوب بگیرد باید که برچهار ... سه روز وکوچهت شود روز و اگر شود مری یکروز نماز شام نخورد
نایاک شود سوای ان جیزی نخورد اگر از ناف بالا ز ناز نر کلو گزیده باشد و هر کدام ده بست برهمن بیارد و اگر
ده برهمن یکروز سه برابر ان بکند و اگر در سه ز بگیرد چهار برابر ان انام برهمن بدهد عملی باید دانست که
هر جیز جهت که نام برن نوشته شده ام ان برن موافق ان عمل باید هر جا که نام برن گرفته نوشته شده
ان برای برهمن بست جهة برهمن بست برای اکهتری ازان هر یک کم باید دانست برای بیس نصف الکتابس
باید کرد و برای شودر ربع کم که چهارم حصه باشد حکم باید قول بر هیه انکه شودر برای پرانسجت روزه بگیرد
بدادن خیرات پاک میشود اگر شودر یک سال ده گاو نر برای قتل بعضی جانور بزند در بر بزن اشجار برهمن ...
پاک میشود قول بشنه انکه اگر سگ برهمن را در سه وردی بگیرد باید که هر جای که جو دس ...
پیوسته باشد رفته غسل کند و صد بار گاتیری بخواند تا پاک شود و اگر زن برهمن را سگ یا شغال یا گرگ گزیده
باشد بعد از دیدن ستاره ناپاک میشود اگر زن برهمن را در وقتیکه روزه کرده دیگر میکرده باشد سگ بگزد
باید که سه شبانروز روزه بدارد و در این سه روز اگر جو جوشانیده با روغن میخورده باشد بعد از سه روز
هر جه از روزه کرده دیگر که میکرد باقیمانده باشد بکند اگر زن حایض را سگ و خر و شغال از ناف پایان
نه بگزد باید که هیج شبانروز روزه بدارد و در مدت سوای پنج چیز ماده گاو که شیر و غیره باشد چیزی دیگر
نخورد اگر از ناف بالا تا زیر گلو بگزد ده بست ان پرانسجت بکند اگر در دهن بگیرد و سه برابر و اگر در سر
بگزد چهار برابر انها پرانسجت بکند اگر در پای بگزد غسل کافیست اگر زن حایض سگ نوی کند یا باید بلمباحن

تا پاک شود و اگر طعام خورده باشد بعد از دهن دستها پای شستن اچون باید کرد و برای خواندن علم
پیش از خواندن اچون باید کرد و عطسه زند الف چیداز دیا هر زمان وقت برسد یا دروغ بگوید یا
بیت معرفت بزند آب برای اچون موجود باشد بگوشش راست دست برسد اگر کسی بر روشن
زیون [illegible] اوقات گذار کند باید که آن چهار قسم برشنوم که در فصل ماده کار نوشته شد مطابق
فوت شود بکدام بکند تا پاک شود شخصیکه طهارت بد کرده باشد او را هم همین برشنوم باید کرد قول است
در باب این دو کس که بعضی بیاد آمده است که ترک طهارت بد کرده او را این تا دوازده روزه گرچه بکند تا پاک شود
دو بار آب گرچه بکنند تا پاک شود فاما این قسم برشنوم آن هر دو کس وقتی بکند که سهوا یک دو بار بچنین بد
کرده باشند در صورت طهارت بسیار برشنوم برابر بفصل ماده کار باید کرد قول است که هر که بر [illegible]
شخصیکه طهارت بد کند یا طهارت بد کرده اوقات گذار کند یا نیکی مردم که در حق او کرده باشند فراموش
کرده نیکی او را قبول نداشته باشد و نیز یکه گواهی دروغ بداده باشد و شخصیکه مدام دروغ میگفته باشد
استن که یکسال از خانه بر همین گدای کرده طعام بخورد تا پاک شود قول است آنکه اگر کسی مدتی طهارت بد
بکند یا از [illegible] طهارت مدتی اوقات گذار کند باید که چهار ماه گرما در آفتاب بنشیند و هر چهار طرف خود
آتش بسوزد و چهار در برسات در باران باشد و سر با بکند و چهار ماه زمستان در آب بسر برد تا
پاک شود [illegible] اگر برهنه جاری با زن جماع کند باید که [illegible] ترک جنگ
بکند تا پاک شود فاما آن جنگ در صحرا با چهار راه بکند آتش از خانه بگیرد در هنگام شب یک جا [illegible] آتش [illegible]

ناپاک شود و اگر طعام خورده باشد بعد از دهن دست‌های شستن اچون باید کرد و برای خواندن علم
پیش‌تر از خواندن اچون باید کرد و عطسه ... الف چند ... دست برسد یا دروغ بگوید یا
بیت ... برای اچون موجود باشد ... دست ... اگر کسی ... پرورش
زبون ... اوقات گذار بکند باید که آن چهار قسم برانچت که در فصل ماده کار نوشته شد مطابق
فوت شود ... بکند ناپاک شود شخصیکه حقارت ... کرده باشد او را هم چنین برانچت باید کرد قول نشت
در باب این دو کس که ... حقارت ... کرده اول این ... دوازده روزه ... پاک شود
دو دهی آب ... بکند ناپاک شود فاما این قسم برانچت آن هر دو کس وقتی بکند که سهواً یک دو بار ...
کرده باشد در صورت حقارت بسیار برانچت برابر فصل ماده کار باید کرد قول ...
شخصیکه حقارت ... بکند یا حقارت ... کرده اوقات ... بکند ناملکی مردم که در عوض او کرده باشند ... پرورش
کرده نیکی او را قبول نداشته باشد و ... یکه گواهی دروغ ... داده باشد و شخصیکه مدام دروغ ... گفته باشد
است که یکسال از خانه برهمن گدای کرده طعام بخورد تا پاک شود قول ... آنکه اگر کسی ... حقارت ...
بکند یا از ... حقارت ... اوقات گذار بکند باید که چهار ماه گرما در آفتاب بنشیند و هر چهار طرف خود
آتش بسوزد و چهار در برسات در باران باشد و سرما ... بکند و چهار ماه زمستان در آب بسر برد تا
پاک شود ... اگر برهمچاری با زن جماع کند باید که ... چک
بکند تا پاک شود فاما آن ... در صحرا یا چهار راه بکند آتش از خانه بگیرد و هنگام شب ... وکشتم

که برهمچرج گرفته باشد لیکن دران حالت برهمچرج این حرکات که نوشته شده بکنند باید که [illegible] برهمچاری

بوقت شب در خواب انزال بشود باید که غسل کرده سه بار [illegible] آفتاب بکند تا پاک شود اگر [illegible] بحالت برهمچرج

[illegible] موافق بکار کرده که برهمچاری نوشته شده جماع کرد و اگر سنیاسی بالذات جماع کند باید که [illegible] روزه گرفته

[illegible] دربست میگوید که اگر سنیاسی جماع کند [illegible] سال کم شده در کوه خواهد ماند [illegible]

[illegible] اگر برهمن بعد از سنیاسی شدن بخواهد باز گرهست شود

باید که شش ماه کرچهه بکند [illegible] بجا آورده گرهست شود اگر چهتری بخواهد

که ترک سنیاس داده گرهست شود چهار [illegible] کرده بعد از آن [illegible] بجا آورده گرهست شود اگر بیس

بخواهد که ترک سنیاس داده گرهست شود سه کرچهه کرده بعد از آن [illegible] مسطوره بجا آورده گرهست شود و

دیگران آنکه برهمن اگر خواهد که ترک سنیاس داده گرهست شود کرچهه [illegible] چاندراین [illegible] کرچهه بکند کرده آنچه در [illegible]

اطفال بجای آورند تقدیم رسانیده گرهست شود [illegible]

در باب این [illegible] میشود و حکم آنست که یک چاندراین یا دو [illegible] کرچهه بکنند تا پاک شود شخصیکه

برای غرق شدن یا در آب بجهت [illegible] برود و از آنجا بگریزد و شخصیکه برای برات [illegible] بسته باشد و از آنجا بگریزد

شخصی که بوقت مردن سنیاسی شده باشد بعد از [illegible] سنیاسی بشود شخصیکه ترک آب و طعام داده و مردن

خود قرار داده باشد و زهر بخورد شخصی که از جنگ بگریزد شخصی که برای برات [illegible] باشد که از کوه افتاده

بمیرد و در آنجا نمیرد و شخصی که سوای این انواع که برای [illegible] در برات نوشته شده طرز دیگر قرار داده باشد [illegible]

که بر پیچ چرخ گرفته باشد اگر دران حالت بر به چرخ این هرکاره که نوشته شده بکنند باید که سر [illegible] بر [illegible] جاری
بوقت شب در خواب انزال [illegible] غسل کرده سه بار [illegible] آفتاب بکند تا پاک شود اگر از دماغ [illegible] غالب [illegible]
دیه ادهم موافق [illegible] کرده که بر [illegible] نوشته شده معالج [illegible] و اگر سیناپاسی با ذات عاج کند باید که استغفار روزه گرچهم
تا چهار دست میگوید که اگر سیناپاسی [illegible] شده سال [illegible] شده در گروه خواهد ماند [illegible]
اگر بر همین بعد از سیناپاسی شدن بخواهد باز گر بهشت شود
باید که استغفار گرچه بکنند [illegible] آنچه [illegible] بجا آورد [illegible] این رسم بجا آورده گر بهشت شود اگر [illegible] بخواهد
که ترک سیناپاسی داده گر بهشت شود چاندراین کرده بعد ازان [illegible] بجا آورده گر بهشت شود اگر [illegible]
بخواهد که ترک سیناپاسی داده گر بهشت شود سه گرچه کرده بعد ازان [illegible] مسطوره بجا آورده گر بهشت شود قول
دیگران آنکه بر همین اگر خواهد که ترک سیناپاسی داده گر بهشت شود گرچه و سه چاندراین و سه گرچه بکر کرده آنچه در [illegible]
اطفال بجا می آرند تقدیم رسانند گر بهشت شود [illegible]
در باب این [illegible] تفصیل نوشته میشود و حکم [illegible] یک [illegible] چاندراین [illegible] گرچه بکنند تا پاک شود شخصیکه
برای غرق شدن با در آب بجهت [illegible] برود و از انجا بگریزد و شخصیکه را برای [illegible] بسته باشند و از انجا بگریزد
شخصیکه بوقت مردن سیناپاسی شده باشد بعد از [illegible] سیناپاسی شود شخصیکه ترک آب و طعام داده و مردن
خود قرار داده باشد و [illegible] شخصیکه از جنگ بگریزد شخصیکه برای [illegible] بسته باشد که از کوه افتاده
بمیرد و در انجا [illegible] و شخصیکه سوای این انواع که برای [illegible] در [illegible] نوشته شده طرز دیگر قرار داده باشد [illegible]

اگر برهمن بجاری عسل یا گوشت بز و مزه یا کول القمر از خانه مردم خوب ببرد باید که چهه بکند تا پاک شود اگر برهمنا
بے غیر رضای خود معلم بکند باید که به بابای پیر و معلم سروغ دلو انسته القصه علاجی بکند که انها مهربان شده در سر تقصیر
او بگذرند اگر برهمن بجاری عسل یا گوشت را دانسته بکرر بخورد باید که چهه و براک بکند تا پاک شود اگر برهمن بجاری بیمار شود
و علاج ان منحصر در خوردن گوشت یا شهد و غیره ما خوردنی باشد باید که اگر پیر او انرا نخورده باشد پس خورده سر
والا نه رضای پیر حاصل کرده انرا بخورد اگر برهمن بجاری ما دانسته عسل خورده باشد عیب نیست اگر برهمن بجاری مسمارج سر
که در بید است میخواند باشد و عسل بخورد عیب نیست
اگر پیر مرید خود را بجهت کاری یا راه خطرناک که از رهگذر دزد و شیر و امثال ان دران راه
خطر باشد فرستاده وان مرید را بلای پیش اید و مرد باید که سه پرجاپت بکند
اگر کسی شخصی را بدروغ
تهمت بکند ان دروغگو را باید که پرجاپت که برای ان لازم میشده باشد ده چندان بکند اگر دزد شخصی عیبی باشد
یا از شخصی فعل بدی سرزده باشد مردم انرا عیبدانسته باشند یکی از ان سر واقف است ان را ظاهر کند باید
که برابر انست که ان شخص کند این نماز هم بجا نغمده پرجاپت بکند لازم است که خود را از صحبت دور دارد نها پیش
عیب مردم پیش خلایق بگوید اگر برهمن را یکبار متهم سازد باید که یکماه سوای اب چیزی دیگر نخورد هرگاه چنین کند از انو
ناپاک شود اگر برهمن چهتری را ناحق متهم سازد پانزده روز سوای اب چیزی نخورد اگر چهتری برهمن را بعیب متهم
سازد ... ان واگر بیس متهم سازد ده سی وسودر ده چهل بعمل اورد گناه راست سم در اول

اگر برهمچاری غسل یا گوشت بر و مزه یا کون القیم از خانه مردم خوب بخورد باید که کرچهه بکند تا پاک شود اگر برهمچاری

[illegible] چیزی در معلم بکند باید که به اتمام پیر و معلم سرفرود کند انشته القصه ما چیزی بکند که آنها مهربان شده در سر نقصیر

او بکند اگر برهمچاری غسل یا گوشت را دانسته بخورد باید که کرچهه و براک بکند تا پاک شود اگر برهمچاری بیمار شود

و علاج آن منحصر در خوردن گوشت یا شهد و غیره ناخوردنی باشد باید که اگر پیر او انرا بخورده باشد پس خورده سر

والا نه رضای پیر حاصل کرده انرا بخورد اگر برهمچاری نادانسته غسل خورده باشد [illegible] اگر برهمچاری مسر

که در بید بست میخوانند باشد و غسل بخورد [illegible]

[illegible] اگر پیر مرید خود را بجهت کاری یا راه خطرناک که از رهگذر دزد و شیر و امثال آن در این راه

خطر باشد فرستاده و آن مرید بلای پیش آید و مرد باید که سه پرجابت بکند [illegible]

[illegible] اگر کسی شخصی را بدروغ

تهمت بکند آن دروغگو را باید که پرایچت که برای آن لازم میشده باشد ده بشان بکند اگر شخصی عیبی باشد

یا از شخصی فعل [illegible] سرزده باشد مردم انرا ندانسته باشند یکی از ان سر واقف است آن را ظاهر کند باید

که پرایچت که آن شخص بکند این نماز هم نماید پرایچت بکند لازم است که خود را از صحبت دور دارد و نها پیش

[illegible] خلایق بگوید اگر برهمن را یکباری متهم سازد باید که یکماه سوای آب چیزی دیگر نخورد [illegible]

ناپاک شود اگر برهمن چهتری را ناحق متهم سازد پانزده روز سوای آب چیزی نخورد اگر چهتری برهمن [illegible] متهم

[illegible] وا گر بیس متهم سازد ده سی دسود در ده جهل بعمل آورد گناه را قسم [illegible]

[illegible] فصل [illegible] چهارم در بیان [illegible] زن حایض [illegible]

[illegible] اگر کسی با زن حلال خود در ماه رمضان جماع کند باید که سه روز روزه

چهار روز [illegible] چهارم [illegible] چیزی دیگر نخورد تا پاک شود [illegible] تا دانسته جماع کرده باشد اگر دانسته

[illegible] کرده باشد [illegible] روز روزه بدارد و اگر [illegible] با زن حلال که حایض یا حامله یا مرده باشد

[illegible] دانسته جماع کند [illegible] پاک شود [illegible] حایض [illegible] دانسته با فراط دیگر جماع کرده باشد

باید که [illegible] غسل شود [illegible] کند اگر زنان حایض که [illegible] قبله باشند [illegible] دست برساند

غسل کردن پاک شوند اگر [illegible] حایض [illegible] حایض که از قبله دیگر باشد و دانسته [illegible]

برساند باید که [illegible] چیزی [illegible] حایض [illegible]

[illegible] حایض دانسته دست برساند باید که [illegible] ربع [illegible] خیرات [illegible] اگر [illegible]

حایض دانسته [illegible] قوم [illegible] حایض [illegible] برساند باید که [illegible] ربع [illegible] قوم [illegible]

بکند [illegible] حایض دانسته [illegible] قوم چیزی [illegible] حایض دست برساند باید که نصف [illegible]

[illegible] نصف [illegible] دانسته [illegible] حایض دست برساند باید که [illegible] سه روز روزه

یک روز روزه بدارد و اگر [illegible] حایض دانسته [illegible] حایض دست برساند باید که اولین سه روز روزه

روز روزه بدارد و اگر مجموع اینها را دانسته [illegible] باشند بغسل کردن پاک شود و اگر زن حایض

[illegible] با زن حایض [illegible] دست برساند باید که از ناپاکی حیض پاک شود چیزی بخورد و اگر زن حایض

[illegible] نخورد و باشند فصل پنجم [illegible] چهارم در بیان آنچه بجهت [illegible] زن حایض [illegible]

[illegible] حایض [illegible] اگر کسی با زن حلال خود در حیض جماع کند باید که سه روز روزه
بدارد روز چهارم سوای روغن چیزی دیگر نخورد تا پاک شود بشرطی که بدانسته جماع کرده باشد اگر نادانسته
جماع کرده باشد هفت شبانروز روزه بدارد اگر شخصی با زن حلال که حایض یا حامله یا مرده باشد
[illegible] دانسته جماع کند آب کرچه بکشد تا پاک شود اگر زن حایض دیده و دانسته با فراط دیگر جماع کرده باشد
باید که سال [illegible] شود و برای پاکی بجهت بکشد اگر زنان حایض که از یک قبیله باشند یکدیگر دست بمالند
غسل کردن پاک شوند اگر بر بعضی حایض به بعضی حایض که از قبیله دیگر باشد دانسته یکبار [illegible]
برسانند باید که یک شبانروز [illegible] چیز [illegible] و گوشت و غیره با شیر چیزی دیگر نخورد اگر بعضی حایض بزرگ
[illegible] سودری حایض دانسته دست برسانند باید که بر بعضی کرچه بکشد و سودری ربع نیک خیرات بدهد اگر بعضی
حایض دانسته بزرگ قوم پست حایض دیگر برسانند باید که بر بعضی ربع کم کرچه بکشد و زنیکه قوم پست باشد کرچه
بکشد و زنیکه بر بعضی حایض دانسته بزن قوم چیزی حایض دست برساند باید که نصف کرچه بر بعضی [illegible]
نصف کرچه بکشد اگر زنیکه چیزانی دانسته بسودری حایض دست برساند باید که چیزی سه روز [illegible]
یکروز روزه بدارد اگر زنیکه پست حایض دانسته بسودری حایض دست برساند باید که اولین سه روز دو یکی
روز روزه بدارد اگر مجموع اینها نادانسته دست برسانند باشند بغسل کردن پاک میشود اگر زن حایض
[illegible] اعلی بزن حایض بزن زبون دست برساند باید که از ناپاکی حیض پاک شود چیزی نخورد اگر زن حایض

پل و آب و اعمالی نه پل و چاهی را که برای آب خورانیدن مردم وغیره میسازند بفروشند باید که ست کرده
بکند بوقت ضرورت احتیاج فروخته باشد و اگر بی ضرورت بفروشد چاندراین بکند اگر کسی دختر را بنکاح بضرورت
بفروشد ساخت ... کرچهه بکند اگر بی ضرورت بفروشد چاندراین بکند اگر زن و پسر را بی ضرورت بفروشد
دو چاندراین بکند و اگر بضرورت بفروشد یک چاندراین بکند اگر کسی یک پسر یا یک چاه یا یک باغ یا یک تالاب
یا یک باغچه برداشته باشد آن را بفروشد باید که تا یک سال سه بار غسل بکند و در زمین بخوابد و هر روز یکبار
در چهارم بهر روز طعام میخورده باشد تا پاک شود از برای پراشچت دزدی غله و جانور و طلا و نقره هر پراشچت که
باید کرد فصل ... شده ... اگر از شخصی که
دختر او جنگ کرده باشد جنگ بکنانند یا برای کشتن کسی نشتر خورده جنگ بکنانند سه کرچهه بکنند تا پاک شود و اگر
کسی بکسی پناه بیارد و او با وجود قدرت جان نه دهد و نگاه ندارد باید که یکسال سوای جو چیزی نخورد تا پاک شود
اما سوای دزدی از کسی که گناهی فراموش کرده باشد اگر جنگ بکنانند پرجاپت سه کرچهه بکند تا پاک شود
اگر از آدم زبون جنگ بکنانند سه کرچهه بکنانند یک از ورثه مرده تا دوازده روز از فوت شدن ... سرزده
بکنانند یا یکبار سرزده بکنانند یا یکبار پناه نه دهد اگر از همان شخص شش بار اینچنین بعمل نماید ثابت میشود پراشچت
دوازده ساله باید کرد اگر ... شود در جنگ بکنانند از چهار قسم پراشچت قتل ماده گاو سه ماهه پراشچت بکند اگر دانسته
جنگ کنانیده باشد اگر نادانسته جنگ کنانیده است پراشچت یکماهه بکند اگر کسی ... شود دیگر دانسته جنگ بکنانند
باید که چهار ماه تابستان در آفتاب بنشیند و چهار طرف خود آتش میسوخته باشد و چهار ماه برسات برسر ...

...وب و اعمال ... لیس و چاهی را که برای آب خورانیدن مردم وغیره میسازند فروخته شد باید که ...
بکند بوقت ... قدرت احتیاج فروخته باشد و اگر بی ضرورت فروخته شد جانشان این بکند اگر کسی دختر را ... بضرورت
فروخته شد ساخت ... چهار بکند اگر بی ضرورت فروخته شد جانشان این بکند اگر زن و پسر را بی ضرورت فروخته شد
دو جانشان این بکند و اگر بضرورت فروخته شد یک چهارم این بکند اگر کسی یک سر یا یک چاه یا یک باغ یا یک تالاب
یا یک ... برداشته باشد آن را فروخته شد باید که تا یک سال سه بار غسل بکند و در زمین بخوابد و هر روز یکبار
در چهارم پهر روز طعام بخورده باشد تا پاک شود از برای پراشچت دزدی غله و جانور و طلا و نقره پراشچت که
باید کرد ... شده ... اگر از شخصی که پدر
و جد او جنگ کرده باشد جنگ بکنانند یا برای کشتن کسی نشتر خورده جنگ بکنانند سه کرچهه بکند تا پاک شود و اگر
کسی کسی پناه بیارد و او با وجود قدرت جانش نگاه ندارد باید که یک سال سوای جو چیزی نخورد تا پاک شود
اما سوای دزدی از کسی که گناه دیگر فراموش کرده باشد اگر جنگ بکنانند پراجاپت سه کرچهه بکند تا پاک شود
اگر از آدم زبون جنگ بکنانند سه کرچهه بکنانند کسی که از ورثه مرده تا دوازده روز از فوت شدن ... سپرده
بکنانند یا یکبار سپرده بکنانند یا یکبار پناه ... اگر از همان شخص شش بار این چنین بعمل نماید ثبت میشود پراشچت
دوازده ساله باید کرد اگر ... شود در جنگ بکنانند از چهار قسم پراشچت قتل ماده گاو سه ماهه پراشچت بکند اگر دانسته
جنگ کنانیده باشد اگر نادانسته جنگ کنانیده است پراشچت یک ماهه بکند اگر کسی ... شود مکرر دانسته جنگ بکنانند
باید که چهار ماه تابستان در آفتاب بنشیند و چهار طرف خود آتش سوخته باشد و چهار ماه برسات ...

[illegible]

اگر کسی پدر یا مادر یا پسر را موجب چوبی سبب بشرطیکه آن موجب [illegible] خلاف شرع
نباشد ترک کند تا [illegible] بگیرد بگناه [illegible] برابر [illegible] بکند اگر کسی دختر خود را برت
آن قوم بفروشد گناه [illegible] کند اگر [illegible] پرست قوم بفروشد [illegible] ماه [illegible] کند اگر برهمن یا چهتر
یا بیس یا [illegible] برهمن مذکور را چیزی یا [illegible] زند یعنی بکارت انها زایل سازند
یا برهمن [illegible] بفروشد یا [illegible] همراه جماع کند یا [illegible] از هما [illegible] زن را ترک کند یا برهمن شور آنچه خورد
یا سود [illegible] بکشاند یا درخت [illegible] علم [illegible] سازد یا حقارت [illegible] کرده اوقات گذران بکند یا [illegible]
از فراموش کند قبول نداشته یا گواهی دروغ بدهد یا از چیزیکه اوقات گذرد برهمن [illegible]
یا دروغ میگفته باشد یا با ادم [illegible] دوست بکند یا بدوست دغا بدهد یا کسی را که پناه آورده باشد
بکشد یا از این های ممنوعه اوقات گذران بکند یا برهمن در چیزی [illegible] بکارت [illegible] شود در را با انگشت [illegible]
و امثال آن زایل سازد باید که برای هر کدام چهار ماه تابستان در آفتاب بنشیند و بر چهار طرف خود آتش [illegible]
باشد و چهار ماه [illegible] باران باشد و چهار ماه سرما در آب باند بعده یکماه [illegible]
بخورد تا پاک شود اگر شود در بکارت دختر برهمن با انگشت و چوب ضایع سازد اثرا باید کشت اگر شود در بکارت
دختر چهتری یا [illegible] زایل کند دست آن را باید برید کسی شخصیکه با وجود برادر کلان کدخدا شده باشد
دختر بدهد یا از آن شخص [illegible] کند و کسی دغلبازی بکند و کسیکه [illegible] نام خود برده [illegible] کند یا برن

[illegible]

اگر کسی پدر یا مادر یا پسر را موجب چوبی سبب بشر [illegible] که آن موجب [illegible] خلاف شرع
نباشد ترک کند تا آب [illegible] را بفروشد یکماه پرانچیت [illegible] برابر [illegible] یا ده گاو بکشد اگر کسی دختر خود را بدست
آن لوم بفروشد یکماه پرانچیت کند اگر [illegible] پرست لوم بفروشد سه ماه پرانچیت کند اگر برهمن یا چهتری
یا بیس را یا دختر برهمن مذکور را چهتری یا بیس یا مغ یا چوب [illegible] زند یعنی بکارت آنها زایل سازند
یا برهمن سوم [illegible] بفروشد یا [illegible] همراه جماع کند یا [illegible] از [illegible] زن را ترک کند یا برهمن شور انجورد
یا سو در جنگ بکشاند یا در بخشش علم [illegible] خود را [illegible] سازد یا حقارت بید کرده او وفات کند یا بکشد یا [illegible]
را فراموش کند قبول نداشته یا گواهی دروغ بدهد یا از چیزی که او وفات کند برهمن [illegible] آن را هم [illegible]
یا دروغ بگفته باشد یا با آدم [illegible] دوستی بکند یا [illegible] یا کسی را که پناه آورده باشد
بکشد یا از این های ممنوعه او وفات کند بکشد یا برهمن و چهتری و بیس بکارت وغیره شود در انگشت [illegible]
و اما زایل سازد باید که برای هر کدام چهار ماه تابستان در آفتاب بنشیند و هر چهار طرف خود آتش [illegible]
باشد و چهار ماه برسات در باران باشد و چهار ماه سرما در آب باشد بعده یکماه جو [illegible] گاو
بخورد تا پاک شود اگر شود در بکارت دختر برهمن به انگشت و چوب ضایع سازد او را باید کشت اگر شود در بکارت
دختر چهتری یا [illegible] زایل کند دست آن را باید برید کسی شخصی که با وجود برادر کلان کتخدا شده باشد
دختر بدهد یا از آن شخص جنگ کنانند و کسی دغلبازی بکند و کسی که بعض نام خود برده طمع کند یا برن

در سر نوا گنهو نیز بکبرد و اگر لسیر و اهل قبیله و قولت و ندان در تنگی عنت شود و برای او نان کند پناه بیارند
وان شخص با وجود یکه مصول دست اکرار قول آن با خبر دار نشود برابر بقصل باده کاو براشچت بکند اگر باد اشته
هنکیم رفته باشد یکماه براشچت بکند اگر زنان را بکشد
برابر بقصل باده کاو براشچت بکند و صیادهای که جز نصاب جزوه که از مرجان کشتی او فات کند میکرده باشد
باچه که برابر بقصل باده کاو براشچت بکند قصابکه برای مطلب ساختن مردم منزه جزوه نیز برات جادو میکرده باشد
باید که برابر بقصل باده کاو براشچت بکند اگر جواره لب بازد باید که برابر بقصل باده کاو براشچت بکند

صفت چیز ادی

زنا پاک جیسا زد اگر انها مکرر بسیار بکند موجبی که نوشته میشود براشچت بکند برای قمار بازی یکسال براشچت بکند
اگر برای کشتن کسی جنگ کرده باشد شش ماه براشچت بکند اگر گنهو نزی نباشد و غله صحرای خود جا رو بنده آورده فروخته
سازد یکصد و چهل و چهار روز براشچت بکند و اگر برهت شده بطرز برهچاری گدای بکند هفتاد و دو براشچت بکند
و اگر برهت شده در خانه پیر و معلم اقامت نماید بسی و شش روز براشچت بکند اگر برهچاری از یک خانه زیاده بر چهار
لقمه گدای بکند یکروز براشچت بکند اگر بعوم خانه بخانه خوانده یکروز براشچت بکند اگر کسی دروغ بگوید یا دزد
بکند یا برهمن جیلبان و راجی و جابکسوار و نجومی و طبیب و لوکر و نگاهبان سک و کراچی و ستره سود یا برهمن
بیشود تعلیم بکند یا برهمن براه جماع کند و مه بخورد و اقرباء برهت نشود یا باغبانی کند یا شیوه رقاصی و ریسمان باز
بیشش کبرد زری معترکر ده بید تعلیم بکند یا کسی بکسی نهر بدهد یا دهی و صحرا را آتش داده بسوزد یا گواهی دروغ بدهد

ز سر نو اگنهو نیز بکند اگر پسر و اهل قبیله و خویشاوندان در بیماری مبتلا شود برای او نیات کند پناه بیارند
و آن شخص با بچه یکه معمول است اگر از خوراک آنها خبردار نشود برابر تفصیل ماده گاو پراشچت بکند اگر ماده اسپ
و دیگر رفته باشد یکماه پراشچت بکند اگر زنان را بکشد
برابر تفصیل ماده گاو پراشچت بکند و صیادی که بر تمام جانوران که از مرجان کشی نیات کند میکرده باشد
آنچه که برابر تفصیل ماده گاو پراشچت بکند شخصی که برای سطوه ساختن مردم مزد گیرد نیز برات جادو میکرده باشد
آنکه برابر تفصیل ماده گاو پراشچت بکند اگر حواله دار باشد آنکه برابر تفصیل ماده گاو پراشچت بکند

صفت چیز آدمی

زنا پاک جسارد اگر آنها مکرر بسیار بکند موجی که نوشته میشود پراشچت بکند برای قمار بازی یکسال پراشچت بکند
اگر برای کشتن کسی جنگ کرده باشد شش ماه پراشچت بکند اگر گنهو نیز نباشد غله صحرای خود جاروب زده آورده فروخته
سازد یکصد و چهل و چهار روز پراشچت بکند و اگر از پست شده بطرز بیچاری گدای بکند هفتاد و دو پراشچت بکند
و اگر از پست شده در خانه پیر و معلم اقامت یا بهیمی دشمن روز پراشچت بکند اگر بیچاری از یک خانه زیاده بر چهار
لقمه گدایی بکند یکروز پراشچت بکند اگر تعلیم خانه بخانه خوانده یکروز پراشچت بکند اگر کسی دروغ بگوید یا دزد
بکند یا برهمن جیلیان و راجی و جابک سوار و نجومی و طبیب و لوکر دکانداران سک و کرانچی و ستر سود یا برهمن
بشود در تعلیم بکند یا برهمن براه جماع کند و مه بخورد و او پر دست بشود یا باغبانی کند یا شیوه رقاصی و ریسمان
بستن بکند تن زری عقر بکرده بعد تعلیم بکند یا کسی بکسی زهر بدهد یا دهی و صحرا را آتش داده بسوزد یا گواهی دروغ بدهد

کر چهه کرده باز بان کفته اشود اکر چهتری بر خنر ببسر ناکتی از ناکند دوازده روزه کر چهه کرده بان کفته اشود اکر
ببسر بر خنر بعد و زنا کتحد از ناکند ده روز کر چهه کرده باز بان کفته شود و نیا نشت اکر این بسه مرد زا نند
ببسر از زن ز ناکتحد الشده باشد اول بزن بمفهوم خود کفته اشد و با زبان دختر کفعل بد کرده باو کفته بشود
اکر نادانسته بزنان [illegible]
طوایف فعل لوطی و غیره یکبار جماع کند یا مجبونات جمع شود یا بر که برجا جهت بکند اکر دانسته بزنان طوایف
جماع کرده باشد تا هفت روز یکبار زداه را چوشانیده قدری اب بخورد و سوای ان از اب و طعام هیچ نخورد
تا یک ساع دا اکر دانسته مکرر با ساجماع کرده باشد برابر بقفل ماده کاو مرا شجت بکند تا نشس این مقدر بر اشجت
برای بر همن است برای چهتری ربع کم از ان و برای بیس نصف ان و برای شودر ربع ان براشجت حکم
باید کرد قول دیکر بسران شاتات و غیره انکه اکر کسی دانسته تا یکماه بزن طوایف جماع کند هشت روزه
نکاه دارد در هر روزه هفت روزه چنانچه نوشته شد و بهمین دستور تا یک سال برای هر یکماه هشت روزه می
افزاید و بعد از یکسال انقدر روزه که در سال اول بشود هشت هزار ان برای هر سال باید افزود اکر نادانسته
بزن طوایف جمع شود برای یکروز یک برجایت و برای سه روز سه برجایت و برای یکماه هیج برجایت
و برای ششماه ده برجایت و برای یکسال پانزده برجایت و برای سال چهل و هیج برجایت و بهمین
دستور باید افزود اکر کسی تمام عمر مشغوف لوطی بازی باشد بمنزله کور ملک می شود
اکر در راسرم معزز که بجا بر [illegible]

که چهکرده با زبان گناه شود اگر چهتری بر خبر بیس ناگنی از ناکند دوازده روزه گرچه کرده بان گناه شود اگر
بیس بعد خبر شود در نا کرده از نا کند ده ده روز گرچه کرده بزبان گناه شود تنها اگر این بسه مرد زاند
هبسل زن ز نا گنه الشده باشد اول بزن بهبوم خود گناه شده با زبان دختر که فعل بد کرده با گناه شود
[illegible] اگر نادانسته بزنان
طوایف فعل لوطی وغیره یکبار جماع کند یا بحیوانات جمع شود یا برکه پرجاپت بکند اگر دانسته بزنان طوایف
جماع کرده باشد تا هفت روز یکبار [illegible] قدری آب بخورد و سوای آن از آب و طعام هیچ نخورد
تا پاک شود اگر دانسته مکرر با ایشان جماع کرده باشد برابر بفعل ماده گاو پراشچت بکند تنها بیس اینقدر پراشچت
برای برهمن است برای چهتری ربع کم از آن و برای بیس نصف آن و برای شودر ربع آن پراشچت حکم
باید کرد قول دیگر پسران شاتات وغیره آنکه اگر کسی دانسته تا یکماه بزن طوایف جماع کند هشت روزه
گناه دارد در هر روزه هفت روزه چنانچه نوشته شد و بهمین دستور تا یک سال برای هر یکماه هشت روزه می
افزاید و بعد از یکسال آنقدر روزه که در سال اول شود هشت هزاران برای هر سال باید افزود اگر نادانسته
بزن طوایف جمع شود برای یکروز یک پرجاپت و برای سه روز سه پرجاپت و برای یکماه پنج پرجاپت
و برای ششماه ده پرجاپت و برای یکسال پانزده پرجاپت و برای سه سال چهل و پنج پرجاپت و بهمین
دستور باید افزود اگر کسی تمام عمر مشغول لوطی بازی باشد بمنزله گور ملک می شود

ـــی

[illegible] اگر در اسرم مقرر که بجای

بگیرد و سر دست مکی چاک بکند اگر اقسام ده ماده گاو که نوشته شده از برهمن بگیرد پرایشچت آن کم کند اگر مال ممنوعه دزدد
از آدم زبون بگیرد برای آن پرایشچت نیست باید کرد و برای آن شخص که این قسم مال دزدیده باشد چهار پرایشچت دیگر است
اگر یکی ازینها بکند پاک میشود روزه چاندراین بکند یا کفارت یک بکند تا پاک شود یا منتر بید بخواند یا هزار
گاتیری بخواند اگر برهمن از راجه خیرات بگیرد تا آنکه آن خیرات که از راجه گرفته یا اقسام کم کند بهم باید که گاه
آهن شب و روز در آب یک مرتبه در شش بخش روز میخورده باشد تا پاک شود اگر خواهد یا پارچه یا ماده گاو در
غیر محل یا از آدم زبون بگیرد باید که هشت هزار گاتیری بخواند تا پاک شود مطلب آنکه در گرفتن متاع سهل کثافت
آن کم باشد از آدم زبون یا برف ممنوعه پرایشچت کم باید کرد قول سی و ششم اکسر آنکه اگر برهمن مسلمان (?)
یک خوراک غله از جای زبون ممنوعه بگیرد باید که اول آن تمامی مال را خیرات کرده بعد از آن پرایشچت بکند [illegible]

اگر چیزی که در ذات نجس است مثل پیاز و سیر و [illegible] و بادنجان و خوک [illegible] دانسته
یکبار بخورد چاندراین بکند اگر مکرر و بسیار و تمام عمر خورده باشد برابر خوردن شراب پرایشچت بکند اگر
نادانسته یکبار خورده باشد [illegible] کرچه بکند و اگر نادانسته مکرر خورده باشد چاندراین بکند اگر [illegible]
اینها را نادانسته بخورد چاندراین بکند تا یکروز روزه بدارد اگر برهمن [illegible] کل عضو [illegible]
[illegible] دیگر [illegible] و بادنجان و [illegible] باشد و [illegible]
و [illegible] و میوه [illegible] یک [illegible] بخورد یا ماهی محض برای خود آورده پخته باشد باید که [illegible]

بکرود سرایت ملکی چاک بکند اگر اقسام ده ماده گاو که نوشته شده از برهمن بکرد هر اشچت اندکی کم کند اگر مال مسروقه مرزا
رنا آدم زبون باشد برای آن پراشچت لبسیار باید کرد و برای آن شخص که این قسم مال دزدیده باشد چهار بر اشچت دیگر است
اگر یکی ازینها بکند پاک میشود روزه چاندراین بکند یا رکاهت چاک بکند تا پاک شود یا منتر بید بخواند یا هزار
گاتیری بخواند اگر برهمن از راه خیرات بگیرد دنبال آن خیرات که از اینجا بگرفت یا راقصه کشاعن مهه باید که گاه
آهن شب و روز در آب یک مرتبه بلند شم شش روز میخورده باشد تا پاک شود اگر خواهد یا بار چه یا ماده گاو در
غیر محل یا از آدم زبون بگیرد باید که هفت هزار گاتیری بخواند تا پاک شود مطلب اینکه در گرفتن متاع سهل که قیمت
آن کم باشد از آدم زبون یا بوقت ممنوعه پراشچت کم باید کرد قول منی و شش کهسران آنکه اگر برهمن مسافر
یک خوراک غله از جای زبون ممنوعه بگیرد باید که اول آن تمامی مال را خیرات کرده بعد ازان پراشچت بکند [illegible]

[illegible]

اگر چیزی که در ذات نجس است مثل پیاز و سیر و ندک و بادنجان و خوک آبادانی دانسته
یکبار بخورد چاندراین بکند اگر مکرر و بسیار و تمام عمر خورده باشد برابر خوردن شراب پراشچت بکند اگر
نادانسته یکبار خورده باشد سانت پن کرچهه بکند و اگر نادانسته مکرر خورده باشد چاندراین بکند اگر سیاست
اینها را نادانسته بخورد چاندراین بکند تا یک روز روزه بدارد اگر برهمن چیزی و سیس ساک کل معصفر و کهود
گوشت دیگر چیزی و بادنجان و تند بیک و برلس من و ناتکاکه ساک یا زبی باشد و ساک هر دله و دوم ساک ماریها
و بهونرن و میوه شنیلیکی بک و کهوکهدن بخورد تا ماهی محض برای خود آورده پخته باشند باید که براهتی کرام

ناپاک شود سوای آن چیزی نخورد بشرطیکه ممنوعه را بسیار خورده باشد اگر شیر ماده گاو و غیره که نجاست بخورد
باشد مگر کسی بخورد تا پانزده روز روزه بدارد و ناپاک شود شیر ماده گاو و غیره گاو و گوسفند که از زائیدن ده روز بران
گذشته باشد حلال است سوای هر شیری که بخورد یک شبانه روز روزه بدارد و ناپاک شود شیر ماده گاو ابلق بر
چیزی و جنس هم شود حرام است اگر بخورد از گناهکاران دیگری نیست در چیز ناخوردنی هرجا که برانجیت
در خوردن آن پیوسته شده باشد برانجیت هزار روزه یک شبانه روز باید داشت اگر گوشت مرده و گوشت
و گوشت ممنوعه و ماهی ممنوعه نادانسته بخورد یک شبانه روز روزه بدارد و اگر دانسته بخورد سه شبانه روز روزه باید داشت
اگر گوشت جانور گوشت خوار و گوشت خوک اهلی و دشتی و گوشت خروس و سر وادی و زاغ و غیره و اسب و شغال و
بوزنه و سگ خورده شود توبت گرچه بکند ناپاک شود و اگر شاش سرگین جانوران که گوشت آنها حرام کرده باشد
بخورد هم برانجیت که در خوردن گوشت آنها گفته شد هر جانور که حرام است سرگین و شاش آن نیز حرام است
هر سه چیز را برابر یک گوشت ماده گاو باید دانست اگر خورده شود دوازده روز فاقه کرده بروغن گاو کهانه هوم کنند
اگر گوشت سگ و شغال و زاغ و خروس و بوزنه و مرغی جانوران گوشت خوار و غیره و اشتر و اسب و خر و گربه اهلی
و ماده گاو و آدمی خورده شود هست گرچه بکند اگر غائط و شاش آنها سوای ماده گاو خورده شود آب گرچه بکند
اگر گوشت آنها که نام برده شد و گوشت جانوری که هیچ ناخن ندارد آنچه حلال است مدار چارپایهای نوشته شد
خوردن آنها معیوب است اگر سرگین خر و بوزنه و خوک و سگ به نظر در آید یا مساس کند اچون بکند ناپاک شود
اگر سرگین و شاش آنها بخورد در صورت دانستن سانت‌پن گرچه بکند اگر نادانسته خورده باشد پرجاپت

ناپاک شود سوای آن که چیزی بخورد به شرطیکه ممنوعه را بسیار خورده باشد اگر شیر ماده گاو و غیره که نجاست بخورد

باشند مکروه است بخورد تا پانزده روز روزه بدارد ناپاک شود شیر ماده گاو و گوسفند که از زائیدن ده روز بران

گذشته باشد حلال است سوای همه شیری که بخورد یک شبانه روز روزه بدارد و ناپاک شود شیر ماده گاو [illegible] بر ۳

چیزی [illegible] شود حرام است اگر بخورند از آن گناهکار نزد دیگری نیست در چیز ناخوردنی هر جا که بر انجیت

در خوردن آن پیوسته شده باشد بر انجیت چهار روزه یک شبانه روز باید داشت اگر گوشت [illegible] و گوشت

و لحمت ممنوعه و یا چیزی ممنوعه نادانسته بخورد یک شبانه روز روزه بدارد و اگر دانسته بخورد سه شبانه روز روزه باید داشت

اگر گوشت جانور گوشت خوار و گوشت خوک اهلی و دشتی و گوشت خروس و سر [illegible] و زاغ و خر و اسب و شغال و

بوزنه و سگ خورده شود توبت اگرچه بکند ناپاک شود اگر شناسی سرگین جانوران که گوشت آنها حرام کرده باشد

بخورد هر چه انجیت که در خوردن گوشت آنها گفته شد هر جانور که حرام است سرگین و شاش آن نیز حرام است

هر سه چیز را برابر گوشت ماده گاو باید دانست اگر خورده شود دوازده روز فاقه کرده بر روغن گاو گیاه هوم کنند

اگر گوشت سگ و شغال و زاغ و خروس و بوزنه و سر کسی جانوران گوشت خوار دیگر و اشتر و اسب و خر که اهلی

و ماده گاو و آدمی خورده شود [illegible] اگرچه بکند اگر غایط و شاش آنها سوای ماده گاو خورده شود آب اگرچه بکشد

اگر گوشت آنها که نام برده شد و گوشت جانوری که هیچ ناخن ندارد آنچه حلال است [illegible] چارادهیای نوشته شد

خوردن آنها معیوب نیست اگر سرگین خر و بوزنه و خوک و [illegible] منظر درآید یا مس کند اچون بکند ناپاک شود

اگر سرگین و شاش آنها بخورد در صورت دانستن [illegible] اگرچه بکند اگر نادانسته خورده باشد بر جا بست

و بو شیده ماده گاو و پس خورده کلاغ دانسته اگر بخورد یازده روز آرد جو جوشانیده بخورد تا پاک شود و اگر برهمن
پس خورده برهمن بخورد یک روز و اگر پس خورده چهتری بخورد سه روز و اگر پس خورده بیس بخورد چهار روز و اگر
پس خورده سودر بخورد هفت روز روزه بدارد و درین روزها پنج چیز ماده گاو یعنی شیر و غیره بخورده باشد تا پاک شود سوا
آن چیزی دیگر نخورد فاما این شرطیکه دانسته خورده باشد اگر برهمن با برهمن دیگر در یک ظرف طعام بخورد برهمنان
اگر برهمن و چهتری با بیس در یک ظرف بخورد دست گرچه بکند و اگر برهمن با سودر در یک ظرف بخورد چاندراین بکند
اما اگر دانسته و مکرر با ایشان خورده باشد اگر نادانسته خورده باشد در هر صورت نصف پراشچت بکند اگر برهمن
پس خورده برهمن بخورد … … شود … بخورد و اگر پس خورده چهتری بخورد شیر و برهی و شیر باهم جوشانیده
تا سه روز بخورد و اگر پس خورده بیس بخورد سه روز چیزی نخورد روز چهارم برهی و شیر باهم جوشانیده بخورد و اگر
نادانسته خورده باشد و اگر دانسته خورده باشد دو چندان پراشچت بکند و اگر پس خورده پدر و برادر کلان
بخورد معیوب نیست اگر همراه مادر و خواهر و زوجه دیگر زنان کسی که باشد بخورد چاندراین بکند تا پاک شود قول اکثر
آنکه اگر برهمن و غیره در وقت کتخدای خود یا بوقتی که مشکلی پیش آمده باشد پس خورده زن خود همراه زوجه خود
بخورد معیوب نیست و اگر پس خورده چاندال و امثال آن برهمن بخورد چاندراین بکند و اگر چهتری بخورد سانتپن
گرچه بکند و اگر بیس بخورد شش روز و اگر سودر بخورد سه روز روزه بدارد و اگر برهمن در وقت ضرورت در خانه شودر
بخورد شش روز باید که صد بار گاینری بخواند یا اندکی افسوس بکند تا پاک شود تیل که در چراغ … باشد تیل
که از … باشد تیلی که بوقت شب از میان کوچه بازار گذشته باشد اگر کسی بخورد … روز روزه بدارد

چیز جوشیده مانده کاو و پس‌خورده کلاغ و دانسته بگربه بخورد یازده روز آرد جو جوشانیده بخورد تا پاک شود و اگر برهمن
پس‌خورده برهمن بخورد یک روز و اگر پس‌خورده چهتری بخورد سه روز و اگر پس‌خورده بیس بخورد پنج روز و اگر
پس‌خورده شودر بخورد هفت روز روزه بدارد و درین روزها هیچ چیز بجز ماده گاو شیر و غیره بخورده باشد تا پاک شود سوای
آن چیزی دیگر بخورد و قاعده این شرطیکه دانسته خورده باشد اگر برهمن با برهمن دیگر در یک ظرف طعام بخورد پرایاشچت
آنکه برهمن و چهتری با بیس بیک ظرف بخورد [illegible] گر چه بکند و اگر برهمن با سودر در یک ظرف بخورد چاندراین بکند
اما اگر دانسته و مکرر باشد خورده باشد اگر نادانسته خورده باشد در هر صورت نصف پرایشچت بکند اگر برهمن
پس‌خورده برهمن بخورد [illegible] آب بخورد و اگر پس‌خورده چهتری بخورد شیر و برهمی و شیر با هم جوشانیده
تا سه روز بخورد و اگر پس‌خورده بیس بخورد سه روز چیزی نخورد روز چهارم برهمی و شیر با هم جوشانیده بخورد و اگر
نادانسته خورده باشد و اگر دانسته خورده باشد [illegible] پرایشچت بکند و اگر پس‌خورده پدر و برادر کلان
بخورد معیوب نیست اگر همراه مادر و خواهر و زوجه و دیگر زنان [illegible] باشد بخورد چاندراین بکند تا پاک شود و قول اکثرا
آنکه اگر برهمن و غیره در وقت غذای خود یا بوقتی که مشغولی پیش آمده باشد پس‌خورده زن خود همراه زوجه خود
بخورد معیوب نیست و اگر پس‌خورده چاندال و امثال آن برهمن بخورد چاندراین بکند و اگر چهتری بخورد ساست
[illegible] بکند و اگر بیس بخورد [illegible] و اگر شودر بخورد سه روز روزه بدارد و اگر برهمن در وقت ضرورت در خانه شودر
بخورد [illegible] باید که صد بار گایتری بخواند یا اندکی افسوس بکند تا پاک شود [illegible] که در چراغ [illegible] باشد
که از [illegible] باشد [illegible] که بوقت شب از میان کوچه بازار گذشته باشد اگر کسی بخورد [illegible] روز روزه بدارد

بهستی چون نشنود بخورد که بوقت خوردن شود در دست ساز طعام ترک کند اگر تن بر دو صورت که گوشت
طعام دیگر کنند باید که او و روز شبان هر که در طعام خوردن یکجا نشسته بود و نند سه روز روزه بدارد نیز اگر طعامی را
که بهشت جدا کرده داده باشند بخورد یا طعامی را آلوده بخورد یا در ظرف شکسته طعام بخورد باید که ساخت این
هر چه بکند ناپاک شود اگر جماعتی در یکجا نشسته طعام بخورند یکی از آن میان سیر شده با همین طور ترک خوردن کرده
حتی که از آن میان طعام بخورد و در پیش خود جدا کرده سیر کند است دیگران را هم باید که ترک خوردن طعام بکنند اگر
کسی به و خورده باید که هر کدام ساخت این هر چه بکند اگر جانوری که هیچ ناخن دارد بمیرد در چاه یا در چاه افتاده بمیرد
یا غائط و ساتش در چاه افتاده باشد و آب آن چاه را برهمن بخورد باید که سه روز و اگر چیزی بخورد دو روز و اگر
بیس بخورد شبانروز و اگر سودر چهار پهر هیچ طعام نخورد و هیچ چیز یا ده گاو شیر و غیره بخورند ناپاک شوند اگر مرده مذکور در
چاه پوسیده و از آن کرم ظاهر شود و آب آنرا بخورند باید که چاندراین و اینست هر چه بکنند ناپاک شود در نصیحت دانسته
خورده باشند اگر نادانسته خورده باشند شش روز روزه بدارد و اگر از آب آن چاه غسل کنند باید که سه بار آب پاکیزه
غسل کند و شبانروز روزه بدارد و گایتری بخواند تا پاک شود و اگر از ظرف یا چاه چاندال دانسته آب بخورد برهمن
ساخت این هر چه و چیزی پرایچت بعضی پرایچت و شود هیچ پرایچت بکند اگر نادانسته خورده باشند
برهمن سه روز چهتری دو روز و بیس شبانروز و سودر چهار پهر چیزی نخورد تا پاک شود باولی که چاندال ساخته باشد
در باب او نیز حکم همین است که در باب چاه نوشته شده همچنین همان چاه و باولی که چاندال خرج کرده
راست کناینده باشد در زمان چاندال بسبب ... چاه و باولی که از زر مسلمان درست شده ... آن آب را نباید خورد

بهستی [illegible] نشود بخورد و کلاه بوقت خوردن نشود در دست ساسانه طعام ترک کند اگر [illegible] ن بر دو صورت که گوشت شده

طعام و دیگر کسی کند باید که او در شبان روز که در طعام خوردن یکجا نشسته بودند سه روز روزه بدارد و اگر طعامی را

که بهشت جدا کرده داده باشند بخورد یا طعامی را ایستاده بخورد یا در ظرف شکسته طعام بخورد باید که ساخت این

هر چه بکند ناپاک شود اگر جماعتی در یکجا نشسته طعام بخورند یکی از آن میان سیر شده با همین طور ترک خوردن کرده

خود را که از آن میان طعام بخورد و دیگر پیش خود جدا کرده سیر کند اشت دیگران را هم باید که ترک خوردن طعام بکنند اگر

کسی بخورد باید که هر کدام ساخت این هر چه بکنند اگر جانور یکی هیچ ناخن دارد بمیرد در چاه شغبه یا در چاه افتاده بمیرد

یا غایط و سایر در چاه افتاده باشد و آب آن چاه را برهمن بخورد باید که سه روز و اگر چهتری بخورد دو روز و اگر

بیس بخورد شبانروز و اگر سودر چهار پهر هیچ طعام نخورد و هیچ چیز پاده گاو شیر و غیره بخورند ناپاک شوند اگر مرده مذکور در

چاه سوسید و از آن کرم ظاهر شود و آب آن را بخورند باید که جانداران این انبسا هر چه بکنند ناپاک شود و بشرطیکه دانسته

خورده باشند اگر نادانسته خورده باشند شش روز روزه بدارد و اگر از آب آن چاه غسل کنند باید که سه بار آب پاکیزه

غسل کنند و شبانروز روزه بدارد و گایتری بخوانند تا پاک شوند و اگر از ظرف یا چاه جانداران دانسته آب بخورد برهمن

ساخت این هر چه و چهتری ها هر چه بایت و بیس نصف هر چه بایت و سودر هیچ هر چه بایت بکند اگر نادانسته خورده باشند

برهمن سه روز و چهتری دو روز و بیس شبانروز و سودر چهار پهر چیزی نخورد تا پاک شود باولی که جانداران ساخته باشند

در باب او نیز حکم همین است که در باب چاه نوشته شده است همان چاه و باولی که جانداران خود حفر کرده

راست کنانیده باشند در تالاب جانداران سبب [illegible] چاه و باولی که از زر مسلمان درست شده [illegible] از آن آب را نمی‌گرداند

چه لعام پر اشچت بکنم یک پراشچت که برای اینکار در تمامی سه کافی باشد باید کرد صورت آن پراشچت این است که
اگر برهمن است یکسال کرچهه بکند و اگر چهتری است نه ماه کرچهه بکند و اگر بیش است شش ماه کرچهه بکند و اگر سودر است سه ماه
کرچهه بکند برای کار مذکور و بازگشت آن تمام سه را این پراشچت کافیست اگر شیر گاو و میش و ماده گاو که از زاییدن آنها
ده روز نگذشته باشد یا طعامی که روغن تیل یا شیر و جغرات در آن داخل کرده پخته باشند و شب بر آن بگذرد یا آب
باران که غیر موسم ببارد و در زمین خشک جمع شده باشد و ده روز بر آن از باریدن نگذشته باشد کسی بخورد باید که
شبانروز روزه بدارد و سوای هیچ چیز باده گاو چیزی نخورد تا پاک شود و اگر از ظرف شاخ جانور و استخوان و دندان و خرمهره
صدف و کدو کسی بخورد و هیچ چیز باده گاو و شیر و ... باشد بخورد تا پاک شود و اگر ندانسته درین ظروف خورده باشد
شبانروز روزه بدارد و آب باران که در برسات ببارد و در زمین خشک جمع شده باشد تا ... روز نباید خورد اگر بخورد
شبانروز روزه بدارد و اگر در کسوف و خسوف چیزی بخورد چاندراین کرد باید کرد اگر برهمن در سراده که بعد از مردن
تا ده روز میکنند طعام بخورد یا در کسوف و خسوف ... یا غله برهنه تمام ... خورده یا در مجلسی که در عمل اول بهر سال
را میخورانند طعام بخورد چاندراین بکند تا پاک شود برای کسوف چهار پهر پیش از آن پهر که در آن پهر کسوف خواهد شد
و برای خسوف سه پهر پیش از آن پهر که در آن پهر خسوف خواهد شد نباید خورد و در عین کسوف و خسوف نباید خورد
اگر آفتاب و ماهتاب گرفته غروب شوند تا روز دیگر که کار انها واشده نه بیند نباید خورد و اگر درین هر سه وقت
که گذشته شد کسی بخورد چاندراین بکند چاندراین برای برهمن است و برای ربع کم و برای بیش نصف ... و برای شودر
ربع چاندراین مقرر است و بگو که کسی که مال دنیوی نخواسته باشد غله بریان و ... و طعام که ...

(۱۴۰)

بد طعام را پراشچت کم یک پراشچت که برای اینکار در تمامی سه کافی باشد باید کرد صورت آن پراشچت این است که

اگر برهمن است یکسال گرچهه بکند و اگر چتری است نه ماه گرچهه بکند و اگر بیش است شش ماه گرچهه بکند و اگر سودر است سه ماه

گرچهه بکند برای کار مذکور و بکارت آن تمام سه را آن پراشچت کافیست اگر شیر گاو و شیر ماده گاو [illegible] بکار را اینها را

ده روز گذشته باشد با طعامی که روغن تیل یا شیر و غیرات دران داخل کرده پخته باشند و شب بران بگذرد و با آب

باران که غیر موسم بیارد و در زمین خشک جمع شده باشد و ده روز بران از باریدن گذشته باشد کسی بخورد باید که

شبانروز روزه بدارد و سوای هیچ چیز ماده گاو چیزی نخورد تا پاک شود اگر از ظروف شاخ جانور و استخوان و دندان و خرمهره

صدف و کودی کسی بخورد هیچ چیز ماده گاو شیر و غیره باشد بخورد تا پاک شود و اگر دانسته درین ظروف خورده باشد

شبانروز روزه بدارد آب باران که در برسات بیارد و در زمین خشک جمع شده باشد تا [illegible] روز نباید خورد اگر بخورد

شبانروز روزه بدارد و اگر در کسوف و خسوف چیزی بخورد چاندراین کرد باید کرد اگر برهمن [illegible] که بعد روز [illegible]

تا ده روز [illegible] طعام بخورد یا در کسوف و خسوف [illegible] با غله برنج [illegible] تمام [illegible] خورده با در مجلسی که در محل اول [illegible]

و [illegible] طعام بخورد چاندراین بکند تا پاک شود برای کسوف چهار پهر پیش از آن پهر که در آن پهر کسوف خواهد شد

و برای [illegible] سه پهر پیش از آن پهر که در آن پهر خسوف خواهد شد نباید خورد و در عین کسوف و خسوف نباید خورد

اگر ماه و آفتاب گرفته غروب شوند تا روز دیگر که آنها دیده شود نباید خورد و اگر درین هر سه وقت

که ذکر شده کسی بخورد چاندراین بکند چاندراین برای برهمن است و برای [illegible] کم و برای [illegible] و برای شودر

ربع چاندراین مقرر است [illegible] که کسی که مال [illegible] خواسته باشد غله بریان و [illegible] و طعام [illegible]

و ساک و شیر و حیوانات [illegible] و نمک و روغن اگر بر دست گرفته برای خوردن بدهند نباید خورد و اگر خورده شود یک روز
روزه باید داشت چیزی نباید خورد [illegible] مذکور را باید که بخورد [illegible] این کار برداشته برای خوردن بنشیند
اگر [illegible] چیز مذکور را از دست برداشته داده باشند دانسته بخورد سه شبانروز چیزی نباید خورد تا پاک شود و
اگر شخصی طعام بخورد و برهمن گرسنه در پهلوی آن نشسته باشد یا شخصی همراه مردمی که طعام نباید خورد بخورد
یا جماعتی برای خوردن نشسته باشند و یک کس پیش از خوردن [illegible] کند یا کسی [illegible] بمیرد غسل کرده
[illegible] بکند یا برهمن [illegible] طعام بخورد یا برهمن [illegible] اینها را باید که
سه شبانروز چیزی نخورد و روزه بدارد تا پاک شود [illegible] طعام و خوراک که از برهمن باشد [illegible] کرده به
طعام و خوراک از سودر باشد و برهمن [illegible] نباید خورد و اگر خورده شود یک شبانروز روزه بدارد و باید که با طعام
هر کس که باشد همان [illegible] بکند اگر هر دو پای بر [illegible] طعام بخورد یا از وقت طعام خوردن
نصف [illegible] بر سر [illegible] و طعام و غیره [illegible] کرده بخورد باید که [illegible] بکند تا پاک شود
طعمه که دشمن [illegible] نباید خورد اگر بخورد یک شبانروز روزه بدارد [illegible]
[illegible] اگر برهمن در خانه برهمن طعام [illegible] بخورد [illegible] پرانانام بکند تا پاک شود و اگر تا [illegible] طعام
[illegible] در خانه برهمن بخورده باشد یک روز روزه بدارد و اگر [illegible] خوشحالی [illegible] در خانه برهمن
[illegible] نام بکند و [illegible] برهمن بخورد شبانروز روزه بدارد و اگر [illegible] در ایام مذکور
[illegible] چیزی بخورد [illegible] برای [illegible] بکند اگر برهمن در ایام مذکور [illegible] چیزی [illegible]

و مساکه و شیر و حبوبات [illegible] و نمک و روغن اگر از دست [illegible] برای خوردن به هند نباید خورد و اگر خورده شود یکروز
روزه باید داشت چیزی نباید خورد [illegible] چیزهای مذکور را باید که [illegible] و غیره [illegible] این کار برداشته برای خوردن پیش
اگر شخص چیزهای مذکور را از دست بر داشته داده باشد دانسته بخورد یک شبانه روز چیزی نباید خورد تا پاک شود و
اگر شخصی طعام بخورد و برهمن گرسنه در پهلوی آن نشسته باشد یا شخصی همراه مردی که طعام نباید خورد بخورد
یا جماعتی برای خوردن نشسته باشند و یک کس قبل خوردن [illegible] کند یا کسی [illegible] بیده غسل کرده
[illegible] نکنند یا برهمن [illegible] در طعام بخورد یا برهمن و شودر یکجا بخورند جمیع اینها را باید که
یک شبانه روز چیزی نخورد و روزه بدارد تا پاک شود [illegible] طعام و خوراک که از برهمن باشد شودر لمس کرده به برهمن
طعام و خوراک که از شودر باشد و برهمن لمس کند نباید خورد و اگر خورده شود یک شبانه روز روزه بدارد و باید که با طعام
هر کس که باشد همان لمس بکند اگر [illegible] پای برهنه [illegible] طعام بخورد یا از وقت طعام خوردن
نصف [illegible] و طعام و غیره [illegible] کرده بخورد باید که [illegible] بکنند تا پاک شود
طعمه که دشمن [illegible] نباید خورد اگر بخورد یک شبانه روز روزه بدارد [illegible]
[illegible] اگر برهمن در خانه برهمن طعام [illegible] بخورد [illegible] نام بکنند تا پاک شود و اگر تا نه ماه طعام
[illegible] در خانه برهمن نخورده باشد یکروز روزه بدارد و اگر [illegible] خوشحالی [illegible] در خانه برهمن
[illegible] نام بکنند [illegible] برهمن بخورد شبانه روز روزه بدارد و اگر [illegible] در ایام مذکور
بخانه چیزی بخورد برای [illegible] برهمن در ایام مذکور بخانه [illegible] بکنند

نکند بعد از یکسال میوه خورد اگر برهمن در یک کدام سراده از جماعت مرده سراده که در سال اول منت میکند

وان سراده برای مرده های و تفصیل این مرده باشند که بخورد چاندراین بکند تا پاک شود و تفصیل منت چاندراین

کشته باشد در آب غرق شده باشد مار گزیده باشد برهمن او را کشته باشد برق زده باشد شیر و غیره جانور دریده

کشته باشد یا از کوه افتاده مرده یا از بلندی دیگر یا ترک آب و طعام داده مرده باشد زهر خورده مرده باشد خفه

کرده کشته باشند و امثال این صورت هر کدام باشد [illegible] اگر برای [illegible] سوخته باشند یا [illegible] اگر خفه

مرده باشد در سراده این قسم آدم خوردن [illegible] اگر در سراده روز یازدهم برهمن خوب بخورد باید که شش

چاندراین بکند اگر طعام سراده که از غله خام میکنند بخورد [illegible] کرچهه بکند اگر در سنکلپ سراده بخورد سه شبانروز

روزه بدارد و سنکلپ سراده آنست که غله خام بنیت مرده سنکلپ کرده میدهند [illegible] بر روز سنکرانت

اگر نادانسته در [illegible] سراده بخورد سه روز روزه کرده پرانایام

بکند و روغن بخورد و اگر دانسته بخورد کرچهه بکند اگر در [illegible] سراده بخورد نصف پراجاپت بکند و در جمیع اقسام سراده

اگر [illegible] گوشت بخورد باید که یک کرچهه بکند در سایر سراده که آنرا پاک می نامند برهمن که طعام میخورد

[illegible] برآب [illegible] آب بخورد و سنه یا بکند تا پاک شود در جمیع سراده های که برای تولد اطفال

[illegible] نام کرن بکنند مثل حمل و تولد شدن و غیره اگر برهمن آن طعام بخورد [illegible] کرچهه بکند اگر [illegible] نام کرن

بخورد [illegible] سراده سرتراشی و کدخدائی و غیره شبانروز روزه بدارد تا پاک شود [illegible] در سراده [illegible]

بکنند بعد از یکسال معیوب نیت اگر برهمن در یک کدام سراده از جملهٔ شانزده سراده که در سال اول نیت میکنند
وآن سراده برای مرده های تفصیل ... مرده باشند بکند بخورد چاندراین بکند تا پاک شود تفصیل نیت چاندران
کشته باشد در آب غرق شده باشد مار گزیده باشد برهمن او را کشته باشد برق زده باشد شیر و غیره جانور درنده
کشته باشد یا از کوه افتاده مرده یا از بلندی دیگر یا ترک آب و طعام داده مرده باشد زهر خورده مرده باشد خفه
کرده کشته باشند و امثال این صورت هر کدام باشد چاندراین اگر برای پیدایش صحت سوخته باشند یا بدون ... اگر انفعه
مرده باشد در سراده این قسم ادام خوردن معیوب است اگر در سراده روز یازدهم برهمن خوب بخورد باید که شش
چاندراین بکند اگر طعام سراده که از غله خام میکنند بخورد نیت کرچهه بکند اگر در سنکلپ سراده بخورد سه
روزه بدارد و سنکلپ سراده الست که غله خام نیت مرده سنکلپ کرده پیش برهمن بدهد بر وزن سنکرانت

اگر نادانسته در ماه ... سراده بخورد سه روز روزه کرده پرانایام
بکنند و روغن بخورد و اگر دانسته بخورد کرچهه بکند اگر در ... سراده بخورد نصف بر جاپت بکند و در جمیع اقسام سراده
اگر ... گوشت بخورد باید که یک کرچهه بکند در سایر سراده که آنرا پاک می نامند هر برهمن که طعام میخورد
او را ... بر آب خوانده آن آب بخورد و سه ... بکند تا پاک شود در جمیع سراده های که برای تولد اطفال
... ام کرن بکنند مثل حمل و تولد شدن و غیره اگر برهمن آن طعام بخورد سه ... کرچهه بکند اگر ... از نام کرن
بخورد مثل سراده سر تراشی و کتخدای و غیره شبانه روز روزه بدارد تا پاک شود ... هوم ... که در سراده ...

غله زنیکه شوهر یا پسر یا دیگری محافظ او نباشد و پسر خود را پیشکر ده باشد نباید خورد غله دشمن نباید خورد

و غله شخصیکه مدح نباید خورد کسیرا [illegible] را گویند که خود را [illegible] و پسر و زن را در ازار [illegible] دو زنجی کند

و برای خوردن انها صرف نماید غله شب نباید خورد هر چیزیکه در عطسه افتاده باشد غله غماز نباید خورد

پس خورده نباید خورد غله شخصیکه جنگ کرده است و ثواب آن را بفروشد نباید خورد غله رقاصان مثل

نت و ریسمان باز و غیره نباید خورد غله جولاهه و جمیع بافنده ها نباید خورد غله ماهی گیر و ماهی فروش نباید خورد

غله آهنگر نباید خورد و غله صیاد و ماهی گیر و بهلیه و امثال آن بهیل و کول که در کوه و بیابان میباشند نباید خورد

غله جادوگر نباید خورد غله زرگر نباید خورد غله سازنده ها که بین و غیره نواخته اوقات گذار میکنند نباید خورد غله

شخصی که چراغ خشک مثل شمشیر و غیره صیقل زده باشند نباید خورد غله شخصیکه بسیار صید انداخته باشد نباید

خورد غله شراب فروشان نباید خورد غله کازرون کمر بند نباید خورد شخصیکه جانداران کشته اوقات گذاری میکرده

باشد غله ابرا نباید خورد غله خانه شخصی که به التماس او زن کسی زنا میکرده باشد و چیزی نگوید نباید خورد غله

شخصیکه محکوم زن باشد نباید خورد غله که در مزه بدی آن تغییر راه یافته باشد نباید خورد غله شخصیکه

سگ [illegible] پرورانده نباید خورد اگر از جمیع این طعام ممنوعه یک کدام را کسی نادانسته بخورد سه روز روزه

بدارد [illegible] شود و اگر دانسته خورده باشد کریچهه بکند اگر [illegible] منی یا غایط و بول خورده شود کریچهه بکند

ناپاک شود و غله شخصیکه ناخن و زبان دریده باشد آن را کهوکهی گویند و غله شخصیکه دندان زرد کرده باشد

غله شخصیکه با پدر مخالفت کند و غله مبروص و غله فروشنده سوم [illegible] و غله [illegible] که سود اگر باشد غله برهمن

غلهٔ زنیکه شوهر یا پسر یا دیگری محافظت او نباشد و پسر خود را بیت بکرده باشد نباید خورد غلهٔ دشمن نباید خورد
و غلهٔ مسک و کلسج نباید خورد کسی را گویند که خود را زشت ساخته و پسر و زن را در آزار دارد و دروغ گوید
و برای خوردن انها صرف نماید غلهٔ تیب نباید خورد هر چیزیکه دم عطسه افتاده باشد غلهٔ مرا نباید خورد
پس خورده نباید خورد غلهٔ شخصیکه چاک کرده است و انواع آن را بفروشد نباید خورد غلهٔ رقاصان مثل
نت و ریسمان باز و غیره نباید خورد غلهٔ جولاه و جمیع بافنده‌ها نباید خورد غلهٔ ماهی‌گیر و ماهی‌فروش نباید خورد
غلهٔ آهنگر نباید خورد و غلهٔ صیاد و ماهی‌گیر و بهلیه و امثال آن بهیل و کول که در کوه و بیابان میباشند نباید خورد
غلهٔ جاری نباید خورد غلهٔ زرگر نباید خورد غلهٔ سازنده‌ها که بین و غیره نواخته اوقات گذار میکنند نباید خورد غله
شخصی که آلات جنگ مثل شمشیر و غیره میفروخته باشند نباید خورد غلهٔ شخصیکه بسیار بیدار شده باشد نباید
خورد غلهٔ شراب فروشان نباید خورد غلهٔ کاذر و رنگریز نباید خورد شخصیکه جاندار کشته اوقات گذار میکرده
باشد غلهٔ انرا نباید خورد و غلهٔ خانهٔ شخصی که به السنهٔ او زنش زنا میکرده باشد و چیزی نگوید نباید خورد غله
شخصیکه محکوم زن باشد نباید خورد غله که در مزه بوی ان تغیر راه یافته باشد نباید خورد غلهٔ شخصیکه
... بر آمد نباید خورد اگر از جمیع این طعام ممنوعه یکی از انها را کسی نادانسته بخورد سه روز روزه
بدارد تا پاک شود و اگر دانسته خورده باشد کرچهه بکند اگر آب منی یا غایط و پیشاب خورده شود کرچهه بکند
تا پاک شود و غلهٔ شخصیکه ناخن و زبون در دشته باشد ان را کهونکهی گویند و غلهٔ شخصیکه زن ان زرد کرده باشد
غلهٔ شخصیکه با برهمن مباحثه بکند و غلهٔ مبروص و غلهٔ فروشنده سوم ملی و غلهٔ برهمن که سود اگر باشد غلهٔ برهمن

شده بر [illegible] گذشته باشد برجاپت بکند تا پاک شود اگر یکسال گذشته باشد چاندراین در براک بکنند اگر بر

اگهوتری این [illegible] گذشته باشد چاندراین و براک بکنند اگر بر شود در [illegible] یکسال گذشته باشد پانزده روز

آب و جو جوشانیده بخورد تا پاک شود و اگر یک ماه بر شود بر این روش برآمده باشد ربع کرچهه بکنند اگر از یک سال

بر شود در زیاده بگذرد سه سال برشنوم بکند تا پاک شود غله شخصی که پسر نداشته باشد و غله شخصی که اعمال حسنه

و کرفه و غسل میکرده باشد و غله برهمن که سود میگرفته باشد و غله شخصی که اگهوتری باشد و در التشش حوم :

پس بو و کرفه بکنند و غله شخصی که اندکی از غله خود به سبب بو کرده هر روز برای خوردن به خانه دیگران میرفته باشد

و غله شخصی که سالها را در قحطار یکجا انباشته نهاده باشد با هم طعام نباید خورد با نیاکی بخورد نباید خورد اگر کسی غله اینها

مگر بخورند چاندراین باید کرد اگر طعام سنیاسی و برهمچاری بخورد چاندراین بکند تا پاک شود و شخصی که یارس سراده

روزها و سیح سنکرانت و کرفه بکند طعام آنرا نباید خورد اگر از خانه او مگر بخورد چاندراین بکند تا پاک شود اگر

در [illegible] سراده مهیا باشد که در سراده ابتدای مردان بخورند طرف [illegible] برداشتن طعام بخورد باید که ساخت [illegible]

کرچهه بکنند اگر غله شخصی که اجازت غسل و طهارت دیگر میکرده باشد یا غله شخصی که اجازت کردنی میکرده باشد

بخورد باید یک شبانه روز چیزی نخورد تا پاک شود و اگر این قسم غله یک سال بخورد براک بکنند از جمیع اقسام روزه

که در [illegible] ممنوعه نوشته شد برای برهمن است اگر چیزی بخورد ربع از آن کم بکنند و اگر بیش بخورد نصف

آن بکنند اگر سود بکنند ربع آن بکنند [illegible] کار که

از خوردن آن زیات زبون میشود اگر دانسته بکنند ساخت [illegible] کرچهه بکنند و اگر نادانسته بکنند برجاپت بکنند اگر کاری که

شده بر پیشها گذشته باشد پرایچت کند تا پاک شود اگر یکسال گذشته باشد چاندراین و پراکچهه کنند اگر بر
اگهوتری بیت‌ها گذشته باشد چاندراین و پراک کنند اگر برشود و پنجاه یکسال گذشته باشد پانزده روز
آب و جو جوشانیده بخورد تا پاک شود و اگر یکماه برشود بر پیش روشن برآمده باشد ربع کرچهه کنند اگر از یک سال
برشود در زیاده بگذرد سه سال پرایچت بکنند تا پاک شود و غله شخصی که پسر نداشته باشد و غله شخصی که اعمال حسنه
و نیرو و غسل نمیکرده باشد و غله برهمنی که سود میگرفته باشد و غله شخصی که اگهوتری باشد در آتش حرم ؛
پس بو و غیره بکند و غله شخصی که اندکی از غله خود بسبو کرده هر روز برای خوردن تا خانه دیگران میرفته باشد
و غله شخصی که ساله را در قطار یکی آتش نیده یا هم طعام نباید خورد یا نبایکی بخورد نباید خورد اگر کسی غله اینها را شسته
مکرر بخورند چاندراین باید کرد اگر طعام سناسی و برهمچاری بخورد چاندراین بکند تا پاک شود شخصی که بارس سرادّه
روز را ماه و سال و سنکرانت و غیره بکند طعام آنرا نباید خورد اگر از خانه او مکرر بخورد چاندراین بکند تا پاک شود اگر
در [illegible] سرادّه مهیا باشد که در سرادّه ابتدای مردان بخورند ظرف را [illegible] بر داشتن طعام بخورد باید که سانتپن
کرچهه بکنند اگر غله شخصی که اجازت غسل و طهارت دیگر میکرده باشد یا غله شخصی که اجازت ناکردنی میکرده باشد
بخورد باید که سه شبانه روز چیزی نخورد تا پاک شود و اگر این قسم غله یکسال بخورد پراک بکند از جمیع اقسام روزه
که در [illegible] مذهب ممنوعه نوشته شد برای برهمن است اگر چهتری بخورد ربع از آن کم بکند و اگر بیس بخورد نصف
آن بکند اگر سودر بکند ربع آن بکند کاریکه
از کردن آن ذات بیرون میشود اگر دانسته بکند سانتپن کرچهه بکند و اگر نادانسته بکند پرایچت بکند اگر کاری که نکند

اگر چون [illegible] دو دم شود گرچه بکشد توم [illegible] آنکه اگر برهمن را بجوشند [illegible] و پوست پاره شود گرچه بکشد اگر
استخوان [illegible] بشکند گرچه بکشد و اگر گوشت بریده شود [illegible] اگر [illegible] پس کرده باشد باید که او را
[illegible] شب [illegible] روزه بدارد و اگر [illegible] با وجودیکه آب موجود نباشد عضو [illegible] را
با آب بشوید و پاک بکند باید که بیرون [illegible] غسل کند [illegible] تا پاک شود اگر در وقت [illegible]
یا جاییکه آب موجود نباشد این افعال [illegible] باید که بار [illegible] غسل کند و [illegible] روزه بدارد تا پاک شود در غسل
ببار [illegible] عبارت از آنست که غسل [illegible] در آب [illegible] اگر [illegible] باید [illegible] گرچه
بکند [illegible] که [illegible] این عمل [illegible] باشد [illegible] در روز [illegible] اعمال مقرری که هست به [illegible] باشد که
اعمال مقرری هر روزه مثل غسل [illegible] و تسبیح و غیره [illegible] روز هیچ نخورد فاقه کشد تا پاک شود
دیگر هست [illegible] لازم است که اگر مشغول باشد [illegible] و این [illegible] اعمال مقرری که هست [illegible] اگر هست
[illegible] کدام اعمال خود را ترک کند باید که برای هرکدام [illegible] تا پاک شود و اگر [illegible] مشغول بکار
نباشد [illegible] باید که نصف گرچه بکشد تا پاک شود اگر [illegible] سوم کند یا شخصی بزن خود
روز [illegible] غسل کند جماع بکند باید که نصف گرچه بکشد اگر [illegible] دو زن داشته باشد و زن
خورد [illegible] باید که [illegible] آتش [illegible] بسوزد و اگر نسوزد برابر به شراب خوردن گناه لازم می آید اگر شخصی
در هنگام غضب و غصه بر زن خود با این عبارت بگوید که تو بجای مادر و خواهر منی و امثال آن [illegible] باید که اگر [illegible]
[illegible] است [illegible] بکند [illegible] اگر چیزی بگوید نه روز و اگر [illegible] بگوید شش روز و اگر [illegible] بگوید سه روز روزه بدارد

اگر چون پاره‌ای باید و دوم شود کرچه بکشد توهم مرا هست آنکه اگر برهمن را چوب بزند و پوست پاره شود کرچه بکشد اگر
استخوان او نشکند اگر چه بکشد و اگر گوشت بریده شود پراک بکشد اگر عضوی را بپیچاند سستی کرده باشد باید که او را
گشنه شب بخورد روزه بدارد و اگر بعد از جماع پیدا شدن ملاحظه کردن با وجود که آب موجود نباشد عضو ... را
با آب بشوید و پاک باشد باید که بیرون ... غسل کند و ماده‌گاو خیرات دهد تا پاک شود اگر در وقت ...
یا جایی که آب موجود نباشد این افعال ... باید که بار چند غسل کند و شبانه‌روز روزه بدارد تا پاک شود در غسل
بار چند عبارت از آنست که غسل کند و ... در آب بشوید اگر در آتش ... باید که گوشت کرچه
بکند ... که در برای شعوری این عمل ... باشد کرهست در روزی که اعمال مقرری کرهست ... باشد که
اعمال مقرری هر روزه مثل غسل و هوم و ... و تسبیح و غیره بجا نیاورد باید که آن روز هیچ نخورد و فاقه کند تا پاک شود
دیگر هست ... لازم است که اگر مشغول باشد ... و ... این است از جمله اعمال مقرری کرهست است اگر کرهست
... کدام اعمال خود را ترک کند باید که برای هر کدام ... تا پاک شود اگر کرهست معمول و معیار
نباشد ... باید که نصف کرچه بکشد تا پاک شود اگر ... بر سوم کند یا شخصی بزن خود
روزی که از حیض ... غسل کند جماع بکند باید که نصف کرچه بکشد اگر ... دو زن داشته باشد و زن
خود ... باید که ... آتش هوم بسوزد و اگر نسوزد برابر به شراب خوردن گناه لازم می‌آید اگر شخصی
... در هنگام غضب و غصه برزن خود با این عبارت بگوید که تو بجای مادر و خواهرش ... هستی باید که اگر
... برجا بیت بکند ... اگر چیزی بگوید نه روز و اگر ... بگوید شش روز و اگر ... بگوید سه روز روزه بدارد

بیمار یا طفل و مسافر کسی که چهار پهر روز چیزی بخورد اگر در وقت طعام بعد از آنکه از خوردن طعام فارغ شوند
بی آنکه دستهای دست شستن برخیزند باید که فی الحال غسل کنند تا پاک شوند و از دیگران را با [illegible] نکشند
و زنده بگذارد یا برگ راجه بکرد [illegible] درهت که بمنزله [illegible] باشد سه روز [illegible] و اگر از کسی [illegible] برگرفت
راجه [illegible] بگیرد باید که سه روز راجه روزه بدارد و [illegible] که بمنزله [illegible] باشد [illegible] بکشد [illegible]
[illegible] رسیده باشد [illegible] دندان [illegible] باشد باید که دوازده شبانه روز [illegible] کرده ناخن با دندان [illegible]
دور بکشد آن وقت پاک می‌شود و از عیب [illegible] اگر کسی در [illegible] وقت [illegible] مسلمان طعام بخورد باید که شبانه روز
روزه گرفته هیچ چیز ماده گاو که شیر و غیره باشد بخورد تا پاک شود و اگر پارچه ریسمانی که در نیل رنگ کرده باشند
برهمن بپوشد شبانه روز روزه گرفته هیچ چیز ماده گاو بخورد تا پاک شود و اگر [illegible] بر تن پارچه ریسمانی که در نیل
رنگ کرده باشند کسی بپوشد از [illegible] بار [illegible] دیگران رنگ [illegible] بدن آن شخص داخل شود باید که [illegible] کرچهه بکند
تا پاک شود و اگر برهمن زراعت نیل بکند یا نیل بفروشد یا از [illegible] نیل [illegible] کنار بکند [illegible] می‌شود باید
سه کرچهه بکند تا پاک شود و اگر از جسم چوب نیل در [illegible] خون ظاهر شود باید که چاندراین کند تا پاک شود
اگر [illegible] در [illegible] خواب چیزی [illegible] رنگ کرده باشد معیوب نیست اگر [illegible]
[illegible] پارچه بپوشد معیوب نیست [illegible] که [illegible] نیل [illegible]
[illegible] سوای برهمن اگر بپوشد جایز است اگر [illegible] پشمی و ابریشمی رنگ نیل باشد برای جمیع مردم
پوشیدن جایز است اگر برهمن بر چهارپایی [illegible] یا [illegible] و غیره [illegible] که [illegible]

ده بار یا بیست بار ساختن کند چهار پهر روز چیزی نخورد اگر در وقت طعام بعد از انکه از خوردن طعام فارغ شوند

یا آچمن یعنی پای دست شستن پیشتر باید که فی الحال غسل کند تا پاک شود و نزد دیگران را بار گرسنه اگر راجه بکشد

و زنده بگذارد باید که راجه یک روز روا در برت که بمنزله روزه باشد سه روز روزه سه روز دیگر اگر کسی [illegible] برگرفت

راجه جریانه بگیرد باید که سه روز راجه روزه بدارد و [illegible] که بمنزله روزه باشد کرچهم بکند که گاهی که [illegible] آن

ظاهر رسیده باشد بسیار وقت که دندان او برو باشند باید که دوازده شبانه روز کرچهه کرده ناخن یا دندان مذکور را

دور بکند از وقت پاک می شود واز عیب برمی آید اگر کسی در قطار ... و بیست مسلمان طعام بخورد باید که شبانه روز

روزه گرفته هیچ چیز ماده گاو که شیر وغیره باشد بخورد تا پاک شود اگر پارچه ریسمانیکه در نیل رنگ کرده باشند

برهمن بپوشد شبانه روز روزه گرفته هیچ چیز ماده گاو بخورد تا پاک شود اگر از سه برن پارچه ریسمانی که در نیل

رنگ کرده باشند کسی بپوشد از عمر عرق بار رهکند دیگران رنگ در بدن آن شخص داخل شود باید که بست کرچهه بکند

تا پاک شود اگر برهمن زراعت نیل بکند یا نیل فروخته شد یا از رهگذر نیل اوقات گذار بکند [illegible] میشود باید که

سه کرچهه بکند تا پاک شود اگر از جسم چوب نیل در جسم خون ظاهر شود باید که چاندراین کند تا پاک شود

اگر روزن [illegible] بر سه برن در معبود ساخت خواب چیزی [illegible] رنگ کرده باشد معیوب نیست اگر جهیز در دنیا

[illegible] نیلگون پارچه بپوشد معیوب نیست پس پاهم که در وزیرت مثل سنکرانت و اماوس نیلگون

جامه بپوشد سوای برزن اگر بپوشد جایز است اگر رخت پشمی وابریشمی رنگ نیل باشد برای جمیع مردم

پوشیدن جایز نیست اگر برهمن بر چهارپایی که یا بهل [illegible] وغیره [illegible] که یا کهنا [illegible] باشد پنبه که از چوب

یا برهمن شده ... بدارد تا پاک شود ... برهمن بر قبله برهمن ... چارپائی و غیره نشسته باشد
یا پاپوش یا ... پوشیده باشد یا طعام خورده دست و دهن نشسته باشد یا بر چبوتره و غیره بی ملکوت
نشسته باشد یا سواره ... کرده باشد یا بی پرستش ... تسبیح و عبادت ... نماید نمسکار نباید کرد و اگر کسی
در اوقات مذکوره به برهمن نمسکار بکند یک شبانروز روزه بدارد و اگر برهمن را برای طعام خوردن یا جای دیگر طلبیده باشند
برهمن به سرعت بدانجا می‌رفته باشد در آن وقت او نمسکار نباید کرد و اگر چوب برای سوختن هیزم یا گل به دست کسی
باشد یا آب و دانه یا گل و غله برنج و روغن به جهت پرستش دیوتا در دست برهمن باشد یا برهمن ادم ... کرده باشد
در این اوقات به برهمن نمسکار نباید کرد و اگر کسی بکند یک شبانروز روزه بدارد و اگر کسی خود در حالتی که به تفصیل
نوشته شد و غیر آن کار کرده به برهمن نمسکار بکند باید که در صورت مذکور یک شبانروز روزه بدارد و جابان براشچت
بر کرد یک باتمام رسید [illegible]
اگر بعضی افعال ذمیمه که از کسی صادر شود که براشچت آن نوشته نشده باشد باید که دانایان شرع ملک
و وقت و موسم و قوت آن عاصی و مقدار گناه بخاطر آورده بر براشچت مناسب دانسته حکم بکنند و در حکم
کردن این را بخاطر آورند که ملک چه قسم است و موسم چه است مثلاً بعضی براشچت است که در آن برابت
روزانه باید خورد و شب در آب کلان باید بود اگر موسم زمستان باشد این قسم حکم نباید کرد و موسم مذکور
که در آینده حکم باید کرد یا در ملکی که اکثر دست ... مثل کشمیر و کابل و غیره باید که از آن ملک
به جای برفته انچنان این براشچت که شبها در آب بود بکند القصه هر کار بکند به هر حال آدم خواهر رفت افغانان

یا برهمن کشته بر زره جهار دنا یا کشته دیه برهمن در قبیله برهمن بدون غسل جهاپای یا چارپای و غیره نشسته باشد
یا با چرس یا [illegible] پوشیده باشد یا طعام خورده دست و دهن نشسته باشد یا بر چبوتره و غیره بر راه چکوت
نشسته باشد یا سواری مکرده باشد یا بدون غسل پوتهی تسبیح و غیره [illegible] نمسکار نباید کرد و اگر کسی در
اوقات مذکوره به برهمن نمسکار بکند یک شبانه روز روزه بدارد و اگر برهمن برای طعام خوردن بجای اطلبیده شده باشند
برهمن به سرعت بدانجا می رفته باشد در آن وقت او را نمسکار نباید کرد و اگر چوب برای سوختن هوم یا گل به دست برهمن
باشد یا آب و دانه یا گل و غله برنج و روغن به جهت پرستش دیوته از دست برهمن باشد یا برهمن هوم میکرده باشد
در این اوقات به برهمن نمسکار نباید کرد و اگر کسی بکند یک شبانه روز روزه بدارد و اگر کسی خود در حالتی که به تفصیل
نوشته شد دیگران کار کرده به برهمن نمسکار بکند باید که در صورت بیست شبانه روز روزه بدارد و چنان پرایشچت
بر کرده باتمام رسید [illegible]

اگر بعضی افعال ذمیمه که از کسی صادر شود که پرایشچت آن نوشته نشده باشد باید که دانایان سمرت ملک
و وقت و موسم و قوت آن عاصی و بعد از گناه بخاطر آورده بر پرایشچت مناسب دانند حکم بکنند و حکم
کردن این را بخاطر آورند که مثلاً پنج قسم است و موسم به جهت مثلا بعضی پرایشچت است که در آن پرایشچت
روزانه باید خورد و شب در آب کلان باید بود اگر موسم زمستان باشد این قسم حکم نباید کرد و موسم مذکور
که را ابتدا حکم باید کرد یا در ملکی که النهر دست تا سیر کستر است مثل کشمیر و کابل و غیره باید که از آن ملک
به جای برفته انجنان آن پرایشچت که شبها در آب بود بکند الغرض هر کار بکند به هر حال آدم خواهد رفت افغان

و اگر سبب [illegible] پتت و اگر سو در برد [illegible] باشد پتت باید گفت برای [illegible] صد پرانام مقرر

است [illegible] باشد هیچ [illegible] پرانام بکند اگر [illegible] سبب از صد یا زیاده کرده باشد صد پرانام بکند

غرض اندازه گناه سبب [illegible] برشنوم باید کرد

اگر شخصی [illegible] یعنی یک کدام گناه از هیچ گناه عظیم کرده [illegible] بی شعوری [illegible] برشنوم نمیکرده

باشد باید که اهل قبیله جمع شده روز [illegible] هر که [illegible] دستی باشد بوقتیکه پنجم حصه از روز بماند

او را از خانه [illegible] بیرون کند و یک راه [illegible] یک کوزه پر آب همراه او برده رسانیده باید و سراو

و غیره [illegible] برای مرده میکنند برای او بکنند اگر این [illegible] از راه بکنانند بهتر است یک شبانروز مانم او بدارند

هر روز [illegible] داده آب و طعام او [illegible] باشند و همراه او [illegible] نباید بود و با او یکجا نشسته طعام

نباید خورد و حصه میراث باو نباید داد و او [illegible] نان نباید داد اگر کسی [illegible] دانسته [illegible] شبانروز

روزه بدارد و گاهنبار بخواند اگر کسی ندانسته [illegible] شبانروز روزه بدارد و گاهنبار بخواند اگر

آن مرد و بعد از اخراج نمودن [illegible] شده بصحرا در بیابان برود برشنوم کرده برگشته باید که جمیع اهل قبیله

یکجا شده بکنار آب رفته بآن شخص غسل کنند و یک کوزه [illegible] از آب کرده او را همراه گرفته بخانه نیایند و قتیکه بخانه بیایند

[illegible] دست [illegible] آب [illegible] مذکور را رسانیده بآن شخص [illegible] رسانند بعده از [illegible] در [illegible] هوم بکنند و طلا ماده [illegible]

خیرات بدهد در اینصورت آن شخص از سر نو پاک میشود [illegible] گناهی که برشنوم آن مردن است بعده مردن پاک میشود اگر شخصی

گناه اوسط و صغیره کرده باشد و برشنوم آن نکند درباب آن شخص نیز در جمیع امور همین حکم است که بتفصیل نوشته نشد

و اگر بیش [illegible] و اگر [illegible] باید گفت [illegible] پراناپام مقرر
است [illegible] باشد هیچ [illegible] پراناپام بکند اگر [illegible] باشد پراناپام بکند
غرض اندازه گناه [illegible] پراشچت باید کرد

اگر شخصی [illegible] یعنی یک کدام گناه از پنج گناه عظیم کرده [illegible] بی شعوری [illegible] پراشچت نمیکرده
باشد باید که اهل قبیله جمع شده روز [illegible] که چیزی [illegible] دستی باشد بوقتیکه پنج حصه از روز بماند
او را از خانه [illegible] بیرون کنند و یک [illegible] یکی دیگر از قبیله یک کوزه پر آب همراه او برده رسانیده باید [illegible] او
وغیره هرچه برای مرده میکنند برای او بکنند اگر [illegible] از راه بگذرانند بهتر است یک شبانروز ماتم او بدارند
هر روز [illegible] داده آب و طعام او [illegible] باشند [illegible] او [illegible] نباید [illegible] طعام
نباید خورد و حصه میراث [illegible] نباید داد [illegible] ناداشته [illegible] شبانروز
روزه بدارد و گایتری بخواند اگر کسی [illegible] ناداشته [illegible] شبانروز روزه [illegible] گایتری بخواند اگر
آن هر دو [illegible] از اخراج نمودن [illegible] به صحرا [illegible] برود پراشچت کرده برگشته بیاید باید که جمیع اهل قبیله
یکجا شده بکنار آب رفته با آن شخص غسل بکنند و یک کوزه [illegible] از آب [illegible] همراه گرفته بخانه بیایند [illegible] بخانه بیایند
[illegible] آب که [illegible] رسانیده بان شخص [illegible] بعده [illegible] هوم بکنند و طلا [illegible]
خیرات بدهد در ینصورت آن شخص از [illegible] پاک [illegible] گناهی که پراشچت آن مردن است بعده مردن پاک میشود اگر شخصی
گناه اوسط و صغیره کرده باشد و پراشچت آن نکند در باب آن شخص نیز در جمیع امور همین حکم است که به تفصیل نوشته شد

دین بچگانی یک نودیک ماه کاه خیرات کرده گناهی که کرده است تفصیل مشروح بگوید بعد از آنکه کف از آنها
پرایشچت میشود و پرایشچت استنبره و از سر نو غسل کرده پرایشچت بکند با خشش نیز اوب باکمه بقدر
خیرات کرده استغفار نماید و در استغفار پرایشچت گناهان بگیرد از مقدر چیزی زیاده خیرات بدهم
در مجلسی که برای استغفار پرایشچت
برود باید که بهمه کس حاضر باشند دانای رگ بید و ججر بید و دانای جهالت دانای بنای ساستر دانا
هر کدام دانای دهرم ساستر برچهاری گرهست بان پرست صاحب علم اگر بهمه کس نباشند
یک کس لازم است که باشند از آن کمتر جایز نیست دانای رگ بید و ججر بید و سام بید دانای
دهرم شاستر و سلیل شنر برای ضرورت بود چنانکه کسی هم نرسند یک کس که دهرم شاستر
را خوب میداند باشد کافیست اگر کسی گناهی کرده پرایشچت استغفار نماید و برهمن که پرایشچت
میدانسته باشد باید بگوید اینهم برابر آن گناهکار میشود و کسیکه دهرم شاستر نخوانده باشد و بگناهکار
پرایشچت گناه بگوید گناه گناهکار از کردن آن پرایشچت زایل میشود نهایتش آنکه گناه برذمه آن ناخوانده
ثابت میشود اگر چیزی را دیده میشود بر گناهکار برای استغفار پرایشچت پس برهمن پندت نباید که
خود را همین باینها حرف بزند از دست برهمن دیگر صورت پرایشچت گفته بفرستد نهایتش نمیشود در پرایشچت
هوم و تسبیح حکم نباید کرد عوض آن خیرات مقرر سازد و برهمن نادار و جاهل باشد گر چه دیا بود این باید
حکم کند به برهمن فاضل تسبیح و هوم امر کند

در وقت گناهی نزدیک باده کار خیرات کرده گناهی که کرده است تفصیل مشروح بگوید بعد از آنکه کفت از آنها
پراشچت میشود دیگر پراشچت را شنیده و از سر نو غسل کرده پراشچت بگیرد تا خلاص شود و بعد از آنکه به مقدار
خیرات کرده استغفار نماید و در استغفار پراشچت گناهان کبیره از مقدار چیزی زیاده خیرات باید
بعد مجلسی که برای استغفار پراشچت
بر رود باید که همه کس حاضر باشند دانای رگ بید و جربید و دانای چهار بید دانای شاستر دانا
هر کدام دانای دهرم شاستر بر چهار ای کرهت بان پرست صاحب علم اگر همه کس نباشند
یک کس لازم است که باشد از آن کمتر جایز نیست دانای رگ بید و جربید و سام بید دانای
دهرم شاستر و سلسله شاستر برای ضرورت بود چنانکه کسی بهم نرسد یک کس که دهرم شاستر
را خوب میداند باشد کافیست اگر کسی گناهی کرده پراشچت استغفار نماید و برهمن که پراشچت
میداند باشد باید بگوید این هم برابر آن گناهکار میشود که دهرم شاستر نخوانده باشد و گناهکار
پراشچت گناه بگوید گناه گناهکار از کردن آن پراشچت زایل میشود تا خلاص آن گناه بر ذمه آن ناخوانده
ثابت میشود اگر چیزی نادیده میشود به گناهکار برای استغفار پراشچت پس برهمن نباید باید که
خود را من بابها حرف نمیزند از دست برهمن دیگر صورت پراشچت گفته بزرگ نجات شود در پراشچت
هوم و تسبیح حکم نباید کرد عوض آن خیرات مقرر باید برهمن نادار و جاهل باشد که چه وجه بنویسد این باد
حکم کند به برهمن فاضل تسبیح و هوم امر کند

دزدیده که اگر قدرت دادن ماده گاو داشته باشد این جرائم پاک شود قول گوتم آنکه اگر در قتل نتان عظیم یاد داشته
باشد که گناه کرده باشد باید که تا یکماه روزه بدارد هر روزه تا ممکن باشد گیاه نام میکرده باشد و تسبیح نام بخواند
کرده شرا اگهمرکهن بخواند بدین دستور در یکماه پاک میشود قول لوداین اگه مستم توبه پاک گناه صغیره باشد اگر
کسی کرده باشد باید که از دیهه رو بمشرق یا شمال رفته در نهر آب غسل کرده نموده چون کسی غسل کرده مانتر طاهر
تا هفت روز هر روز صبح یکصد بار دوپهر یکصد بار نزدیک شام یکصد بار وقت شب یکصد بار اگهمرکهن منتر میخوانده
باشد و خوراک یک کف ست هر روز آرد جو بسازد بدین دستور در هفت روز پاک میشود و اگر دوازده روز بدین روش
بگذراند از جمیع گناه که گناه عظیمه باشد پاک میشود و اگر گناه عظیمه دانسته کرده باشد بیست یکروز بدین روش بگذراند
هر قسم گناه بزرگ باشد از ان پاک میشود مهاتیش اگر سونری وا جاج را ندانسته کشته باشد برای آن همین طور
بدین روش بگذراند اگر سونری وا جاج را دانسته کشته باشد در بیابان رفته یک بیست از سر تا پا صد بار بخواند
بعد از ان سه پراک بکند بدین روش پاک میشود اگر برهمن عالم را کشته باشد باید که از دیهه رو بمشرق یا شمال
رفته هشت هزار بار منتر اگهمرکهن بخواند اگر درخت هوم میکرده باشد پاک میشود بعد از ان سه روز روزه بدارد اگر
شراب خورده باشد باید که سه روز روزه بدارد و منتر خوانده هر روز چهل و چهار دفعه روغن و قدری پنبه در آتش هوم
میکرده باشد به همین پاک شود اگر یک لک بار منتر رودری در آب بخواند از گناه دزدی طلا پاک میشود اگر کور یک لک
باشد بر خاکستر بنشیند بر سر و روی خاکستر پاشیده باشد یک بار رودری در ان حالت بخواند پاک میشود
اگر کور یک لک هزار ماده گاو بدهد ده هزار بار منتر ... پاک شود اگر قدرت بر دادن این عدد ماده گاو نداشته

درست بکند اگر قدرت دادن ماده گاو نداشته باشد این پرانچت بکند قول گوتم آنکه اگر قصداً کشتن عظیمه یا دانسته
آمد گوسفند مکروه باشد باید که تا یکماه روزه بدارد هر روزه تا ممکن باشد پیاپی نام میکرده باشد و زینده جز با نام نخواند
کرده نفس اگر همین بخواند بدین دستور در یکماه پاک میشود قول بودهاین اگر قسم ثواب پاک گناه صغیره باشد اگر
کسی کرده باشد باید که از دهیه رودیشوری باشمال رفته در آنجا اسنان بکند و مهروه خود بکشی غسل کرده مار خاطر
تا هفت روز هر روز صبح یکصد بار دوپهر یکصد بار نزدیک شام یکصد بار بوقت شب یکصد بار اکهمرکهن منتر میخوانده
باشد و مهر آن یک گوسفند هر روز آدم برهمن بدهد بدین دستور در هفت روز پاک میشود و اگر دوازده روز بدین روش
بکند و انواع از همه پاک گناه عظیمه باشد پاک میشود اگر گناه عظیمه دانسته کرده باشد بیست یکروز بدین روش بکند از
هر قسم گناه بزرگ باشد از آن پاک میشود مهاتپس اگر سونری و اجاج را نادانسته کشته باشد برای آن همه گناه
بدین روش بکند اگر [illegible] و اجاج را دانسته کشته باشد در بیابان رفته یک بید از سر تا پا صد بار بخواند
بعد از آن سه بار بکند بدین روش پاک میشود اگر برهمن عالم را کشته باشد باید که از دهیه رودیشوری باشمال
رفته هشت هزار بار منتر اکهمرکهن بخواند و در جوهوم میکرده باشد پاک میشود بعد از آن سه روز روزه میدارد اگر
شراب خورده باشد باید که سه روز روزه بدارد و منتر خوانده هر روز چهل و چهار دفعه روغن و قدری پنبه در آتش هوم
میکرده باشد به نمط پاک میشود اگر یک لک بار منتر رودی در آب بخواند از گناه دزدی طلا پاک میشود اگر کو بلیک
باشد بر خاکستر بنشیند بر سر و روی خاکستر پاشیده باشد یک بار رودی در آن حالت بخواند پاک میشود
اگر کو بلیک از ماده گاو بهم دو هزار بار منتر مهیسر گیاه کو پاک شود اگر قدرت بر دادن اینقدر ماده گاو نداشته

یا از پیه خورده باشد از پیه آنرا گویند که پس باشد یا برهمن چیزها فروختنی افروخته باشد مثل
عسل و گوشت و مشک و اکه و روغن و تنباکو و غیره لشکر که مکر این کار کرده باشد باید که تا دوازده روز
هر روز برانانام هر روز دوازده بکند پاک میشود سوای چهار ماتکسه اوپ پاتکسه هر قسم که گناه کرده باشد
اگر تا پانزده روز دوازده روز برانانام بکند پاک میشود اگر گناه از قسم پاتک باشد تا شش ماه هر روز دوازده
برانانام بکند پاک میشود اگر گناه از قسم اوپ پاتک میشود از قسم اوپ پاتک باشد تا یکسال هر روز
دوازده برانانام بکند پاک میشود میگویند که در هر صورت هر قدر برانانام که نوشته شده اگر بهمان قدر برانا
نام در کمتر مدت بکند پاک میشود و سامسی آنکه در فروختن نمک و غیره نوشته تا دوازده روز هر روز
دوازده برانانام بکند مجموعه آن یکصد و چهل و چهار برانانام میشود اگر یکصد و چهل و چهار برانانام در کمتر از
دوازده روز بکند در همانقدر مدت پاک میشود اگر او هیچ گناه بدرست تا یکسال میخوانده باشد هر قسم
گناه صغیره و کبیره کم و بیش هر قدر که کرده باشد از آن پاک میشود اگر نادانسته غلط و سامس و آب منی
خورده باشد باید که سوم حصه را گرفته شیره آن بگیرد و بالای آن گایتری خوانده بخورد تا پاک شود اگر دانسته
غلط یا سامس یا آب منی یا سیر و پیاز یا گل معصفر یا پیشنه یا گوشت مرغ آبادانی یا گوشت
سگ یا گوشت شغال خورده باشد باید که تا کلهو ورات گفته منتر سود به دلی بخواند بعده سه برانانام
بکند بعد از آن منتر جدا جدا بیت خوانده آب بخورد پاک میشود اگر چیزهای مذکور خورده باشد یا چیز ناگرفتنی
گرفته باشد بگیرد اگر منتر سمندیت بخواند پاک میشود و منتر جداست اگر در وقتی که از حال رفته کرده باشد

بالا میوه خورده باشد از میوه انرا گویند که جنس باشد یا بر چیزی [illegible] فروخته اگر فروخته باشد مثل

عسل و گوشت و مشک و [illegible] و دهن و [illegible] میوه [illegible] یکی از این کارها کرده باشد یا هر که تا دوازده روز

هر انا نام هر روز دوازده بکند پاک میشود سوای چهار [illegible] قسم که گناه کرده باشد

اگر تا پانزده روز دوازده روز هر انا نام بکند پاک میشود اگر گناه از قسم [illegible] باشد تا شش ماه هر روز دوازده

هر انا نام بکند پاک میشود اگر گناه از قسم [illegible] پاک میشود از قسم [illegible] پاک باشد تا یکسال هر روز

دوازده هر انا نام بکند پاک میشود [illegible] در هر صورت هر قدر هر انا نام که نوشته شده اگر بهمان قدر هر انا

نام در کمتر مدت بکند پاک میشود و [illegible] فروختن نمک و غیره نوشته تا دوازده روز هر روز

دوازده هر انا نام بکند مجموعه ان یکصد و چهل و چهار هر انا نام میشود اگر یکصد و چهل و چهار هر انا نام در کمتر از

دوازده روز بکند در همانقدر مدت پاک میشود اگر [illegible] سه [illegible] تا یکسال نخوانده باشد هر قسم

گناه صغیره و کبیره کم و بیش هر قدر که کرده باشد از ان پاک میشود اگر تا [illegible] و [illegible] و اب منی

خورده باشد باید که [illegible] را کوفته [illegible] بگیرد و بالای ان [illegible] خوانده بخورد تا پاک شود اگر دانسته

[illegible] یا اب منی یا [illegible] و یا پیاز یا [illegible] یا [illegible] یا گوشت [illegible] یا [illegible] یا گوشت

[illegible] یا گوشت شغال خورده باشد باید که [illegible] خوانده بعده [illegible] هر انا نام

بکند بعد از ان [illegible] خوانده [illegible] پاک میشود اگر چیزی مذکور خورده باشد یا چیز نا گرفتنی

گرفته باشد بگیرد اگر [illegible] بخواند پاک میشود [illegible] اگر در وقتی [illegible] کرده باشد

یا یک شب و یکبار نیز بخواند و برای همین قسم گناه ادب پاتک سی و یکبار نیز شبانه روز بخواند در کل چهار
چهار شبانه روز گناه ازان بالاتر و بزرگ تر دیگر نیست این است اگر کسی سود دولی برهمن کهو نهاری با دمانی و در کا
گایتری الی کهنک بر ستوبه بشوم بها برت کار سام گایتر رنوبت برک برت اب ما نیست پاک شود کی امده
نیست رودری انهرت سره تیر سو برین جها برت کو سوکت اسو سوکت تر سند هراج و ده است رنه رنه
استر اکن برت نام دیب بیر بهت سام خواندن انها ادم را پاک میکند اگر اینها را خوانده اراده خیانت اسم
داشته باشد در نصف دوم عبادت اسم بشود اگر بخاطر وسواس سبب که در هنگام که من کرده ام گناهی است سر زده
باشد گایتری بخواند بکند هوم بکند پاک میشود نزد تپس است اگر وسواس از رهگذر گناه عظیمه که مها پاتک را که بعد
باشد باید که یک لک گایتری بخواند و هر بار قدری گهی در آتش هوم میکرده باشد اگر از رهگذر اپ پاتک
وان پاتک و ادب پاتک باشد برای اپاتک هشتاد و پنج هزار برای دوم پنجاه هزار و برای سیوم بیست و چهار
کافت یک هزار بهشت برای وسواس که از ممر گناه سر زدن بخاطر برسد است که هر روز پورنماشی
ماه جیسا که بهت ماه برهمن را طلبیده از غسل و گهی بسیار ممزوج ... دهرم ... هوم بکنانند در باب
هر قسم گناهی که وسواس کرده باشد ازان پاک نشود ... دم نکند در باب هر قسم گناهی که وسواس
کرده باشد ازان پاک نمی شود اگر هوم نکند از دادن گنسا ... وان از جمیع گناهان که بخاطر گذرانیده باشد
پاک میشود اگر زن و همین به هر همین حکم دارد این عبادات اگر برهمن به هر که نا خوانده و جاهل باشد یا شودر
وآن به هر چه را که زن و شودر را خواندن منتر بید منع است اگر هر روز صبحی بکند به به و گهی دست به رسانند نیکی.

پاک شود و یکبار نیز بخواند و برای همین قسم گناه ادب پاک سی و یکبار نیز ده بار بخواند در کل چهار
چهار هزار گایتری بالاتر و بزرگ تر دیگری نیست این است که هر کس سه روز و لی هر نیم که گوید ... با دعا ...
گایتری الهی که پاک شود بسوم ... کار رسم گایتری ... پاک ...
نیست ... ده است ...
اسم اگر ... نام ... خواندن انها ... پاک ... اگر اینها را خواند اراده ... اسم
داشته باشد ... اسم بشود اگر بخاطر وسواس سبب که در هنگام که من کرده ام گناهی ... کرده
باشد گایتری بخواند بکند هوم بکند پاک می شود ... اگر وسواس از هر گناه عظیمه که ... پاک ... کند
باشد باید که یک لک گایتری بخواند و هر بار ... کند در آتش هوم ... باشد اگر از ... پاک
و آن پاک ... باشد برای ... هشتاد ... برای ... پنجاه هزار و برای ...
کافیست یک ... برای وسواس گناه ... گناه ... بخاطر ... که هر روز ...
ماه ... برهمن را طلبیده ... سیاه ... هوم بکند در باب
هر قسم گناهی که وسواس کرده باشد از آن پاک شود اگر ... هوم بکند در باب هر قسم گناهی که وسواس
کرده باشد از آن پاک شود و اگر هوم بکند از ... و آن ... گناهان که بخاطر گذرانیده باشد
پاک میشود اگر ... همین حکم دارد این ... برهمن ... که نا خوانده و جاهل باشد پاک شود در
و آن ... چرا که ... را خواندن ... اگر هر روز صبح ... دست ...

چند از فوائد بنگارد که نوشته میشود باید که در خود جمع سازد و هوشیار باین صفات نماید آن
روز روزه گرفته باشند در بر همه چیز بماند یعنی جلق نکند بشیر بر نباشد رحیم دل باشد نیکو باشد
خیرات در اول و آخر روزه بدهد راست بگوید ترش رو نباشد جانداری نکشد دزدی نکند شیرین
زبان باشد خواهش نفس ضبط نماید غسل کند با کسی حرف نزند از آب و طعام هیچ نخورد یعنی اکل
و شرب مطلقا نکند در مطالعه کتب مشغول باشد هر چیز که لازم آن روزه باشد بجا بیاورد با طهارت
باشد غصه نکند بی شعور و بیخبر نباشد هیچ وجه برای بکار دروغ نگوید کسی را نرنجاند

گرچه انذار را گویند ترتیب گرفتن روزه مذکور آنست که روز اول روزانه هیچ نخورد بوقت
شب با شیر سرگین و شیر و چغرات و روغن ماده گاو گرفته و گوا به زا در آب جوشانیده آن [illegible]
و این هر شش چیز را ممزوج ساخته بخورد روز دوم شب و روز هیچ نخورد و شب سوم همین روش
که گذشت یک ساعت پس گرچه میشود مقدار وزن شیر و غیره گفته خواهد شد
بروشی که در ساعت پس گرچه روز دوم میکنند مانند … روزه بهمان دستور روز اول نکند را اند
یعنی چیزی نخورد و آنچه در انجار روز اول باید کند باشد در انجار روز دوم بکند را اند یعنی پنج چیز ماده گاو
و آب جوشانیده یا آنرا بخورد بهمین دستور که دو روز گذشت یک بار گرچه میشود هیچ چیز ماده گاو
نه پنج گب گویند از این قسم ماده گاو را باید گرفت سال … ماده گاو … سرگین ز ماده گاو سفید

شنبه که روزه

چیلا و باشند نگاه داشته که نوشته میشود باید که در خود جمع سازد و در خشکه باین صفات نماید آن
روز روزه گرفته باشند در هر مهینه هیچ نماند یعنی جل نکند شنبه بر نباشد رحیم دل باشد بیهم باشد
خیرات در اول و آخر روزه بدهد راست بگوید بحرکش نو نباشد جانداری نکشد دزدی نکند شیرین
زبان باشد خواهش نفس ضبط نماید غسل کند بکسی حرف تند نزند از آب و طعام هیچ نخورد یعنی اکل
و شرب مطلقا نکند در مطالعه پیشه مشغول باشد هر چیز که لازم آن روزه باشد بجا بیاورد با طهارت
باشد غصه نکند بی شعور و بی خبر نباشد هیچ وجه برای تکرار دروغ نگوید کسی را نزند

گر چه از از را اگویند ترتیب گرفتن روزه مذکور آنست که روز اول روزانه هیچ نخورد در نصف
شب پانچ گو یعنی سرگین و شیر و جغرات و روغن ماده گاو گرفته و آب آمیخته در آب جوشانیده آن آمیخته
و این هر شش چیز را ممزوج ساخته بخورد روز دوم تمام روز هیچ نخورد و شب باز هم این روش
کند ذات یک ساعت پس گر چه میشود مقدار وزن شیر و غیره گفته خواهد شد
بروشی که در ساعت پس گرچه و ز دوم میکند مانند روزه بهمان دستور روز اول نکند رانده
یعنی چیزی نخورد آنچه در اچار روز اول باید کند باید در اچار روز دوم بکند راند یعنی هیچ چیز ماده گاو
و آب جوشانیده یا آمیخته بخورد به این دستور که دو روز گذشت یک بر به کرچ میشود هیچ چیز ماده گاو
بهم یک گویند از این قسم ماده گاو ران باید گرفت پیش از این ماده گاو سرخ سرگین زماده گاو سفید

روغن روز ششم آب بخورد و روز هفتم شبانروز هیچ نخورد و چنین هفت روز به نسبت گذشت یک ساعت
چین کرجه میشود و میگویند که هر دو صورت ساعت چین کرجه نزدیک است برای ضعف و ناتوان دو روزه
حکم باید کرد و شخصیکه تا هفت روز تواند آورد با آن هفت روز باید گفت [illegible]
باید که روز اول ساعتش روز دوم سرگین روز سوم شیر روز چهارم جعفرات روز پنجم روغن ماده گاو
بخورد روز ششم آب بخورد روز هفتم شبانروز هیچ نخورد هفت روز که برین دستور گذشت یک مهاساعت
چین کرجه میکند وزن ترتیب هیچ کم همانست که در بالا نوشته شد قول کبیر آنکه مهاساعت چین
کرجه در پانزده روز میشود و صورتش اینست که سه روز اول ساعتش و سه روز دیگر سرگین و سه روز دیگر شیر
و سه روز دیگر جعفرات و سه روز دیگر روغن ماده گاو بخورد مقدار وزن هرکدام برای هر روزه و ترتیب آوردن
همانست که در بالا نوشته شد قول جاوال کبیر آنکه مهاساعت چین کرجه در بیست و یک روز میشود صورتش
اینست که سه روز اول ساعتش و سه روز دیگر سرگین و سه روز دیگر شیر و روز دیگر جعفرات و سه روز دیگر
آب که با دابه جوشانیده باشند بخورند و سه شبانروز دیگر هیچ نخورند مقدار وزن هرکدام برای هر روزه
و آوردن همانست که بالا نوشته شد [illegible] باید که دو روز اول ساعتش و دو روز
دیگر سرگین و دو روز دیگر جعفرات و دو روز دیگر شیر و دو روز دیگر روغن ماده گاو بخورد و دو روز دیگر آب
با دابه بخورد و دو روز دیگر هیچ نخورد چهارده روز که بدین روش بگذرد اتساعت چین کرجه میشود مقدار
وزن هرکدام و ترتیب آوردن همانست که نوشته شد [illegible] باید که روز اول برگ دانبا

روغن بادام روز ششم ترابه بخورد و روز هفتم شبانه روز هیچ نخورد و چنانکه هفت روز بدین نهج گذشت یک ساعت
پس گرچه میشود و میگویند که هر دو صورت ساعت پس گرچه ... است ... نتوان در روزه
حکم باید کرد و تحقیق آنکه تا هفت روز نتواند آورد باز هفت روز باید گفت
باید که روز اول ساعتش روز دوم سه گرین روز سوم شنبر روز چهارم جعفرات روز پنجم روغن ماده گاو
بخورد روز ششم ترابه بخورد و روز هفتم شبانه روز هیچ نخورد و هفت روز که بدین دستور گذشت یک مهاساعت
پس گرچه میکنند بدین ترتیب هیچ یکی همانست که در بالا نوشته شد قول کبیر آنکه مهاساعت پس
گرچه در پانزده روز میشود و صورتش آنست که سه روز اول ساعتش و سه روز دیگر سه گرین و سه روز دیگر شنبر
و سه روز دیگر جعفرات و سه روز دیگر روغن ماده گاو بخورد مقدار وزن هرکدام برای هر روزه و ترتیب آوردن
همانست که در بالا نوشته شد قول جادال کبیر آنکه مهاساعت پس گرچه در بیست و یک روز میشود صورتش
اینست که سه روز اول ساعتش و سه روز دیگر سه گرین و سه روز دیگر شنبر و روز دیگر جعفرات و سه روز دیگر
آب که با دانه جوشانیده باشند بخورند و سه شبانروز دیگر هیچ نخورند مقدار وزن هرکدام برای هر روزه
و آوردن همانست که بالا نوشته شد ... باید که دو روز اول ساعتش و دو روز
دیگر سه گرین و دو روز دیگر جعفرات و دو روز دیگر شیر و دو روز دیگر روغن ماده گاو بخورد و دو روز دیگر آب
بادانه بخورد و دو روز دیگر هیچ نخورد چهارده روز که بدین روش بگذرد آن ساعت پس گرچه میشود مقدار
وزن هرکدام و ترتیب آوردن همانست که نوشته شد ... باید که روز اول برگ ...

روزن هر کدام مخالفت که نوشته شد [illegible] از یاد کردم الست که شب چون نماند بکار انرا بخورد

واگر بر چهار [illegible] مسطور سرد بخورد انرا سبب [illegible] [illegible] [illegible] روز شیر سرد

[illegible] سه روز روغن [illegible] و سه روز باد سرد بخورد [illegible] دوازده روز یک سیب کرچه میخورد

[illegible] روز اول [illegible] طعام بخورد [illegible] دوم تمام روز چیزی نخورد و بوقت

شام [illegible] بخورد و روز سیوم اگر [illegible] طلب [illegible] یا شب چیزی به [illegible] یکبار بخورد و روز چهارم شبانروز هیچ

نخورد [illegible] چهار روز که بدین روش بگذرد انرا با دکرچه [illegible] [illegible] بدین روز [illegible] روز که باید خورد خوراک از [illegible]

نخورد و برای سدر [illegible] چیزی باید خورد مطلب از [illegible] الست که از ان خود و نوکر خود هم طلب نماید اگر انها

برضای خود بیارند بخورد والا دفع کند [illegible] باید که روز اول

طعام بکند بخورد و سه روز دیگر بوقت شب یکبار طعام میخورده باشد و سه روز دیگر روز تا شب هر روز که

[illegible] یکبار میخورده باشد و سه روز دیگر شبانروز هیچ نخورد و [illegible] دوازده روز بدین روش بگذرد

و ان را [illegible] کرچه ناشد مقدار خوراک [illegible] دکرچه [illegible] دکرچه باید خورد سه روز اول که روز [illegible] میخورد هر روز

[illegible] لقمه و سه روز دیگر که شب میخورد هر شب دوازده لقمه [illegible] سه روز دیگر که [illegible] طلب میخورد هر روز [illegible]

چهار لقمه بخورد و سه روز دیگر [illegible] هر دو صورت هیچ نباید خورد مقدار [illegible] لقمه باید که برابر [illegible] تخم مرغ [illegible]

[illegible] که [illegible] سالی در دهن برد و بعد [illegible] دهن [illegible] خورد [illegible] [illegible] ان محنت نباید کشید و در دهن بسیار داکرده [illegible]

[illegible] کرچه [illegible] [illegible] را برجابت کرچه ناشد [illegible] البس [illegible] انکه با دکرچه در [illegible] نی [illegible]

روزی هر کدام حالت که نوشته شد علت [illegible] از یاد کرم الست که شب جوشانیده بجا را انرا بخورد
واگر هر چهار [illegible] مسطور سرد بخورد از آب کرم [illegible] روز شبنم سرد
وسه روز روغن [illegible] و سه روز بادسرد بخورد در دوازده روز یکشب کرم میشود
[illegible] روز اول چهار طعام بخورد [illegible] دوم تمام روز چیزی نخورد و بوقت
شام [illegible] بخورد و روز سیوم اگر طلب نماید یا شب چیزی بدهد یکبار بخورد روز چهارم شبانروز هیچ
نخورد چهار روز که بدین روش بگذرد انرا با دکرچه باشد نهایتش بدین روزها روز یکه باید بخورد خوراک از نمر
نخورد بجای سرد روغن چیزی باید بخورد مطلب از ین طلب آلست که از ان خود و نوکر خود هم طلب نماید اگر انها
برضای خود بیار نمر بخورد والا اضافه کند [illegible] باید که روز اول
طعام بکند بخورد و سه روز دیگر بوقت شب یکبار طعام میخورده باشد و سه روز دیگر روز تا شب هر روز که
بطلب [illegible] یکبار میخورده باشد و سه روز دیگر شبانروز هیچ نخورد و نقبله دوازده روز بدین روش بگذرد
وان را یک کرچه باشد مقدار خوراک که از با دکرچه دیگر چه باید خورد سه روز اول که روزانه میخورد هر روز
[illegible] لقمه و سه روز دیگر که شب میخورد هر شب دوازده لقمه سه روز دیگر که بطلب میخورد هر روز هشت
چهار لقمه بخورد و سه روز دیگر که هر دو صورت هیچ نباید خورد مقدار یک لقمه باید که برابر تخم مرغ باشد
بانقدر که بآسانی در دهن برد و بعد دهن در خوردن [illegible] آن محنت نباید کشید و در من بسیار داکرده [illegible]
[illegible] کرچه هر روز دوازده را بر جابست کرچه باشد [illegible] ابس پیشه انکه با دکرچه در سه روز [illegible]

دسته زکند باند و تنبکه هشت [illegible] بر این نمط کنند [illegible] پس اگر چهتری شود در جایکه [illegible] جانوران برزه

برای براهمن [illegible] پس در یک بار علم [illegible] [illegible] نهایت [illegible] برای

[illegible] خورد که چهتری اورا [illegible] بر این وجه سه روز اول یکبار بخورد سه روز دیگر بوقت شب بخورد و سه

دیگر هیچ نخورد برای برهمن و چهتری [illegible] پس اگر چهتری [illegible] جانوران [illegible] کشته شود وزن کرچهه جانوران

بکند [illegible] [illegible] سه روز که در ابتدای روزانه باید خورد [illegible] نخورد

هر کجا [illegible] برنج [illegible] ماهی [illegible] روغن ماده گاو جو کنجد نمک [illegible] و میوه خوردنی و هیچ سوای آن [illegible]

و نمک [illegible] و برنج [illegible] اول [illegible] سه روز [illegible] هر صباح بکند [illegible] شب دیگر بوقت شب [illegible]

بخورد و سه روز دیگر طلب هر وقت [illegible] خواه شب خواه روز [illegible] بخورد و سه روز دیگر هیچ نخورد

روز از خواب بکند راست بگوید و مردم بد حرف نزند قول گوتم آنکه در کرچهه دان صورت دوم است

روزه [illegible] نام [illegible] را خوانده هوم میکرده باشد و اگر با آب دست برساند منتر [illegible] خواند

در دست برساند منتر [illegible] خوانده دست برساند هر روز سه بار [illegible] خوانده اندک آب بر سر نشاند

[illegible] خوانده [illegible] برهمن [illegible] بیان کونید بر این بکند بعد از دوازده شبانروز [illegible] و برنج

هوم بکند [illegible] برهمنان را طعام بخوراند اگر کسی بخواهد که [illegible] دوازده روز از [illegible] کلان پاک

شود باید که روزانه نشیند مگر برای پرستش [illegible] شبهای [illegible] نشسته باشد اگر در این وقت

[illegible] خوانده باشد ثواب بسیار حاصل میشود اگر باین طرز که گوتم [illegible] دوازده [illegible]

وسه روز کلند رانند و چنانکه هشت روز بدین نمط گذرند [illegible] پس از چهار ماه شود در جابانه [illegible] همه و جانداران برزه

برای برهمن بلکه بس و دیگر تا علم باید کرد [illegible] بهانه [illegible] پنجشنبه ها نشستن برای

[illegible] خورد گرچه اول [illegible] بس بدین وجه سه روز اول یکبار خورد سه روز دیگر بوقت شب بخورد و سه روز

دیگر هیچ نخورد برای برهمن و چهتری [illegible] پس دیگر چه [illegible] جانداران [illegible] اگر شود در وزن گرچه جانداران

بکند پنج [illegible] روز که در ابتدای روزانه باید خورد یعنی [illegible] نخورد

هر گیاه برنج ساهتی و مونگ و روغن ماده گاو و جو کنجد و نمک سیندهه و میوه خوردنی و هیچ سوای آن مخلوط

و نمک [illegible] و برنج جهتو سفید اول حالت اگر بید سه روزه همان هر صباح بکند و سه شب دیگر بوقت شب تا یک

بخورد و سه روز دیگر طلب هر وقت بر سه خواه شب خواه روز هر که بخورد و سه روز دیگر هیچ نخورد

روز از خواب بکند راست بگوید و مردم بد حرف نزند قول گویم آنکه در گرچه دران صورت دوم است

روز و جو دهاوی نام منتر بیدان را خوانده هوم میکرده باشد واگر با آب دست برساند منتر معز خواند

و دست برساند منتر معز خوانده دست برساند هر روز سه بار بر سر و سینه خوانده اندک آب بر سر افشاند

منتر معز الشی خوانده که [illegible] را برهمن بیدبیان گویند بدین بکند بعد از دوازده شبانروز از شیر و برنج

هوم بکند و بعده برهمنان را طعام بخوراند اگر کسی بخواهد که در همین گرچه دوازده روز از گناهان کلان پاک

شود باید که روزانه نشسته مگر برای پرستش [illegible] دیوته و [illegible] حاجت شبها [illegible] نشسته باشد اگر درین [illegible]

[illegible] و جو دهاوی خوانده باشد ثواب بسیار حاصل میشود اگر باین طرز که گفتم از نشسته یک [illegible] که دوازده روزه

... کرده نشود قول جمعی که آنکه بولایه ... بروایت ... شود ده روز بدستور ...

... بکند را شش روز دیگر سوای ... [illegible] ... بروایت ...

شروع کند بدین روش که روز پروا یک لقمه روز دوج دو لقمه روز تیج سه لقمه همین روش بخورد تا روز

پورنماشی که پانزده لقمه برسد و از پروا بدستور کم نماید بدین روش که روز پروا مذکور چهارده لقمه و روز دوج

سیزده لقمه روز تیج دوازده لقمه بخورد و بهمین روش تا روز چترودشی به یک لقمه برسد و روز اماوس هیچ نخورد

این قسم چاندراین را ... چاندراین گویند و معنی ... که برابر تخم طاوس باشد معنی چاندراینا

آنست که ... ماه می افزاید لقمه میفزاید و از روزیکه ماه کم میشود لقمه کم کرده شود صورت دیگر چاندراین

روا است که اگر از کشن پچهه شروع کند باید که روز پروا چهارده لقمه روز دوج سیزده لقمه روز تیج دوازده لقمه

بهمین ترتیب کم کرده برود تا روز چترودسی به یک لقمه برسد و روز اماوس هیچ نخورد چون پروا سوکل پچهه

بشود یک لقمه بخورد و روز دوج دو لقمه بخورد بهمین ترتیب یک یک لقمه افزوده برود تا روز پورنماشی به پانزده لقمه برسد

قول دیگران آنکه روز چترودشی سوکل پچهه هیچ نخورد و روز پورنماشی پانزده لقمه بخورد و از روز پروا کشن پچهه

... که نوشته شد پانزده لقمه شروع نماید بدین روش ... دو روز یک چاندراین بشود این چاندراین

را ... گویند اگر ... باشد چهار ... روز یا شانزده روز بشود ... [illegible]

... باید کرد قول ... آنکه ... خورده بشود ... [illegible]

... باشد و از طعامیکه در چاندراین باید خورد ... طعام که ... [illegible]

ده روز بدستور [illegible] میشود [illegible] بیت [illegible] انکه تولا [illegible] قول جم [illegible] دیگر چه میشود

[illegible] سوای باد [illegible] روز دیگر سوای باد [illegible] از شش روز دیگر بکند را [illegible]

تا روز [illegible] روش بخورد [illegible] همین [illegible] روز پنج [illegible] دو لقمه روز دوم [illegible] لقمه یک روز اول که روش بدین [illegible] شروع بکند

[illegible] روز دوازده [illegible] چهار ده لقمه [illegible] روز اول [illegible] که روش بدین [illegible] نماید کم [illegible] روش [illegible] و از [illegible] برسد لقمه پانزده [illegible] پورنماشی

بخورد هیچ [illegible] و روز اماوس [illegible] برسد لقمه یک [illegible] چترودشی [illegible] تا روز روش همین و بخورد لقمه دوازده [illegible] روز [illegible] سیزده [illegible]

جانوران یعنی باشد طاوس تخم برابر که باید [illegible] و [illegible] گویند جانوران چهره [illegible] این [illegible] جانوران [illegible]

جانوران دیگر صورت شود کرده کم لقمه [illegible] شود کم ماه که روز دوازده بیفزاید لقمه هر افزاید [illegible] ماه [illegible] شد [illegible] الند [illegible]

لقمه دوازده پنج روز لقمه شیرده [illegible] روز لقمه چهارده [illegible] روز که باید کند شروع [illegible] کشن [illegible] اگر [illegible] را الست

[illegible] چون [illegible] نخورد هیچ اماوس روز و برسد لقمه یک به [illegible] چترودشی روز تا برود کرده کم ترتیب بهمین

[illegible] پانزده به پورنماشی روز تا برود افزوده لقمه یک ترتیب بهمین بخورد لقمه دو [illegible] روز [illegible] بخورد لقمه یک بشود

[illegible] روز [illegible] و بخورد لقمه پانزده پورنماشی روز و نخورد هیچ [illegible] چترودشی [illegible] انکه دیگران قول

جانوران این بشود جانوران یک [illegible] روز دو [illegible] روش بدین نماید شروع لقمه [illegible] باره [illegible] شد نوشته که [illegible]

[illegible] همان [illegible] شود [illegible] روز [illegible] روز [illegible] باشد [illegible] اگر [illegible] گویند جانوران [illegible] را [illegible]

[illegible] دو [illegible] بشود خورده [illegible] باید [illegible] بر لقمه انکه قول [illegible] باید کرد [illegible] زیاده [illegible]

[illegible] گرسنه [illegible] طعام که [illegible] باید خورد جانوران [illegible] که [illegible] طعام [illegible] باشد [illegible]

دیگر فاقه کند چون پیشانی ... بکند [illegible] آنکه سوم این جانب را [illegible]

[illegible] میشود ... پیش انکه از کس چیزی [illegible] بسوال [illegible] ترتیب تدارک

به روز ابتدا که سه روز اول شیر چهار پستان یک ماده گاو هر روز خورده باشد و سه روز

دیگر شیر سه پستان یک ماده گاو هر روز خورده باشد و سه روز دیگر شیر دو پستان یک ماده گاو خورده

باشد و دوازده روز باز برعکس آن کند چنین وجه که سه روز شیر یک پستان و سه روز دیگر شیر دو پستان

و سه روز دیگر شیر سه پستان و سه روز دیگر شیر چهار پستان میخورده باشد این قسم برای ضعیف

و بیمار حکم یافته شخصیکه بست گرچه بکند باید که روزی یکبار غسل کند شخصیکه دیگر اقسام کرچهه و

چاندراین و پراک پرجابت بکند باید که سه بار هر روز غسل بکند بعضی گفته اند که سه بار غسل کند یک بار

سه بار در روز و سه بار در شب فاما سه بار در شب با پارچه پوشیدنی غسل بکند و این ترتیب برای اندازه

قوت شخصیکه روزه میکرد حکم باید کرد بعضی گفته اند که غسل دو بار کافیست و بر زمین بخوابد و اگر خواهد

پارچه که غسل کرده آن پارچه بیفشارد یا پارچه [illegible] سر نگاه دارد یا بوقتیکه خود بخود خشک شود آن پوشاک از

[illegible] پارچه سازد [illegible] گایتری [illegible] باشد میخوانده باشد و [illegible]

باشد که [illegible] بخواند و یا منترها [illegible] هوم میکرده باشد و اگر [illegible] باشد هر چه باید کرد [illegible]

[illegible] و غسل جمیع کارها بکند اگر [illegible] خورده بخورد باید که برای هر لقمه [illegible] چون [illegible]

[illegible] کفاره روزه بکند باید که اول [illegible] باشد بعد از آن روزه بگیرد [illegible]

دیگر فائده کند چون روشنی در بکند را و آن آنکه سوما ... چاندراین بار ... ترتیب

و ... ریشش آنکه از کس چیزی ... سوال ... ترتیب ... آنک

... با روز ... بست ... سه روز اول شیر چهار پستان یک ماده گاو هر روز خورده باشد و سه روز

دیگر سه پستان یک ماده گاو هر روز خورده باشد و سه روز دیگر شیر دو پستان یک ماده گاو خورده

باشد ... ده روز باز برعکس آن کند چون وجهی که سه روز شیر یک پستان و سه روز دیگر شیر دو پستان

و سه روز دیگر شیر سه پستان و سه روز دیگر شیر چهار پستان میخورده باشد این قسم برای ضعیف

و بیمار ... شخصیکه بست کرچه بکند باید که روزها یکبار غسل کند شخصیکه دیگر اقسام کرچه و

چاندراین ... برای برجابت بکند باید که سه بار هر روز غسل بکند بعضی گفته اند که سه بار غسل کند یکبار

سه بار در روز و سه بار در شب فاما سه بار در شب با پارچه پوشیده غسل بکند و این ترتیب برای اندازه

قوت شخصیکه روزه میکرد حکم باید کرد بعضی گفته اند که شب ... بار کاغذ و بر زمین بخوابد و اگر خواهد

پارچه که غسل کرده آن پارچه بیفشارد یا ... سر نگاه دارد یا بو ... خود بخود خشک شود ... پوشاک از

... پارچه سازد ... میدهد ... و سود ... و دیگر ... باشد میخوانده باشد ... بسیار

باشد ... بخواند و یا ... هوم میکرده باشد و اگر ... باشد هر چه باید کرد ...

... هوم و غسل جمع کار ... اگر ... برای ... بخورد باید که برای ... چون ...

... روزه بکند باید که اول ... باشد بعد از آن روزه بگیرد ... برای

اندال است و بعد از مردن [illegible] شده بعالم [illegible] یعنی بصورت [illegible] کند [illegible] گرفت [illegible]

[illegible] شود [illegible] شد جانور این بکند [illegible] است اگر [illegible] جانور [illegible] بکند

[illegible] میرود اگر چه جانور این گناهان را قطع نشوند و آدمی پاک میشود برابر گناه آدمی [illegible]

[illegible] است و خورد سالی آدمی به توبه آدمی روزه را حکم باید کرد از پاک [illegible] آدمی پاک میشود از دم

اگر چه [illegible] بجای آید و [illegible] پاک میرود بر [illegible] جمیع گناهان را دور میکند قول بر که اگر چه جانوران را

آدمی را پاک میسازد [illegible] میگویند که هر چهار

برابر [illegible] چهار [illegible] روزه یک [illegible] و خواندن [illegible] هزار [illegible] یک شب [illegible] یک [illegible] گاو [illegible]

برهمن برابر است [illegible] صورت هر چهار برابر است در برای پاک [illegible] هر چهار [illegible] هر چهار کدام را که خواهد

بکند [illegible] سال دیگر آنکه در جائیکه برای [illegible] دوازده سال باید کرد سیصد و شصت بر جای [illegible] اگر چه بکند [illegible]

[illegible] دوازده روز میشود اگر سیصد و شصت بر جای [illegible] سیصد و شصت [illegible] گاو [illegible] برهمنان [illegible]

اگر اینقدر [illegible] گاو نباشد در عوض [illegible] گاوان سیصد و شصت [illegible] است [illegible] اگر مقدور نباشد [illegible]

[illegible] عوض [illegible] گاوان [illegible] و اگر اینقدر وسعت نداشته شود در عوض [illegible] گاوان [illegible] و اگر

این [illegible] سیصد و شصت روز [illegible] اگر [illegible] نخواهد کرد [illegible] کسی [illegible] بخواند [illegible]

[illegible] در عوض دوازده سال [illegible] که برهمن [illegible] دانسته [illegible] باشد [illegible] بخواند و [illegible]

[illegible] نوشته است [illegible] که باندازه قوت [illegible] کدام حکم بکند [illegible] باشد

ابدال است و بعد از مردن هلاک شده بعالم [illegible] بعضی بصورت سگ [illegible] کرفت برای کفا

ت [illegible] باشد جانور این بکشد [illegible] بهشت اگر [illegible] جانور [illegible] بکشد

[illegible]ون میرود اگر چهه جانور این گناهان ساقط می شوند و آدمی پاک میگردد بر اندازه گناه آدمی و حالت

[illegible] است و خرد و سالی آدمی و ترتیب آدمی روزه و حکم باید کرد از پاک گرچهه آدمی پاک میشود از دم

کر چهه پراشچت بجای آید و سگ پرچهه بهاپاتک میرود براکت جمیع گناهان را دور میکند تولا برکه کرچهه جانورها

آدمی را پاک میسازد [illegible] میگویند که چهار

برابر [illegible] چهار است روزه یا کرچهه و خواندن ده هزار گایتری یک شب در آب ماندن یک ماده گاو

برهمن برابر است و صورت هر چهار برابر است و برای پاک شدن هر چهار جا بر [illegible] هر چهار کدام را که خواهد

بکند و سال دیگر آنکه در جائیکه پراشچت دوازده سال باید کرد سیصد و شصت پراجاپت کرچهه بکند هر پراجاپت

مدت دوازده روز میشود اگر سیصد و شصت پراجاپت نتواند کرد سیصد و شصت ماده گاو به برهمنان خیرات

اگر اینقدر ماده گاو نباشد در عوض ماده گاوان سیصد و شصت نهک خیرات بدهد اگر مقدور نباشد که [illegible]

نهک در عوض ماده گاوان بدهد و اگر اینقدر وسعت نداشته [illegible] در عوض ماده گاوان [illegible] بدهد و اگر

این هم نتواند [illegible] سیصد و شصت روز در آب باید [illegible] اگر اینهم نتواند کرد [illegible] کس را گایتری بخواند [illegible]

[illegible] در عوض دوازده سال [illegible] که برهمن [illegible] را دانسته کشته باشد یک کرور گایتری بخواند و درانجا

[illegible] گایتری نوشته است [illegible] که باندازه قوت [illegible] یک کدام حکم بکند [illegible] باکر

... جایز نیست در جائیکه پراشچت قتل ماده گاو سه روزه و خیرات [illegible] ماده گاو و یک گاو نر گفته

باشد اگر یازده و نیم پراچت بکند [illegible] آن برابر است [illegible] عوض آن روزه ها [illegible] روزه تا برابر نیم

پراچت [illegible] شود و عوض یک پراک [illegible] پراچت مقرر است عوض یک پراک [illegible] بیست [illegible] سه کرچهه

میشود و عوض یک کرچهه و یک بیست کرچهه میشود و عوض یک کرچهه و یک بیست کرچهه یکنیم ساخت [illegible]

کرچهه مقرر است در پراشچت دوازده سال در جانداراین و پراک و کرچهه و مات کرچهه در پراچت یکصد و بیست

روزه میشود بکند اگر نکند سیصد و شصت [illegible] گاو [illegible] باتک [illegible] روزهای مذکور بود روزه بکند و گناه

را که برابر [illegible] باتک نوشته باشد از آن گناه از روزهای مذکور بود روزه بکند و گناهی را که برابر

[illegible] آب باتک نوشته باشد از آن گناه از روزهای مذکور شصت روزه بکند در پراشچت یکساله از روزها

مذکور سی روزه بکند در پراشچت قتل ماده گاو که سه ماهه است سه جانداراین بکند در پراشچت که یکماهه

باشد یک جانداراین بکند اگر این روزهای که از ابتدای یکصد و بیست روزه برای پراشچت دوازده [illegible]

نوشته شده عوض یکروزه سه ماده گاو خیرات بدهد برای ثواب پاک شدن برابر است مثلا برای

یک جانداراین سه ماده گاو و بجای سه جانداراین نه ماده گاو و عوض [illegible] روزه نود ماده گاو خیرات

بدهد علی هذا القیاس در گناه هرکس یک پراچت را المنتر مقرر نماید اگر گناه قسم پر کسی یکی را مقرر کند [illegible]

[illegible] مقرر [illegible] هرکه روزه نتواند کرد و برای روزه گرفتن قادر نباشد و غله داشته باشد [illegible] برهمنان

را از این روش [illegible] اگر میشود برای یک کرچهه هر روزه [illegible] برهمن را طعام بخوراند عوض [illegible]

[illegible] جانور نیست در جاییکه پتت قتل ماده گاو سه روزه و خیرات [illegible] ماده گاو و یک گاو نر گفته

باشد اگر پانزده و پنجم پتت بجا بکند به آن برابر است تا عوض آن روزها [illegible] روزه با [illegible] هم

پرهیز [illegible] میشود در عوض یک [illegible] که پتت مقرر است عوض یک [illegible] است [illegible] سه [illegible]

میشود و عوض یک گرچه و یک [illegible] که [illegible] میشود و عوض یک گرچه و یک [illegible] گرچه [illegible] ساخت [illegible]

گرچه مقرر است در پتت دوازده سال در جانوران دیگر که گرچه [illegible] گرچه در پتت بکند و [illegible]

روزه میشود بکند اگر یکصد و شصت [illegible] گناه و بهر و [illegible] پاک از روزهای مذکور بود روزه بکند و گناهی

را که برا [illegible] پاک نوشته باشد زان گناه از روزهای مذکور بود روزه بکند و گناهی را که برابر

[illegible] پاک نوشته باشد زان گناه از روزهای مذکور شصت روزه بکند در پتت یکساله از روزها

مذکور سی روزه بکند در پتت قتل ماده گاو که سه [illegible] است سه جانوران بکند در پتت که یکماهه

باشد یک جانوران بکند اگر این روزهای که از ابتدای یکصد و بیست روزه برای پتت دوازده [illegible]

نوشته شده عوض یکروزه سه ماده گاو خیرات بدهد برای ثواب پاک شدن برابر است مثلا برای

یک جانوران سه ماده گاو و بجای سه جانوران نه ماده گاو و عوض [illegible] روزه نود ماده گاو خیرات

بدهد [illegible] القیاس در گناه هر کس یک پتت بجا بیاورد المنت مقرر نماید اگر گناه [illegible] هر کس یک را مقرر کند [illegible]

[illegible] اگر بهر روزه نتواند کرد و بجای روزه گرفتن تا در نباشد و غله داشته باشد [illegible] برهمنان

را از این روش [illegible] اگر میشود برای یک گرچه هر روزه [illegible] برهمن را طعام بخوراند عوض [illegible] [illegible]

... پرگنه ... بیان تاریخ مردن چهت سیان روزه ... بیان ... ۳۳ ... سنجیت این کرچه ...

و عمره ... را عمر هیرا سنجیت ... راجه راکه ... تصنیف هندو ... روز ... در ... معلوم میشود

... بسیر تصنیف هندوی ... در عهد راجه بکرماجیت ... جاک ... نوشته است ... شد

نسخه کتاب ... راجه ... فاضی القضات منبع الحسنات قاضی محمد غلام محی الدین ...

سررشته دار ... اعلی بخط ... فقیر حقیر سید کلام الدین شاه قادری

ساکن بلده ... بتاریخ چهاردهم ماه فروری ۱۸۶۱ع مطابق نهم ربیع الاول

۱۲۶۲ ... بانجام یافت نوشته ... سعید ... امید

هرکه خواند دعا طمع دارم
زانکه من بنده گنه کارم

... پرکند ... بیست بیان تاریخ مردن پتهیبان روزه که ... بیان ... بر اشجنا این کرچه و ... ک

و غیره در اعمر پیر اشجنت ... بهای ست اچهرا که ... نصف ... وقت ... ده ... است معلوم میشود

... بسر نصف ... در عهد راجه ... است ... و ... نوشته است ...

نسخه کتاب ... اچهرا ... فاضل قاضی القضات منبع الحسنات قاضی محمد غلام ...

سررشته دار ... اعلی بخط ... فقیر حقیر سید کلام الدین شاه قادری

ساکن بلده ... بتاریخ چهار دهم ماه فروری ... مطابق ... الاول

... نوشته ... سعید ... امید

هرکه خواند دعا طمع دارم
زانکه من بندهٔ گنه کارم